

حاکمیت و حکمرانی در
نهج البلاغه

بسم الله الرحمن الرحیم

حاکمیت و حکمرانی در نهج البلاغه

نویسنده:

محمد مهدی باباپور

ناشر چاپی:

جامعة المصطفی (صلی الله علیه وآله) العالمیة

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حاکمیت و حکمرانی در نهج البلاغه

مشخصات کتاب

سرشناسه:باباپور، محمدمهدی، ۱۳۴۳ -

عنوان قراردادی:نهج البلاغه .فارسی- عربی .برگزیده. شرح

عنوان و نام پدیدآور:حاکمیت و حکمرانی در نهج البلاغه [کتاب]/ محمدمهدی باباپور گل افشانی.

مشخصات نشر:قم : مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص)، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری:۲۹۶ ص.

فروست:پژوهشگاه بین المللی المصطفی؛ ۳۹.

شابک:۱۰۰۰۰۰ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۵-۷۲۸-۷ ؛ ۱۴۰۰۰۰ ریال(چاپ دوم)

وضعیت فهرست نویسی:فاپا

یادداشت:فارسی - عربی.

یادداشت:چاپ دوم: ۱۳۹۳(فیپا).

یادداشت:کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع:علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- نظریه درباره سیاست و حکومت

موضوع:علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق . نهج البلاغه -- سیاست و حکومت

موضوع:علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق . نهج البلاغه . برگزیده-- نقد و تفسیر

موضوع:سیاست و حکومت

شناسه افزوده:علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق . نهج البلاغه . برگزیده

رده بندی کنگره:BP۳۸/۰۹ /س۹ ب۲۳ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی:۲۹۷/۹۵۱۵

شماره کتابشناسی ملی:۳۳۸۲۶۰۲

ص :۱

اشاره

حاکمیت و حکمرانی در نهج البلاغه

حجه الاسلام دکتر محمدمهدی باباپور گل افشانی

عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی

ص:۳

سخن ناشر

تحولات اجتماعی و مقتضیات نوپدید دانش ها و پدید آمدن دانش های نو، نیازهایی را به وجود آورده که پاسخ گویی به آن، ایجاد رشته های تحصیلی جدید و تربیت چهره های متخصص را ضروری می نماید. ازاین رو کتاب های آموزشی نیز باید با توجه به این دگرگونی ها تألیف شود.

جهانی شدن و گسترش سلطه فرهنگی غرب در سایه رسانه های فرهنگی و ارتباطی اقتضا دارد که دانش پژوهان و علاقه مندان به این مباحث، با اندیشه های بلند و ارزش های متعالی آشنا شوند و این مهم با ایجاد رشته های تخصصی، تولید متون جدید و غنی، گسترش دامنه آموزش و تربیت سازمان یافته دانشجویان به سرانجام خواهد رسید. این فرایند گاه در پرداختن به مباحث بنیادین و تدوین متون تخصصی تعریف می شود و گاه در نگارش بحث های علمی، اما نه چندان پیچیده و تخصصی به ظهور می رسد.

از طرفی بالندگی مراکز آموزشی در گرو نظام آموزشی منسجم، قانونمند و پویاست. بازنگری در متن ها و شیوه های آموزشی و به روز کردن آنها نیز این انسجام و پویایی و در نتیجه نشاط علمی مراکز آموزشی را در پی دارد.

ص:۵

در این بستر، حوزه های علوم دینی به برکت انقلاب شکوهمند اسلامی، سالیانی است که در اندیشه اصلاح ساختار آموزشی و بازنگری متون درسی اند.

«جامعه المصطفی(صلی الله علیه و آله) العالمیه» به عنوان بخشی از این مجموعه که رسالت بزرگ تعلیم و تربیت طلاب غیر ایرانی را بر عهده دارد، تألیف متون درسی مناسب را سرلوحه تلاش خود قرار داده و تدوین و نشر متون درسی در موضوعات گوناگون علوم دینی، حاصل این فرایند است.

«مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی(صلی الله علیه و آله)» با قدردانی و سپاس از فاضل ارجمند جناب آقای حجه الاسلام دکتر محمدمهدی باباپورگل افشانی (عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی) مؤلف کتاب حاکمیت و حکمرانی در نهج البلاغه و تمام عزیزانی که در تولید این اثر همیاری و همفکری داشته اند, آن را به جویندگان فرهنگ و اندیشه ناب اسلامی تقدیم می کند.

...مرکز بین المللی

...ترجمه و نشر المصطفی(صلی الله علیه و آله)

مقدمه پژوهشگاه بین المللی المصطفی(صلی الله علیه و آله)

حقیقت مداری اصیل ترین و زیباترین راز هستی و حقیقت طلبی ماندگارترین و برترین گرایش آدمی است.

داستان پر رمز و راز حقیقت جویی بشر، سرشار از هنرنمایی مؤمنان، مجاهدان و عالمانی است که با تمسک و پای بندی به حقیقت بی منتها، درمصاف بین حق و باطل، سربلندی و شرافت ذاتی حق را نمایان ساخته اند و در این میان، چه درخشندگی چشم نوازی در اسلام عزیز است که علم را به ذات خود، شرافت مند و فخیم دانسته و از باب تا محراب کائنات را سراسر علم و عالم و معلوم می نمایاند و در مکتب آن، جز اولوالعلم و راسخان در مسیر طلب دانش، کسی را توان دست یابی به گنجینه های حکمت نیست.

علم برخاسته از وجدان پاک و عقل سلیم، در پرتو انوار آسمانی وحی، هم به فرد کمال انسانی، عظمت روحی و رشد معنوی می بخشد و فکر، اندیشه و خیال او را به پرواز درمی آورد و هم جامعه را سمت و سویی سعادت مندانه بخشیده و آن را به جامعه ای متمدن و پیشرو متحول می کند. بی توجهی و یا کوته فکری است اگر فرد و جامعه ای به دنبال عزت، استقلال، هویت، امنیت، سعادت و

ص:۷

سربلندی مادی و معنوی باشند، اما آن را در صراطی غیر از حقیقت طلبی، علم اندوزی و حکمت مداری الهی طلب نمایند.

انقلاب سراسر نور اسلامی ایران که داعیه جهانی سازی کلمه الله و برپایی تمدن جهانی اسلام را داشته و فروپاشی و افول تمدن های پوشالی غرب و شرق را به نظاره نشسته است، با اندیشه فقاهتی در اداره حکومت و نظریه مترقی «ولایت فقیه»، طرازی از مسئولیت ها و مأموریت های حوزه های علمیه و روحانیت را عرضه نمود که امید و نشاط را نه تنها در شیعیان و مسلمانان، بلکه در دل تمامی آزادی خواهان و حق طلبان سراسر جهان زنده ساخت. در این راستا، رهبر فرزانه انقلاب (مدظله) با عزمی مصمم و با تمامی توان، همچون پیر و مراد خود خمینی کبیر(ره)، در صحنه حاضر شده و بر خطورت و فوریت حرکت فراگیر و بی وقفه همه توان مندی ها و اراده ها جهت تحقق جنبش نرم افزاری و نهضت تولید علم و تحول در علوم انسانی و نیز یافتن راه های میان بر و دانش فزا در این خصوص، تأکید ورزیده و پیشرفت این مهم را راهبری و رصد می کنند.

جامعه المصطفی(صلی الله علیه و آله) العالمیه، نمادی درخشان از این رسالت جهانی و همت بین المللی انقلاب اسلامی است که بار مسئولیت تربیت مجتهدان، عالمان، محققان، متخصصان، مدرسان، مبلغان، مترجمان، مربیان و مدیران پارسا، متعهد و زمان شناس را بر دوش داشته و با تبیین، تولید و تعمیق اندیشه دینی و قرآنی و گسترش مبانی و معارف اسلامی، به نشر و ترویج اسلام ناب محمدی(صلی الله علیه و آله) و معارف بلند و تابناک مکتب اهل بیت(علیهم السلام) جامه تحقق می پوشاند.

پژوهشگاه بین المللی المصطفی(صلی الله علیه و آله) نیز که مهم ترین و گسترده ترین مجموعه پژوهشی المصطفی(صلی الله علیه و آله) است، بومی سازی و بازتولید اندیشه دینی معاصر متناسب با نیازها و اقتضائات عرصه بین الملل، تبیین، تولید و تعمیق اندیشه دینی،

گشودن افق های جدید فکری و معرفتی در دنیای معاصر، پاسخ گویی به مسائل و شبهات فکری و معرفتی مخاطبان و تأمین و تـدوین متون و منـابع درسـی و کمک درسـی به ویژه با رویکرد اسـلامی سازی علوم و پشتیبانی علمی از فعالیت های سازمانی المصطفی(صلی الله علیه و آله) را از جمله مأموریت ها و تکالیف خود می داند.

اثر علمی پیش روی نیز که به همت مولف محترم جناب آقای حجه الاسـلام دکتر محمدمهـدی باباپورگل افشانی و برای دوره کارشناسـی ارشـد رشـته علوم سیاسـی تهیه و تدوین شده، در چارچوب اهداف و برنامه های پژوهشـگاه و مبتنی بر نیازسـنجی های صورت گرفته، تدوین و برای استفاده خوانندگان محترم تقدیم شده است.

در پایـان لازم است ضـمن ارج نهـادن به تلاش هـای خالصـانه مولف محترم، از کلیه دست انـدرکاران محترم آماده سازی و انتشار این اثر ارزشـمند، به ویژه همکاران محترم مرکز بین المللی نشـر و ترجمه المصطفی(صلی الله علیه و آله) و همه عزیزانی که به نحوی در تـدوین و انتشـار آن نقش داشـته انـد، قـدردانی و تشـکر نماییم و از خداونـد متعال برای ایشان و همه خادمان عرصه تبلیغ و نشر مفاهیم و معارف دینی، آرزوی بهروزی، موفقیت و سعادت نماییم.

...پژوهشگاه بین المللی

...المصطفی(صلی الله علیه و آله)

ص:۹

فهرست

مقدمه

نهج البلاغه، گزیده ای از خطبه ها، نامه ها، حکمت ها و کلمات قصار امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) و دائره المعارفی اسلامی است که به وسیله ادیب و دانشمند برجسته شیعه سید رضی (م ۴۰۶ق) گردآوری شده است. محتوای ژرف و عمیق در قالب الفاظ و عبارت های فصیح و بلیغ همراه با جامعیت مطالب، از این کتاب ارزشمند اثری جاودانه ساخته است، تا آن جا که هر پژوهشگر ژرف نگری آن را بالاتر از کلام مخلوق و پایین تر از کلام خالق می داند و لقب «اخ القران» را زیبنده آن می داند.

به اعتراف دانشمندان – مسلمان و غیرمسلمان – که محضر نهج البلاغه را درک کرده اند، نه تنها گذشت زمان نتوانسته از طراوت و تازگی نهج البلاغه بکاهد و آن را کهنه و فرسوده سازد؛ بلکه بیانات، تحلیل ها و محتوای عمیق آن چنان است که گویی همین امروز حضرت آنها را بیان کرده است.

بی تردید نهج البلاغه بعد از قرآن کریم، یکی از گران قدرترین و ارزشمندترین میراث مکتوب اسلام است. این کتاب مجموعه ای به ابعاد وجودی یک انسان کامل است. امام خمینی(ره) درباره عظمت و جامعیت نهج البلاغه می نویسد:

کتاب نهج البلاغه که نازل روح اوست، برای تعلیم و تربیت ما خفتگان در بستر منیت و در حجاب خود خواهی، خود معجونی است برای شفا و

مرهمی است برای دردهـای فردی و اجتمـاعی و مجموعه ای است دارای ابعـادی به انـدازه یـک انسان و یک جامعه انسانی از زمان صدور آن تا هر چه تاریخ به پیش می رود. (۱)

همچنین در وصیت نامه الهی - سیاسی خود می نویسد:

ما مفتخریم که کتاب نهـج البلاغه که بعـد از قرآن بزرگ ترین دسـتور زنـدگی مادی و معنوی و بالاترین کتاب رهایی بخش است و دستورات معنوی و حکومتی آن بالاترین راه نجات است، از ماست. (۲)

جوامع بشـری به ویژه نسل جوان باید با الگوگیری از شخصـیت جامع آن حضـرت به عنوان یـک انسان کامل، زندگی فردی و اجتماعی خود را بسازند.

رهبر معظم انقلاب حضرت آیه الله خامنه ای فرمود:

امیرالمؤمنین علی(علیه السـلام) یک الگوی کامل برای همه است؛ جوانی پرشور و پرحماسه او، الگوی جوانان است؛ حکومت سراسر عـدل و انصـاف او، الگـوی دولت مردان است؛ زنـدگی سـراپا مسـئولیت او، الگـوی همه مومنـان است؛ او الگوی همه آزادگان جهان است؛ سخنان حکمت آمیز و درس های ماندگار او، الگوی عالمان و دانشمندان و روشن فکران است. (۳)

این نوشـتار تنها از منظر «سـیاست و حکومت» به نهج البلاغه نگریسته است. وقتی از این منظر به نهج البلاغه می نگریم، امام را حاکم و رهبری مقتدر و آگاه می بینیم که آئین کشورداری را برای اسـتانداران، فرمانداران و تمامی کارگزاران حکومت خود بیان می کند.

امام علی(علیه السلام) در نهج البلاغه و به ویژه در نامه۵۳ (عهدنامه مالک اشتر)

ص:۱۶

۱- (۱) . صحیفه نور، ج۱۴، ص۲۲۴.

۲- (۲) . وصیت نامه الهی سیاسی امام خمینی(ره).

۳- (۳) . پیام نوروزی سال ۱۳۷۹، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۹/۱/۷ص۳.

سیاست دینی، اصول و ارزش ها، اهداف و آرمان ها، تکالیف و وظایف حاکمان و مردم، مفهوم، جایگاه و مشروعیت حکومت ها را به طور دقیق تبیین کرده است. از اهداف آموزشی این کتاب، آشنایی دانش پژوهان با اندیشه های ناب و ژرف امام علی(علیه السلام) در خصوص سیاست دینی، مبانی، اصول و ارزش های حکومت دینی است. به استادان عزیز توصیه می شود که در تبیین نظریه های آن امام عزیز، نهایت دقت و صلابت را داشته باشند. دراین نوشتار ابتدا مفاهیم کلیدی را توضیح داده و سپس بر اساس یک سیر منطقی به بیان مبانی، اصول و ارزش ها و ساختار حکومت پرداخته ایم.

امید است در پرتو عنایت الهی این اثر ناچیز مورد نظر آن امام همام قرار گیرد و مورد استفاده همه سیاست مدارانی که سعی می کنند تا در مسیر آن حضرت حرکت کنند، قرار بگیرد.

...محمدمهدی باباپور گل افشانی

...عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی تهران

ص:۱۷

۱– مفاهیم

اشاره

اهداف آموزشی:

۱. آشنایی با معانی لغوی و اصطلاحی سیاست و حکومت

۲. آشنایی با معنای سیاست در نهج البلاغه

۳. آشنایی با معنای حکومت در نهج البلاغه

مقدمه

در این فصل به واکاوی دو واژه بسیار مهم و کلیدی سیاست وحکومت می پردازیم. واژه سیاست را از سه دیدگاه زیر بررسی خواهیم کرد: ۱. معنای لغوی سیاست که لغت دانان برای آن وضع کرده اند؛ ۲. معنای اصطلاحی که کارشناسان برجسته دانش سیاست بیان کردند؛ ۳. معنا و مفهوم سیاست از دیدگاه امام علی(علیه السلام).

واژه حکومت را نیز از سه دیدگاه زیر بررسی خواهیم کرد:

۱. مفهوم لغوی آن که در علم لغت برای آن وضع شده است؛ ۲. معنای اصطلاحی که متخصصان علم سیاست برای آن در نظر گرفته اند؛ ۳. تبیین دقیق و جامع مفهوم و معنای حکومت از دیدگاه نهج البلاغه.

ص:۱۹

سیاست

معنای لغوی سیاست

«سیاست» واژه ای عربی و بر گرفته از ماده «ساس» «یَسُوس» است. پرورش، پروراندن، ریاست، سرپرستی، فرمان و دستور، امر و نهی و تدبیر امور. (۱) مهم ترین معانی و کاربردهایی است که برای آن ذکر کرده اند.

به نظر می رسد معنای اصلی و حقیقی این واژه همان پرورش و پروراندن باشد، چنان که در فرهنگ عرب و در توضیح «ساسه الفرس» آمده است: «ای راضها» یعنی صاحب اسب به پرورش و تربیت آن اقدام کرد. این واژه با توسعه در مصداق، برای تربیت انسان ها، فرد و جامعه نیز به کار رفته است.

از آن جا که تربیت و پرورش به طور معمول با عناصری همچون تدبیر، امر و نهی، سرپرستی و ریاست همراه است؛ به گونه ای که این عناصر از لوازم آن به شمار می روند, ازاین رو واژه «سیاست» در این امور نیز به کار رفته است.

این واژه تقریباً با همین کاربردها از زبان عربی وارد زبان فارسی شد. این واژه, در کتاب های لغت فارسی به حکم راندن بر رعیت، اداره امور مملکت، حکومت کردن، عدالت و داوری، حفظ و حراست نیز تفسیر شده است. افزون بر این در مورد تنبیه، مجازات و تأدیب نیز به کار رفته است. (۲)

واژه «سیاست» در منابع روایی نیز به معنای ریاست، سرپرستی، تربیت،

۱- (۱) . مجمع البحرین، ذیل ماده ساس. المعجم الوسیط، ذیل ماده ساس. لسان العرب، ج۶، ذیل ماده سوس.

۲- (۲) . محمد، معین، فرهنگ فارسی، ذیل ماد سیاست و ر. ک: کتاب های لغت نامه دهخدا، فرهنگ فلسفه سیاست.

رهبری، تدبیر و هدایت، بسیار به کار رفته است. در این جا به بیان چند حدیث بسنده می کنیم.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) می فرماید:

»

کانُ بَنُو إِسْرَائِیلَ تَسُوسُهُمْ أنبیاؤهم؛ (۱)همواره چنین بود که پیامبران بنی اسراییل سرپرستی و ریاست آنان را بر عهده داشتند، و آنان را تربیت می کردند».

امام علی(علیه السلام) نیز به این معانی از سیاست اشاره می کند:

»

بِحُسْنِ السِّیَاسَهِ یَکُونُ الْأَدَبُ الصَّالِحُ؛ (۲)با نیک تدبیری، ادب شایسته به دست می آید».

»

بِئْسَ السِّیَاسَهُ الْجَوْر ؛ بدترین سیاست، ظلم است».

»

جَمَالُ السِّیَاسَهِ الْعَدْلُ فِی الْإِمْرَهِ وَالْعَفْوُ مَعَ الْقُدْرَهِ؛ زیبایی سیاست، عدالت در حکومت و گذشت در هنگام قدرت است».

»

حُسْنُ السِّیَاسَهِ قَوَامُ الرَّعِیَّهِ ؛ نیکی سیاست، تقویت رعیت است».

»

حُسْنُ السِّیَاسَهِ یَسْتَدِیمُ الرِّیَاسَهَ ؛ سیاست نیکو، ریاست و حکومت را دوام می بخشد.»

»

مَنْ حَسُنَتْ سِیَاسَتُهُ وَجَبَتْ طَاعَتُهُ؛ کسی که سیاستش نیکو است، اطاعتش واجب است».

»

مِلَاکُ السِّیَاسَهِ الْعَدْلُ؛ ملاک و معیار سیاست، عدل است». (۳)

۱- (۱) . مجمع البحرین، ماده «ساس».

۲- (۲) . کلینی، کافی، ج۱، کتاب العقل و الجهل، ص۲۸، حدیث۳۴.

۳- (۳) . الآمُدی غررالحکم و درر الکلم، ذیل ماده سیاست؛ جمال الدین محمد خوانساری، شرح غررالحکم و درر الکلم، ج۵، ص۲۰۹، ۲۱۱ و۲۸۴ و ج۳، ص۳۷۵ و ۳۸۴، ۳۸۵.

امام حسن مجتبی(علیه السلام) فرمود:

«نَدَبْنَا السِّیَاسَهِ الْأُمَّهِ؛ (۱)خداوند ما را برای سرپرستی و هدایت امت تربیت کرد».

امام صادق(علیه السلام) فرمود: «

إِنَّ اللَّهَ أَدَّبَ نَبِیَّهُ فاحسن ادبه فلما کمل له الادب قال إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ قَالَ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَیْهِ امر الدین وَالْأُمَّهِ لِیَسُوسَ عِبَادَه»؛ (۲)

به درستی که خداوند پیامبرش را (از نظر روحی و اخلاقی) پرورش داد، پس چه نیکو به او ادب آموخت، پس هنگامی که در مراحل ادب به رتبه بالای کمال خود، رسید فرمود: به راستی که تو ای پیامبر بر نیکو اخلاقی بزرگ آراسته شدی. از آن پس همه امور دین و جامعه را به او واگذار کرد تا بندگان خدا را (به خوبی) سرپرستی کند (و آنان را به کمالات بیاراید).

سیاست در زیارت جامعه کبیره به نقل از امام هادی(علیه السلام) و در اوصاف ائمه معصومین(علیهم السلام) نیز به همین معنا آمده است:

وَقَادَهَ الْأُمَمِ وَأَوْلِیَاءَ النِّعَمِ وَعَنَاصِرَ الْأَبْرَارِ وَدَعَائِمَ الْأَخْیَارِ وَسَاسَهَ الْعِبَادِ وَأَرْکَانَ الْبِلَادِ؛ (۳)پیشوایان امت ها، اولیای نعمت ها، پایه های نیکوکاران، تکیه گاه خوبان، تربیت کنندگان بندگان خدا و ارکان محکم شهرها».

معنای اصطلاحی سیاست

کارشناسان علوم سیاسی، واژه «سیاست» را به گونه های مختلفی تعریف و تفسیر کرده اند؛ گاه مفهوم آن را چنان گسترش داده اند که بخش های مختلفی از علوم اجتماعی دیگر را نیز در برمی گیرد؛ شماری نیز آن را محدود در نظر گرفته اند؛ به گونه ای که بسیاری از مسائل سیاست از قلمرو آن خارج شده است.

۱- (۱) . مجمع البحرین، ذیل ماده ساس. محدثه قمی، سفینه البحار، ذیل ماده حسن.

۲- (۲) . محدث قمی، سفینه البحار، ذیل ماده حسن.

۳- (۳) . عباس، قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره، ص۹۰۱.

موریس دوورژه علم قدرت، (۱) ریمون آرون، تصمیم گیری درباره مسائل ناهمگون (۲) را سیاست و هارولدلاسکی سیاست را مطالعه دولت (۳) می داند و دیگران نیز به عناصر دیگری در تعریف سیاست اشاره کرده اند. (۴)

پرداختن به این تعاریف در این قسمت، نه مقدور است و نه مطلوب؛ چرا که این دیدگاه ها بر پیش فرض های معرفت شناختی، هستی شناختی و انسان شناختی خاصی استوار است که نتیجه نظریه های نویسندگان پس از رنسانس است و طبیعی است که در موضوع مورد بحث این کتاب جایگاهی ندارد. بنابراین به بیان چند تعریف از سیاست بر مبنای دیدگاه دانشمندان و متفکران بزرگ اسلامی در گذشته و حال بسنده می کنیم.

فارابی معتقد است که سیاست یکی از راه های رسیدن جامعه به سعادت است. او می نویسد:

راه ایجاد فضیلت در وجود انسان آن است که افعال و سنن فاضله پیوسته در شهرها و در میان امت ها رایج و شایع باشد؛ این کار امکان پذیر نیست، مگر به وسیله حکومتی که در پرتو آن، این افعال و سنن و ملکات اخلاقی در شهرها و در میان مردم رواج یابد... حاصل این خدمت را «سیاست» می گویند. (۵)

خواجه نصیرالدین طوسی نیز سیاست را هم ردیف تدبیر می داند و آن را به سیاست و تدبیر اموال، خانواده، اولاد، خدم و عبید و سیاست مدن تقسیم و همه را جزئی از

۱- (۱) . موریس دوورژه، اصول سیاست، ترجمه ابوالفضل قاضی، ص۳ و۸.

۲- (۲) . عبدالحمید، ابوالحمد، مبانی علم سیاست، ج۱، ص۲۵.

۳- (۳) . هارولد، لاسکی، مقدمه ای بر سیاست، ترجمه منوچهر صفا، ص۱۵.

۴- (۴) . عبدالرحمان، عالم، بنیادهای علم سیاست، ص۲۴ و مک آیور، جامعه و حکومت، ترجمه ابراهیم علی کنی، ص۲۹.

۵- (۵) . ابونصر، فارابی، احصاء العلوم، ص۵.

حکمت علمی دانسته است. (۱) در جایی دیگر سیاست به معنای خاص را «سیاست مدن» نامیده است. (۲) در جایی دیگر سیاست خاص را این گونه تعریف کرده است: «سوم، آن چه راجع بود به اهل شهرها و اقلیم ها مانند حدود و سیاسات». (۳)

امام خمینی(ره) در تعریف سیاست و تطبیق آن بر روایات می نویسد:

سیاست به معنای این است که جامعه را راه ببرد و هدایت کند به آن جایی که صلاح جامعه و صلاح افراد هست. این در روایت ما برای نبی اکرم(صلی الله علیه و آله) با لفظ سیاست ثابت شده است در آن روایت هم هست که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) مبعوث شد تا سیاست امت را متکفّل باشد. (۴)

علامه محمدتقی جعفری(ره) در تعریف سیاست می نویسد:

مدیریت و توجیه انسان ها با نظر به واقعیت های «انسان آن چنان که هست» و «انسان آن چنان که باید باشد» از دیدگاه هدف های عالی مادی و معنوی، «سیاست» نامیده می شود.

به عبارت دیگر مدیریت، توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسان ها در مسیر حیات معقول. (۵)

وی این سیاست را یک پدیده مقدس می داند که اگر به طور صحیح انجام بگیرد، با ارزش ترین (یا دست کم) یکی از با ارزش ترین تکاپوهای انسانی و هدف بعثت پیامبران الهی و عالی ترین کار و تلاشی است که یک انسان دارای شرایط می تواند انجام دهد. وی معتقد است: این همان عبادت با ارزشی است که اسلام آن را «واجب

۱- (۱) . خواجه نصیرالدین، طوسی، اخلاق ناصری، ص۱۲.

۲- (۲) . همان، ص۹، ۱۲ و ۲۰۳.

۳- (۳) . همان، ص ۱۰.

۴- (۴) . صحیفه نور، ج۱۳، ص۲۱۶.

۵- (۵) . محمد تقی، جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص۴۸.

کفایی» می دانـد و اگر کسـی بگویـد من اهل سـیاست نیسـتم، من کاری با سـیاست نـدارم، یعنی من اهل حیات معقول نیسـتم وکاری با حیات معقول ندارم. (۱)

با توجه به رویکرد دین مدارانه عالمان و متفکّران اسـلامی به سـیاست، چرا عموم مردم، حتی بعضـی از خواص، سـیاست را بد می دانند؟

پاسـخ این است که تمایلات بشـری قداست و عظمتی که در معانی آنها وجود دارد، واژه «سـیاست» را نیز مانند بعضـی از واژه هـای دیگر مثل آزادی، (۲) علم، اسـتعمار و ... را به نابودی کشانـده شـده است؛ به گونه ای که وقتی سـخن از آزادی به میان می آیـد، بی بنـد و باری که مغایر همه اصول و قواعد ارزشـی انسانی است، در ذهن انسان تداعی می شود؛ کلمه علم، یادآور موشـک هـای کشـتار جمعی، بمب هـای شـیمیایی و امثـال آن است و یـا کلمه اسـتعمار که در لغت به معنای آبادانی و عمران است، به معنای غارت و چپاول به کار برده می شود.

کلمه «سـیاست» نیز به دلیـل کـاربرد زیـاد آن در فرصت طلبی هـا، نیرنـگ بازی ها، دروغ ها و زورگویی ها معنای منفی پیـدا کرده است و سیاست مدار در چهره یک فرد حقه باز، شیاد و نابکار تجلّی پیدا کرده است.

محمد عبده شاگرد سید جمال، در جواب سلاطین وقت که خیلی بر او فشار آوردند، نوشت:

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ لَفْظ ساسَ یَسُوسُ سِیاسَته» و به همین دلیل از سیاست دوری جست.

امام خمینی(ره) ضمن بیان خاطره ای از آیه الله سید ابوالقاسم کاشانی گفت: روزی رئیس زندان قلعه فلک الأفلاک از آیه الله کاشانی که در آن جا زندانی بود، پرسید:

۱- (۱) . همان، ص۴۸.

۲- (۲) . ای آزادی که لفظت، خوشـبخت ترین لفظهـا و معنـایت، بـدبخت ترین معـانی است. ای آزادی! چه زنجیرهای گران باری که به نام تو به دست و پای انسان نبسته اند. محمدتقی جعفری.

چرا شما در سیاست دخالت می کنید، این کار در شأن شما نیست. آیه الله کاشانی به او گفت: اگر من در سیاست دخالت نکنم [پس] کی دخالت بکند؟ فرمود: «مرا نزد رئیس سازمان امنیت بردند. او در ضمن صحبت هایش به من گفت: آقا! سیاست، دروغ گویی است، خدعه است؛ فریب است، پدرسوختگی است، این کار را بگذارید برای ما. من به او گفتم: این سیاست شماست. البته این سیاست هیچ ربطی به سیاست اسلامی ندارد؛ این سیاست شیطانی است؛ اما سیاست به معنای این که جامعه را ببرد و هدایت کند و [برساند] به آن جایی که صلاح جامعه و صلاح افراد هست، این در روایات ما برای نبی اکرم(صلی الله علیه و آله) با لفظ سیاست ثابت شده است. در آن روایت هم هست که پیامبر(صلی الله علیه و آله) مبعوث شد تا که سیاست امت را متکفل باشد. (۱)

امام خمینی(ره) با این نگرش به سیاست فرمود: «والله! اسلام تمامش سیاست است؛ اسلام را بد معرفی کردند، سیاست مدرن از اسلام سرچشمه می گیرد». (۲)

و نیز فرمود: «این معنا را که کسی بگوید اسلام به زندگی چه کار دارد؟ این جنگ با اسلام است؛ این نشناختن اسلام است؛ اسلام با سیاست چه کار دارد! این جنگ با اسلام است» (۳) و در جای دیگر فرمود: دین اسلام یک دین سیاسی است که همه چیزش سیاست است، حتی عبادتش؛ اسلام از همه ادیان بیشتر در این معنا پافشاری دارد؛ همه احکامش یک احکام مخلوط به سیاست است؛ نمازش مخلوط به سیاست است؛ حجش مخلوط به سیاست است؛ زکاتش مخلوط به سیاست است و اداره مملکت، سیاست است». (۴)

۱- (۱) . صحیفه نور، ج۱۳، ص۲۱۶.

۲- (۲) . همان، ج۱، ص۶۵.

۳- (۳) . همان، ج۲، ص۱۶۵.

۴- (۴) . همان، ج۹، ص۱۳۸.

حال این پرسش مطرح می شود که چرا گروهی می خواهند تعریف دیگری از سیاست ارائه دهند و یا آن را از دین جدا کنند؟

امام خمینی(ره) پس از پاسخ به این پرسش، دو دلیل زیر را بیان کرد:

الف) عدم شناخت صحیح از اسلام، تا جایی که دخالت در حکومت و سیاست را به مثابه یک گناه و فسق می دانستند و شاید برخی این گونه بیندیشند و این فاجعه بزرگی است که دامنگیر اسلام شده است؛

ب) دسیسه استعمار: این ها می خواهند با این کار ملت های مسلمان را از دخالت در سرنوشت خود باز دارند. (۱) یا به تعبیر علامه طباطبایی(ره) می خواهند ضمانت اجرای مقررات دینی را از بین ببرند. (۲)

امام خمینی(ره) در مقابله با این تفکر می فرماید: «اگر کسی دین را از سیاست جدا بداند، خدا، رسول و ائمه معصومین(علیهم السلام) را تکذیب کرده است». (۳) «تردیدی نیست که نغمه جدایی دین از سیاست از سوی دشمنان اسلام است؛ زیرا اسلام دینی است که با سیاست آمیخته است». (۴)

بنابراین سیاست از دیدگاه علما اسلام و به ویژه حضرت امام(ره) به معنای ریاست و زعامت امت و رهبری و هدایت جامعه به سوی کمال و اداره امور جامعه و راهبردی مردم به سوی فلاح و رستگاری است و در رأس آموزه های انبیاء است.

سیاست در نهج البلاغه

در نهج البلاغه سه جا از مشتقات واژه «سیاست» سخن به میان آمده است که

۱- (۱) . امام خمینی، وصیت نامه، ص ۱۰.

۲- (۲) . محمد حسین، طباطبایی، شیعه در اسلام، ص ۴۱.

۳- (۳) . صحیفه نور، ج ۲۰، ص۲۸.

۴- (۴) . صحیفه نور، ج ۹، ص۱۳۶.

بیشتر آنها در پاسخ به معاویه بوده است. در همه این موارد حضرت درصدد بیان تعریف درست از معنای سیاست و نفی معنا و برداشت نادرست از سیاست است. یکی از مواردی که امام علی(علیه السلام) از این واژه استفاده می کند، در پاسخ به نامه معاویه است که در آن ادعاهای نادرست و سخنان بیهوده او را گوشزد کرد که به تعبیر سید رضی این نامه یکی از نیکونامه هاست؛ «

وَزَعَمْتَ أَنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ فِی الْإِسْلَامِ فُلَانٌ وَفُلَانٌ فَذَكَرْتَ أَمْراً إِنْ تَمَّ اعْتَزَلَكَ كُلُّهُ وَإِنْ نَقَصَ لَمْ يَلْحَقْكَ ثَلْمُهُ وَمَا أَنْتَ وَالْفَاضِلَ وَالْمَفْضُولَ وَالسَّائِسَ وَالْمَسُوسَ». (۱)

و پنداشتی که برترین انسان ها در اسلام، فلان کس و فلان شخص است و نیز مطلبی را یادآور شده ای که هرگز ربطی به تو ندارد، اگر راست باشد، و یا اگر دروغ باشد باز هم ارتباطی به تو ندارد. تو را با انسان های برتر و غیر برتر، سیاست مدار و غیر سیاست مدار چه کار؟

علامه محمدتقی جعفری(ره) در توضیح این عبارت می نویسد:

تو ای معاویه! در پی خود کامگی، خود محوری، سلطه جویی، فرصت طلبی، حلیه گری های و نیرنگ ها خودباش..... (۲)

یعنی ای معاویه! تو را با سیاست و مدیریت مردم چه کار؟ تو به دنبال خدعه و نیرنگ و فساد خود باش. در جای دیگر حضرت در نامه ای خطاب به معاویه از این واژه استفاده می کند و می فرماید: «

وَمَتَى كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَهُ سَاسَهَ الرَّعِيَّهِ وَوُلَاهَ أَمْرِ الْأُمَّهِ بِغَيْرِ قَدَمٍ سَابِقٍ وَلَا شَرَفٍ بَاسِقٍ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ لُزُومِ سَوَابِقِ الشَّقَاءِ وَأُحَذِّرُكَ أَنْ تَكُونَ مُتَمَادِياً فِی غِرَّهِ الْأُمْنِيِّهِ مُخْتَلِفَ الْعَلَانِيَهِ وَالسَّرِيرَهِ». (۳)

۱- (۱) . نهج البلاغه، نامه۲۸.

۲- (۲) . محمدتقی، جعفری، پیشین، ص۱۰۱.

۳- (۳) . نهج البلاغه، نامه۲۸.

ای معاویه! از چه زمانی شـما رهبر مردم و زمامداران امت بوده اید؟ نه سابقه درخشانی در دین و نه شـرافت والایی در خانواده دارید! پناه می برم از گرفتار شدن به دشـمنی های ریشه دار و تو را می ترسانم از این که به دنبال غرور، آمال و آرزوها تلاش کنی و آشکار و نهانت یکسان نباشد.

در این جا حضـرت سـیاست را به معنای حکمرانی و زمامداری مردم می داند و می گوید، تو شایسـتگی رسیدن به این جایگاه را نداری؛ زیرا نه سابقه خوبی داری و نه شـرافت بالایی؛ یعنی کسـی باید به امر سیاست مردم بپردازد که سابقه خوب و اخلاق درستی داشته باشد.

آن حضـرت در نقـد دیـدگاه کسـانی که سـیاست را به معنـای مکر و حیله و فریب کـاری می دانسـتند و برداشت غلطی از آن داشتند، می فرماید: «

وَلَقَدْ أَصْبَحْنَا فِی زَمَانٍ قَدِ اتَّخَذَ أَکْثَرُ أَهْلِهِ الْغَدْرَ کَیْساً وَنَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِیهِ إِلَی حُسْنِ الْحِیلَهِ مَا لَهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ». (۱)

همانا ما در روزگاری به سـر می بریم که بیشتر مردم بی وفایی، خیانت و حیله گری را زیرکی می داننـد و نادانان، آنها را اهل تدبیر می خوانند. خدایشان کیفر دهد، چرا چنین می پندارند؟

این سـخن حضـرت، بیانگر این است که بیشتر مردم حیله گری و فریب را سـیاست می دانستند. امام علی(علیه السلام) در ادامه تصویر روشنی از سیاست درست مردان الهی را بیان می کند و می فرماید:

«قَدْ یَرَی الْحُوَّلُ الْقُلَّبُ وَجْهَ الْحِیلَهِ وَدُونَهَا مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَنَهْیِهِ فَیَدَعُهَا رَأْیَ عَیْنٍ بَعْدَ الْقُدْرَهِ عَلَیْهَا وَیَنْتَهِزُ فُرْصَـتَهَا مَنْ لَا حَرِیجَهَ لَهُ فِی الدِّینِ». (۲)

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه ۴۱.

۲- (۲) . همان.

چه بسا شخصی از تمام رخدادهای آینده آگاه است و مکر و حیله را به خوبی می داند، ولی امر و نهی پروردگار مانع او است و با این که قـدرت بر انجام آن دارد، آن را آگاهانه رها می سازد، ولی آن کس که از گناه و مخالفت فرمان حق پروا نـدارد، از همین فرصت هم استفاده می کند.

بر اساس این سـخن امام علی(علیه السـلام)، سـیاست مـداران واقعی کسانی هسـتند که تدبیر امور را بر اساس فرمان الهی تنظیم می کنند و از او پروا دارند و هرگز برای رسـیدن به اهداف خود از دروغ و مکر و گناه اسـتفاده نمی کنند و از روش ماکیاولی که هدف، توجیه کننده وسیله و ابزار است، بهره نمی گیرند، ولی در برابر کسانی که از خدا نمی ترسند و با فرمان او مخالفت می کنند، این گونه اند.

گروهی از مردم در همان زمان به نزد آن حضـرت آمدنـد و او را به اجرای این شـیوه از سـیاست دعوت کردنـد و معاویه را از حضـرت سـیاست مـدارتر و زیرک تر می دانسـتند. آن حضـرت در خطبه ای این معنا را به شدت رد کرده و معاویه را مصداق کامل سیاست توأم با فریب کاری و حیله گری معرفی کرد و فرمود:

«وَاللَّهِ مَـا مُعَـاوِيَهُ بِـأَدْهَى مِنِّى وَلَكِنَّهُ يَغْـدِرُ وَيَفْجُرُ وَلَوْ لَا كَرَاهِيَهُ الْغَـدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَى النَّاسِ وَلَكِنْ كُلُّ غُـدَرَهٍ فُجَرَهٌ وَكُلُّ فُجَرَهٍ كُفَرَهٌ وَلِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ». (۱)

به خـدا قسم! معـاویه از من سـیاست مـدارتر نیست؛ اما او نیرنگ می کنـد و مرتکب انواع گناه می شود؛ اگر نیرنگ ناپسـند و ناشایسته نبود، من سیاست مدارترین مردم بودم، ولی هر نیرنگی گناه و هر گناهی یک نوع کفر است و در قیامت در دست هر حیله گری پرچمی است که به آن شناخته می شود.

ص:۳۰

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰؛مراه العقول، ج ۱۰، ص۳۱۹؛شرح الکافی، ملاصالح مازندرانی، ج۹، ص ۳۷۱.

در ذیل این سخن حضرت خود را از اجرای این نوع سیاست پاک می داند و سیاست الهی خود را چنین تبیین می کند:

«وَاللَّهِ مَا أُسْتَغْفَلُ بِالْمَکِیدَهِ وَلَا أُسْتَغْمَزُ بِالشَّدِیدَه». (۱)

به خدا سوگند! مرا با فریب غافل گیر نتوانند کرد و با سخت گیری ناتوانم نتوانند شمرد.

مفهوم این سخن آن است که سیاست مدار الهی نه تنها فریب کار نیست، بلکه فریب هم نمی خورد. این همان است که در روایات ما به «کیاست»، «فراست» و «فطنه» تعبیر شده است.

آری! اگر علی(علیه السلام) سیاستش مثل معاویه بر مکر و خدعه و دروغ استوار بود، دیگر علی نبود.

دیگر به عنوان أسوه و الگوی عدل، سیاست و حکومت نبود؛ بلکه مثل سایر حاکمانی بود که در طول تاریخ آمدند و ظلم و ستم کردند و رفتند. آن چیزی که علی(علیه السلام) را از دیگر حاکمان جدا می کند، همین سیاست و شیوه اوست. بنابراین هدف از سیاست دینی که در سراسر نهج البلاغه جلوه های آن را می بینیم، اجرای عدالت، زعامت و رهبری و هدایت جامعه و مردم به سوی کمال و نزدیکی به خداست و آن حضرت همین سیاست دینی را در قالب نامه هایی به حاکمان و والیان، می آموزد و آنها را به رعایت و اجرای آن توصیه می کند.

حکومت

معنای لغوی حکومت

حکومت از ماده «حکم» گرفته شده است و لغت شناسان برای این واژه معانی

۱- (۱) . همان.

مختلفی ذکر کرده اند. این معانی در سیاست و غیر آن به کار رفته است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. حُکم به معنـای «قضاوت»، داوری و فصل خصومت آمـده است و واژه حاکم و محکمه نیز بیشتر در همین مفهوم به کار می روند؛

۲. حُکم به معنـای «سـلطه» و «استیلاـ» یافتن برای اداره جامعه نیز به کار رفته است؛ واژه های حُکم، حکومت و حاکمیت نیز از همین مفهوم هستند؛

۳. حُکم به معنای أمر، دسـتور، فرمان و قانون نیز آمـده است. واژه های حکم، احکام و حاکم متناسب با این مفهوم به کار می روند. (۱)

در معنای لغوی حکومت گفته شده است:

«فرمـان دادن، امر کردن، فرمانروایی، سـلطنت، پادشاهی، داوری و قضاوت». (۲) امـا بـا تحقیق و دقت بیشتر می توان گفت که مفهوم اصلی و حقیقی حکم، یکی بیش نیست و آن «منع و بازداشتن» است.

لغوی معروف عرب نیز می نویسد:

«الحُکمُ اصلُ واحِدٍ وَهُوَ المَنعُ وَذلِکَ الحُکمُ وَهُوَ المَنعُ مِن الظُّلم». (۳)

معنای حقیقی ماده «حُکم» یکی بیش نیست و آن ممانعت و باز داشـتن است. و اگر به داوری قاضی «حُکم» اطلاق می شود به این دلیـل است که قاضـی از ظلم و اجحـاف جلوگیری می کنـد و اگر به ولی امر و سـرپرست جامعه «حاکم» گفته می شود به این دلیل است که او جامعه را از هرج و مرج،

۱- (۱) . محمد حسین، اسکندری و اسماعیل، داراب کلایی، درآمدی بر حقوق سیاسی، ج۱، ص ۵۰و۵۱.

۲- (۲) . محمد، معین، فرهنگ فارسی، ذیل ماده حکم.

۳- (۳) . ابن الحسین احمد بن فارسی بن ذکریا، معجم مقاییس اللغه، ماده حکم.

ناامنی، فساد و ظلم حفظ می کند و از اختلاف و تفرقه در جامعه جلوگیری می کند. ازاین رو حکومت به دستگاه و نظامی گفته می شود که این وظیفه مهم را بر عهده دارد. (۱)

معنای اصطلاحی حکومت

کارشناسان بر جسته علوم سیاسی، حکومت با مفهوم سیاسی آن را به گونه های مختلفی تعریف کرده اند؛ گاهی آن را تنها مترادف دستگاه اجرایی کشور و زمانی آن را برای نشان دادن نوع رژیم سیاسی حاکم بر جامعه به کار برده اند. برای مثال وقتی گفته می شود که حکومت دموکراسی یا حکومت استبدادی، هدف از آن نشان دادن نوع نظام و سیستم سیاسی حاکم بر جامعه است و گاهی نیز برای آن توسعه بیشتری قائل شده اند.

در این نوشتار هرگاه واژه «حکومت» را به کار می بریم، مفهوم وسیع آن مجموعه ای از سازمان های سیاسی و دستگاه های حاکم و شامل همه تشکیلات و نهادهای سیاسی، اجرایی، اداری، قضایی و دیگر نهادهای موجود در یک کشور و بر جمعیت مستقلی که در یک سرزمین زندگی می کنند، حاکمیت دارند. اینک به چند تعریف اصطلاحی حکومت اشاره می کنیم:

«حکومت یا نظام عبارت است از مجموعه ای از سازمان های اجتماعی که برای تأمین روابط طبقات اجتماعی و حفظ انتظام جامعه به وجود می آیند». (۲)

در تعریف دیگری آمده است: «حکومت عبارت است از فرمانروایی یک شخص و یا یک هیأت حاکمه و یا هیأت های مختلف بر جامعه ای، به منظور

۱- (۱) . اسماعیل، داراب کلایی، فلسفه سیاسی اسلام، ص۵۵.

۲- (۲) . علی رضا، علی بابایی، فرهنگ علوم سیاسی، ج۱، ص۲۴۵.

تنظیم و اصلاح امور اجتماعی و انتظام امر معاش آن جامعه». (۱)

اما تاریخ بشر پیوسته شاهد دریافت مفهومی سلطه گرایانه از مفهوم حکومت بوده است و این مفهوم رایج از دریافت مفهوم حکومت به شمار می آمده است؛ اما گاه صریح و خشن و گاه غیرمستقیم و فریب کارانه. همواره دریافت متداول از مفهوم حکومت، حکمرانی، گردن کشی و گردن فرازی، برخورداری گروه و طبقه ای خاص از همه چیز و اعمال اراده فردی یا گروهی اندک بر اراده جمعی بوده است. بسیاری حکومت را به مفهوم تسلط بر جان و مال و ناموس مردم و تصرف در همه امور و اعمال قدرت به هر روشِ ممکن می دانستند و بر این اساس حکومت های خودکامه فردی یا جمعی را نیز تشکیل می دادند.

در بسیاری از مواقع و به دلیل این که مردم نیز همین برداشت را از مفهوم حکومت داشته اند، این سلطه گری و فرمان روایی را امری طبیعی دانسته و آن را پذیرفته اند. گاهی نیز برای نجات از وضعی بدتر و رفتاری خشونت بارتر به سلطه گری رایج رضایت داده اند. گاهی مفهوم حکومت چنان از جایگاه واقعی خود دور شده است که حکومت به مفهوم سیاستی بی قیدوبند، مستبدانه و بی حد و مرز حاکمان درآمده و به صورت به بندگی کشیدن مردم، دست به دست کردن اموال و دارایی، طبقه بندی جامعه، بالابردن برخی گروه ها و به زیر کشیدن برخی دیگر جلوه کرده است. بسیاری ازحاکمان، مفهوم حکومت را با خود رأیی و خودکامگی مترادف می دیدند و حکومت را به مفهوم حکم روایی می دانسته اند و به همین دلیل حکومت را حق خویش دانسته و برای دیگران هیچ گونه حقی در حکومت و مدیریت جامعه قائل نبوده اند. ازاین رو، اجازه اندیشیدن، سخن گفتن،

ص:۳۴

۱- (۱) . حیدرعلی، قلمداران، حکومت اسلامی، ص۶.

انتخاب، انتقاد و نصیحت کردن را به کسی نمی دادند، جز در آن چه آنان می پسندیده اند و بدان رضایت می داده اند؛ آن هم از سر منتی که حکم فرمایان بر مردمان می گذاشته اند. (۱)

حکومت در نهج البلاغه

مفهوم حکومت در نهج البلاغه و در اندیشه و سیره امام علی(علیه السلام)، جز به مفهوم مدیریت، محبت، مشارکت، هدایت و خدمت نیست و این مفهوم به زیبایی تمام در سخن و عمل امیرالمؤمنین تجلّی پیدا کرده است. آن حضرت تلاش می کرد تا چنین مفهومی را که با مفاهیم کهن و رایج ناسازگار بود، تبیین و در عمل نیز محقق سازد. امام علی(علیه السلام) در نامه ای که به «اشعت بن قیس» استاندار آذربایجان نوشته است، آن مفهوم کهن و رایج حکومت را رد کرده و مفهوم درست و انسانی حکومت را به او می آموزد.

اشعت پیش از حکومت امام علی(علیه السلام) در دوران خلیفه سوم به استانداری آذربایجان منصوب شده بود و بر اساس فهم و برداشت رایج آن دوره حکومت را تسلط و تجبّر، خود محوری و خودکامگی می دانست. (۲) امام(علیه السلام) پس از مدتی کوتاه او را از استانداری آذربایجان بر کنار کرد. (۳)

نامه امام علی(علیه السلام) به اشعث بن قیس در تبیین نگاه امام به حکومت و برداشت آن حضرت از مفهوم حکومت بسیار قابل توجه است. امام علی(علیه السلام) چنین نوشته است:

«وَإِنَّ عَمَلَکَ لَیْسَ لَکَ بِطُعْمَةٍ وَلَکِنَّهُ فِی عُنُقِکَ أَمَانَةٌ وَأَنْتَ مُسْتَرْعًى لِمَنْ فَوْقَکَ

ص:۳۵

۱- (۱) . مصطفی، دلشاد تهرانی، حکومت حکمت، ص۱۵.

۲- (۲) . ابن أبی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۳، ص۱۳، ۱۴۵.

۳- (۳) . أنساب الأشرف، ج۳، ص ۸۰.

لَیْسَ لَکَ أَنْ تَفْتَیَاتَ فِی رَعِیَّهٍ وَلَا تُخَاطِرَ إِلَّا بِوَثِیقَهٍ وَفِی یَدَیْکَ مَالٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ [تَعَالَی عَزَّ وَ جَلَّ] وَأَنْتَ مِنْ خُزَّانِهِ حَتَّی تُسَلِّمَهُ إِلَیَّ وَلَعَلِّی أَلَّا أَکُونَ شَرَّ وُلَاتِکَ لَکَ وَالسَّلَام». (۱)

همانا کاری که بر عهده توست، طعمه ای برایت نیست، بلکه امانتی برگردن توست، آن که تو را بدان کار گمارده، نگهبانی از آن امانت را بر عهده ات گذارده و تو در برابر فرادست خود پاسخ گوی آن هستی. این حق برای تو نیست که در میان مردمان به استبداد و خود رأیی رفتار کنی و به کاری دشوار جز با دستاویز محکم درآیی. امیدوارم برای تو بدترین والیان نباشم! والسلام.

امیرمومنان(علیه السلام) در این نامه این برداشت از زمامداری و کارگزاری را که حکومت همچون طعمه ای در اختیار زمامداران و کارگزاران است و هرگونه بخواهند می توانند عمل کنند و هرگونه که میل کنند، می توانند تصرف نمایند، به شدت رد کرده و نقطه مقابل چنین برداشتی را اثبات می کند که حکومت، امانتی برگردن زمامداران و کارگزارن است و آنان باید از آن به خوبی نگهبانی کنند و در خدمت آن امانت باشند نه مسلط بر آن و زمامداران و کارگزاران باید در حیطه کاری خود پاسخ باشند و این همان مسئولیت است؛ یعنی زمامدارای و کارگزاری، مسئولیت پذیری است نه سلطه گری و هیچ کس حق ندارد که هرگونه خواست، عمل کند و کسی حق خودرأیی و خودکامگی ندارد.

امام(ره) تکلیف اموال و امکانات را نیز روشن می کند تا راه خودرأیی را ببندد و مسئولان بدانند که اموال و دارایی ها و امکانات در اصل از آن خداست و به صورت امانت و از باب نیابت در اختیار آنها نهاده شده است تا برای رفاه و آسایش همگان و به گونه ای خردمندانه و با تدبیری درست استفاده شود. (۲)

۱- (۱) . نهج البلاغه، نامه۵.

۲- (۲) . محمدرضا حکیمی و دیگران، الحیاه، ج۳، ص۶۴.

مسئولان، خزانه داران دارایی و امکانات هستند؛ یعنی خزانه داران براساس نیابت الهی نگهبان اموال مردم هستند؛ آنان در واقع خزانه داران و وکیلان مردمانند، نه حاکمان مسلط بر آنان. از امیرمومنان علی(علیه السلام) روایت شده است که فرمود:

«إِنَّ السُّلْطَانَ لَأَمِینُ اللَّهِ فِی الْأَرْضِ وَمُقِیمُ الْعَدْلِ فِی الْبِلَادِ وَالْعِبَادِ وَوَزَعَتُهُ [وَزَرَعَتُهُ] فِی الْأَرْضِ». (۱)

همانا زمامدار، امین خدا در زمین، بر پادارنده عدالت در سرزمین ها و در میان بندگان و عامل جلوگیری از تجاوز و سرکشی است.

اگر کسی چنین تفکری داشته باشد که حکومت یعنی تسلط، تجبر و استبداد به رای، این اندیشه موجب فساد دل و خرابی دین و دگرگونی حکومت می شود. امام علی(علیه السلام) در عهدنامه مالک اشتر در تبیین این امر به مالک اشتر چنین نوشته است:

«وَلَا تَقُولَنَّ إِنِّی مُؤَمَّرٌ آمُرُ فَأُطَاعُ فَإِنَّ ذَلِکَ إِدْغَالٌ فِی الْقَلْبِ وَمَنْهَکَهٌ لِلدِّینِ وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغِیَرِ». (۲)

مبادا بگویی من اکنون بر آنان مسلطم، از من فرمان دادن و از آنان اطاعت کردن است که این اندیشه راه یافتن فساد در دل، خرابی دین و نزدیک شدن تغییر و تحول (در قدرت) است.

برداشت بسیاری از زمامداران و حاکمان از زمامداری و مدیریت، تجبر، تحکم، خودرأیی و خود محوری بوده است. آن حضرت به صراحت چنین برداشتی را رد می کند و پیامدهای منفی آن را یادآور می شود. فهم خودکامانه و سلطه گرایانه از حکومت انسان را به تندی، سرکشی، غرور و تکبر می کشاند. همین که انسان تصور کند که بر دیگران مسلط است و از او فرمان دادن و از دیگران فرمان بردن است، از

۱- (۱) . شرح غررالحکم و دررالکلم، ج۲، ص۶۰۴.

۲- (۲) . نهج البلاغه، نامه۵۳.

مرتبه انسانی سقوط می کند و خرد و عقل خود را از دست می دهد.

امام علی(علیه السلام) در نامه اش به مالک اشتر می نویسد:

«وَإِذَا أَحْدَثَ لَکَ مَا أَنْتَ فِیهِ مِنْ سُلْطَانِکَ أُبَّهَهً أَوْ مَخِیلَهً فَانْظُرْ إِلَی عِظَم مُلْکِ اللَّهِ فَوْقَکَ وَقُدْرَتِهِ مِنْکَ عَلَی مَا لَا تَقْدِرُ عَلَیْهِ مِنْ نَفْسِکَ فَإِنَّ ذَلِکَ یُطَامِنُ إِلَیْکَ مِنْ طِمَاحِکَ وَیَکُفُّ عَنْکَ مِنْ غَرْبِکَ وَیَفِیءُ إِلَیْکَ بِمَا عَزَبَ عَنْکَ مِنْ عقلک».

و اگر قدرتی که از آن برخورداری، نخوتی در تو پدید آورد و خود را بزرگ شمردی، بزرگی حکومت پروردگار را که برتر از توست، بنگر که چیست و قدرتی را که بر تو دارد و آن قدرت از آنِ تو نیست، چنین نگرشی سرکشی تو را می خواباند و تندی تو را فرو می نشاند و عقل از دست رفته ات را به تو باز می گرداند.

این سخن امام(علیه السلام) بیانگر این است که برداشت خودکامانه و سلطه گرایانه از حکومت، انسان را به بی خردی و سرکشی می کشاند. اگر برداشت انسان از حکومت به خود بزرگ بینی و قدرت مداری کشیده شود، خود را در جایگاه خدا می بیند و دیگران را چون بندگان به خدمت می گیرد. در این صورت خود را همسان با خداوند می خواند.

امام علی(علیه السلام) در این باره به مالک اشتر چنین هشدار داده است: «

إِیَّاکَ وَمُسَامَاهَ اللَّهِ فِی عَظَمَتِهِ وَالتَّشَبُّهَ بِهِ فِی جَبَرُوتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ یُذِلُّ کُلَّ جَبَّارٍ وَیُهِینُ کُلَّ مُخْتَالٍ». (۱)

بپرهیز از این که خود را در عظمت با خدا برابر بدانی یا در کبریا و جبروت خود را همانند او دانی که خدا هر سرکشی را خوار و هر خود کامه ای را پست و بی مقداری می سازد.

حضرت امام علی(علیه السلام) تفکر سلطه گرایانه، درنده خویانه و خودکامگی را نفی

۱- (۱) . همان.

می کند و حاکمان را به محبت، مهربانی و عفو و بخشش فرا می خواند:

«وَأَشْعِرْ قَلْبَکَ الرَّحْمَهَ لِلرَّعِیَّهِ وَالْمَحَبَّهَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِالْإِحْسَانِ إِلَیْهِمْ - وَلَا تَکُونَنَّ عَلَیْهِمْ سَبُعاً ضَارِیاً تَغْتَنِمُ أَکْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَکَ فِی الدِّینِ وَإِمَّا نَظِیرٌ لَکَ فِی الْخَلْقِ». (۱)

قلب خود را از مهربانی و دوستی و لطف به مردمان لبریز ساز! مبادا برای آنان چون جانور درنده ضرر رساننده ای باشی که خوردن آنها را غنیمت شماری؛ زیرا مردمان دو دسته اند: دسته ای برادر دینی تو و دسته ای دیگر در آفرینش با تو همانند هستند.

یعنی برداشت سلطه گرایانه و خودکامانه از حکومت، انسان را تا مرتبه جانوری درنده خوی تنزل می دهد و کرامت و عزت انسان و حریم آنها شکسته شود. استاد شهید مطهری در رابطه با مفهوم حکومت در نهج البلاغه می نویسد: «در نهج البلاغه با آن که این کتاب مقدس پیش از هر چیز کتاب توحید و عرفان است و در سراسر آن سخن خداست و در همه جا نام خدا به چشم می خورد، نه تنها از حقوق واقعی توده مردم و جایگاه شایسته و ممتاز آنها در برابر حکمران و این که مقام واقعی حکمران امانتداری و نگهبانی از حقوق مردم است، غفلت نشده، بلکه به آن توجه شده است. در منطق این کتاب شریف، امام و حکمران، امین و پاسبان حقوق مردم و مسئول در برابر آنهاست. ازاین رو اگر بناست حکمران و مردم یکی برای دیگری باشد، این حکمران است که برای توده مردم است نه مردم برای حکمران». (۲)

به همین دلیل امام علی(علیه السلام) می فرماید:

«السُّلْطَانُ وَزَعَهُ اللَّهِ فِی أَرْضِه؛ (۳)حاکمان، پاسبانان خدا در روی زمین اند».

۱- (۱) . همان.

۲- (۲) . مرتضی، مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص۱۲۷.

۳- (۳) . نهج البلاغه، حکمت ۳۳۲.

نتیجه

در انـدیشه و سـیره امام علی(علیه السـلام) سیاست به معنای اجرای عـدالت، زعامت و رهبری و هدایت مردم و جامعه به سوی کمال و نزدیکی به خداست و نه تنها حکومت به معنای تسلط، تجبر و خودکامگی نیست و این که هر چه را انسان اراده کرد، انجام دهـد و یا وسـیله آب و نان او نیست؛ بلکه مفهوم حکومت از دیـدگاه امام علی(علیه السـلام) امانتداری، خدمت گزاری، مهرورزی و پاسـداری از حقوق و آزادی های مردم است و در عمل نیز ثابت کرده است که معنای واقعی حکومت، مـدیریت، هدایت، مشارکت و خدمت به مردم است.

بنابراین سـیاست در انـدیشه امام علی(علیه السـلام) هـدایت و رهبری است. سـیاست تـدبیر امور و فراهم کردن زمینه های لازم برای اصـلاح مردم بـا هـدایت آن حضـرت برای خوشـبختی این جهـانی و سـعادت آن جهـانی است. در انـدیشه آن حضـرت، سیـاست به هیـچ وجه به معنـای قـدرت مـداری، دروغ، نیرنگ و فریب نیست؛ بلکه تـدبیر صـحیح امور برای خـدمت به مردم، تحقق عدالت و فراهم کردن زمینه تربیت است.

حکـومت نیز در انـدیشه آن حضـرت نـه تنهـا بـه معنـای تسـلط، تجـبر و خودکـامگی نیسـت؛ بلکـه مفهـوم صـحیح حکـومت، امانتـداری، خدمت گزاری، عدالت محوری، مهرورزی و پاسداری از حقوق و آزادی های مردم است و در سـیره آن حضـرت نیز به معنای مدیریت، محبت، مشارکت، هدایت و خدمت به مردم است.

ص:۴۰

پرسش ها

۱. معنای لغوی سیاست چیست؟

۲. دانشمندان علوم سیاسی چه تعریفی از سیاست ارائه داده اند؟

۳. تعریف امام خمینی(ره) از سیاست چیست؟

۴. علامه محمد تقی جعفری سیاست را چگونه تعریف کرده است؟

۵. امام علی(علیه السلام) در نهج البلاغه چه توصیفی از سیاست ارائه کرده اند؟

۶. معنای لغوی حکومت چیست؟

۷. اندیشمندان سیاسی چه تعریفی از حکومت ارائه داده اند؟

۸. درک تاریخی از مفهوم حکومت چه بوده است؟

۹. مفهوم حکومت در نهج البلاغه چیست؟

ص:۴۱

۲- مبانی حکومت

اشاره

اهداف آموزشی:

۱. آشنایی با ضرورت حکومت

۲. آشنایی با جایگاه حکومت

۳. آشنایی با دیدگاه های مختلف در باب مشروعیت حکومت

۴. آشنایی با مشروعیت حکومت در نهج البلاغه

مقدمه

یکی از موضوعات مهم در بحث حکومت ها، مبانی و پایه های اصلی و اساسی آن است که شامل ضرورت، جایگاه و مشروعیت حکومت می باشد.

جایگاه حکومت در نگرش های مختلف متفاوت است؛ برخی آن را هدف و گروهی آن را ابزار و وسیله می دانند. مشروعیت حکومت و حاکم یکی دیگر از مباحث پایه ای و مبانی حکومت هاست که نظریه های گوناگونی در این رابطه وجود دارد. در این فصل به موضوعات گفته شده و به ویژه دیدگاه امام علی(علیه السلام) در نهج البلاغه نیز به تفصیل پرداخته می شود.

ضرورت حکومت

انسان موجودی اجتماعی و مدنی است. از طرف دیگر، عامل عقلانی و

ص:۴۳

اختیار در انتخاب زندگی اجتماعی مؤثر است؛ بدین معنا که انسان چون در زندگی اجتماعی منافعی را برای خویش می بیند و می داند که نیازهای مادی و معنوی بدون زندگی اجتماعی تأمین نمی شود، یا به صورت دلخواه و کامل برآورده نمی شود، به زندگی اجتماعی تن می دهد و شرایط آن را می پذیرد.

علامه طباطبایی در این باره می نویسد:

ویژگی اجتماعی بودن از فطریات انسان است. تاریخ بشر و آثار باقیمانده از قرون و اعصار گذشته بیانگر آن است که انسان همیشه در اجتماع و به صورت دسته جمعی زندگی می کرده است. (۱)

از سویی دیگر وجود اصطکاک ها و برخوردها بین منافع افراد و جامعه لازمه زندگی اجتماعی است. یعنی وقتی مردم بخواهند زندگی اجتماعی داشته باشند و با یکدیگر همکاری کنند و دستاوردهای این همکاری را میان خود تقسیم کنند، بین منافع و خواسته های آنها برخوردهایی پدیدار می شود. به همین دلیل و از آن جایی که طبیعت انسان بر خودخواهی، مال دوستی و ریاست طلبی استوار است، اصطکاک ها قوانین را برای جلوگیری از این برخوردها وضع کرده اند. از سوی دیگر، وضع قانون و تطبیق آن بر شرایط اجتماعی خاص، نیاز به یک نهاد قانون گذار دارد. اجرای قانون و پیاده کردن آن در جامعه و نظارت بر رفتار عمومی مردم، برقراری امنیت داخلی و دفاع در برابر تجاوز خارجی نیازمند دستگاه اجرایی مناسب است. و از طرفی دیگر جلوگیری از قانون گریزی های افراد، گروه ها و اجرای عدالت، دستگاه قضایی ویژه ای را می طلبد.

۱- (۱) . محمدحسین، طباطبایی، المیزان، ج۴، ص۹۲.

ارسطو می نویسد:

حکومت، لازمه طبیعت بشری است؛ زیرا انسان یک موجود اجتماعی است و بدون وجود حکومت نمی تواند اجتماعی بودن خود را حفظ کند. (۱)

در تعریف ژان ژاک روسو از حکومت بر ضرورت وجود قانون و اجرای آن در جامعه تاکید شده است:

حکومت واسطه ای است بین رعایا و هیأت حاکمه که آنها را به هم دیگر مربوط سازد و اجرای قانون و حفظ آزادی سیاسی را بر عهده گیرد. (۲)

به همین دلیل زندگی اجتماعی ملازم وجود قدرتی نظم آفرین و قوانینی همگانی است؛ زیرا نظم اجتماعی و قانون رشد، بالندگی و پیشرفت و سیر به سوی کمال جز در بستر امنیت معنا نمی یابد و هیچ چیز مانند نبود امنیت، فقدان نظم اجتماعی و بی قانونی به جوامع انسانی آسیب نمی رساند و آنها را از حرکت به سوی مقاصدشان باز نمی دارد.

امام علی(علیه السلام) بارها در نهج البلاغه بر ضرورت وجود حکومت تصریح کرده و با تفکر خوارج که در آغاز می گفتند با وجود قرآن نیازی به حکومت نداریم، مبارزه کرده است. شعار خوارج

«لَا حُکْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (۳)بود. این شعار از قرآن مجید گرفته شده است و معنای آن این است که فرمان (قانون) را تنها خداوند یا کسانی که خداوند به آنها اجازه قانون گذاری داده است، وضع می کنند، ولی خوارج به گونه ای دیگر این آیه را معنا می کردند که به تعبیر امام علی(علیه السلام) این کلمه حق را باطل معنا می کردند. بر این اساس آنان معتقد بودند که بشر حق حکومت ندارد و حکومت تنها از آنِ خداست. سید رضی می نویسد که وقتی آن حضرت سخن

۱- (۱) . ارسطو، سیاست، ترجمه احمد آرام، ص۹۶.

۲- (۲) . خداوندان اندیشه سیاسی، ج۲، ص۳۸۹.

۳- (۳) . انعام، آیه۵۷.

خوارج را شنید که می گفتند: لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، فرمود:

«كَلِمَهُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا الباطِل! نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَيُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَيُجْمَعُ بِهِ الْفَيْ ءُ وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ» (۱)

سخن حقی است که از آن باطل اراده شده! آری! حکم جز از آن خدا نیست؛ اینان می گویند: فرمانروایی و حکومت جز برای خدا روا نیست؛ در حالی که مردم را دولتی و حاکمی باید، نیکوکار یا تبه کار تا در حکومت او انسان با ایمان کار خویش کند و انسان کافر بهره خود برد؛ تا آن گاه که وعده حق سر رسد و مدت هر دو در رسد؛ در سایه حکومت او بیت المال جمع آوری گردد و به کمک آن با دشمنان پیکار کند و راه ها را ایمن سازد؛ به نیروی او حق ناتوان را از توانگر باز ستاند، نیکوکردار روز را به آسودگی به شب رساند و از گزند تبه کار در أمان ماند.

امام علی(علیه السلام) در این خطبه ضرورت وجود دولت و حکومت برای جامعه را تا جایی که حتی در شرایط اضطرار، حکومت ستمگر جائر با همه پلیدی ها و زشتی هایی که دارد، از بی حکومتی بهتر می داند و ایجاد ثبات سیاسی، و امنیت روحی و روانی، دفع متجاوز و ستاندن حق محرومان را از وظایف مهم حکومت ها بر می شمارد.

در کنزل العمال نیز از امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) روایت شده است که آن حضرت فرمود:

«لايصلَحُ النـاسَ اِلا امير بَر او فاجِرٍ قالوُا: يا اميرالمُومِنينَ هـذا البِرُ فَكَيفَ بِالفاجِرِ؟ قالَ: انَ الفاجِرَ يامَنُ اللّهَ به السَبيلَ وُيجاهِـدُ به العَدُوَ وَيجى بِه الفَى وُيقامُ بِه الحُدوُدَ وَيحِجُ

ص:۴۶

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

بِه الَفی وَُیقامُ بِهِ الحُدُودَ وَیحِجُ بِه البَیتَ وَیعبُداللّه فیهِ الُمسلِمُ امنا حَتی یاتَیهُ اجَلُه». (۱)

مردم اصلاح نخواهند شد مگر به وسیله حاکم، نیکوکار باشد یا بدکار. گفتند: یا امیرالمؤمنین! اصلاح مردم به وسیله حاکم نیکوکار روشن است؛ اما با حکومت بدکار فاجر چگونه مردم اصلاح می شوند؟ حضرت فرمود: در حکومت فاجر نیز خداوند به وسیله او راه ها را امن می سازد، با دشمنان مبارزه می کند و مالیات را جمع آوری، حدود را إقامه و وسیله زیارت خانه خدا را فراهم می کند، شخص مسلمان و مؤمن در پناه امنیت، خدا را عبادت می کند تا أجل او فرا رسد و از دنیا برود.

جامعه نمی تواند بدون حکومت باشد، حتی حکومت و قوانین نامطلوب، از هرج ومرج و بی قانونی بهتر و آسیب و تباهی آن کم تر است. این سخن به معنای تایید و مشروعیت حکومت نابکاران و افراد فاجر نیست، بلکه به معنای رجحان عقلی است؛ یعنی از نظر عقل، حکومت فاجر بر هرج ومرج مقدم است. این سخن بیانگر خطر نبودِ حکومت و هرج ومرج و بی قانونی در جامعه است.

انسان در یک حکومت نامطلوب دست کم تکلیف خود را می داند و می تواند برای خود راهی بیابد؛ در حالی که در هرج و مرج و بی قانونی هیچ چیز روشن نیست. هر لحظه ممکن است رُخدادی ناخواسته روی دهد و انسان در برابر آن هیچ راهی نداشته باشد. امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) می فرماید:

«وَالٍ ظَلُومٌ غَشُومٌ خَیْرٌ مِنْ فِتْنَهٌ تَدُومُ؛ (۲)والی ستم گر کینه توز، از فتنه و هرج ومرج مداوم بهتر است» و نیز فرموده است:

«أَسَدٌ حَطُومٌ خَیْرٌ مِنْ سُلْطَانٍ ظَلُومٍ - وَ سُلْطَانٌ ظَلُومٌ خَیْرٌ مِنْ فِتَنٍ تَدُوم؛ (۳)شیر درنده از حاکم ستم گر بهتر و حاکم ستم گر از فتنه طولانی بهتر است».

۱- (۱) . کنزالعمال، ج۶، ص۳۹، کتاب الإماره، ح ۴۷۵۵.
۲- (۲) . غُرر الحکم و دررُ الکلم، ج۶، ص۲۳۶، شماره ۱۰۱۰۹.
۳- (۳) . بحار الأنوار، ج۷۲، ص۳۵۹.

جایگاه حکومت

از مسائل مهم و تعیین کننده حکومت از دیدگاه امام علی(علیه السلام) این است که آیا امام علی(علیه السلام) حکومت را تنها یک هدف، شأن و مقام یا یک وسیله و ابزار و وظیفه می داند؟ برخی حکومت را هدف، غایت و مقصد می دانند. از این رو همه چیز را برای آن می خواهند؛ حکومت برای آنها ارزش والایی دارد؛ به گونه ای که می خواهند همه چیز باید با آن سنجیده شود؛ اما خود آن با چیزی سنجیده نمی شود. بر این اساس رسیدن و دست یابی به حکومت و حفظ و نگه داری آن با هر وسیله ای ممکن است و بالاترین لذت و مهم ترین سعادت، دست یابی به حکومت و حفظ قدرت است. حکومت برای برخی معبودی است که حریت، انسانیت، عدالت را در پای آن قربانی می کنند؛ برخی دیگر حکومت را وسیله و ابزار می دانند. از این رو حکومت را برای امور دیگری می خواهند و برای رسیدن به آن تلاش می کنند. در این جا ممکن است، حکومت وسیله و راهی برای رسیدن به خدمت گزاری و دادگری باشد و اعتبار آن نیز تنها برای رسیدن به آن اهداف باشد. اکنون باید دید که امیرمؤمنان علی(علیه السلام) حکومت را چگونه دیده و برای آن چه نقشی قائل شده است؟ شهید مطهری می نویسد:

علی(علیه السلام) مانند هر مرد الهی و رجل ربانی، دیگر حکومت و زعامت را به عنوان یک پُست و مقام دنیوی که اشباع کننده حس جاه طلبی بشر است و به عنوان هدف و ایده آل زندگی، سخت تحقیر می کند و آن را به پشیزی نمی شمارد و آن را مانند سایر مظاهر مادی دنیا از استخوان خوکی که در دست انسان خوره داری باشد، بی مقدار می شمرد؛ اما همین حکومت و زعامت را برای اجرای عدالت و احقاق حق و خدمت به اجتماع فوق العاده مقدس می شمارد. (۱)

ص:۴۸

۱- (۱) . مرتضی، مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص۱۰۵.

در کتاب توسعه سیاسی در نهج البلاغه نیز آمده است:

نگرش آن حضرت به قدرت و حکومت از یک زاویه، نگرشی عارفانه و زاهدانه است؛ به گونه ای که امام آن را کم ارزش تر و پست تر از آب بینی بز دانسته و ارزش یک جفت کفش کهنه را از حکومت بر مردم بالاتر می داند، مگر آن که بتواند انگیزه ها و اهداف والای خود از حکومت را عملی سازد. (۱)

امام علی(علیه السلام) در موارد متعددی از نهج البلاغه نگاه ابزاری به حکومت را یادآور می شود و برای آن هیچ ارزشی قائل نمی شود.

اینک به چند مورد از آن اشاره می کنیم:

.۱

«قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ(علیه السلام) بِذِي قَارٍ وَهُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ فَقَالَ لِي مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ؟ فَقُلْتُ لَا قِيمَةَ لَهَا. فَقَالَ(علیه السلام) وَ اللَّهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقّاً أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا». (۲)

شریف رضی به نقل از عبدالله بن عباس آورده است:

در ذی قار (۳) [پیش از جنگ جمل] نزد امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) رفتم. آن حضرت مشغول پینه زدن کفش خود بود. چون مرا دید، گفت: قیمت این کفش چقدر است؟ گفتم: بها و ارزشی ندارد. فرمود: به خدا سوگند! همین کفش نزد من از حکومت بر شما محبوب تر است مگر این که حق را با آن به پا دارم یا باطلی را دفع نمایم.

از دیدگاه امام(علیه السلام) حکومت به تنهایی هیچ ارزشی ندارد و امری آلی است نه عالی و وسیله ای برای برپایی حق و عدالت و دفع باطل و ستم است.

۱- (۱) . علی اکبر، علیخانی، توسعه سیاسی در نهج البلاغه، ص۲۳۴.

۲- (۲) . نهج البلاغه، خطبه ۳۳.

۳- (۳) . محلی در نزدیکی بصره.

۲. آن حضرت پس از قبول حکومت، بی ارزشی آن را یادآور می شود و انگیزه خود را از پذیرفتن حکومت چنین بیان می کند:

«وَالَّذِی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَبَرَأَ النَّسَمَهَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِیَامُ الْحُجَّهِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَی أَوْلِیَاءِ الْأَمْرِ أَنْ لَا یَقِرُّوا عَلَی کِظَّهِ ظَالِمٍ وَلَا سَغَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَیْتُ حَبْلَهَا عَلَی غَارِبِهَا وَلَسَقَیْتُ آخِرَهَا بِکَأْسِ أَوَّلِهَا وَلَأَلْفَیْتُمْ دُنْیَاکُمْ عِنْدِی أَهْوَنَ مِنْ عَفْطَهِ عَنْزٍ». (۱)

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران حجت را بر من تمام نمی کردند، و اگر خداوند از عالمان و آگاهان عهد و پیمان نگرفته بود که در برابر شکم بارگی ستم گران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته رها می کردم و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می کردم. آن گاه می دیدید که دنیای شما (و حکومت بر شما) نزد من بی ارزش تر از آب بینی گوسفند است.

در اندیشه و سیره پیشوای آزادی خواهان، امام علی(علیه السلام) حکومت جز وسیله خدمت و بر پایی عدالت نیست و هرگز آلت کسب قدرت و مکنت تلقی نشده است، بلکه قدرت حاصل از حکومت، وسیله ای برای خدمت به مردم است.

۳. علی(علیه السلام) در فراز دیگری از نهج البلاغه اهداف تشکیل و پذیرش حکومت را چنین بیان می کند:

«اللهمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ یَکُنِ الَّذِی کَانَ مِنَّا مُنَافَسَهً فِی سُلْطَانٍ وَلَا الْتِمَاسَ شَیْ ءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَلَکِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِینِکَ وَنُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِی بِلَادِکَ فَیَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِکَ وَتُقَامَ الْمُعَطَّلَهُ مِنْ حُدُودِکَ». (۲)

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۳.

۲- (۲) . نهج البلاغه، خطبه۱۳۱.

خدایا! تو می دانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت و دنیا و ثروت نیست؛ بلکه می خواستیم نشانه های حق و دین تو را به جایگاه خویش بازگردانیم و در سرزمین های تو اصلاح را ظاهر کنیم تا بندگان ستمدیده ات، در امن و امان زندگی کنند و قوانین و مقررات فراموش شده تو بار دیگر اجرا گردد.

امام علی(علیه السلام) یادآور شده است که آن همه تلاش و مبارزه، برای دست یابی به قدرت و جاه و مقام نبوده است. حکومت و امور دنیایی بی ارزش تر از آن است که هدف نهایی آدمی قرار گیرد و از آنها باید برای رسیدن به اهداف الهی و انسانی بهره گرفت.

۴. در جای دیگر حضرت نداشتن میل و رغبت خود را به حکومت این چنین بیان می کند:

«وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَلَا فِي الْوِلَايَةِ إِرْبَةٌ وَلَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَحَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا فَلَمَّا أَفْضَتْ إِلَيَّ نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَمَا وَضَعَ لَنَا وَأَمَرَنَا بِالْحُكْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ وَمَا اسْتَنَّ النَّبِيُّ(صلی الله علیه و آله) فَاقْتَدَيْتُهُ» .

به خدا سوگند! من میل و رغبتی به خلافت و به ولایت بر شما نداشتم و این شما بودید که مرا به آن دعوت کرده آن را بر من تحمیل کردید؛ روزی که خلافت به من رسید، به قرآن نظر کردم و از دستور و فرمانی که داده بود، پیروی کردم و به راه و رسم پیامبر(صلی الله علیه و آله) اقتدا کردم.

این جا نیز حضرت بی میلی خود را به حکومت نشان می دهد و آن را یک وظیفه دینی و وسیله و ابزاری برای اجرای قانون الهی و سنت نبوی می داند. بنابراین حکومت از دیدگاه امام علی(علیه السلام) یک وظیفه و مسئولیت دینی و ابزار و وسیله تلقی شده است؛ نه یک هدف و شأن و مقام و ارزش.

ص:۵۱

مشروعیت حکومت

مشروعیت (۱) از اساسی ترین مسائل حکومت و به طور کلی از مباحث مهم و بنیادین فلسفه سیاسی و اندیشه سیاسی است. در حوزه مشروعیت حکومت دو سؤال اساسی و عمده زیر وجود دارد که پاسخ به آنها زمینه به وجود آمدن نظریه های گوناگون و متضاد را فراهم کرده است:

۱. حاکم بر چه اساس و با چه مجوزی امر و نهی می کند؟ چه توجیه شرعی و عقلی برای اعمال حاکمیت حاکم وجود دارد؟ به بیان دیگر چرا حاکم حق حکومت و فرمانروایی دارد؟

۲. مردم برای اطاعت از حاکم و اجرای اوامر و نواهی او چه توجیه شرعی و عقلانی دارند؟ به بیان دیگر چرا مردم موظف اند از حاکم اطاعت کنند و حکومت او را بپذیرند؟

گولیلمو از اندیشمندان سیاسی معاصر می نویسد:

اصول مشروعیت توجیهاتی از حاکمیتند؛ یعنی توجیهاتی از حق فرماندهی. به چه دلیل پاره ای از میان آنها حق فرماندهی دارند و دیگران وظیفه اطاعت؟ اصول مشروعیت پاسخ هایی به این پرسشند. (۲)

در این زمینه دیدگاه های مختلفی وجود دارد که در این قسمت ما در پی بررسی تفصیلی آن نیستیم و تنها به دو دیدگاه مهم و اساسی که با مباحث کتاب مرتبط است، اشاره خواهیم کرد:

۱. برخی از اندیشمندان، مشروعیت و منشأ و منبع آن را رأی و پذیرش مردم می دانند. به همین دلیل در تعریف مشروعیت همین معنا را مدّ نظر قرار می دهند.

۱- (۱) . Leyitimacy.

۲- (۲) . گولیلمو، فره رو، حاکمیت، ص۳۴.

ژان ژاک روسو، معروف ترین دانشـمندی است که اندیشه های سیاسـی او نه تنها از بُعد نظری و فکری، بلکه در بعد عملی نیز تحولات وسیعی را در اروپا به وجود آورد. وی می نویسد:

«از آن جا که هیچ یک از افراد به طور طبیعی حق حاکمیتی بر دیگران ندارند و چون زور نیز نمی تواند حق را به وجود آورد، بنابراین رضایت مردم و توافق افراد اساس همه حکومت های مشروع است و حق حاکمیت نیز همیشه متعلق به ملت است». (۱)

به همین دلیل گفته شده است:

در علوم سیاسی پذیرش یا فرمانبری آگاهانه و داوطلبانه مردم از نظام سیاسی و قدرت حاکم را «مشروعیت» می گویند. (۲)

دانشمند دیگری می نویسد:

مشروعیت را می توان چنین تعریف کرد: مردم به طور طبیعی و بدون تردید سازمانی را که به آن تعلق دارند، می پذیرند. (۳)

در تعریف دیگری چنین آمده است:

مشـروعیت یـا حقانیت، یکی و یگانه بودن چگونه به قـدرت رسـیدن رهبران و زمامـداران جامعه با نظریه و باورهای همگان یا بیشتر مردم جامعه در یک زمان و مکان معین است. (۴)

بر اساس تعاریف و دیدگاه های گفته شده اساس مشروعیت حکومت، مردم هستند. وقتی مردم کسی را برای تصدی حکومت انتخاب کردند، آن شخص حق

۱- (۱) . ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی، ص۵، ۱۹، ۲۰، ۸۶ و ۱۳۶.

۲- (۲) . عبدالحمید، ابولحمد، مبانی سیاست، ص۲۴۴.

۳- (۳) . عبدالرحمن، عالم، بنیادهای علم سیاست، ص۱۰۶.

۴- (۴) . عبدالحمید، ابوالحمد، همان، ص۲۴۵.

حکومت کردن پیدا می کند و حکومتش از مشروعیت برخوردار می شود و مردم نیز باید از او اطاعت کنند. بنابراین حکومت مشروع، حکومتی است که بر اساس اراده و خواست مردم به وجود آید.

بر اساس این دیدگاه، مشروعیت و مقبولیت، لازم و ملزوم یکدیگر و جدایی ناپذیر و در حقیقت یک معنا هستند؛ هر حکومتی که مشروعیت دارد، مقبولیت نیز دارد و هر حکومتی که مقبولیت دارد، مشروعیت نیز دارد.

۲. بر اساس دیدگاه دیگری تنها منبع و منشاء مشروعیت، حقانیت و اعتبار حکومت خداوند است؛ زیرا او حاکم بدون قید و شرط بر جهان و انسان است به همین دلیل هیچ کس جز او حق حاکمیت بر انسان ها را ندارد و تنها او حق حاکمیت و قانون گذاری دارد:

«إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ». مشروعیت باید از آن یگانه منبع مشروعیت بالذات گرفته شود وگرنه فاقد مشروعیت، اعتبار، حقانیت و قانون خواهد بود. هیچ اقتدار و حاکمیتی، هیچ تصرف و اعمال قدرتی بدون اتکاء به ذات اقدس او یا بدون اجازه و صلاحیت او مشروع نیست و حق حاکمیت بر انسان ها از سوی ذات پروردگار به پیامبران و در نهایت به پیامبر خاتم(صلی الله علیه و آله) و اوصیای معصوم او واگذار شده است. مشروعیت حکومت پیامبر(صلی الله علیه و آله) و امام معصوم(علیهم السلام) از سوی خداوند سبحان است.

بر اساس این دیدگاه بین مشروعیت و مقبولیت ملازمه ای نیست؛ زیرا مبنای مشروعیت، الهی بودن و مبنای مقبولیت، مردمی بودن است. چه بسا ممکن است هر دو در یک زمان هماهنگ نباشد، یعنی مشروعیت الهی داشته باشد؛ اما مقبولیت و پذیرش مردمی نداشته باشد و بالعکس همان طوری که ممکن است هر دو جمع شوند و یا هیچ کدام نباشد.

ص:۵۴

چون در این نوشتار برآنیم تا مشروعیت حکومت را از دیدگاه امام علی(علیه السلام) بررسی کنیم، به بازخوانی دیدگاه آن حضرت در نهج البلاغه می پردازیم. از نظر امام علی(علیه السلام) حقوق و جایگاه مردم در حکومت اهمیت فراوانی دارد؛ اما هرگز رأی و رضایت آنها را دلیل مشروعیت حکومت نمی داند و تنها نقش مردم را در إعمال ولایت و نه اعطای آن و در عینیت و تحقق بخشیدن آن مهم می داند.

برای اثبات این نکته به کلامی از آن حضرت در نهج البلاغه توجه کنید:

الف) امام علی(علیه السلام) درباره نصب الهی ائمه(علیهم السلام) می فرماید:

«إِنَّمَا الْأَئِمَّهُ قُوَّامُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَعُرَفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّهَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوه». (۱)

همانا امامان دین از طرف خدا تدبیرکنندگان امور مردم و کارگزاران آگاه بندگانند، کسی به بهشت نمی رود جز آن که آنان را شناخته و آنان نیز او را بشناسند و کسی در جهنم سرنگون نگردد جز آن که منکر آنان باشد و امامان دین هم وی را نپذیرند.

بر اساس این کلام امام، مشروعیت ائمه و حکومت آنها از سوی خداوند است.

ب) در خطبه سوم می فرماید:

«أَرَى تُرَاثِي نَهْباً؛ (۲)حق موروثی خود را می بینم که به غارت برده می شود.»

کنایه از حق موروثی وراثت معنوی و الهی است. ابن ابی الحدید در ذیل جمله گفته شده می نویسد:

گفتن کلماتی مانند جمله های بالا بیانگر شکایت امام علی(علیه السلام) از کسانی است که حق مسلم او را به ظلم گرفته اند. این سخن به تواتر نقل شده و

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۱۵۲.

۲- (۲) . نهج البلاغه، خطبه۳.

مؤیـد نظریه امامیه است که می گویـد: علی(علیه السـلام) با نص مسـلم به رهبری برگزیـده شد، هیچ کس حق نداشت به هیچ عنوان بر مسند خلافت نشیند. (۱)

ج)

«فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعاً عَنْ حَقِّی مُسْتَأْثَراً عَلَیَّ مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ نَبِیَّهُ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ حَتَّی یَوْمِ النَّاسِ هَذَا». (۲)

به خـدا سوگنـد! از روزی که خداونـد جان پیامبر(صـلی الله علیه و آله) خویش را گرفت تا امروز همواره حق مسـلم من از من گرفته شده است.

استاد شهید مطهری می نویسد:

امـام علی(علیه السـلام) در موارد زیادی از حق خویش چنان سـخن می گویـد که جز با مسـئله تنصـیص و مشـخص شـدن حق خلافت برای او به وسـیله پیامبر(صـلی الله علیه و آله) قابل توجیه نیست. در این موارد، سـخن امام علی(علیه السـلام) این نیست که چرا مرا مردم با همه جامعیت شـرایط کنار گذاشـتند و دیگران را برگزیدند، سـخنش این است که حق قطعی و مسلم مرا از من ربودند. بدیهی است که تنها با نص و تعیین قبلی از طریق رسول اکرم(صـلی الله علیه و آله) است که می توان از حق مسـلّم و قطعی دم زد. صـلاحیت و شایسـتگی حق بالقوه ایجاد می کند، نه حق بالفعل و در مورد حق بالقوه سخن از ربوده شدن حق مسلم و قطعی صحیح نیست. (۳)

د) امام علی(علیه السلام) پس از بیعت مردم در نامه ای به همه کارگزاران خود در سراسر قلمرو اسلامی چنین نوشت:

پیامبر خدا(صـلی الله علیه و آله) به من فرمود: ای پسر ابی طالب! ولایت بر امت من از آن توست؛ اگر با رضایت و رغبت تو را به ولایت خویش برگزیدنـد و با رضایت بر خلافت تو اجتماع کردنـد، ولایت آنها را بر عهده بگیر، اگر بر خلافت تو اختلاف کردند آنها را به حال خود واگذار.... (۴)

۱- (۱) . ابن أبی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۹، ص۳۰۶.

۲- (۲) . نهج البلاغه، خطبه۶.

۳- (۳) . مرتضی، مطهری، سیری در نهج البلاغه، ۱۴۷.

۴- (۴) . سید بن طاووس، کشف المحجه، ص۱۸۰.

ممکن است کسی بخواهد این روایت را دلیلی بر مشروعیت مردمی بداند و رضایت مردم را برای مشروعیت حکومت لازم بداند؛ اما با اندک توضیحی روشن خواهد شد که این حدیث بر مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی اشاره دارد. این جمله پیامبر(صلی الله علیه و آله) که می فرماید: «ولایت بر امت من از آن توست» معنایش این است که ای علی! تا شما هستید، دیگران هیچ گونه حق ولایت بر امت ندارد. این مشروعیت و نصب الهی است و جمله «اگر با رضایت و رغبت ولایت تو را پذیرفتند در امر حکومت آنها قیام کن و اگر نپذیرفتند، آنها را به حال خود واگذار»، بیانگر مقبولیت و پذیرش مردمی است. اگر پیامبر(صلی الله علیه و آله) رضایت و رغبت مردم را مطرح می کند به این دلیل است که إعمال ولایت و حاکمیت بدون پذیرش و رضایت مردم ناممکن است. نه این که رضایت مردم جزئی از مشروعیت حاکم و حکومت است.

۵)

لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِیَامُ الْحُجَّهِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ؛ لَأَلْقَیْتُ حَبْلَهَا عَلَی غَارِبِهَا»

بعضی ها ممکن است در این بخش نیز حضور و نقش مردم را بیانگر مشروعیت بدانند؛ اما دقت در این عبارت خلاف آن را ثابت می کند. منظور آن حضرت این است که با آمدن مردم و پیدا شدن یار و یاور، حجت بر ما تمام می شود و باید زمام امور را در دست بگیرم، نه این که حضور مردم و اعلام وفاداری در مشروعیت مقام امامت نقشی داشته باشد؛ بلکه در تصدی و اجرای آن مؤثر بوده است و بدون حضور مردم إعمال ولایت ممکن نیست؛ زیرا خود آن حضرت۲۷ فرمود:

«لَا رَأْیَ لِمَنْ لَا یُطَاع». این سخن امام علی(علیه السلام) بیانگر مقبولیت و پذیرش حکومت است نه مشروعیت آن.

در این جا شاید سؤالی مطرح شود که اگر حکومت و ولایت یک منصب الهی است، چرا امام علی(علیه السلام) آن را بی ارزش؛ و ناچیز می شمارد و فرمود: «

وَاللَّهِ مَا

ص:۵۷

كَانَتْ لِی فِی الْخِلَافَهِ رَغْبَهٌ وَ لَا فِی الْوِلَایَهِ إِرْبَهٌ؛ (۱)

به خدا سوگند! نه به خلافت رغبتی دارم و نه در ولایت طمعی.»

یکی از پژوهشگران در پاسخ به این پرسش می نویسد:

در فهم این نکته دو معنای ولایت ظاهری را باید از یکدیگر جدا کرد؛ یکی منصب خلافت که با جعل الهی است و دیگری تصدی خلافت که با قدرت مردم است. منصب الهی که زمینه ساز

«ما حَکَمَ بَینَ الناسَ بِالعَدلِ» است. ظهور حکمت و عدالت الهی نمایان گر شایستگی و کمال منصوب است. ازاین رو نمی تواند برای اولیا الهی مرغوب عنه باشد؛ ولی تصدی که - متوقف بر حضور حاضر است - همیشه حکم یکسانی ندارد و گاه شرایط اجتماعی چنان آشفته و فضای جامعه چنان تاریک است که با تصدی نیز امید چندانی به اصلاح اجتماعی نمی رود، ازآن رو رغبتی برای به دست گرفتن امور وجود ندارد. سخن امام را می توان به معنای عدم رغبت در تصدی دانست که دلیل آن مساعد نبودن اوضاع اجتماعی برای پذیرش و تحقق حکومت عمومی است و ارتباطی به منصب الهی ندارد. شاهد این تفسیر آن است که حضرت بلافاصله از پافشاری مردم سخن می گوید و می فرماید: «وَ

لَکِنَّکُمْ دَعَوْتُمُونِی إِلَیْهَا وَحَمَلْتُمُونِی عَلَیْهَا». (۲)

این سخن امام(علیه السلام) که در جایی می فرماید: «

دَعُونِی وَالْتَمِسُوا غَیْرِی؛ (۳)دیگری را انتخاب کنید»، به معنای انتخاب نشدن آن حضرت از جانب خدا و مشروعیت انتخاب از سوی مردم نیست، بلکه دلیل آن شرایط خاص زمانه است؛ چرا که پس از آن می فرماید:

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۲۰۵.

۲- (۲) . محمد سروش، محلاتی، مقاله ولایت باطنی و ولایت ظاهری، ص۳۹۲.

۳- (۳) . نهج البلاغه، خطبه۹۲.

«فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْراً لَهُ وُجُوهٌ وَأَلْوَانٌ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَلَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَإِنَّ الْآفَاقَ قَدْ أَغَامَتْ وَالْمَحَجَّهَ قَدْ تَنَكَّرتَ». (۱)

ما به استقبال حوادث و اموری می رویم که رنگارنگ، و فتنه انگیز و چهره ای گوناگون دارد و دل ها بر این بیعت ثابت و عقل ها بر این پیمان استوار نمی ماند، چهره افق حقیقت را ابرهای تیره فساد گرفته و راه مستقیم حق ناشناخته ماند.

این سخن امام علی(علیه السلام) نیز بیانگر شرایط نامساعد سیاسی و اجتماعی است. جنگ ها و نزاع ها و پیمان شکنی هایی که در دوران حکومت امام علی(علیه السلام) شکل گرفت، گواهی بر این ادعا است که مردم، تحمل عدالت علی(علیه السلام) را نداشتند و پیش بینی حضرت درست بود.

ز) أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ اسْتُعْتِبَ فَإِنْ أَبَى قُوتِلَ وَلَعَمْرِی لَئِنْ كَانَتِ الْإِمَامَهُ لَا تَنْعَقِدُ حَتَّى يَحْضُرَهَا عَامَّهُ النَّاسِ [مَا فَمَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ وَلَكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَى مَنْ غَابَ عَنْهَا ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ أَلَا وَإِنِّی أُقَاتِلُ رَجُلَيْنِ رَجُلًا ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ وَآخَرَ مَنَعَ الَّذِی عَلَيْهِ». (۲)

ای مردم! سزاوارترین افراد به خلافت کسی است که در تحقق حکومت نیرومندتر، و در آگاهی از فرمان خدا داناتر باشد، حال اگر آشوب گری فتنه انگیزی کند، به راه حق بازگردانده شود و اگر سرباز زد، با او مبارزه شود.

به جانم سوگند. اگر شرط انتخاب رهبر حضور تمامی مردم باشد، هرگز راهی برای تحقق آن وجود نخواهد داشت، بلکه آگاهان دارای صلاحیت و رأی

۱- (۱) . همان.

۲- (۲) . نهج البلاغه، خطبه۱۷۳.

و اهـل حل و عقـد، رهبر و خلیفه را انتخاب می کننـد که عمل آنها از دیگر مسـلمانان نافـذتر است. آن گاه نه حاضـران بیعت کننده و نه آنان که در انتخاب حضور نداشتند، حق تجدید نظر و حق انتخابی دیگر را خواهند داشت.

آگاه باشـید! من با دو کس پیکار می کنم؛ کسـی چیزی را ادعا کنـد که از آن او نباشـد و آن کس که از او ادای حق سـر باز زند.

از عبـارت گفتـه شـده ممکـن اسـت این گـونه برداشت شـود که رأی مردم مشـروعیت امـامت را به دنبـال دارد. در پاسـخ این برداشت باید گفت:

اولاً: آن حضـرت سـخن خود را با «إن» شرطیه آغاز کرده است و این گونه نیست که امام آن را پذیرفته باشد. آن حضرت می فرماید: امامت منعقد نمی شود مگر با حضور همه مردم. این ممکن نیست چون نمی توان همه مردم را در یک جا جمع کرد.

ثانیـاً: این سـخن امـام، پاسـخی به معاویه است؛ زیرا معاویه در بیان دلیل مخالفت خود با امیرالمؤمنین به اهل شام گفت: من در امر خلافـت حاضـر نبـودم و بیعـت نکردم. امـام در چنین شـرایطی بر اسـاس دیـدگاه آنهـا که مشـروعیت را به آرای مردم می دانسـتند، پاسخ داد و فرمود: اگر حضور همه مردم در هنگام بیعت لازم باشد، ممکن نیست همه مردم را به گونه ای جمع کرد که حتی یک نفر هم غایب نباشد.

اگر امام بر اساس دیدگاه خود جواب می داد، آنها هرگز نمی پذیرفتند. به همین دلیل امام علی(علیه السلام) دیدگاه آنها را با استفاده از مبنای خودشان باطل کرد.

روایت مفصـلی از امام علی(علیه السـلام) نقل شده است که دلایل گفته شده را به طور کامل اثبات می کند و به خاطر اهمیتی که دارد، آن را ذکر می کنیم.

در کتاب سلیم بن قیس آمده است: هنگامی که نامه معاویه به وسیله ابودرداء و ابوهریره به دست امام(علیه السلام) رسید و آن حضرت از مضمون آن نامه - که درخواست

بازگردانیدن قاتلان عثمان به معاویه و کشتن آنان بود - آگاه شد، در پاسخ فرمود:

ای ابوهریره! ای ابودرداء! شما پیام و نامه معاویه را به من رساندید. اینک توجه کنید آن چه را برای شما می گویم به معاویه باز گویید. به معاویه بگویید:

جریان عثمان بن عفان از دو صورت خارج نیست؛ یا این که رهبر و امام صالحی بود که مردم را به عدالت دعوت می کرد که در این صورت ریختن خون او حرام و یاری او واجب بود و هیچ کس حق نداشت از فرمان او سرپیچی کند و برای شکست و ذلت او تلاش کند، یا رهبر و امامی گمراه و ستمگر بود که در آن صورت ریختن خون او حلال و یاری او حرام و غیر جایز بود. در هر دو صورت پس از مرگ یا کشته شدن امام و حاکم در هر زمان، چه بر حق بوده یا بر باطل، چه ظالم بوده یا مظلوم، چه مهدورالدم بوده یا مهدورالدم نبوده بر مسلمانان لازم و واجب است دست از پا خطا نکرده و کاری انجام ندهند تا این که امام و رهبری عفیف، عالم، پارسا و آگاه به قضاوت و سنت را برای سروسامان دادن به امور پراکنده، گرفتن حق مظلوم از ستمگران، حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور اسلامی، جمع آوری مالیات ها و حفظ نظام برگزینند. پس از آن، مردم می توانند پی گیری قتل امام مقتول خود را که گمان می رود مظلوم کشته شده است، از او درخواست کنند. در آن صورت اگر مظلوم کشته شده بود، امام به اولیای او اجازه می دهد تا خون خواه او باشند و اگر ظالم و ستمگر بوده است، بر اساس مصالح هرگونه صلاح دانست، حکم خواهد کرد.

در صورتی که انتخاب رهبر به دست مردم باشد، این اولین وظیفه ای است که مردم پس از کشته شدن امامشان دارند؛ اگر تعیین امام بر عهده خدا و رسولش باشد، خدا و رسول، امام را مشخص می کنند و مردم را به اطاعت و فرمانبرداری از او مأمور می نمایند، به این ترتیب خدا حق انتخاب را تنها به شخص پیامبر(صلی الله علیه و آله)، می دهد و پیامبر(صلی الله علیه و آله) نیز امام پس از خود را معرفی و به مردم فرمان می دهد تا از او اطاعت کنند.

ص:۶۱

گذشته از این، مردم پس از کشته شدن عثمان با من بیعت کردند و مهاجرین و انصار نیز پس از سه روز مشورت در مورد خلافت من به همین نتیجه رسیدند و اینان همان کسانی هستند که پیش از این با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده و خلافت آنها را تثبیت کرده بودند، در حالی که این وظیفه را اهل بدر و پیشتازان مهاجرین و انصار برعهده داشتند. افزون بر این، امتیاز من این است که بیعت با دیگران (ابوبکر، عمر و عثمان) بدون مشورت با مردم انجام شد و حال آن که بیعت با من با حضور و مشورت مردم انجام گرفت.

پس اگر خداوند سبحان اختیار انتخاب امام را به مردم واگذار کرده است و این مردم هستند که حق اختیار و انتخاب را دارند و هر کس را که انتخاب کنند از اختیار و تعیین خدای سبحان و رسولش مقدم است و چنین شخصی بر هدایت است و امام آنان شمرده می شود و بر مردم واجب است که از او اطاعت کرده و یاریش کنند، در این صورت مردم با هم مشورت نمودند و بالاجماع مرا انتخاب کرده اند و اگر خداوند سبحان امام انتخاب می کند و اختیار به دست اوست، همانا خداوند مرا برای امامت برگزیده و مرا خلیفه خود قرار داده است و در کتاب و سنت مردم را به اطاعت از من فرا خوانده است. این انتخاب خدای سبحان محبت مرا قوی تر و حقم را مسلم می سازد. (۱)

نخست حضرت بر لزوم وجود حکومت در تمام زمان ها و مکان ها و وجوب اهتمام مردم به تشکیل حکومت و مقدم داشتن آن بر هر کار دیگری اشاره می کند و سپس آثار مثبت و فوائد مهم این کار را بیان می کند. سپس به مسئله مشروعیت حاکم و حکومت می پردازد و دو دیدگاه متفاوت زیر را بیان می کند: یکی مشروعیت مردمی و دیگری مشروعیت الهی و سپس دیدگاه

ص:۶۲

۱- (۱) . سلیم بن قیس الهلالی، أسرار آل محمد(علیهم السلام)، ص۱۸۲، علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج۸، ص۵۵۵.

خود را به صراحت بیان می دارد و می فرماید:

اگر دیدگاه شما را که حاکم و حکومت باید مشروعیت مردمی داشته باشند، بپذیریم من که شرایط آن را دارم؛ زیرا همه مردم آمدند و با من بیعت کردند و اگر بر اساس مشروعیت الهی باشد که خداوند مرا انتخاب و به امامت برگزیده و در کتاب و سنت پیامبر(صلی الله علیه و آله) مردم را به اطاعت از من فراخوانده است.

بنابراین امام علی(علیه السلام) به انتخاب خود از سوی خداوند، تصریح کرده و جای هیچ گونه شک و شبهه ای را باقی نگذاشته است. حال که مشروعیت امام به نصب الهی است، پس چرا آن حضرت این همه بحث بیعت و رأی و رضایت مردم را مطرح می کند؟ آیه الله مؤمن در پاسخ به این سؤال می نویسد:

زمینه هایی که به وجود آمد، مردم ۲۵ سال در محیطی بودند که رهبری غیراسلامی داشت که نمی خواهیم جهات دیگر را بگوییم. این ها باید با هر چیزی که با وجود آنان در تزاحم بوده است، درگیر می شدند. حکومت معاویه را هم با بیعت درست کردند، حضرت در چنین محیطی آمد» (۱)

وی در جایی دیگر می نویسد:

مشروعیت الهی که در همین خطبه شقشقیه آمده است، آن مسئولیت را از طریق بیعت برگردن می گیرد. در این محیطی که ذهن ها به خاطر عادت کردن آنها به بیعت مشوب شده، عهده دار حکومت شد. در این جا مانعی ندارد که حضرت برای بیعت حسابی باز کنند و به طلحه و زبیر بگوید: من با زور از شما بیعت نگرفتم، بلکه شما خودتان بیعت کردید پس وقتی بیعت کردید، باید بر بیعت خود استوار باشید. این بیعت را از ادله استفاده می کنیم که بیعت کردن با کسی که حق دارد عهده دار ولایت شود، دلیل وجوب بیعت است. این مطلب را ما از ادله استفاده می کنیم. و آن گاه حضرت به

۱- (۱) . محمد، مؤمن، فصل نامه علمی - پژوهشی علوم سیاسی، ص۱۷و۱۶.

معاویه می گوید: اگر بیعت نقشی داشته باشد، برای کسانی نقش دارد که با عمر و ابوبکر بیعت کردند و به اصطلاح اهل سنت، اهل حل و عقد و در مدینه بودند. کسانی که با عمر و ابوبکر بیعت کردند، با من نیز بیعت کردند. ارزش بیعت به نظر آنها بستگی دارد و تو حق نداری این گونه سخن بگویی، شما کجا بودید؟ بالأخره مقصود این است که پیش کشیدن مسئله بیعت به خاطر جریان روز است که مردم با آن آموزش عملی دیده بودند. (۱)

یکی از اصحاب امام(علیه السلام) درباره دلیل انتخابی بودن امام از آن حضرت سؤال کرد: چرا مردم نمی توانند امام و رهبری خود را انتخاب کنند؟ امام فرمود: امام مصلح و یا مفسد؟ عرض کرد: البته مصلح. فرمود: آیا با این که هیچ فردی از مردم از اصلاح و فساد درونی افراد آگاهی ندارند، آیا ممکن است شخصی را که انتخاب می کنند بر خلاف تشخیص آنها مفسد از کار درآید؟ عرض کردم: بلی! ممکن است. فرمود: علت ممنوعیت مردم از انتخاب نیز همین است که من آن را به صورت برهان برایت گفتم. (۲)

یکی از بحث هایی که ذیل بحث مشروعیت مطرح می شود، مسئله بیعت است. آیا بیعت به گونه ای که اعطای ولایت به حاکم شود، موجب مشروعیت حاکم و حکومت است؟ آیا بیعت وسیله اعتراف به ولایتی است که از پیش تحقق یافته و یا برای تقویت آن آمده است؟ آیا بیعت موجب تحقق و کارآمدی ولایت و حکومت است؟ در پاسخ باید گفت: بیعت برای تأکید بر وفاداری و اطاعت از دستورهای پیامبر و ائمه(علیهم السلام) است و هیچ گونه نقشی در اعطای نبوت و یا ولایت به پیامبر(صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین(علیهم السلام) ندارد.

۱- (۱) . همان، ص۱۷.

۲- (۲) . تفسیر برهان، ج۲، ص۳۸، تفسیر المیزان، ج۸، ص۳۷۲.

آیه الله محمدهادی معرفت(ره) می نویسد:

«بیعت در آن عهد برای تأکید بر وفاداری و فراهم کردن امکانات بوده است و همان گونه که در امر رسالت دخالتی نداشته، در امر زعامت پیامبر(صلی الله علیه و آله) نیز دخالتی نداشته است؛ زیرا پیامبر(صلی الله علیه و آله) از جانب خداوند به هر دو مقام منصوب شده بود و تأکید پیامبر(صلی الله علیه و آله) بر گرفتن بیعت تنها برای تحکیم و تثبیت پایه های حکومت خود و فراهم کردن امکانات بوده است. بیعتی را که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) در روز غدیر از مسلمانان برای مقام ولایت امیرمؤمنان گرفت، این گونه بود.

پس از آن که به طور صریح امام علی(علیه السلام) را برای خلافت و امامت پس از خود منصوب کرد، از مردم پیمان وفاداری گرفت تا امکانات خود را همان گونه که در اختیار پیامبر(صلی الله علیه و آله) قرار داده اند، در اختیار امام علی(علیه السلام) نیز قرار دهند و در تثبیت پایه های حکومت وی بکوشند». (۱)

بیعت گرچه اصل بسیار مهمی است و تأثیرهای فراوانی در مسائل سیاسی و اجتماعی دارد؛ اما ابزار مشروعیت بخشی نیست، بلکه با بیعت، ولایت انتخابی از جانب خداوند تحقق پیدا می کند و حاکم مبسوط الید می شود. با پشتوانه مردمی که به وسیله بیعت به دست می آورد، قدرت پیدا می کند تا شریعت را اجرا کند و با دشمنان بجنگد.

امام علی(علیه السلام) در نهج البلاغه با همین نگرش مسئله «بیعت» را مطرح می کند که به چند نمونه از آن اشاره می کنیم:

الف)

«فَأَقْبَلْتُمْ إِلَيَّ إِقْبَالَ الْعُوذِ الْمَطَافِيلِ عَلَى أَوْلَادِهَا تَقُولُونَ الْبَيْعَةَ الْبَيْعَةَ قَبَضْتُ كَفِّي فَبَسَطْتُمُوهَا وَ [نَازَعْتُكُمْ] نَازَعَتْكُمْ يَدِي فَجَاذَبْتُمُوهَا». (۲)

۱- (۱) . هادی، معرفت، ولایت فقیه، ص۸۵.

۲- (۲) . نهج البلاغه، خطبه ۱۳۷.

شما مردم برای بیعت به من یورش آوردید؛ چونان مادران تازه زائیده که به طرف بچه های خود می شتابند و پیاپی فریاد کشیدید، بیعت بیعت! من دستان خویش فرو بستم؛ اما شما به اصرار آن را گشودید؛ من از دست دراز کردن، سرباز زدم، و شما دستم را به سوی خود کشیدید.

ب)

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتُمَا وَإِنْ كَتَمْتُمَا أَنِّي لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّى أَرَادُونِي وَلَمْ أُبَايِعْهُمْ حَتَّى بَايَعُونِي وَإِنَّكُمَا مِمَّنْ أَرَادَنِي وَبَايَعَنِي وَإِنَّ الْعَامَّةَ لَمْ تُبَايِعْنِي لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ وَلَا [لِحِرْصٍ] لِعَرَضٍ حَاضِرٍ». (۱)

اما بعد شما (طلحه و زبیر) می دانید اگر چه پنهان می کنید که من برای حکومت در پی مردم نرفتم، بلکه آنان به سوی من آمدند، من قول بیعت ندادم تا آنان با من بیعت کردند و شما دو نفر از کسانی بودید که مرا خواستید و بیعت کردید. همانا بیعت عموم مردم با من نه از روی ترس و قدرتی مسلط بود، و نه برای به دست آوردن متاع دنیا.

ج)

وَبَسَطْتُمْ يَدِي فَكَفَفْتُهَا وَمَدَدْتُمُوهَا فَقَبَضْتُهَا ثُمَّ تَدَاكَكْتُمْ عَلَيَّ تَدَاكَّ الْإِبِلِ الْهِيمِ عَلَى حِيَاضِهَا يَوْمَ وِرْدِهَا حَتَّى انْقَطَعَتِ النَّعْلُ وَسَقَطَ الرِّدَاءُ وَوُطِئَ الضَّعِيفُ وَبَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بِبَيْعَتِهِمْ إِيَّايَ أَنِ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ وَهَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ وَتَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ وَحَسَرَتْ إِلَيْهَا الْكِعَابُ». (۲)

دست مرا به بیعت می گشودید و من می بستم، شما آن را به سوی خود می کشیدید و من آن را می گرفتم. سپس چون شتران تشنه که به طرف آبشخور هجوم می آورند، بر من هجوم آوردید تا آن که بند کفشم پاره شد، و عبا از دوشم افتاد، و افراد ناتوان پایمال شدند آن چنان مردم در بیعت با من خوشحال بودند که خردسالان شادمان و پیران برای بیعت کردن لرزان لرزان به راه افتادند، بیماران بر

ص:۶۶

۱- (۱) . نهج البلاغه، نامه۵۴.

۲- (۲) . نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹.

دوش خویشان سوار و دختران جوان بی نقاب به صحنه آمدند.

د)

«لَمْ تَكُنْ بَيْعَتُكُمْ إِيَّايَ فَلْتَةً وَلَيْسَ أَمْرِي وَأَمْرُكُمْ وَاحِداً إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَأَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ أَعِينُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَايْمُ اللَّهِ لَأُنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ وَلَأَقُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ حَتَّى أُورِدَهُ مَنْهَلَ الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ كَارِهاً.» (۱)

بیعت شما مردم با من بی مطالعه و ناگهانی نبود، کار من و شما یکسان نیست، من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خود می خواهید. ای مردم! برای اصلاح خود مرا یاری می کنید. به خدا سوگند! داد ستم دیده را از ظالم ستم گر بستانم و مهار ستم گر را بگیرم و به آبشخور حق وارد سازم گرچه تمایل نداشته باشد.

از مجموع این سخنان می توان نتیجه گرفت:

۱. بیعت با امام علی(علیه السلام) از سوی همه مردم بود؛ مردم بودند که برای بیعت سوی امام علی(علیه السلام) آمدند نه این که حضرت به سوی آنها رفته باشد؛

۲. بیعتً با رغبت و میل کامل بود؛

۳. بیعت از روی آگاهی کامل و اندیشه بود نه این که ناگهانی و بی اندیشه صورت گرفته باشد؛

۴. بیعت، نقش یک وظیفه و تکلیف شرعی برای فراهم کردن امکانات لازم برای اولیای امور را ایفا می کند و مقام ولایت و زعامت سیاسی پیامبر(صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم(علیهم السلام) از مقام نبوت و امامت آنان سرچشمه گرفته و بر مردم واجب است تا امکانات لازم را برای آنها فراهم سازند تا بتوانند با پشتوانه و مقبولیت مردمی، مسئولیت اجرای عدالت را به بهترین شکل به انجام رسانند. بیعت نکردن و بیعت کردن در امامت و زعامت نقشی ندارد و تنها در ایجاد توان و قدرت اجرایی تأثیر دارد.

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶.

نتیجه

وجود حکومت یک ضرورت عقلی است و این ضرورت از دیدگاه امام علی(علیه السلام) به گونه ای است که حتی وجود حکومت اشرار و فاسدان را بر نبود حکومت ترجیح می دهد؛ اما با ضرورت و بداهت وجود حکومت، امام علی(علیه السلام) آن را یک هدف نمی داند؛ یعنی حکومت یک شأن و مقام نیست، بلکه یک وسیله و ابزار برای رسیدن به اهداف عالیه است؛ اما بدون آن ارزش ندارد، ولی برای تحقق اصول و ارزش های مهم اهمیّت پیدا می کند که مهم ترین آن اهداف و ارزش ها و اصول، عدالت، آزادی، وحدت، امنیت و تعلیم و تربیت است.

ص:۶۸

پرسش ها

۱. فلسفه عقلی ضرورت حکومت چیست؟

۲. تفسیر خوارج از آیه «لا حکم الا لله » چه بوده است؟

۳. پاسخ امام علی(علیه السلام) به شبهه خوارج چیست؟

۴. جایگاه حکومت در نهج البلاغه را تحلیل کنید؟

۵. شواهدی از نهج البلاغه را که دلالت بر ابزاری بودن حکومت می کند، بیان کنید.

۶. اهداف تشکیل و پذیرفتن حکومت از دیدگاه علی(علیه السلام) چیست؟

۷. دیدگاه هایی را که برای مشروعیت حکومت وجود دارد، تبیین کنید.

۸. معنای مشروعیت چیست؟

۹. دیدگاه امام علی(علیه السلام) دربار مشروعیت حکومت و حاکم را توضیح دهید.

۱۰. آیا بیعت موجب مشروعیت حاکم و حکومت می شود؟ توضیح دهید.

۱۱. بیعت چه نقشی در حکومت دارد؟

۳- اصول و ارزش ها (اهداف)

اشاره

اهداف آموزشی:

۱. آشنایی با عدالت و فوائد آن

۲. آشنایی با مفهوم آزادی و انواع آن

۳. آشنایی با وحدت در قرآن و نهج البلاغه

۴. نقش مهم امنیت در جامعه

۵. آشنایی با مبانی تعلیم و تربیت

مقدمه

همان گونه که پیشتر گفته شد، حکومت از دیدگاه امام علی(علیه السلام) وسیله ای برای رسیدن به اهداف والایی است که جز با تحقق آنها، سیر به سوی کمال برای همگان میسر نمی شود. به همین دلیل تشکیل حکومت راهی برای تحقق اهداف، اصول و ارزش هایی مانند عدالت، آزادی، وحدت، امنیت، تعلیم و تربیت است و دیدگاه های مختلف به ویژه دیدگاه حضرت امام علی(علیه السلام) در نهج البلاغه مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

عدالت

اشاره

در ارزش و اعتبار عدالت همین بس که در قرآن کریم برقراری عدالت به

ص:۷۱

عنوان هدف بعثت همه انبیاء معرفی شده است و پیامبران الهی برای اجرای آن مبعوث شده اند:

(لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمِیزانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ)؛ ۱

به تحقیق ما پیامبران خویش را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو فرود آوردیم تا مردم عدالت را برپا کنند.

مفهوم عمیق و همه جانبه عدالت گرایی از دیدگاه امام علی(علیه السلام)

بهترین میزان برای سنجش موفقّیت یک حکومت، میزان بهره وری و رویکرد حکومت به عدالت است. بدین معنا که یک حکومت چگونه استحقاق ها را در همه امور رعایت می کند و تبعیض ها را می زداید و در آن جا که باید مساوات را پاس بدارد، به خوبی از آن پاسداری می کند و آن جا که صلاحیت و استحقاق، موجب تفاوت و امتیاز می شود، حقوق متناسب هر فرد را به خوبی رعایت می کند و امکان رشد و شکوفایی استعداد همگانی را به طور مساوی فراهم می سازد تا هر کس به میزان استعداد و توانایی خود از امکانات متناسب با استعداد و تلاش خویش بهره مند شود و حق هر کس به دور از تبعیض و آن گونه که هست، به او داده شود و هر کس و هر چیز در جای خود قرار گیرد و به هیچ کس و هیچ چیز ستم نشود.

عدالت از دیدگاه امام علی(علیه السلام) دارای مفهومی عمیق، همه جانبه و به معنای قرار دادن هر چیز در جای مناسب خود و رعایت استحقاق هرچیز و رساندن هر صاحب حقی به حق خود است، چنان که فرموده است:

«الْعَدْلُ یَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهاَ؛ (۱)عدل، همه چیز را در جای خود قرار می دهد.»

ص:۷۲

۱- (۲) . نهج البلاغه، حکمت۴۳۷.

امام علی(علیه السلام)، پیشوای عدالت گرایان همه چیز را با عینک عدالت می دید و همه چیز را با معیار عدالت می سنجید و حکومت را هم برای برپایی عـدالت پـذیرفت تا در بستر عدالت، عبودیت خدا را معنا بخشد. آن حضـرت برای نَفس حکومت هیـچ ارزش و اعتبـاری قائل نبود مگر این که به وسـیله آن بتوانـد عـدالت را برپا سازد که در صورت برپایی عـدالت حکومت اعتبار می یابد.

گفت وگوی امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) با ابن عباس نمونه روشن این سخن است.

شریف رضی(ره) به نقل از ابن عباس آورده است:

در «ذی قار» (۱)[پیش از جنگ جمل] نزد امیرالمؤمنین(علیه السـلام) رفتم. آن حضرت مشغول پینه زدن کفش خود بود. وقتی مرا دید، پرسـید: «قیمت این کفش چه قدر است؟ گفتم: هیچی. گفت: به خدا سوگند! این کفش بی ارزش نزد من محبوب تر از حکومت بر شما است مگر آن که به وسیله آن بتوانم حقی را برپا سازم یا باطلی را براندازم». (۲)

امام علی(علیه السلام) عدالت را یک تکلیف و وظیفه الهی می داند؛ به گونه ای که هرگز نمی پذیرد که یک مسلمان آگاه به آموزه های دینی تبعیض و بی عدالتی در جامعه را تحمل کند.

در خطبه «شقشقیه» پس از آن که رخدادهای غم انگیز سیاسی گذشته را شرح می دهد، بدان جا می رسد که مردم پس از قتل عثمان به سوی او هجوم آوردند و با پافشاری زیادی از او می خواستند تا زمامداری مسلمین را بپذیرد و او نیز پس از آن اتفاق های دردناک گذشته و با خرابی اوضاع کنونی جامعه، مایل نبود این مسئولیت سنگین را بپذیرد؛ اما اگر نمی پذیرفت، حقیقت زیر سؤال رفته بود و

۱- (۱) . محلی در نزدیکی بصره.

۲- (۲) . نهج البلاغه، خطبه۳۳.

گفته می شد، علی از اول علاقه ای به این کار نداشت و این مسائل برای او اهمیتی ندارد و از طرفی، اسلام اجازه نمی دهد تا در آن جا که اجتماع به دو طبقه ستمگر و ستم دیده، یکی پرخور و ناراحت از پرخوری و دیگری گرسنه و ناراحت از گرسنگی تقسیم می شود، دست روی دست بگذارد و نظاره گر صحنه باشد.

امام علی(علیه السلام) فرمود: «آری! به حق آن که دانه را شکافت و جهان را آفرید، اگر حضور حاضران و إتمام حجت با اعلام وجود ناصران نبود و اگر خداوند از عالمان و آگاهان پیمان سختی نگرفته بود که در برابر شکمبارگی ستمگر و گرسنگی ستم دیده هیچ آرام و قرار نگیرند، بی تأمل رشته حکومت را از دست می گذاشتم و پایانش را چون آغازش می انگاشتم، و چون گذشته خود را به کناری می کشیدم.» (۱)

امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) در تمام دوران حکومت خود، بر سر این سخن ایستادگی کرد و هرگز در سیاست خود از عدالت دور نشد؛ او عدالت را میزان حکومت خود قرار داد، نه حکومت را میزان عدالت؛ او عدالت را میزان سیاست خود قرار داد، نه سیاست را میزان عدالت و جز به راه عدالت نرفت.

حضرت امام علی(علیه السلام) فرمود:

«

مِلَاکُ السِّیَاسَهِ الْعَدْلُ؛ (۲)معیار و ملاک [سنجش] سیاست، عدالت است».

از دیدگاه امام علی(علیه السلام) عدالت قوام بخش حکومت و پیونددهنده مردم و دولت و راه تحقق دیانت است. این نگاه به عدالت در سخنان آن حضرت به خوبی نمایان است: «

الْعَدْلُ نِظَامُ الْإِمْرَهِ؛ (۳)عدالت، نظام بخش حکومت است.

ص:۷۴

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۳.

۲- (۲) . غررالحکم ذیل واژه عدل.

۳- (۳) . همان.

«الْعَدْلُ قِوَامُ الرَّعِیَّهِ؛ (۱)عدل، مایه قوام و نگه دارنده مردم است.»

«جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْعَدْلَ قَوَاماً لِلْأَنَامِ وَتَنْزِیهاً مِنَ الْمَظَالِمِ وَالْآثَامِ وَتَسْنِیَهً لِلْإِسْلَامِ؛ (۲)

خدای سبحان، عدالت را مایه برپایی انسان ها و وسیله پاکی از ستم کاری ها و گناهان و روشنی چراغ اسلام قرار داده است.»

در عباراتی نتایج و فوائد اجرای عدالت را این گونه بیان می کند:

۱. استقلال و توان:

«مَنْ عَدَلَ تَمَکَّنَ»؛

۲. نافذشدن حکم:

«مَنْ عَدَلَ نَفَذَ حُکْمُهُ»؛

۳. ارزشمندی:

«مَنْ عَدَلَ عَظُمَ قَدْرُهُ»؛

۴. بی نیازی از اطرافیان: «

مَنْ عَدَلَ فِی سُلْطَانِهِ اسْتَغْنَی عَنْ أَعْوَانِهِ»؛

۵. مورد ستایش قرار گرفتن:

«مَنْ کَثُرَ عَدْلُهُ حُمِدَتْ أَیَّامُهُ»؛

۶. اقتدار دولت و عزت دولت مردان:

«مَنْ عَدَلَ فِی سُلْطَانِهِ وَبَذَلَ إِحْسَانَهُ أَعْلَی اللَّهُ شَأْنَهُ وَأَعَزَّ أَعْوَانَهُ»؛

۷. نگه داری و حفظ حکومت: «

مَنْ عَمِلَ بِالْعَدْلِ حَصَّنَ اللَّهُ مُلْکَهُ»؛

۸. اصلاح جامعه: «

الرَّعِیَّهُ لَا یُصْلِحُهَا إِلَّا الْعَدْلُ» و «

بالْعدلِ تُصلح الرعيّه»؛

۹. دوام محبت مردم به حکومت:

«العدلُ یَسْتَدِیمُ الْمَحَبَّهَ»؛

۱۰. آبادانی کشور: «

مَا عُمِرَتِ الْبُلْدَانُ بِمِثْلِ الْعَدْلِ». (۳)

امام علی(علیه السلام) با چنین برداشتی از عدالت حکومت کرد و در هیچ شرایطی از عدالت روی برنتافت و تنگناها و مخالفت ها، مصیبت ها و نامردمی ها نتوانست او

۱- (۱) . همان.

۲- (۲) . همان.

۳- (۳) . همان.

را از عدالت همه جانبه و فراگیر دور کند، بلکه پیوسته عادلانه حکومت کرد و معیاری جاودان برای شناخت شیفتگان عدالت و فریفتگانِ قدرت ارائه داد.

عدالت، جمال سیاست و حکومت

عـدالت، زیبـایی سیاست، حکومت، برنـامه هـا، رفتـار و سـلوک سیاسـتمداران و حاکمـان عـدالت محور است و به میزانی که عـدالت همه جـانبه و فراگیر ظهور پیـدا می کنـد، سـیاست و حکومت حق تجلی می کنـد؛ این زیبـایی جز بـا معیـار قرار دادن عدالت در همه امور و حاکمیت عدالت در همه چیز معنا نمی یابد. حضرت امام علی(علیه السلام) فرمود:

«جَمَالُ السِّیَاسَهِ الْعَدْلُ فِی الْإِمْرَهِ؛ (۱)زیبایی سیاست، برپایی عدالت در حکومت است.

«الْعَدْلُ جَمَالُ الْوُلَاهِ» . عدالت، زیبایی زمامداران است. (۲)

امام علی(علیه السلام)، از عدالت به عنوان «

قره عین » نوردیـده یـاد کرده است. این کلمه به معنـای آرامش دیـدگان است. در عهـدنامه مالـک اشتر چنین یـادآوری شـده است:

«إِنَّ أَفْضَـلَ قُرَّهِ عَیْنِ الْوُلَـاهِ اسْـتِقَامَهُ الْعَـدْلِ فِی الْبِلَـادِ؛ به تحقیق آن چه بیش از همه دیـده والیان به آن روشن می شود، برقراری عدالت در کشور است، یعنی بهترین روشنایی چشم زمامداران و آرامش خاطر درونی حاکمان، برپایی عدل در جامعه است.

فرد باهوش و نکته سنجی از امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) پرسید:

أَیُّهُمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوِ الْجُود؟ (۳)

۱- (۱) . همان.

۲- (۲) . همان.

۳- (۳) . نهج البلاغه، حکمت۴۳۷.

مورد سؤال دو خصیصه انسانی است. بشر همواره از ستم گریزان بوده است و همواره احسان و نیکی کسی را که بدون چشمداشت پاداش انجام دهد، پاس داشته است. پاسخ به پرسش بالا خیلی آسان به نظر می رسد، جود و بخشندگی از عدالت بالاتر است؛ زیرا عدالت، رعایت حقوق دیگران و تجاوز نکردن به حدود و حقوق آنهاست؛ اما جود این است که آدمی برای کمک به دیگری از حقوق مسلم خود بگذرد. انسان عدالت محور، نه تنها به حقوق دیگران تجاوز نمی کند، بلکه تلاش می کند تا از حقوق دیگران دفاع کند و در برابر تجاوز و متجاوران به حقوق دیگران بایستد؛ اما بخشنده با فداکاری از حق مسلم خود می گذرد، پس جود بالاتر از عدالت است.

اگر واقع بینانه بنگریم و تنها با معیارهای اخلاقی و فردی بسنجیم، بخشش بیش از عدالت نشانه کمال نفس و بلندی روح انسان است؛ امام علی(علیه السلام) به دو دلیل زیر عدل را بالاتر از جود و بخشش می داند:

.۱

«الْعَدْلُ یَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَالْجُودُ یُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا». (۱)

عدل، جریان ها را در مجرای طبیعی خود قرار می دهد؛ اما جود، جریان ها را از مجرای طبیعی آن خارج می سازد.

استاد مطهری در توضیح این عبارت می نویسد:

«مفهوم عدالت این است که استحقاق های طبیعی و واقعی در نظر گرفته شود و به هر کس مطابق آن چه بر حسب کار و استعداد لیاقت دارد، داده شود. در این صورت اجتماع حکم ماشینی را پیدا می کند که هر جزء آن در جای خودش قرار گرفته است؛ اما درست است که جود از نظر شخص جود کننده که ما یملک

۱- (۱) . همان.

مشروع خویش را به دیگری می بخشد، فوق العاده با ارزش است؛ اما باید توجه داشت که یک جریان غیر طبیعی است؛ همانند بدنی است که عضوی از آن بدن بیمار است و سایر اعضاء به طور موقت و برای این که آن عضو را نجات دهند، فعالیت خویش را متوجه اصلاح وضع او می کنند. از نظر اجتماعی چه بهتر که اجتماع چنین اعضای بیماری نداشته باشد تا توجه اعضای اجتماع به جای این که به طرف اصلاح و کمک به یک عضو خاص معطوف شود، به سوی تکامل عمومی اجتماع معطوف گردد.» (۱)

.۲

«الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاص». (۲)

عدالت، قانونی است که همه اجتماع را در برمی گیرد؛ اما بخشش، یک حالت استثنایی است که شامل افراد خاصی می شود؛ اما اگر جود جنبه قانونی و عمومی پیدا کند و کلیت یابد، دیگر جود نیست.

امام علی(علیه السلام) چنین نتیجه می گیرد:

«

فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا؛ (۳)پس از میان عدالت و جود، عدالت أشرف و افضل است.

از دیدگاه امام علی(علیه السلام) اصلی که می تواند تعادل اجتماع را حفظ کند و همه را راضی نگه دارد، به پیکر اجتماع سلامت و به روح اجتماع آرامش دهد، عدالت است.

عثمان بن عفان، در دوره خلافتش قسمتی از اموال عمومی مسلمین را «تیول» خویشاوندان و نزدیکانش قرار داد. پس از عثمان و وقتی امام علی(علیه السلام) زمام امور را به دست گرفت، از آن حضرت خواستند که به گذشته باز نگردد و کاری به

۱- (۱) . مرتضی، مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص۱۱۸.
۲- (۲) . نهج البلاغه، حکمت۴۳۷.
۳- (۳) . همان.

گذشته نداشته باشد؛ اما امام علی(علیه السلام) پاسخ داد:

«

فَإِنَّ الْحَقَّ الْقَدِیم لَا یُبْطِلُهُ شیء ؛ حق کهن به هیچ وجه باطل نمی شود.» در جایی دیگر فرمود:

«وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تُزُوِّجَ بِهِ النِّسَاءُ وَمُلِکَ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ فَإِنَّ فِی الْعَدْلِ سَعَهً وَمَنْ ضَاقَ عَلَیْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَیْهِ أَضْیقَ». (۱)

به خدا قسم! اگر با آن اموال برای خود زن گرفته باشند و یا کنیزکان خریده باشند، باز هم آن را به بیت المال برمی گردانم. پس همانا در عدالت گنجایشی است و کسی که عدالت بر او سخت باشد، پس ستم و ظلم بر او سخت تر و تنگ تر خواهد بود.

بر این اساس، عدالت را یک مرز دانست و به آن ایمان داشت، به حدود آن راضی و قانع بود؛ اما اگر این مرز شکسته شود و این ایمان از بین برود و پای بشر به آن طرف مرز برسد، دیگر حدی برای خود نمی شناسد، به هر حدی که برسد، و بر اساس مقتضای طبیعت و شهوت سیری ناپذیر خود، تشنه حد دیگری می گردد و بیشتر احساس نارضایتی می کند. (۲)

بنابراین بهترین سیاست برای همگان، سیاستی است که بر عدالت همه جانبه استوار باشد و به بهانه های گوناگون عدالت زیر پا گذاشته نشود.

امیر مؤمنان علی(علیه السلام) فرموده است:

«

خَیْرُ السِّیَاسَاتِ، الْعَدْلُ ؛ بهترین سیاست ها، عدالت است.»

زمانی که مردم به دلیل بی عدالتی های عثمان بر وی شوریدند و نزد امام علی(علیه السلام) آمدند و از عملکرد نادرست عثمان شکایت کردند و از امام خواستند تا

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۱۵.

۲- (۲) . مرتضی، مظهری، همان، ص ۱۲۰.

از سوی آنان با عثمان گفت و گو کند، امام(علیه السلام) پیش عثمان رفت و چنین فرمود:

«فَاللَّهَ اللَّهَ فِی نَفْسِکَ فَإِنَّکَ وَاللَّهِ مَا تُبَصَّرُ مِنْ عَمًی وَلَا تُعَلَّمُ مِنْ جَهْلٍ وَإِنَّ الطُّرُقَ لَوَاضِحَهٌ وَإِنَّ أَعْلَامَ الدِّینِ لَقَائِمَهٌ فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هُدِیَ وَهَدَی فَأَقَامَ سُنَّهً مَعْلُومَهً وَأَمَاتَ بِدْعَهً مَجْهُولَهً وَإِنَّ السُّنَنَ لَنَیِّرَهٌ لَهَا أَعْلَامٌ وَإِنَّ الْبِدَعَ لَظَاهِرَهٌ لَهَا أَعْلَامٌ وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضُلَّ بِهِ فَأَمَاتَ سُنَّهً مَأْخُوذَهً وَأَحْیَا بِدْعَهً مَتْرُوکَهً». (۱)

«خدا را! خدا را! خویشتن را بپای! به خدا سوگند! تو کور نیستی تا بینایت کنند، نادان نیستی تا تو را تعلیم دهند؛ راه ها روشن و نشانه های دین برپاست؛ بدان که بهترین بندگان در نزد خدا، پیشوایی عادل، هدایت شده و هدایت گری است، که سنت شناخته شده را بر پا دارد و بدعت ناشناخته را بمیراند. سنت ها روشن و نشانه هایش هویدا و بدعت ها آشکار است؛ نشانه هایش برپاست و بدترین مردمان در نزد خدا، پیشوایی ستمگر است که خود گمراه و موجب گمراهی کسان دیگر می شود، مشیت پذیرفته را بمیراند و بدعت واگذارده را زنده گرداند. هیچ چیز مانند ستم و بیدادگری سیاست و حکومت را زشت و تنفرآور نمی سازد؛ زیرا درنده خویی در حکومت ستمگر با هیچ چیز قابل قیاس نیست.»

نقل شده است که کنفسیوس - حکیم چینی، متوفی ۴۷۹ پیش از میلاد مسیح - از منطقه ای دور افتاده و خشک می گذشت. زنی را دید که در کنار قبری نشسته بود و سخت می گریست. کنفسیوس علت گریه و زاری آن زن را جویا شد. زن پاسخ داد: پلنگی درنده پدر شوهرم را کشته و سپس شوهرم را دریده و آن گاه پسرم را پاره پاره کرده است. کنفسیوس با تعجب گفت: پس چرا هنوز در این منطقه به سر می برید و این جا را رها نمی کنید؟ زن پاسخ داد: زیرا در این جا

۱- (۱) . غررالحکم، ذیل واژه عدل.

حکومت ستمگر وجود ندارد. کنفسیوس روبه یارانش کرد و گفت: توجه کنید که حکومت ستمگر برای مردم از هر درنده وحشی، بدتر و غیر قابل تحمل تر است. (۱)

زمامدارانی که درهای ستمگری را می گشایند و بر مردم ستم روا می دارند، زشت ترین وناپسندترین چهره ها را ترسیم می کنند و باید در انتظار ویرانی سرزمین ها و شورش انسان ها و زوال دولت خود باشند.

امام علی(علیه السلام) در هشداری مهم فرموده است:

«احْذَرِ الْحَیْفَ وَالْجَوْرَ فَإِنَّ الْحَیْفَ یَدْعُو إِلَی السَّیْفِ وَالْجَوْرَ یَعُودُ بِالْجَلَاءِ وَیُعَجِّلُ الْعُقُوبَهَ وَالِانْتِقَامَ [عَلَی أَنْفُسِکُمْ]». (۲)

از ستم و بیداد بپرهیز که بی گمان ستم [مردم را به شورش می کشد و] شمشیر را به میان آرد، و بیداد مردم را به فرار و آوارگی وا دارد و کیفر و انتقام را شتاب می بخشد. ستم و بیداد مایه زشتی و خرابی و تباهی، و عدالت و داد مایه زیبایی و درستی و آبادی است.

هر کجا عدل روی بنمودست

ص:۸۱

۱- (۱) . فی ظلال نهج البلاغه، ج۲، ص۷۴-۷۵.

۲- (۲) . غرر الحکم، ج۱، ص۱۴۰.

امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) عدالت را روشنی دیده حکومت و مایه امنیت و رفاه و وسیله فزونی نعمت و فراهم کننده عافیت می دید و حکومت خود را در خدمت برپایی عدالت قرار داد. حضرت فرمود:

«أَلْبَسْتُكُمُ الْعَافِيَةَ مِنْ عَدْلی؛ از عدالت خود لباس عافیت بر تن تان کردم.»

آن حضرت حکومت را وسیله ای برای برپایی عدالت همه جانبه می دید و از این رو هر سختی و دشواری در راه تحقق چنین عدالتی را به جان خرید. او عدالت خواه بود و حکومتش، حکومت عدالت گرا از این رو نام و یاد حکومت او، با عدالت و عدالت گرایی قرین گشته است.

عدالت خواهی و عدالت گرایی در حکومت امام علی(علیه السلام)

عدالت در دیدگاه امام علی(علیه السلام) تنها امری اخلاقی شمرده نمی شد، بلکه عدالت، فلسفه تشکیل حکومت او بود و حکومت را وسیله ای برای اجرای عدالت می دانست. برنامه حکومت امام علی(علیه السلام)، عدالت خواهانه و راه رسم او در حکومت، عدالت گرایانه بود.

خطبه های او در آغاز حکومتش به خوبی بیانگر برنامه های عدالت خواهانه و عدالت گرایانه ی آن حضرت است چنان که در خطبه ای در آغاز حکومت فرموده است:

«فَلَا يَقُولَنَّ رِجَالٌ قَدْ كَانَتِ الدُّنْيَا غَمَرَتْهُمْ فَاتَّخَذُوا الْعَقَارَ وَفَجَّرُوا الْأَنْهَارَ وَرَكِبُوا أَفْرَهَ الدَّوَابِّ وَلَبِسُوا أَلْيَنَ الثِّيَابِ فَصَارَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ عَاراً وَشَنَاراً - إِنْ لَمْ يَغْفِرْ لَهُمُ الْغَفَّارُ إِذَا مَنَعْتُهُمْ مَا كَانُوا فِيهِ يَخُوضُونَ وَصَيَّرْتُهُمْ إِلَى مَا يَسْتَوْجِبُونَ فَيَفْقِدُونَ ذَلِكَ فَيَسْأَلُونَ وَيَقُولُونَ ظَلَمَنَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ وَحَرَمَنَا وَمَنَعَنَا حُقُوقَنَا». (۱)

۱- (۱) . شرح إبن أبی الحدید، ج۷، ص۳۷.

مبادا قدرتمندان و ثروتمندان که در نعمت و عافیت دنیا غرق شده اند، فریاد کنند؛ مبادا آنان که بوستان ها آراسته، نهرها را به سوی بوستان ها گردانده، بر اسبان راهوار سوار شده و کنیزکان زیبا در خانه ها دارند، چون آنان را از کارهایی که می کردند، باز دارم و تنها حقوق قانونی را بدیشان بپردازم، این کار را بر خود ننگ و عار بدانند و خشمگین شوند و اعتراض کنند و فریاد برآورند که پسر ابوطالب ما را از حقوق مان محروم ساخت.

«اَلا ـ وَاَیما رَجُلٍ مِن المُهاجِرینَ وَالاَنصارَ مِن اصحابِ رسوُلُ الله یرَی انَ الفَضلَ لَهُ علی مِن سَواهُ لَصَحبَتهُ، فَاِنَ الفَضلَ النَیرَ غَداً عِندَاللِه، وَثَوابُهُ وَ اجرُهُ علی اللِه. وَاَیما رَجُلٍ اسَتجابَ للَه وَللرَسولَ فَصَدَقَ مِلتِنا وَدَخَلَ فِی دِیننا وَاستَقبَل قِبلَتَنا، فَقَد استَوجَبَ حُقوقَ الاِسلامَ وَحُدُودُه». (۱)

آگاه باشید! هر کس از مهاجران و انصار از اصحاب رسول خدا، چنان تصور می کند که به خاطر مصاحبت با پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) بر دیگران فضیلتی دارد، باید بداند که فضیلت آشکار و درخشان برای روز جزا و نزد خداست، و پاداش و اجر او را خدا خواهد داد (پس اکنون نباید امتیازی بخواهد) [اما امروز] هر کس دعوت خدا و رسول را اجابت کرده و شریعت ما را تصدیق و به دین ما درآمده و رو به قبله ما ایستاده، مستحق برخورداری از حقوق و حدود مقرر اسلامی خواهد بود.

«فَانتُم عِبادُاللِه وَالمالُ مالَ اللِه، یقسِمُ بَینَهُم بِالسَویه لافَضلَ فِیهِ لِاَحَدٍ علی احدٍ لَلمُتَقینَ عِندَاللِه اجراً وَلاَثواباً، وَما عِندَاللِه غَدَاً خَیرً لِابرارِ. وَاِذا کانَ غَداً– اِن شاءَالله – فَاغدُوا عَلَینا! فَاِن عِندنا مالاً تَقسِمُه فیکُم وَلایَتخَلفَنَ احَدٌ مِنکُم؛ عَربی وَلاَعَجمی، کانَ مِن اهلِ العَطاءِ اوَلَم یکُن؛ الاَخَضُر اذا کانَ مُسلِماً حراً اقولُ قَولی هذا وَاَستَغفِرُاللَه لی وَلَکُم». (۲)

ص:۸۳

۱- (۱) . همان.

۲- (۲) . همان.

«همه شـما بنـدگان خـدا هستیـد و این اموال نیز از آن خـداست و بایـد یکسـان میان شـما تقسـیم شود، هیـچ کس را در آن بر دیگری برتری نیسـت و البتـه پرواپیشـگان، فردا در نزد خـدا نیکـوترین جزا و پـاداش را خواهنـد داشت. خداونـد دنیـا را مزد و پاداش پرواپیشگان قرار نداده است و آن چه در نزد خداست، برای نیکوکاران بهتر است و چون فردا شود، ان شاالله صبحگاهان حاضـر شوید که مالی هست و آن را میان شـما تقسـیم خواهیم کرد؛ هیچ کس امتناع نکند، نه عرب و نه عجم؛ خواه نام او در دفتر ارزاق باشد و یا نباشد، حاضـر شود. همان قدر که مسـلمان و آزاده باشد، کافی است. من سخن خود را به پایان می برم و از خداوند برای خود و شما آمرزش می خواهم. به هنگام صبح فردا آن حضرت آمد و مردمان نیز آمدند، پس مال را برگرفت و به کاتب خود عبیدالله بن ابی رافع فرمود:

از مهاجران شروع کن و آنان را فراخوان و به هر یک که حاضر باشد، سه دینار بده؛ سپس با انصار چنین کن؛ پس به آنان که حاضر نشده اند، از سرخ و سیاه نیز همین مقدار بده.» (۱)

یـا آغاز نخستین اقـدامات عـدالت گرایانه امام علی(علیه السـلام)، مخالفت نیز شـکل گرفت و توطئه ها سازمان یافت. سـران و بزرگـانی که به تبعیض، برتری جویی و امتیـازطلبی خو گرفته بودنـد نیز حاضـر نبودنـد به برابری در توزیع حقوق - آن جا که حقوق مردم یکسان است - و به عدالت همه جانبه علی(علیه السلام) تن دهند.

ابن ابی الحدید معتزلی به نقل از ابوجعفر اسکافی، عالم بزرگ معتزلی، متوفی ۲۴۰ق، گزارشی کامل از سخنان امام علی(علیه السلام) و مواضع سران و بزرگان را آورده است. پس از سخنان و عملکرد یاد شده، سهل بن حنیف گفت:

۱- (۱) . همان، ۳۸.

«ای امیرالمؤمنین! این شخص دیروز غلام من بود و امروز او را آزاد کردم. حضرت فرمود: «به او همان مقدار می دهم که به تو می پردازم». و به هریک از آن دو سه دینار داد و هیچ کس را بر دیگری برتری نداد. در آن روز طلحه و زبیر و عبدالله بن عمر و سعیدبن عاص و مروان بن حکم و تنی چند از قریش و دیگران هنگام قسمت کردن اموال [به عنوان اعتراض] حاضر نشدند. (۱)

روز بعد پس از نماز صبح، همین برتری جویان و مزیت خواهان و امتیازطلبان در مسجد اعتراض و مخالفت کردند و در مقابله با راه و رسم پیشوای عدالت گرایان سخن ها بافتند و بهانه ها ساختند. امام علی(علیه السلام) محکم و استوار بر موضع عدالت خواهی خود ایستاد و پس از شنیدن اعتراض ها و مخالفت های آنان و در حالی که بردی قطری به کمر داشت و ردایی بر دوش افکنده بود و شمشیری حمایل داشت و بر کمان خود تکیه کرده بود، چنین فرمود:

اما بعد! ما خداوند را می ستاییم که پروردگار ما، ولی ما و معبود ما و ولی نعمت ماست؛ پروردگاری که نعمت های او آشکار و نهان و به لطف و مرحمت او بدون نیرو و توانی از جانب او به ما می رسد تا ما را بیازماید که آیا شکرگزاریم یا کفر پیشه؛ پس هر کس نعمت های خدا را شکر گذارد، بر نعمتش بیفزاید و هرکس کفران نعمت کند، عذابش نماید.

[بدانید] بهترین مردمان از نظر منزلت نزد خدا و نزدیک ترین آنها به خدا کسی است که بیشتر مطیع فرمان او باشد، بیشتر فرمان او را به کار ببندد، از سنت پیامبر(صلی الله علیه و آله) بیشتر پیروی کند، کتاب خدا را بیشتر زنده بدارد. [بدانید] هیچ کس را نزد ما فضیلتی جز به اطاعت خدا و رسول نیست. این کتاب خدا در میان ماست

۱- (۱) . همان.

و عملکرد رسول خدا و سیره او در یاد ما هست، و جز نادانان ستیزه جو و منکر حق، کس دیگری از آن بی خبر نیست. خدای متعال فرموده است: «ای مردمان! ما شما را از مردی (آدم) و زنی (حوا) آفریده ایم و شما را به هیأت اقوام و قبایلی در آورده ایم تا با یکدیگر انس و آشنایی یابید؛ بی گمان گرامی ترین شما در نزد خداوند پروا پیشه ترین شماست». [سپس به آواز بلند فریاد زد:] از خدا و رسول خدا اطاعت کنید و اگر [از اطاعت خدا و رسول] روی بر گردانید، همانا خدا کافران را دوست نمی دارد. [سپس فرمود:] ای گروه مهاجران و انصار! آیا با مسلمان شدن خود بر خدا منت می نهید؟ این خداست که بر شما منت دارد؛ زیرا شما را به راه ایمان هدایت کرد، اگر مؤمنانی راستین باشید. (۱)

[سپس فرمود:] منم ابوالحسن! و این را به هنگام خشم می گفت - [و افزود:] بدانید! این دنیایی که شما آن را آرزو می کنید و بدان عشق می ورزید و شما را به خشم می آورد یا شاد می کند، خانه و جایگاهی نیست که برای آن آفریده شده باشید، پس فریبتان ندهد که از آن بر حذر شده اید، نعمت های خدا را با شکیبایی در اطاعت از او و تسلیم در برابر فرمان او بر خود افزون کنید و به تمامی طلب کنید؛ اما این دارایی - بیت المال - برای همگان است و کسی را بر کسی در آن برتری نیست؛ آن مال خداست و خداوند قسمت آن را مقرر داشته است و شما همگی بندگان مسلمان خدایید. این هم کتاب خدا که بدان اقرار داریم و بدان تسلیم شده ایم. این عملکرد و سنت پیامبران است که در برابر ماست؛ پس هر کس بدان راضی نیست و آن را نمی پسندد، هرگونه می خواهد رفتار کند؛ زیرا آن که به فرمان خدا عمل کند و بر حکم او حکم راند، بر او بیمی نرود و هراسی ندارد. (۲)

۱- (۱) . شرح إبن أبی الحدید، ج۷، ص۳۹ و ۴۰.

۲- (۲) . همان، ص ۴۰.

امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) این گونه عدالت را حرمت می گذاشت و حریم آن را پاس می داشت. حکومت خود را با عدالت آغازکرد، ادامه داد و به پایان برد.

سخنان عدالت خواهانه و عملکرد عدالت گرایانه او زیباترین افق را برای همیشه به روی بشر گشوده است و معیاری جاودانه به جا گذاشته است. فؤاد جرداق مسیحی، شاعر لبنانی، آن حضرت و عدالتش را این گونه توصیف می کند:

امام علی(علیه السلام) در برابر ستمگران تندری است غرنده، و برای ستم دیدگان پناه گاهی است، استوار.

علی(علیه السلام)، حریم مقدس عدالت است که همواره انسانیتی والا و شمشیر و قلمی، آن حریم را پاس می دارند.

سرزمین هایی را که ستم بر آنها غلبه یافته و جاهایی را که کابوس فقر بر آن چیره گشته است، چه کسی می تواند نجات دهد؟ (۱)

جز روشی عدالت گستر در حاکمیت، حاکمیتی که بنیاد ستم را - در هر جا و هرگاه - از ریشه برمی آورد، عدالت علی(علیه السلام) مردم را به خودی و بیگانه، عرب و عجم، شریف و حقیر، رئیس و غیر آن و بالا و پایین تقسیم نمی کرد.

آن گاه که عقیل - برادرش - با وی بر اساس منطق زیاده خواهان و امتیازطلبان سخن گفت و آن حضرت را مسلط بر اموال و دارایی ها نام برد و تقاضا کرد تا به وی از اموال مردمان چیزی داده شود که او برادر زمامدار بود، جواب قاطع و کوبنده ای داد که در تاریخ نظیری برای آن وجود ندارد.

۱- (۱) . هو للظالم رعد قاصف وهو للظموم فینا معتصم وهو للعدل حمی قدصانه خلق فذ وسیف وقلم من لاوطان بها العسف طغی ولارض فوقها الفقر حثم غیر لهج عادل فی حکمه یرفع الحیف اذا الیحف حکم (محمدرضا حکیمی، الحیاه، ص۲۵۲).

حضـرت امام علی(علیه السـلام) به مطلب مهمی در نهج البلاغه اشاره می کند و می فرماید: اگر بر روی خارهای سـعدان بسر ببرم و یا با غل و زنجیر به این سو و آن سو کشـیده شوم، خوش تر دارم تا خدا و پیامبرش را در روز قیامت و در حالی ملاقات کنم که به بعضـی از بندگان سـتم و چیزی از اموال را غصب کرده باشم؛ چگونه بر کسـی سـتم کنم برای نفس خویش، که به سوی کهنگی و پوسیده شدن پیش می رود و زمان طولانی در خاک اقامت می کند. داستان عقیل را این گونه بیان می کند:

به خـدا سوگنـد! برادرم عقیـل را دیـدم که به شـدت تهی دست شـده و از من درخواست کرد تا یک «مَن» از گنـدم های بیت المال را به او بدهم، کودکانش را دیدم که از گرسـنگی موهای ژولیده و رنگشان تیره شده بود؛ گویا با نیل رنگ شده بودند؛ پی در پی مرا دیـدار و درخواست خود را تکرار می کرد، چون گفته های او را گوش فرا دادم، پنـداشت که دین خود را به او واگـذار می کنم و به سود او رفتـار و از راه و رسم عادلانـه خود دست برمی دارم. روزی آهنی را در آتش گـداخته به بـدنش نزدیـک کردم تـا او را بیازمـایم؛ پس چونـان بیمـار از درد فریاد زد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: ای عقیل! گریه کننـدگان بر تو بگرینـد، از حرارت آهنی می نـالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته است؛ اما مرا به آتش دوزخی می خوانی که خدای جبارش با خشم خود آن را گداخته است. تو از حرارت ناچیز می نالی و من از حرارت آتش الهی ننالم؟ (۱) حضرت داستان شگفت انگیزتر از آن را در باره اجرای عدالت و ظلم و ستم نکردن به دیگران را این گونه بیان می کند:

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۲۲۴.

«و از این حادثه شگفت آورتر این است که شب هنگام کسی به دیدار ما آمد (۱) و ظرفی سرپوشیده و پر از حلوا داشت. معجونی در آن ظرف بود که از آن تنفر داشتم، گویا آن را با آب دهان مار سمی، یاقی کرده مخلوط کردند. به او گفتم: هدیه است؟ یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) حرام است. گفت: نه، نه زکات است و نه صدقه، بلکه هدیه است. گفتم: زنان بچه مرده بر تو بگرینـد، آیا از راه دین وارد شدی تا مرا بفریبی؟ یا عقلت آشفته شده یا جن زده شده ای یا هذیان می گویی؟ به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آن چه در زیر آسمان هاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم و پوست جویی را از مورچه ای ناروا و به ستم بگیرم، چنین نخواهم کرد.» (۲)

امام علی(علیه السلام) با پیروی از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) و پیروی کامل از او و احیای سنت های عدالت گرایانه قرآن و نبوی به اجرای عدالت قرآنی پرداخت و عدالت همه جانبه را برنامه حکومت خویش قرار داد و زندگی مردم را سرشار از عدل ساخت؛ به گونه ای که سیره او تجسم تام عدالت و حکومت او، حکومت نمونه تاریخ است.

ابن هلال ثقفی، عالم گران قدر شیعی، متوفی ۲۸۳ق در بخش روش علی(علیه السلام) در توزیع بیت المال در کتاب نفیس الغارات چنین آورده است:

دو زن به هنگام تقسیم مال نزد علی(علیه السلام) آمدند. یکی از آن دو عرب و دیگری غیر عرب بود. امام به هر یک از آنها بیست و پنج درهم و پیمانه ای بزرگ از گندم داد. زن عرب گفت: ای امیرالمؤمنین! من زنی از عربم و این زن از عجم! علی(علیه السلام) فرمود: من در این مال عمومی (بیت المال) هیچ برتری برای فرزندان اسماعیل نسبت به فرزندان اسحاق نمی بینم.

۱- (۱) . نوشته اند که آن فرد اشعث بن قیس بود.

۲- (۲) . همان.

در نگاه عدالت گرایانه امام علی(علیه السلام) همه انسان ها صاحب حق و شایسته زندگی آبرومند و بایسته اند. در راه و رسم عدالت خواهانه علی(علیه السلام) اجازه ظلم و ستم و اجحاف و تبعیض برای هیچ کس و به هیچ موجودی داده نشده است و آن حضرت نفی بیداد و ستمگری و بر پا داشتن عدالت و دادگری را چنان پاس داشته که حاضر نبوده است همه جهان را به او دهند تا سرسوزنی به موری ستم نماید. شریف رضی نامه ای از امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) به مأموران زکات را آورده و درباره این نامه سرشار از عدالت خواهی و عدالت گرایی نسبت به هر کس و همه چیز، چنین نوشته است:

ما قسمتی از این نامه را در این جا آوردیم تا معلوم شود، امام همواره ستون حق را بر پا می داشت، و در کارهای کوچک و بزرگ، باریک و سترگ (پرارزش و کم ارزش) فرمان عدل را صادر می کرد و نشانه های عدالت را برای مردمان به جای گذاشت.

متن آن نامه چنین است:

«انْطَلِقْ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَلَا تُرَوِّعَنَّ مُسْلِماً وَلَا تَجْتَازَنَّ عَلَيْهِ كَارِهاً وَلَا تَأْخُذَنَّ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ فَإِذَا قَدِمْتَ عَلَى الْحَيِّ فَانْزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ أَبْيَاتَهُمْ ثُمَّ امْضِ إِلَيْهِمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ حَتَّى تَقُومَ بَيْنَهُمْ فَتُسَلِّمَ عَلَيْهِمْ وَلَا تُخْدِجْ بِالتَّحِيَّةِ لَهُمْ ثُمَّ تَقُولَ عِبَادَ اللَّهِ أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَخَلِيفَتُهُ لِآخُذَ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ فَتُؤَدُّوهُ إِلَى وَلِيِّهِ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ لَا فَلَا تُرَاجِعْهُ وَإِنْ أَنْعَمَ لَكَ مُنْعِمٌ فَانْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخِيفَهُ أَوْ تُوعِدَهُ أَوْ تَعْسِفَهُ أَوْ تُرْهِقَهُ فَخُذْ مَا أَعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَاشِيَةٌ أَوْ إِبِلٌ فَلَا تَدْخُلْهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ فَإِنَّ أَكْثَرَهَا لَهُ فَإِذَا أَتَيْتَهَا فَلَا تَدْخُلْ عَلَيْهَا دُخُولَ مُتَسَلِّطٍ عَلَيْهِ وَلَا عَنِيفٍ بِهِ وَلَا تُنَفِّرَنَّ بَهِيمَةً وَلَا تُفْزِعَنَّهَا وَلَا تَسُوأَنَّ صَاحِبَهَا فِيهَا». (۱)

ص:۹۰

۱- (۱) . همان.

با ترس از خدایی که یگانه است و بی همتا. مسلمانی را مترسان و اگر او را خوش نیاید، بر سر وی مران! بیش از حق خدا، از مال او مستان! چون به قبیله رسی، بر سر آب آنان فرود آی و به خانه هایشان در میای! پس آهسته و آرام به سوی ایشان رو تا به میان آنان رسی و سلامشان کن و در درود گفتن کوتاهی مکن! سپس بگو: بندگان خدا! آیا خدا را در مال های شما حقی است تا آن را به ولی او بپردازید؟ اگر کسی گفت: نه! متعرض او مشو، و اگر کسی گفت: آری! با او برو بی آن که او را بترسانی یا بیمش دهی، یا بر او سخت گیری یا کار را بر او سخت گردانی! آن چه از زر یا سیم به تو دهد، بگیر؛ اگر او را گاو و گوسفند و شترهاییست، بی اجازه او میان آن نرو که بیشتر آن رمه، مال اوست و چون به رمه رسیدی، چونان کسی به میان شان مرو که بر رمه چیرگی دارد یا خواهد که آنها را بیازارد؛ چارپایان را از جای مگریزان و مترسان؛ با صاحب آنها در گرفتن حق خدا بد رفتاری مکن!

امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) عدالت را چنان حرمت می گذاشت و آن را پاس می داشت که اجازه نمی داد کارگزاری برای پیشبرد امور، مردمان را بترساند یا به هراس افکند و یا حرمت شان را نادیده بگیرد، حتی اجازه نمی داد به چارپایی ستمی روا شود و یا آزاری به حیوانی رسد!

«در روش علی بن ابی طالب(علیه السلام) برای عرب و غیرعرب یعنی همه انسان ها به عنوان انسان به یک اندازه خیر (رفاه و سعادت) وجود دارد و برای جامعه ای که با وحدت عمل و هدف انسان هایی که در آن زندگی می کنند نیز دارای تفاهم، تعاون و اخلاص، است چرا؟ چون «راستی» وبرنامه «برنامه» تجربه پذیر نیست، پس آن کس که در اجتماع واحد، عربی را بر عجم - جز به سبب کاری سودمند - ترجیح نمی دهد، کسی است که شریفی را از مردم بر غیر شریف برتر نمی شمارد؛ کسی است که چیزی به برادر خود نمی دهد که آن را به بیگانه ای نداده باشد؛ همان کسی

است که مانع بهره کشی عربی از عربی یا انسانی دیگر می شود؛ همان است که تلاش می کند تا مردمان را آزاد و برابر سازد؛ همان کس است که به اندازه ای که زمان و مکان به او اجازه می دهند، می کوشد تا فقر و نیازمندی را از همه مردم بزداید، تا خوشبخت و آسوده خاطر زندگی کنند؛ و همان کس است که از جنگ و کشتار و دشمنی بیزار است و مردم را به امنیت، صلح و برادری در سایه عدالت اجتماعی راستین فرا خواند و چنان می خواهد که مردمان نسبت به هم آکل (خورنده) او مأکول (خورده شده) نباشند؛ همان کس است که از انسان چنان می خواهد که حتی با چارپایان به عدالت رفتار کند تا از موری جوی گرفته نشود و به پرنده ای ستمی نرود و سرانجام، او همان کس است که زندگی خود را تا دم مرگ وقف خدمت به این اصول و ارزش ها می کند...». (۱)

همین عدالت خواهی و عدالت گرایی امام علی(علیه السلام) در حکومت مخالفت قدرت طلبان و مزیت جویان و امتیازخواهان و چپاولگران را برانگیخت؛ امام علی(علیه السلام) عدالت را برتر از هر چیز و والاتر از هر کار می دانست و خود را وقف برپایی عدالت همه جانبه کرده بود، پس در راه تحقق عدالت هر سختی نامردمی، و دشواری را به جان خرید، و خود شهید راه آن گردید، چنان که درباره اش گفته اند: قاتل او همان عدالت و مساوات او بود؛ «

قُتِلَ فِی مِحْرَابِهِ لِشِدَّهِ عَدْلِهِ ؛ او در محراب عبادت خویش به دلیل شدت عدالتش کشته شد».

روزی امام علی(علیه السلام) از کوتاهی و نامردمی یاران خویش و گریختن و پیوستن برخی از ایشان به معاویه نزد مالک اشتر شکوه کرد. مالک گفت: ای امیرمومنان! ما با کمک [جمعی از] اهل بصره و اهل کوفه، با مردم بصره پیکار کردیم و در

۱- (۱) . محمدرضا، حکیمی، الحیاه ، ترجمه، ج۵، ص۲۵۱، به نقل از إلامام علی صوت العداله إلانسانیه، ج۵، ص۱۰۹۱.

این حال رأی مردم یکی بود؛ اما پس از آن اختلاف پیش آمد و ستیز کردند و شمار مردم اندک شد، تو آنان را به عدالت و داد گرفته ای و بر پایه حق و حقوق با آنان رفتار می کنی و حق ناتوانان را از اشراف، و داد افراد پائین را از بالاترها می ستانی و به أعیان و أشراف بهای بیشتر نمی دهی و در نظر تو أشراف را برناتوانان هیچ برتری و منزلتی نیست، برای این است که گروهی از آن کسان که با تو بودند به دلیل برابری در حقوق با تو جنجال به پا کردند و از اجرای عدالت عمومی ناشاد و ناراضی گشتند. در این هنگام مماشات و ملاحظه کاری های معاویه با توانگران و أشراف را دیدند، پس نفس هایشان به دنیا گرایید؛ زیرا کسانی که دوستدار دنیا نباشند، اندک اند و بیشتر مردم فروشنده حق و خریدار باطلند و دنیا را [برحق و عدل] ترجیح می دهند.

بنابراین، ای امیرمومنان! اگر تو نیز دست به بذل مال بگشایی، مردم در برابرت سر فرود آرند و خیرخواهی و دوستی شان تنها برای تو خواهد بود.

ای امیرمومنان! خداوند کارت را سامان بخشد و دشمنانت خوار و جمعشان را پریشان و نیرنگشان راست و امورشان را پراکنده کند که خداوند به آن چه می کنند آگاه است. (۱) آن گاه امام علی(علیه السلام) در جواب مالک فرمود:

«اَما ما ذُکِرت مِن عِمِلنا وسیرَتنَا بِالعدلِ فاِنَ اللّه – عَزَوجلَ یقولُ: «مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَساءَ فَعَلَیْها وَما رَبُّکَ بِظَلّامٍ لِلْعَبِیدِ». (۲) وَاَنا مِن ان اکونَ مُقصراً فیما ذُکرتَ اخوَف. وَاَما ما ذُکرَت مِن انَ الحَقَ ثِقلُ عَلیهِم فَفارِقونا ذلِک، فَقَد عَلِم اللّهُ انَهُم لَم یفارِقونا مِن جورِ، وَلا لِجاوا اذ فارِقونا إلِی عَدلِ وَلَم یلتَمِسوا الا دنیا زائِله عَنهُم کانَ قَد فارَقوها وَلیسالَن یومَ القیامَه: أَلِلدنیا ارادوا ام لله عَمِلوا؟ وَاما ما ذُکرت مِن بَذلِ الاَموالِ وَاصطَناعِ

۱- (۱) . شرح إبن أبی الحدید، ج۲، ص۱۹۷.
۲- (۲) . فصلت، آیه۴۶.

الرِجال، فِانَه لا يسعُنا ان نُوتی امرأ مِن الفَی اکثر مِن حَقِه.... وَاَنا قابِل مِن رَأیکَ ما کانَ اللَه عَزوَجَل – رِضا؛ وَاَنتَ مِن امن الناسَ عِندی وَاَنصَحَهُم لی، وَاَوثَقَهُم فی نَفسی». (۱)

اما آن چه درباره کردار و سیره ما در عدالت گفتی [بدان که] خدای عزوجل می فرماید: «هرکس که کاری شایسته پیشه کند، به سود خود اوست و هر کس کاری بـد پیشه گیرد، به زیان خود اوست، پروردگارت در حق بنـدگان سـتمگر نیست» و من از این که مبـادا در انجـام آن چه گفتی (عـدالت) کوتـاهی کرده بـاشم، بیشتر ترسانم؛ اما این که گفتی حق بر آنان سـنگین بوده است و به این سـبب از ما جـدا شده اند، خدا خودش می داند که آنان برای فرار از سـتم ما را ترک نکردند، و پس از ترک ما به عـدل و دادی نیز نرسـیدند، بلکه تنهـا در جست وجوی دنیایی بوده انـد که از آنها جـدا می شود و به یقین در روز قیامت از آنان پرسـیده خواهـد شـد که آیا برای دنیا چنین کردند یا برای خدا؟ و اما آن چه درباره بخشـیدن اموال و جلب رجال گفتی، سیره مـا چنین نیست که به کسـی از درآمـد عمومی چیزی بیش از حقش دهیم... و من از رأی و پیشـنهاد تو، تنها آن چیزی را می پـذیرم که باعث رضای خداونـد باشـد و البته تو از امین ترین و خیرخواه ترین مردمان نزد من و از معتمـدترین آنها نزد من هستی.

امیرمؤمنـان در نـامه ای به سـهیل بن حنیف انصـاری که از جـانب امـام حاکم مـدینه بود، درباره گروهی از مردم مـدینه که به معاویه پیوسته بودند، چنین نوشت:

«هُمْ أَهْلُ دُنْیَا مُقْبِلُونَ عَلَیْهَا وَمُهْطِعُونَ إِلَیْهَا وَقَدْ عَرَفُوا الْعَدْلَ وَرَأَوْهُ وَ سَـمِعُوهُ وَوَعَوْهُ وَعَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِی الْحَقِّ أُسْوَهٌ فَهَرَبُوا إِلَی الْأَثَرَهِ فَبُعْداً لَهُمْ وَسُحْقاً إِنَّهُمْ وَاللَّهِ لَمْ [یَفِرُّوا] یَنْفِرُوا مِنْ جَوْرٍ وَلَمْ یَلْحَقُوا». (۲)

۱- (۱) . شرح إبن أبی الحدید، ج۲، ص۱۹۸.

۲- (۲) . نهج البلاغه، نامه ۷۰.

آنان اهل دنیایند، روی بدان نهاده و شتابان در پی او افتاده، آنان عدالت را دیدند، شناختند، شنیدند، فهمیدند و دانستند که مردمان در نزد ما در حق یکسانند. از این رو گریختند تا به امتیازی دست یابند [و از حق خویش افزون تر گیرند]. پس رحمت خدا از آنان دور باد. به خدا سوگند! آنها از ستمی نگریختند و [پس از ترک ما] به عدالتی نرسیدند.

إبن الحدید معتزلی، پس از نقل اخبار و روایاتی درباره عدالت خواهی و حق گرایی امام علی(علیه السلام) می نویسد:

با آوردن این مطالب خواستیم این مسئله را روشن کنیم که امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) در خلافت خود به روش و سیره پادشاهان رفتار نکرده است و همچون آنان که اموال را برای مصالح حکومت خود و برای لذت جویی خویش مصرف می کنند، نبوده است؛ زیرا او اهل دنیا نبوده [تا چنین کند]، بلکه انسانی الهی و حق گرا بود که هیچ چیز را جایگزین خدا و رسولش قرار نمی دهد. (۱)

عدالت خواهی خونی جاری در وجود علی(علیه السلام) و عدالت گرایی مبنای حکومت داری وی بود، او هرگز به خاطر مخالفت امتیازطلبان و خودکامگان از عدالت مداری دور نشد.

امام علی(علیه السلام) حاضر نبود برای مصالح دنیایی و حفظ حکومت چند روزه، عدالت را زیر پا بگذارد و حقوق مردمان را نادیده بگیرد و دست به ستم - هر چند اندک - بگشاید.

جرداق مسیحی در توصیف این شأن وجودی امام علی(علیه السلام) و ویژگی بارز حکومت آن حضرت می نویسد: «آیا در مهد عدالت، بزرگی را می شناسی که همیشه برحق و حقیقت بوده باشد هرچند آن که همه مردم روی زمین برضد او متحد

۱- (۱) . شرح إبن أبی الحدید، ج۲، ص۲۰۲.

می شدند و دشمنان او، اگر چه کوه و بیابان را هم پر می ساختند، بر باطل و گمراهی بودند؛ زیرا که عدالت در او یک مذهب و یک امر اکتسابی نیست. گو این که خود روش و مکتبی شد - و برنامه ای نیست که سیاست دولت آن را تشریح کرده و به وجود آورده باشد - هر چند این نقطه هم مدنظر وی بود - و راهی نیست که به طور عمد آن را بپیماید تا در نزد مردم به مقام صدارت برسد، هر چند این راه را رفت و در دل های پاکان برای همیشه جای گرفت... عدالت در بنیاد و مبادی اخلاقی و ادبی او، اصلی است که با اصول دیگر پیوند دارد و طبیعی است که ممکن نیست او خود را بر ضد آن وا دارد تا آن جا که گویی این عدالت، ماده ای است که در ارکان جسمی و بنیان بدنی او مانند مواد دیگر به کار رفته و وجود او را تشکیل داده اند و در واقع، عدالت خونی باشد در خونش و روحی باشد در روحش». (۱)

او که خود والاترین مصداق این سخن خویش است، درباره آنان که عدالت را بر خود گماشته، و عدالت بر اندیشه، کردار، رفتار، سلوک و سیره آنها حاکم است؛ می فرماید:

«قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَكَانَ أَوَّلَ عَدْلِهِ نَفْيُ الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ يَصِفُ الْحَقَّ وَيَعْمَلُ بِهِ». (۲)

[در بیان صفات متقین:] خود را ملزم به عدالت نموده، و نخستین مرحله عدالتش این است که هوی و هوس را از دل بیرون رانده، حق می گوید و به حق عمل می کند.

امام علی(علیه السلام) حکومت را برای بر پایی عدالت می خواست و از این رو تأکید داشت تا کارگزاران حکومتش، عدالت خواه و عدالت گرا باشند و در راه و رسم خود بر موازین عدل عمل کنند و انصاف و داد را در همه امور پاس بدارند،

۱- (۱) . امام علی(علیه السلام) صدای عدالت انسانیت، ج۱، ص۶۲ و۶۳.

۲- (۲) . نهج البلاغه، خطبه۸۷.

چنان که نامه ها و بخش نامه های حکومتی آن حضرت و نیز رفتار و سلوک او با کارگزارش شاهدی گویا بر این امر است.

امام علی(علیه السلام) در عهدنامه مالک اشتر چنین فرمان داده است:

«أَنْصِفِ اللَّهَ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِکَ وَمِنْ خَاصَّهِ أَهْلِکَ وَمَنْ لَکَ [هَوًی فِیهِ] فِیهِ هَوًی مِنْ رَعِیَّتِکَ فَإِنَّکَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمْ وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ کَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ وَمَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَدْحَضَ حُجَّتَه وَکَانَ لِلَّهِ حَرْباً حَتَّی یَنْزِعَ أَوْ یَتُوبَ وَلَیْسَ شَیْ ءٌ أَدْعَی إِلَی تَغْیِیرِ نِعْمَهِ اللَّهِ وَتَعْجِیلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَهٍ عَلَی ظُلْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ [یَسْمَعُ] سَمِیعٌ دَعْوَهَ الْمُضْطَهَدِینَ وَهُوَ لِلظَّالِمِینَ بِالْمِرْصَادِ». (۱)

به خداونـد، به مردم، خویشاوندان نزدیکت، و رعایای مورد علاقه ات انصاف به خرج ده! که اگر به انصاف عمل نکنی، ستم کرده ای و کسی که بر بندگان خدا ستم کند، خدا به جای بندگانش دشمن او بوده و آن را که خدا دشمن گیرد، دلیل وی را نپذیرد و او با خدا سر جنگ دارد تا آن گاه که بازگردد و توبه کند و هیچ چیز چون بنیاد ستم نهادن، نعمت خدا را دگرگون نکند و کیفر الهی را نزدیک نیارد، که خدا شنوای دعای ستم دیدگان است و در کمین ستم کاران.

سخنـان، رفتـار و موضع گیری های امام علی(علیه السـلام) همه بر مـدار عـدالت می چرخـد و آن حضـرت در بر پایی عـدالت محکم و استوار بود.

سوده همـدانی نقـل کرده است که امیرمومنـان علی(علیه السـلام) شخصـی را به حکومت گمـاشت و میان ما و حاکم مناقشتی رفت]که او حق را ترک کرد و بر ما سـتم کرد[. پس به نزد امام علی(علیه السـلام) رفتم تا از حاکم شکایت کنم. آن حضرت در حال نماز بود، پس از نماز با کمال رأفت و رحمت پرسید: «آیا تو را حاجتی است؟»

۱- (۱) . نهج البلاغه، نامه۵۳.

من شکایت خود را به اطلاع وی رسانیدم و علی(علیه السلام) تا آن را شنید، گریست و سپس گفت:

خدایا! تو شاهد باش که من در حکومت و امارت، به آنان فرمان ستم بر مردم و ترک حق را نداده ام. آن گاه ورقه ای از جیب خویش بیرون آورد و بر آن چنین نوشت:

(بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ قَدْ جاءَتْكُمْ بَیِّنَهٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَیْلَ وَ الْمِیزانَ وَ لا تَبْخَسُوا النّاسَ أَشْیاءَهُمْ) ۱ (...وَ لا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ * بَقِیَّتُ اللّهِ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ ...) ۲

اذا قَرأتَ کِتابی هذا فَاحتَفِظ بِما فی یدِیکَ حَتی یقدمُ عَلیک مَن یقبِضَکَ مِنکَ، وَالسَلام» .

بنام خداوند بخشنده و مهربان، «در حقیقت شما را از جانب پروردگارتان برهانی روشن آمده است. پس پیمانه و ترازو را کامل نهید و اموال مردم را کم مدهید»، «و در سرزمین به فساد سرمدارید، اگر مؤمن باشید، باقیمانده [حلال] خدا برای شما بهتر است و من بر شما نگهبان نیستم».

چون نامه من به دستت رسید، آن چه را که تحت اختیار داری، حفظ کن تا کسی بیاید آنها را از تو تحویل بگیرد. والسلام.

سوده گوید: این نامه را گرفتم و به نزد کارگزار آن حضرت بردم و به او سپردم، بی درنگ همان شد که حضرت فرمان داده بود. (۱)

امام علی(علیه السلام) در اجرای عدالت چنین بود؛ او هیچ ستم و بیدادی را تحمل نداشت؛ با دادخواهی زنی ستم دیده، جانش به درد آمد و اشک از دیدگانش روان

۱- (۳) . بلاغات النساء، ص۳۱ و۳۲، ذبیح الله، محلاتی، ریاحین الشریعه، ص۳۵۵ و۳۵۶.

شـد و بی درنگ و بـدون ملاحظه کاری های مرسوم و معمول در حکومت ها، شمشـیر عدالت را از نیام کشـید و ماده فساد را قطع کرد.

آن حضرت چنین سفارش فرمود:

«اجْعَلِ الدِّینَ کَهْفَکَ وَالْعَدْلَ سَیْفَکَ؛ (۱)دین را پناهگاه و عدل را شمشیرت قرارده.»

امـام علی(علیه السـلام) در راه برپایی عـدالت پروایی جز پروای حق نـداشت. از این رو معیاری برای همیشه تاریـخ در عـدالت گرایی ارائه داد. دریغا! که مردمش او را برای خود می خواسـتند و جز به دنیای خویش نمی اندیشیدند، حال آن که او آنان را برای خـدا می خواست و تلاش می کرد تا با یاری آنها عـدالت را به طور کامل در همه جامعه جلوه بخشـد و در بستر عدالت، مردم را به سرچشمه حق برساند. در این باره فرمود:

«وَلَمْ تَکُنْ بَیْعَتُکُمْ إِیَّایَ فَلْتَهً وَلَیْسَ أَمْرِی وَأَمْرُکُمْ وَاحِداً وَإِنِّی أُرِیدُکُمْ لِلَّهِ وَأَنْتُمْ تُرِیدُونَنِی لِأَنْفُسِکُمْ أَیُّهَا النَّاسُ أَعِینُونِی عَلَی أَنْفُسِکُمْ وَایْمُ اللَّهِ لَأُنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ وَلَأَقُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ حَتَّی أُورِدَهُ مَنْهَلَ الْحَقِّ وَإِنْ کَانَ کَارِه». (۲)

بیعت شما با من بی اندیشه و تدبیر نبود، کار من و شما یکسان نیست؛ من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خود می خواهید. ای مردم! مرا بر کار خود باور داشته باشـید. به خدا سوگند! داد سـتم دیده را از آنان که بر او سـتم کرده می ستانم و مهار ستم کار را بگیرم و او را به آبشخور حق بکشانم هر چند که تمایلی به آن نداشته باشد.

حکومت امـام علی(علیه السـلام)، حکومت عـدالت همه جانبه بود؛ عـدالتی که با وجود آن مجالی برای سـتمگری و تجاوز در هیچ حالتی فراهم نبود؛ هر جا تجاوز و

۱- (۱) . غررالحکم، ج۱، ص۱۳۹.

۲- (۲) . نهج البلاغه، حکمت ۱۳۶.

ستمگری روی می نمود، امام علی(علیه السلام) بی مهابا به قطع ریشه های آن می پرداخت. وقتی که امام علی(علیه السلام) با شمشیر جمود ابن ملجم مرادی به شهادت رسید، ام هیثم نخعی با قصیده ای سوزناک به شهادت مجسمه عدالت مرثیه خواند و در وصف حق خواهی و عدالت مداری او چنین سرود:

«

یقیم الحق ولا یرتاب فیه یعدل فی العدا والأ قربینا؛ (۱)حق را بدون کوچک ترین تردیدی بر پا می داشت، و در میان دشمنان و نزدیکان به عدالت رفتار می نمود.»

این بیت از قصیده ابن هیثم به خوبی نظر مردم درباره امام علی(علیه السلام) و آشنایی آنان با عدالت انسانی او را نشان می دهد که عدالت و حکومت عدالت گرایانه او بر قله تاریخ انسان می درخشد و عدالت خواهان را چون مشعلی فروزنده، به عدالت راه می نماید. و آن را مهم ترین اصول و ارزش های انسانی معرفی می کند.

آزادی

اشاره

آزادی و آزادی خواهی در اندیشه و سیره امام علی(علیه السلام) مفهومی، عمیق و همه جانبه دارد. انسان آزاد آفریده شده است و این آزادی حق ذاتی انسان است؛ حقی برای انتخاب خود و سرنوشت خود، چه فردی و چه جمعی؛ حقی در انتخاب اندیشه، اعتقادات، راه و رسم و نوع زندگی.

امام علی(علیه السلام) درباره آزادی انسان که هدیه ای الهی است، در وصیت نامه تربیتی خود به فرزندش امام مجتبی(علیه السلام) چنین نوشته است: «

لَا تَکُنْ عَبْدَ غَیْرِکَ وَقَدْ جَعَلَکَ اللَّهُ حُراًّ؛ (۲)بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است».

۱- (۱) . امام علی(علیه السلام) صدای عدالت انسانیت، ج۱، ص۱۲۲.

۲- (۲) . جرج جرداق، امام علی(علیه السلام) صدای عدالت انسانیت، ج۱، ص۲۲۶.

از دیدگاه پیشوای آزادگان، آزادی حق ذاتی همه انسان هاست و این حق را کسی نداده است تا بتواند چارچوب برای آن تعیین کند یا آن را زیر پا گذارد.

جُرج جرداق در این باره می نویسد:

اگر انسان کلمه آزادی را در آن دوره ارزیابی کند، مدلول و مفهوم وسیع و عمومی آن را جز در راه و روش امام علی(علیه السلام) نخواهد یافت. (۱)

به تعبیر علامه طباطبایی مفهوم آزادی از دیدگاه امام علی(علیه السلام) چنان عمیق است که انسان را مختار می بیند تا خود سرنوشت خویش را تعیین کند و سعادت و شقاوت را برای خود رقم زند و خدای رحمان، راه سعادت و شقاوت را به انسان نشان داده و او را در انتخاب و پیمودن آن آزاد گذاشته است تا خود، خویش را انتخاب و به هر چیزی که می خواهد، توصیف شود و در این امر اکراه و اجباری نیست.

آزادی فلسفی

مقصود از آزادی فلسفی، آزادی انسان در انتخاب راه است. از دیدگاه اسلام، انسان در انتخاب راه خویش آزاد است؛ اما نه آن آزادی که طرفداران اندیشه تفویض می گویند؛ چرا که به همان میزان که «جبر» محکوم است «تفویض» نیز نادرست است. منطق پیروان مکتب اهل بیت(علیهم السلام) منطق همان بزرگواران است که فرمودند: «

لاجَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ؛ (۲)نه جبر است و نه تفویض، بلکه چیزی است بین این دو».

هنگامی که امام علی(علیه السلام) از صفین برمی گشت، پیرمردی از آن حضرت پرسید:

«قَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَخْبِرْنَا عَنْ مَسِيرِنَا إِلَى أَهْلِ الشَّامِ أَ بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَ

۱- (۱) . نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲- (۲) . علامه طباطبایی، المیزان فی تفسیرالقرآن، ج ۲۰، ص ۱۲۲.

قَدَرِه»؟ خواستم از حرکت به سوی شام سؤال کنم، آیا این قضا و قدر الهی بود؟

حضرت فرمود:

«وَالَّذِی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَبَرَأَ النَّسَمَهَ مَا وَطِئْنَا مَوْطِئاً وَلَا هَبَطْنَا وَادِیاً وَلَا عَلَوْنَا تَلْعَهً إِلَّا بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَقَدَرٍ».

سوگند به کسی که دانه را شکافت و آدمیان را آفرید، هیچ گامی برنداشتیم و به هیچ دره ای فرود نیامدیم و از هیچ نقطه ای بالا نرفتیم مگر این که به قضا و قدر الهی بود.

پیرمرد گفت:

«عِنْدَ اللَّه أَحْتَسِبُ عَنَائِی مَا أَرَی لِی مِنَ الْأَجْرِ شَیْئا».

بنابراین رنج ما بی حاصل بود و این مصیبت را باید به حساب پروردگار بگذاریم؛ زیرا هیچ پاداشی نخواهیم داشت.

امام علی(علیه السلام) فرمود:

«مَهْ أَیُّهَا الشَّیْخُ بَلِ اللَّهُ أَعْظَمَ أَجْرَکُمْ فِی مَسِیرِکُمْ وَأَنْتُمْ سَائِرُونَ وَفِی مُنْصَرَفِکُمْ وَأَنْتُمْ مُنْصَرِفُونَ وَلَمْ تَکُونُوا فِی حَالٍ مِنْ حَالاتِکُمْ مُکْرَهِینَ وَلَا إِلَیْهَا مُضْطَرِّینَ».

آرام باش ای پیرمرد! خداوند پاداش بزرگی به هنگام رفتن و ماندن و بازگشتن برای شما مقرر داشته و هیچ گاه و در هیچ حالی مجبور نبوده اید.

«فَقَالَ الشَّیْخ: کَیْفَ؟ وَالْقَضَاءُ وَالْقَدْرُ سَاقَانَا؛ پیرمرد گفت: چگونه؟ با این که قضا و قدر ما را در این مسیر قرار داده است.»

حضرت فرمود:

«وَیْحکَ! لَعَلَّکَ ظَنَنْتَ قَضَاءً لَازِماً وَقَدَراً حَتْماً لَوْ کَانَ ذَلِکَ کَذَلِکَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ وَسَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعِیدُ وَالْأَمْرُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالنَّهْیُ مِنْهُ وَمَا کَانَ الْمُحْسِنُ أَوْلَی بِثَوَابِ الْإِحْسَانِ مِنَ الْمُسِیءِ وَلَا الْمُسِیءُ أَوْلَی بِعُقُوبَهِ الذَّنْبِ مِنَ الْمُحْسِنِ».

وای بر تو! گویا گمان کردی قضا لازم و قدر حتمی در کار است و ما مجبوریم! اگر چنین باشد ثواب و عقاب باطل می گردد، وعده و وعید و امر و نهی مفهومی نخواهد داشت، پس نه گناه کار سرزنش گردد و نه اطاعت کننده

ستایش شود، نه نیکوکار از بدکار سزاوارتر به ستایش است و نه بدکار بیش از نیکوکار در خور نکوهش.

«تِلْکَ مَقَالَهُ عَبَدَهِ الْأَوْثَانِ وَخُصَمَاءِ الرَّحْمَنِ وَقَدَرِیَّهِ هَذِهِ الْأُمَّهِ وَمَجُوسِهَا».

این گفتار و عقیده بت پرستان و لشکریان شیطان و گواهان باطل و نابینایان در برابر حق است و آنها جبریون و مجوسان این امتند.

(إن الله تعالی أمر تخییرا و کلف یسیرا و لم یعص مغلوبا و لم یطع مکرها و لم یرسل الرسل هزلا و لم ینزل القرآن عبثا و لم یخلق السماوات و الأرض وَ ما بَیْنَهُما باطِلًا ذلِکَ ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُوا فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنَ النّارِ). ۱

خداوند با امر اختیاری و نهی تحذیری تکالیف را آسان قرار داده، نه کسی را به طور کامل در معصیت آزاد گذارده و نه مجبور به اطاعت کرده است، پیامبران را بیهوده نفرستاده، زمین و آسمان و آن چه را که میان آنها است، بیهوده نیافریده است، این گمان کافران است و وای بر آنها از آتش دوزخ.

«فَقَالَ الشَّیْخُ وَمَا الْقَضَاءُ وَالْقَدَرُ اللَّذَانِ مَا سِرْنَا إِلَّا بِهِمَا؟؛

پیرمرد بار دیگر پرسید: پس این قضا و قدر که ما را به این راه فرستاد، چه بود؟

حضرت فرمود:

«هُوَ الْأَمْرُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَی وَالْحُکْمُ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ وَقَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاه». (۱)

منظور فرمان و حکم خداست. سپس این آیه را تلاوت کرد: پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید.

این سخن امام علی(علیه السلام) به خوبی بیانگر دیدگاه امام درباره آزادی و اختیار انسان است. از سؤال پرسش گر پیداست که او حرکت به سوی شام را قضا و قدر

۱- (۲) . علامه حّلی، کشف المراد، ص۲۴۶؛کلینی، الکافی، ج۱، ص۱۵۵؛نهج البلاغه، حکمت۷۸.

تکوینی اجباری پنداشته و ازاین رو، آن را مخالف با مسئله اجر و پاداش که وابسته به اختیار است، دانسته، ولی چون سخن از افعال و اعمال اختیاری بوده است، امام علی(علیه السلام) آن را به قضا و قدر تشریعی تفسیر فرمود که ما هیچ گامی از روی هوس و یا اجبار و اکراه برنداشتیم، بلکه همه به فرمان خدا و بر اساس برنامه او بود.

در منابع اسلامی به ویژه قرآن و نهج البلاغه، مطالب زیادی وجود دارد که انسان را در برابر اعمال خود مسئول می دانند و مسئله آزادی اراده و بهره گیری از تلاش، کوشش، سعی و جهاد را زیربنای موفقیت انسان در رسیدن به هدف ها معرفی کرده است. نام این آزادی، آزادی فلسفی است. (۱)

آزادی عرفانی یا معنوی

نوع دیگر از آزادی، آزادی عرفانی به معنای زهد و وارستگی و بریدن از همه وابستگی های دنیایی است. به تعبیر خواجه حافظ شیرازی:

بیا که قصر أمل سخت سست بنیاد است

تفاوت مکتب آسمانی انبیاء(علیهم السلام) و مکتب بشری در این است که پیامبران

۱- (۱) . احمد، خاتمی، سیره سیاسی امام علی(علیه السلام)، ص۱۴۴.

آمـده انـد تـا افزون بر آزادی اجتماعی، آزادی معنوی را هم در ساختار زنـدگی انسان جای دهنـد. از دیـدگاه شـهید مطهری، بزرگ ترین برنـامه انبیـاء(علیهم السـلام) آزادی معنوی است. معنـای اصـلی تزکیه نفس، آزادی معنوی است. وی در ادامه می نویسد:

حالا ـ ببینیم آزادی معنوی یعنی چه؟ انسـان، موجودی مرکب و دارای قوا و غرایز گونـاگون است. در وجود انسـان هزاران قوه نیرومنـد موجود است. انسـان شـهوت دارد؛ غضب دارد؛ حرص و طمع دارد؛ جـاه طلبی و افزون طلبی دارد. در مقابـل نیز عقل دارد؛ فطرت دارد؛ وجـدان اخلاقی نیز دارد. انسـان ممکن است از نظر معنـا، باطن و روح یک آدم آزاد باشـد و ممکن اسـت یک آدم برده و بنده باشد، یعنی ممکن است انسان بنده حرص خود باشد؛ اسـیر شهوت خود باشد؛ اسیر خشم خود باشد؛ اسیر فزون طلبی خودش باشد و ممکن است از همه این ها آزاد باشد. گفت:

فاش می گویم و از گفته خود دلشادم ...بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

ممکن است انسانی باشد که همان گونه که از نظر اجتماعی آزادمرد است و زیر بار ذلت نمی رود، زیر بار بردگی نمی رود و آزادی خود را در اجتمـاع حفـظ می کنـد، از نظر اخلاق و معنویت هم آزادی خود را حفظ کرده باشـد؛ یعنی وجـدان و عقل خود را آزاد نگه داشته باشد؛ این آزادی، همان است که در زبان دین به آن «تزکیه نفس» و «تقوا» گفته می شود. (۱)

امام علی(علیه السـلام) با صـراحت تقوا را نوعی آزادی می داند. برخلاف تصور برخی ها که تقوا را محدودیت و مانع آزادی می دانند؛ اما او تقوا را مصونیت،آزادی و آزادگی تعریف می کند و این در حقیقت همان آزادی عرفانی و معنوی است.

۱- (۱) . مرتضی، مطهری، آزادی معنوی، ص ۲۰.

«إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ وَذَخِيرَهُ مَعَادٍ وَعِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَهٍ وَنَجَاهٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَهٍ». (۱)

همانـا تقوای الهی، کلیـد راستی و درستی و انـدوخته آخرت و آزادی بشـر از هر قیـد و بردگی و نجـات و رهـایی از هلاـکت است.

حضرت در جاهای گوناگون این آزادی را به «حر» تعبیر می کند.

در نامه تربیتی خود به پسرش امام مجتبی(علیه السلام) می فرماید:

«وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرا؛ (۲)بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است.»

در سخن دیگر می فرماید:

»

لَا يَسْتَرِقَّنَّكَ الطَّمَعُ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرّاً؛ (۳)طمع تو را به اسارت در نیاورد؛ زیرا خداوند تو را آزاد آفریده است.»

در رباعی منسوب به امام علی(علیه السلام) آمده است:

کدکد العبدان اجبت ان تصبح حراً

اگر دلت می خواهـد آزاد زنـدگی کنی، مثـل بنـدگان و بردگـان زحمت بکش، کـار کن و چشم از مـال فرزنـدان آدم حتی سخاوت منـدانیماننـد حاتم طایی ببند. سپس می گوید: بعضـی از افراد وقتی برخی از شـغل ها به آنها پیشـنهاد می شود، می گویند، این شغل دون شأن من است، پست است. می فرماید: هر کاری، هر چه

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۲۲۱.

۲- (۲) . نهج البلاغه، نامه۳۱.

۳- (۳) . شرح غررالحکم و دررالکلم، ج۶، ص۲۹۸.

هم که تـو آن را پست گمـان کنی، پست تر از این نیست که دست طمع پیش دیگری دراز کنی؛ چیزی از این پست تر نیسـت که تو به قصـد مردم بروی؛ به این قصـد بروی که از مردم چیزی بگیری. تو همین مقـدار که از دیگران بی نیـاز باشـی، از همه مردم برتر هستی.

استاد شهید مطهری می نویسد:

«بـه نظرم در سـخنان جاحـظ یـا یکی دیگر از علمـای اهـل سـنت که اهـل ادب است، دیـدم که نوشـته بـود: «در میـان سـخنان علی(علیه السلام) نُه سخن است که در دنیا مانندی ندارد». از میان آن نُه سخن سه سخنش مربوط به بحث ماست.

امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) می فرماید:

«احْتَجْ إِلَی مَنْ شِئْتَ تَکُنْ أَسِیرَهُ وَاسْتَغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَکُنْ نَظِیرَهُ وَأَفْضِلْ عَلَی مَنْ شِئْتَ تَکُنْ أَمِیرَه». (۱)

نیازمنـد هر کس می خواهی باش؛ اما بـدان! اگر نیازمنـد کسـی شـدی، تو برده او هستی؛ اگر به کسـی نیازمند نباشـی، مثل او هسـتی؛ اگر به هر که دلت می خواهـد نیکی کنی، تو امیر او هستی. پس نیازمنـدی به افراد دیگر، نوعی رقیت و بردگی است؛ اما چه نوع بردگی است؟ بردگی تن است؟ نه، بردگی روح است، بردگی معنوی است. (۲)

حضرت در جای دیگر همین معنا را با صراحت و روشنی بیشتری بیان می کند و می فرماید:

«وَالطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّد؛ (۳)طمع، بردگی همیشگی است.» این بدین معناست که طمع، از بردگی بدتر است.

ص:۱۰۷

۱- (۱) . غررالحکم، ج۲، ص۵۸۴.

۲- (۲) . مرتضی، مطهری، آزادی معنوی، ص۳۱.

۳- (۳) . نهج البلاغه، حکمت ۱۸۰.

در سخن دیگر وارهیدگان از اسارت شهوت را «حر» می نامد:

«وَمَنْ تَرَکَ الشَّهَوَاتِ کَانَ حُرّا؛ (۱)آن که از شهوات و خواسته های نفسانی دنیایی وا رهد، «حر» است.

پس کسی که از شهوت پیروی می کند، برده شهوت است؛ أَ رَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ). ۲

قرآن می گوید: آیا دیدی کسی را که هوای نفس خود را خدای خود قرار داده است، بنده هوای نفس خود شده است؟

در یک سخن، امام علی(علیه السلام) آنان را که مردانه وابستگی به دنیا را وا می نهند، «حر» و «آزاده» می نامد:

«أَوَلَا حُرٌّ یَدَعُ هَذِهِ اللُّمَاظَهَ لِأَهْلِهَا یَعْنِی الدُّنْیا فَلَیْسَ لِأَنْفُسِکُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّهُ فَلَا تَبِیعُوهَا». (۲)

آیا آزاد مردی پیدا نمی شود که این ته مانده دنیا را به اهلش واگذارد؟ بدانید جان شما بهایی جز بهشت ندارد پس آن را به کم تر از بهشت نفروشید.

اگر خواهی که گردی مرغ پرواز جهان جیفه نزد کرکس انداز (۳)

«لماظه»؛ غذایی است که پس از صرف غذا لای دندان ها می ماند؛ به گونه ای که انسان آن را در می آورد و به بیرون می اندازد و رغبتی به خوردن آن ندارد. حضرت می فرماید: مال دنیا مثل غذای لای دندان است که قابل خوردن نیست و باید آن را دور بیاندازید و میل به خوردن آن نداشته باشید.

ص:۱۰۸

۱- (۱) . تحف العقول، ص ۱۰۰.

۲- (۳) . نهج البلاغه، حکمت۴۵۶.

۳- (۴) . مجموعه آثار شیخ محمود شبستری، گلشن راز، ص۱۰۶.

امـام علی(علیه السـلام) در سـخنی دیگر انسان را از بردگی مال و ثروت و دنیا بر حـذر می دارد و به حریت و آزادگی دعوت می کند و می فرماید:

«الدُّنْیا دَارُ مَمَرٍّ لَا دَارُ مَقَرٍّ وَالنَّاسُ فِیهَا رَجُلَانِ رَجُلٌ بَاعَ فِیهَا نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا وَرَجُلٌ ابْتَاعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا». (۱)

دنیـا گـذرگاه است نه قرارگـاه، مردم در این معبر و گـذرگاه بر دو دسـته انـد: برخی خود را می فروشـند و برده می سازنـد و خویشتن را تباه می کنند، و برخی خویشتن را می خرند و آزاد می سازند.

حقیقت این است که آن جـایی که انسـان فکر می کنـد بنـده و برده دنیـاست، در حقیقت بنـده مـال و ثروت ، بنـده خصـایص روحی خـود، بنـده خـوی حیـوانیت خـود و بنـده حرص است؛ یعنی خـود را به بردگی فروخته است؛ درحـالی که پول، زمین، گوسـفند و ماشـین نمی تواند انسان را به بردگی بکشد؛ امّا اگر انسان دقت کند، در می یابد که این خود اوست که خود را به بردگی کشـیده است و قوه حرص، طمع، شهوت، خشم، افزون طلبی و قوه منفعت جویی او را برده کرده است. آزادی معنوی، در حقیقـت بـه معنـای آزادی انسـان از خـود و آزادی از ایـن نـوع بردگی هـاست. هر وقت انسـان بر خشم، حرص، شـهوت و دنیاطلبی خود مسلّط شد، به آزادی معنوی می رسد، و این همان معنای آزادی عرفانی و معنوی است.

آزادی اجتماعی

قرآن کریم با منطق روشن بر لزوم و اهمیت آزادی اجتماعی تأکید کرده

۱- (۱) . نهج البلاغه، حکمت۱۳۳.

است: (قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا..... وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنّا مُسْلِمُونَ ...). ۱

بگو ای اهل کتاب! بیایید و بعضی از ما بعضی دیگر را خدایانی جز خدا نگیرد.

بنابر آن چه که در قرآن مجید آمده است، یکی از هدف های انبیاء(علیه السلام) آشنایی انسان با آزادی اجتماعی است؛ بدین معنا که آنان افراد را از اسارت و بندگی و بردگی یکدیگر نجات می دادند. امام علی(علیه السلام) درباره قوم حضرت موسی(علیه السلام) می فرماید: «

اتَّخَذَتْهُمُ الْفَرَاعِنَهُ عَبِیداً؛ (۱)دستگاه فرعونیان مردم را به بردگی و بندگی گرفتند.

یکی از جلوه های آزادی های اجتماعی، آزادی بیان است که همواره مورد توجه امام و یکی از جلوه های والای حکومت امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) بوده است.

آن حضرت در دوران حکومت خود نه تنها آزادی بیان را پاس می داشت و در هیچ شرایطی آن را محدود نکرد، بلکه بسیار تلاش کرد تا آزادی بیان را به عنوان حقی الهی و زیر مجموعه ای از حقوق ذاتی و اولی آدمیان تبیین کند و به مردمان بیاموزد که نصیحت و انتقاد، از حقوق مسلم آنان است و باید از آن به درستی بهره گیرند و بدانند که هیچ جامعه ای بدون آزادی بیان و دور از نصیحت و انتقاد راه به سوی کمال نمی برد.

«مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ [سُبْحَانَهُ] عَلَی عِبَادِهِ النَّصِیحَهُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ وَ التَّعَاوُنُ عَلَی إِقَامَهِ الْحَقِّ بَیْنَهُم». (۲)

از حقوق خداوند بر بندگان نصیحت کردن یکدیگر به اندازه توان، و یاری یکدیگر برای برپایی حق میان خود آنهاست.

ص:۱۱۰

۱- (۲) . نهج البلاغه، خطبه۱۹۲.

۲- (۳) . نهج البلاغه، خطبه۲۱۶.

هر چه حق نصیحت و انتقاد متقابل در جامعه ای شکوفاتر باشد، روابط اجتماعی و رویکردهای سیاسی از سلامت بیشتری برخوردار خواهد بود؛ زیرا در سایه آزادی بیان و باز بودن راه نصیحت و انتقاد است که نادرستی ها، نابسامانی ها و ناتوانی ها آشکار و راستی ها، درستی ها و توانمندی ها رشد می کنند و می توان از انحراف ها جلوگیری کرد و بر استواری افزود. در این صورت عرصه برای نیک خواهان گشوده و برای متخلفان و چاپلوسان و تملق گویان تنگ تر می شود.

از امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) چنین نقل شده است:

«إِنَّمَا یُحِبُّکَ مَنْ لَا یَتَمَلَّقُکَ وَیُثْنِی عَلَیْکَ مَنْ لَا یُسْمِعُکَ». (۱)

کسی تو را دوست دارد که پیش تو چاپلوسی نکند و کسی به درستی ثنای تو گفته است که [سخنان خوشایند و بی اساس] به گوشت نرساند.

محدود کردن آزادی بیان و یا گشودن زبان آنان که کارشان ثناگویی است، خیانتی به خود و دیگران است؛ زیرا در سایه چنین روابط و مناسباتی است که خیانت ها و جنایت ها پوشیده می ماند و گامی برای اصلاح برداشته نمی شود. از دیدگاه امام علی(علیه السلام) دشمن واقعی کسی است که بر خیانت ها و جنایت ها سرپوش می گذارد و آن را خوب جلوه می دهد و با سازشکاری امکان اصلاح کارها را نفی می کند. در سخنان آن حضرت این گونه آمده است:

«إِنَّمَا سُمِّیَ الْعَدُوُّ عَدُوّاً لِأَنَّهُ یَعْدُو عَلَیْکَ فَمَنْ دَاهَنَکَ فِی مَعَایِبِکَ فَهُوَ الْعَدُوُّ الْعَادِی عَلَیْکَ؛ به راستی دشمن را از آن رو دشمن نامند که او بر تو تجاوز می کند؛ پس هر کس در [نشان دادن] عیب های تو سازش روا دارد، همو دشمن تو است. درجای دیگر فرمود:

۱- (۱) . شرح غررالحکم، ج۳، ص۷۸.

«مَنْ سَاتَرَکَ عَیْبَکَ فَهُوَ عَدُوُّکَ؛ (۱)هر که عیب تو را بپوشاند، پس همو دشمن تو است.»

بر اساس چنین دیدگاهی است که امیرمؤمنان علی(علیه السلام) تلاش کرده است تا به مردمان بیاموزد که آزادی و نصیحت و انتقاد متقابل، حق مسلم و اساسی در روابط و مناسبات اجرایی و سیاسی است و خاستگاه این حق، دوستی، محبت و خیرخواهی است.

«النَّصِیحَهُ ثَمَرَهُ الْمَحَبَّه؛ (۲)نصیحت، نتیجه محبت است.»

در جایی دیگر فرمود:

«النَّصِیحَهُ تُثْمِرُ الْوُدَّ؛ (۳)نتیجه نصیحت دوستی است.»

از این روست که جامعه سالم و سیاست صالح جز در سایه آزادی بیان و فرهنگ نصیحت و انتقاد سامان نمی یابد. امیرمؤمنان علی(علیه السلام) ضمن سفارش هایی در این زمینه فرمود:

«إِنَّمَا سُمِّیَ الصَّدِیقُ صَدِیقاً لِأَنَّهُ یَصْدُقُکَ فِی نَفْسِکَ وَ مَعَایِبِکَ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِکَ فَاسْتَنِمْ إِلَیْهِ فَإِنَّهُ الصَّدِیقُ». (۴)

به راستی دوست را از آن رو دوست نامند که درباره تو و عیب هایت به تو راست می گوید؛ پس هر که با تو چنین رفتار کرد، دوستی را با وی تمام کن؛ زیرا که او دوست تو است.

آن حضرت در دوران حکومتش آزادی بیان را پاس می داشت و مردمان را به نصیحت و انتقاد فرا می خواند و از آنان می خواست تا صریح و بی پرده سخن

۱- (۱) . همان، ج۲، ص۱۷۹.

۲- (۲) . حسین بن محمدتقی النوری الطبری، مستدرک الوسایل و مستنبط المسائل، ج۱۲، ص۴۲۹.

۳- (۳) . غررالحکم، ج۱، ص۴۲.

۴- (۴) . همان، ص۲۶۷.

گویند و ملاحظه کاری ها و محافظه کاری های مرسوم و رایج با مستبدان و خودکامگان را کنار بگذارند:

«فَلَا تُکَلِّمُونِی بِمَا تُکَلَّمُ بِهِ الْجَبَابِرَهُ وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّی بِمَا یُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَهِ ولَا تُخَالِطُونِی بِالْمُصَانَعَهِ وَلَا تَظُنُّوا بِی اسْتِثْقَالًا فِی حَقٍّ قِیلَ لِی وَلَا الْتِمَاسَ إِعْظَامٍ لِنَفْسِی فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ یُقَالَ لَهُ أَوِ الْعَدْلَ أَنْ یُعْرَضَ عَلَیْهِ کَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَیْه». (۱)

با من آن سان که با جباران و ستمگران سخن می گویید، سخن نگویید؛ آن ملاحظه کاری ها و موافقت های مصلحتی را که در برابر مستبدان اظهار می دارید، در برابر من اظهار نکنید؛ با من ساختگی و سازشکارانه معاشرت نکنید و شنیدن حق را بر من سنگین ندانید؛ نمی خواهم مرا بزرگ انگارید؛ زیرا کسی که شنیدن حق بر او سنگین و یا نشان دادن عدالت بر وی دشوار گردد، عمل به حق و عدالت بر او دشوارتر است.

امام علی(علیه السلام) با چنین بیانی، زبان مردمان را می گشاید و ترس از نصیحت و انتقاد را زیر پا می گذارد و روابط خودکامانه، ستمگرانه و مستبدانه را که در همه تاریخ سد راه آزادی مردمان و بهره وری آنان از حقوق انسانی بوده است، در هم می شکند.

امام علی(علیه السلام) در ادامه سخن خویش مصرانه مردم را به گام نهادن در عرصه بهره گیری از آزادی بیان فرا می خواند:

«فَلَا تَکُفُّوا عَنْ مَقَالَهٍ بِحَقٍّ أَوْ مَشُورَهٍ بِعَدْلٍ فَإِنِّی لَسْتُ فِی نَفْسِی بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ وَلَا آمَنُ ذَلِکَ مِنْ فِعْلِی إِلَّا أَنْ یَکْفِیَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِی مَا هُوَ أَمْلَکُ بِهِ مِنِّی فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عَبِیدٌ مَمْلُوکُونَ لِرَبٍّ لَا رَبَّ غَیْرُهُ». (۲)

ص:۱۱۳

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۲۱۶.

۲- (۲) . همان.

پس، از گفتن حق، یـا مشورت دادن در عـدالت بـاز نایستیـد که من برتر از آن نیسـتم که خطـا نکنم و در کـار خویش از خطا ایمن نیسـتم، مگر آن که خداوند مرا در کار نفس کفایت کند که از من بر من تواناتر است و جز این نیست که من و شما همه بندگان و مملوک پروردگاری هستیم که جز او پروردگاری نیست.

«امـام علی(علیه السـلام) در راه ایجـاد نظـام عادلانـه و حکومت انسانی حافظ انسانیت و درستی ها اجازه داد تا ملت از هرگونه انتقـاد و اعـتراض و عتـاب حتی نسبت به شـخص خودش، در صورتی که مقـدمه تحقیق و پژوهش صـحیح باشـد و به واقعیت برسند، پروا نداشته باشند. هنگامی که برای سرکوبی شورش جمل راهی بصره شد و از ملت برای سرکوبی این گروه منحرف، گردن کش و فسادپیشه کمک می خواست، ممکن بود تبلیغات بدخواهان یا افکار خام مقدس نمایان جاهل این شـبهه را برای مردم به وجود آورد که اسـلام حافـظ خون مسـلمانان است و چگونه رواست بـا مسـلمانانی که بـا رهبری دو یـار پیغمبر و یک بانوی خانه اش (عایشه) به پیکار و مبارزه برخاسـته اند، مبارزه کرد؟ امام علی(علیه السـلام) آنان را در آغاز به تفکر و اندیشـه صحیح دعوت کرد، سـپس در راه اظهار عقیده به آنان آزادی کامل داد تا دانسته به یاری او بشتابند و شعله های فتنه و فساد را خاموش سازند». (۱) بدین ترتیب آن حضرت چون از مدینه به بصره می رفت، در نامه ای به مردم کوفه نوشت:

«أَمَّا بَعْـدُ فَإِنِّی خَرَجْتُ [عَنْ] مِنْ حَیِّی هَـذَا إِمَّا ظَالِمـاً وَإِمَّا مَظْلُوماً وَ إِمَّا بَاغِیاً وَ إِمَّا مَبْغِیّاً عَلَیْهِ وَ [أَنَا] إِنِّی أُذَکِّرُ اللَّهَ مَنْ بَلَغَهُ کِتَابِی هَذَا لَمَّا نَفَرَ إِلَیَّ فَإِنْ کُنْتُ مُحْسِناً أَعَانَنِی وَ إِنْ کُنْتُ مُسِیئاً اسْتَعْتَبَنِ». (۲)

۱- (۱) . حسین، نوری، خوارج از دیدگاه نهج البلاغه، ص ۶۰.

۲- (۲) . نهج البلاغه، نامه۵۷.

اما بعد! من از جایگاه خود برون شدم، ستم کارم یا ستم دیده؛ نافرمانم یا گروهی از فرمانم سرکشیده؛ من خدا را به یاد کسی می آورم که این نامه ام به او رسد تا چون نزد من آمد، اگر نیکوکار بودم یاری ام کند، و اگر گناه کار بودم، از من بخواهد تا به حق بازگردم.

امام علی(علیه السلام) صراحت بیان و آزادی انتقاد و حق طلبی و عدالت خواهی مردم را از پایه های اصلی و اساسی حکومت خود قرار داده و از کارگزاران خود نیز می خواست تا فضایی فراهم آورند که مردم به راحتی و بدون دغدغه و نگرانی سخنان خود را با آنان در میان بگذارند و انتقاد و اعتراض خود را بیان کنند.

آن حضرت در عهدنامه مالک اشتر چنین نوشت:

«وَاجْعَلْ لِذَوِی الْحَاجَاتِ مِنْکَ قِسْماً تُفَرِّغُ لَهُمْ فِیهِ شَخْصَکَ وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِساً عَامّاً فَتَتَوَاضَعُ فِیهِ لِلَّهِ الَّذِی خَلَقَکَ وَتُقْعِدُ عَنْهُمْ جُنْدَکَ وَأَعْوَانَکَ مِنْ أَحْرَاسِکَ وَشُرَطِکَ حَتَّی یُکَلِّمَکَ مُتَکَلِّمُهُمْ غَیْرَ مُتَتَعْتِعٍ فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله) یَقُولُ فِی غَیْرِ مَوْطِنٍ لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا یُؤْخَذُ لِلضَّعِیفِ فِیهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِیِّ غَیْرَ مُتَتَعْتِعٍ - ثُمَّ احْتَمِلِ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِیَّ وَنَحِّ عَنْهُمُ الضِّیقَ وَالْأَنَفَ یَبْسُطِ اللَّهُ عَلَیْکَ بِذَلِکَ أَکْنَافَ رَحْمَتِهِ وَیُوجِبْ لَکَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ». (۱)

ای مالک! بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند، تا شخصاً به امور آنان رسیدگی نمایی، در مجلس عمومی با آنان بنشین و در برابر خدایی که تو را آفرید، فروتن باش و سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون اضطراب در سخن گفتن با تو گفت وگو کند، من بارها از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود:

۱- (۱) . نهج البلاغه، نامه۵۳.

«ملتی که حق ناتوانان را از زورمندان، بی اضطراب و بهانه ای بازنستاند، رستگار نخواهد شد»، پس درشتی و سخنانان ناهموار آنـان را بر خـود همـوار کن و تنـگ خویی و خود بزرگ بینی را از خود دور سـاز تـا خـدا درهـای رحمت خود را به روی تو بگشاید، و تو را پاداش اطاعت ببخشاید.

امام علی(علیه السلام) پاسداری از آزادی و بردباری را راهی برای گشوده شدن درهای رحمت و برکت خداوند می داند.

آزادی و بردباری در اندیشه امام علی(علیه السـلام) بالاترین نمونه آزادی بیان و ارزشـمندترین جلوه آن در حکومت و جامعه، امر به معروف و نهی از منکر است که به وسـیله آن حکومت از کجی ها و انحراف ها حفظ و سـلامت جامعه تأمین و تضـمین می گردد و بدون شک لازمه تحقق امر به معروف و نهی از منکر، آزادی بیان به معنای گسترده و همه جانبه آن است.

امام علی(علیه السلام) درباره فلسفه امر به معروف و نهی از منکر فرموده است:

«فَرَضَ اللَّهُ وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَوَامِّ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعاً لِلسُّفَهَاءِ». (۱)

خداوند امر معروف و نهی از منکر را برای اصلاح کار همگان و نهی از منکر را برای باز داشتن نابخردان واجب کرد.

اصـلاح امور همگان و باز داشـتن زمامداران از کجی و انحراف در گرو اجرای امر به معروف و نهی از منکر و آزادی بیان در جـامعه اسـت. پیامـدهای دوری از امر به معروف و نهی از منکر در مراتب مختلـف آن و به ویژه مرتبه بیـانی آن که لازمه اش آزادی بیـان است، آن قـدر خطرنـاک و ویرانگر است که با هیـچ چیز قابل قیاس نیست. آنان که می خواهنـد اموال مردم را به غارت برند، بندگان خدا را به بندگی، بردگی،

۱- (۱) . نهج البلاغه، حکمت۲۵۲.

بهره کشی نابخردانه کشند، صالحان را منزوی و فاسقان را میدان دهند، آزادی بیان را می پذیرند و امر به معروف و نهی از منکر را به انحراف می کشند و از عرصه حکومت بیرون می برند تا حاکمان و زمامداران هرگونه خواستند رفتار کنند و به هر روش توسل جویند تا هیچ مانعی در برابر خود نبینند.

علی(علیه السلام) در این باره هشداری مهم و اساسی داد و فرمود:

«وَلَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ -فَيُوَلِّيَ اللَّهُ أُمُورَكُمْ شِرَارَكُمْ - ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا تُسْتَجَابُ لَكُمْ؛ (۱)امر به معروف و نهی از منکر را وامگذارید که بدترین شما حکمرانی شما را بر دست گیرند! آن گاه دعا کنید و از شما نپذیرند.»

مسلم است که سلامت جامعه و اصلاح امور حکومت تنها در سایه آزادی بیان، مبتنی بر آداب و ادب آن، به دست می آید و امام علی(علیه السلام) در تمام دوران حکومت خود از آن پاسداری کرد.

در سخنی دیگر ترک کننده این فریضه را مرده زنده نما نامیده است:

«وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ؛ و گروهی دیگر نه با زبان، نه با قلب و نه با دست با منکرات مبارزه نمی کنند، این ها مردگان را زنده کنند.»

«وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنْ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنَفْثَةٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ».

تمام اعمال نیک حتی جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر همچون قطره ای در برابر یک دریای پهناور است.

»

وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ ؛ و از همه مهم تر سخنی است که برای دفاع از عدالت در برابر پیشوای ستمگری گفته شود». (۲)

ص:۱۱۷

۱- (۱) . نهج البلاغه،نامه ۴۷.

۲- (۲) . همان، حکمت ۳۷۴.

یکی دیگر از مصادیق آزادی های اجتماعی، آزادی عقیده است. در اندیشه و حکومت امام علی(علیه السلام) هیچ کس به خاطر دین و مذهب و آیین و عقیده خویش از آزادی و از حقوق انسانی و اجتماعی محروم نگردید، بلکه آن حضرت حکومت را پاسدار حرمت و حقوق همگان با هر دین و آیینی می دانست و به کارگزاران خود فرمان داد تا در این راه بکوشند. در عهدنامه مالک اشتر نوشت:

قلب خود را از رحمت بر مردمان و دوستی با آنان و مهربانی با همگان لبریز ساز و همچون جانوری درنده مباش که خوردنش را غنیمت شماری!؛ زیرا مردمان دو دسته اند: دسته ای برادر دینی تو و دسته ای دیگر در آفرینش همانند تو هستند؛ اگر گناهی از ایشان سر می زند یا علت هایی بر آنان عارض می شود یا خواسته و ناخواسته خطایی بر دست شان می رود، پس به خطاهایشان منگر و از گناه شان درگذر، چنان که دوست داری خدا بر تو ببخشاید و گناهت را عفو فرماید. (۱)

امام علی(علیه السلام)، در دوران حکومت خود سفارش کرد که با مسلمانان و غیر مسلمانان یکسان رفتار شود؛ با همه آنان با رحمت، دوستی و مهربانی رفتار شود و کسی به دلیل غیر مسلمان بودن از آزادی های فردی و اجتماعی محروم نگردد و با همه مردم مدارا شود.

نکته ای که به آن بسیار باید توجه کرد این است که امام(علیه السلام) با تعبیر «

نَظِیرٌ لَکَ فِی الْخَلْقِ » (آنان که در آفرینش همانند تو هستند) همه کسانی را که دین، مذهب و آیینی جز اسلام دارند، نیز شهروند می داند و نه تنها محدودیتی برای آنان قائل نشده، بلکه همه را دارای حقوق انسانی، اجتماعی و دارای حق انتخاب و در خور رفتار و سلوک شایسته بر اساس رحمت و ملایمت و

۱- (۱) . نهج البلاغه، نامه۵۳.

دادورزی و میانه روی از جانب حکومت دانسته است.

جرج جرداق مسیحی در این باره می نویسد:

«امام علی بن ابی طالب(علیه السلام) روش و سیره پیشرو خود را در راهی وسیع و فراخ دنبال کرده و در کنار حقوق معیشتی انسان، حقوق دیگری را برای تکمیل آن بیان می کند. او برای وصول به حقوق دور دست انسانیت، از هر مرز و قیدی می گذرد و عقیده ای خاص، او را از حرکت در مسیر الهی باز می دارد و در تنگنای مرزهای نژادی زیان بار نمی ماند؛ زیرا او می خواهد شرافت و عزت بشر را با همه نژادها، رنگ ها و همه اوضاع و بنیادهای مادی و معنوی آن، تثبیت کرده و تحکیم بخشد.

امام علی بن ابیطالب(علیه السلام) نمی خواهد دین، مذهب و عقیده ای را بر مردم تحمیل کند و میل ندارد در هر چیزی که پیوند دور یا نزدیک با وجدان خالص و زندگی داخلی و خصوصی و گوناگون و رنگارنگ انسان دارد و از درون انسان یا از روابط انسان با محیط سرچشمه می گیرد، دخالت کند. او با این که جانشین پیامبر(صلی الله علیه و آله) و پناه گاه اسلام و امیر مسلمانان بود، ولی از این که عقیده دینی مسلمانان را به مردم تحمیل کند، به شدت بیزار بود و با آن مبارزه می کرد؛ زیرا مردم، آزادند که به هر صورتی که بخواهند به خدا ایمان بیاورند و در انتخاب راه رسیدن به ایمان و اعتقاد آزاد است، به شرط آن که عقیده و ایمان آنان برای جامعه زیانی نداشته باشد و مردم همه عیال خداوندند. (۱)

در اندیشه امام علی(علیه السلام) هیچ کس حق ندارد نظر و عقیده خود را بر دیگران تحمیل کند، حکومت حق ندارد عقیده ای خاص را به مردمان تحمیل نماید؛ زیرا انسان به دلیل انسان بودن موجودی آزاد، مختار و دارای حق انتخاب است و

۱- (۱) . امام علی(علیه السلام)، صدای عدالت انسانیت، ج ۱، ص۲۷۶.

خود بایـد آزادانه و مختارانه راه خویش را انتخاب نماید و پذیرای هدایت شود و ایمان و اعتقاد نیز چیزی نیست که با إکراه و اجبار در قلب بنشیند. امام علی(علیه السـلام) هرگز نظر و عقیـده خود را - با علم به این که به تمام معنا حق است - به دیگران تحمیل نکرد و فرمود:

«وَلَسْتُ أَرَی ان أَجْبَرَ احـداً عَلَی عَمَلٍ یَکْرَهُهُ؛ (۱)از نظر من پـذیرفتنی نیست که کسـی را مجبور به انجام کاری کنم که از آن کار کراهت دارم.»

روزی حضـرت امـام علی(علیه السـلام) در حـال ایراد خطبه بود که شخصـی بـا حـالت جسـارت آمیزی بلنـد شـد و خطـاب به حضرت گفت:

ایّها الْمُدَّعَی! مَا لَا تَعْلَمُ والْمُقَلِّدَ مَا لَا یَفْهَمُ واما السَّائِلُ فَأَجِبْ .

حضـرت هنگامی که به قیافه آن مرد نگاه کرد، دریافت که شـباهتی به مسـلمانان ندارد و کتابی بر گردن آویخته و شبیه عرب های یهودی است. یاران حضرت با ناراحتی بپا خاستند تا او را دور کنند، ولی حضرت فرمود: «

ان الطیش لَا یقُومُ بهِ حُجَجَ اللَّهِ ولا تَظْهَر به بَرَاهِینُ اللَّهِ »؛ این شـخص پرسشـی دارد و از من جواب می خواهد، شـما خشـمگین شدیـد؛ در حـالی که دین خـدا بـا عصـبانیت پایـدار نمی مانـد. سـپس رو به آن مرد کرد و فرمود: سَلْ! بِکُلِّ لِسَانِکَ وَمَا فِی جَوَانِحِکَ؛ بپرس با تمام زبانت.»

یعنی هرچه می خواهد دل تنگت بگو. همین یک جمله بر آن مرد تأثیر گذاشت و پس از پرسیدن آن شخص گفت:

أشهد أن لا اله الّا اللَّه و أشهد أنّ محمّدا رسول اللَّه. (۲)

۱- (۱) . أنساب الأشراف، ج۳، ص ۳۹۰؛نهج السعاده، ج۵، ص۳۹۵.

۲- (۲) . حسین، یزدی، آزادی از نگاه استاد مطهری، ص۱۶۸.

یکی دیگر از مصادیق آزادی های اجتماعی در حکومت امام علی(علیه السلام)، آزادی در بیعت است. حکومت امام علی(علیه السلام) با انتخاب آزاد مردم شکل گرفت. پس از کشته شدن عثمان، مردم در خانه امام علی(علیه السلام) گرد آمدند و یکپارچه خواستار بیعت با امام شدند. این بیعت با شور و شعف و در کمال میل و آزادی بود. آن حضرت اجازه نداد کسی را مجبور به بیعت کنند یا تحت فشار و نفوذ قرار دهند. آن حضرت در خصوص آزادی در بیعت با خود فرموده است:

«وَبَایَعَنِی النَّاسُ غَیْرَ مُسْتَکْرَهِینَ وَلَا مُجْبَرِینَ بَلْ طَائِعِینَ مُخَیَّرِین؛ (۱)مردم بدون اکراه و اجبار و با میل و اختیار با من بیعت کردند.»

همه مهاجرین و انصاری که در بیعت عقبه و جنگ بدر شرکت کرده بودند و همه مؤمنانی که در راه دین خدا پیکار کرده بودند و همه آنان که از پیشگامان اسلام بودند و در کنار پیامبر(صلی الله علیه و آله) به خوبی و با سر بلندی از آزمون بیرون آمده بودند و از نیکان و صالحان به شمار می آمدند، با امام علی(علیه السلام) بیعت کردند؛ اما شماری نیز مانند سعد بن ابِی وقاص، عبدالله بن عمر، اسامه بن زید، حسان بن ثابت، مغیره بن شعبه، زیدبن ثابت، کعب بن مالک، نعمان بن بشیر، رافع بن خدیج، قدامه بن مظعون، عبدالله بن سلام از بیعت با امام خودداری کردند. (۲)

چون امام علی(علیه السلام) از مخالفت و امتناع آنان از بیعت آگاه شد، به هیچ وجه با آنان برخورد نکرد و هیچ کس را در بیعت با خود مجبور نکرد و تحت فشار قرار نداد. زمانی که مالک اشتر از حضرت خداست تا مخالفان خود را - که از بیعت با او سرباز زده بودند - تحت فشار قرار دهد تا بیعت کنند، امام علی(علیه السلام) با هرگونه محدودکردن آزادی در این زمینه مخالفت کرد و همه آنان را آزاد گذاشت و

۱- (۱) . نهج البلاغه، نامه۱.

۲- (۲) . ابوجعفر محمد بن جریر الطبری، تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ الطبری)، ج۴، ص۴۲۹.

خطاب به آنان فرمود: بر شما باکی نیست و خود امنیت و آزادی آنان را تأمین و تضمین کرد. (۱)

ابن اعثم کوفی می گوید: پس از این که گروهی از بیعت با امام علی(علیه السلام) خودداری کردند، عمار یاسر نزد آن حضرت آمد و گفت: «ای امیرمؤمنان! همه مردم با میل و اختیار و بدون اکراه و اجبار با تو بیعت کرده اند [و چند نفر بیعت نکرده اند]. پس خودداری کنندگان از بیعت را فراخوان و از آنان بخواه تا با تو بیعت کنند و به همان راهی که همه مردم از مهاجر و انصار رفته اند، بروند.»

امام علی(علیه السلام) فرمود: «

أَنَّهُ وَلَا حَاجَةَ لَنَا وَلَا يَرْغَبُ فِينَا ؛ ما را به بیعت کسی که تمایلی به ما ندارد، نیازی نیست. آن گاه مالك اشتر گفت: «ای امیرمؤمنان! هر چند ما پیشینه آنان را از نظر پیشتازی در اسلام نداریم؛ اما آنان در امور مسلمانان و مصالح همگان بر ما هیچ برتری ندارند و این بیعت، بیعت همگانی است و هر کس با آن مخالفت کند، سرزنش کننده و عیب جو است [و لازم است با وی برخورد شود]. پس آنان را رها مکن تا بیعت کنند و سر به اطاعت نهند؛ زیرا امروز که کار با سخن و زبان راست آید، نباید گذاشت که در آن تأخیر افتد که فردا جز با شمشیر و سنان سامان نیابد».

ولی امام به هیچ وجه بیعت با خویش را با فشار و شدت آلوده نکرد و گوهر آزادی را زیر پا نگذاشت، چنان که در برابر پیشنهاد مالك اشتر فرمود: «ای مالك! من مردم را بهتر از تو می شناسم، بگذار تا بر اساس رأی خویش روند». (۲)

بدین ترتیب امام علی(علیه السلام) حتی با استناد به بیعت همگانی، کسی را به همراهی با خود وادار نکرد.

۱- (۱) . أنساب الأشراف، ج۳، ص۸.

۲- (۲) . ابومحمد، احمد بن أعثم الکوفی، الفتوح، ترجمه محمدبن احمد مستوفی هروی، ص۳۵۹.

نصربن مزاحم منقری می گوید: وقتی خفاف بن عبدالله به پیشنهاد عدی بن حاتم طایی و از سوی امام علی(علیه السلام) به نزد معاویه رفت تا او را با دلیل و برهان به سر عقل آورد و از خیانت دور سازد، در گفت و گو با معاویه به این شاخصه حکومت امام علی(علیه السلام) اشاره کرد و اظهار داشت که آن حضرت هیچ کس را به بیعت با خود وادار نکرد. (۱)

در جنگ جمل مروان بن حکم زخمی شد و به خاندانی از قوم عنزه پناه برد. پس از آن برای وی از امام علی(علیه السلام) طلب امان کردند و حضرت به وی امان داد. زمانی که مردم بصره با امام بیعت کردند، از مروان نیز خواسته شد تا بیعت کند. مروان به امام گفت: من با تو بیعت نخواهم کرد مگر آن که مرا مجبور سازی! امام علی(علیه السلام) فرمود: من تو را به بیعت با خویش مجبور نمی کنم. مروان با آزادی کامل به سوی شام رفت و به معاویه پیوست. (۲)

نمونه دیگر آزادی اجتماعی، آزادی مخالفان است. شاخصه برتر حکومت امام علی(علیه السلام) نیز آزادی مخالفان است. حضرت با مخالفان خود با سعه صدر و بردباری برخورد کرد، آزادی آنها را محدود نکرد و تا زمانی که به حقوق مردمان تجاوزنکردند، با آنان مقابله ننمود.

در اندیشه سیاسی امام علی(علیه السلام) رأس سیاست و حکومت، بردباری و شکیبایی است و همین میزان عزت و موفقیت است. آن حضرت فرمود:

«الْحِلْمُ رَأسُ السیاسَهِ؛ (۳)بردباری، رأس سیاست است.»

امام علی(علیه السلام) در برخورد با مارقین (خوارج) نیز که تندترین شعار را بر ضد

۱- (۱) . وقعه صفین، ج۶۵.

۲- (۲) . أنساب الأشراف، ج۳، ص۵۸.

۳- (۳) . شرح غررالحکم، ج۱، ص۱۹۷.

امام سـردادند، هرگز حرمت آزادی را نشکست و با آن با رحمت و محبت رفتار کرد. او تلاش کرد تا با مذاکره، گفت وگو و منطق آنان را بر سر عقل آورد و از کج راهه ای که بدان گام نهاده بودند، به مسیر درست بکشاند.

امام(علیه السلام) درباره آنان فرمود:

«فان تَكَلَّمُوا حَجَجْنَاهم و إِنْ سَكَتُوا عَمَّمَنَاهم». (۱)

اگر لب به اعتراض بگشائید، [با منطق] با آنان گفت وگو می کنیم و اگر لب فرو بندند، در جمع همگان و از اموال عمومی آنها را برخوردار می کنیم. زمانی هم که در میان خطبه خواندن، از هرگوشه مسجد فریاد مخالفت با آن حضرت و نفی حاکمیت را برآوردند، امام خطاب به مخالفان و فریادکنندگان فرمود:

«كَلِمَهُ حَقٍّ يُعَزِّى بِهَا او قال:يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ، انه لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّه ولكنهم يَقُولُونَ لا ـ امره ولابد مِنْ أَمِيرٍ يَعْمَلُ فِى إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنِ، وَيَسْتَمْتِعُ الْفَاجِرُ فإِنْ سَكَتُوا تَرَكْنَاهُمْ أَوْ قَالَ عُذْرَنَاهُمْ - وإِنْ تَكَلَّمُوا حَجَجْنَاهم وإِنْ خَرَجُوا عَلَيْنَا قَاتَلْنَاهُمْ». (۲)

سخن حقی برای نسبت دادن است یا گفت: سخن حقی است که برداشت باطل گرایانه ای از آن می شود. آری! حکم، جز از آن خدا نیست؛ اما اینان می گویند: فرمانروایی جز برای خدا روا نیست؛ در حالی که مردم را حاکمی باید [نیکوکار یا تبه کار] تا در سایه حکومت او انسان با ایمان کار خویش کند و فاجر بهره خویش برد. پس اگر آنان لب فرو بندند، ما را با آن کاری نیست و پذیرای عذر آنان هستیم و اگر لب به اعتراض بگشایند ما با دلیل و برهان با آنان گفت وگو می کنیم و اگر بر ما شمشیر کشند [به ناچار] با آنان می جنگیم.

۱- (۱) . أنساب الأشراب، ج۳، ص۱۳۵.

۲- (۲) . همان، ص۱۲۶.

امام علی(علیه السلام) نه تنها از اعمال و رفتار آنان بر نیاشفت و آنان را طرد نکرد، بلکه آنان را بردبارانه تحمل کرد و تلاش کرد تا آنان را با حقوق و آزادی های قانونی آشنا سازد و با تبیین آگاهانه حد و مرزهای برخاسته از حقوق، آنان را به رفتاری در چارچوب قانون بکشاند. امام علی(علیه السلام) خطاب به آنان فرمود:

«اما لَکُمْ عِنْدَنا ثَلَاثاً ما صَحِبْتمونا لا نَمْنَعْکُمْ مَساجِدَ اللّهِ أَنْ تُذْکَرُوا فِیهَا اسْمُهُ ولا نَمْنَعْکُمْ الفیَ مَا دَامَتْ أَیْدِیَکُمْ مَعَ أَیْدِینَا ولا نقاتلکم حتی تُبْدُوونا». (۱)

بدانید! شما سه حق بر ما دارید و تا هنگامی که همراه ما هستید، آنها را از شما باز نمی گیریم؛ شما را از مساجد خدا که نام او را آنجا بر زبان می آورید، منع نمی کنیم؛ از درآمدهای عمومی و غنیمت های جنگی تا زمانی که در جنگ همراه ما باشید، محروم نمی سازیم و تا جنگ را با ما آغاز نکرده اید، با شما نمی جنگیم.

به بیان استاد مطهری، امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) در برابر برخوردهای زشت و ادعاهای سست و اعتراض های نادرست خوارج هرگز از منطق گویا و رفتار زیبای خود دور نشد. خوارج، گروهی خُشک مغز، متحجّر، عبادت پیشه و متنسک، تنگ نظر و کوته بین، قشری گرا و ظاهربین، فداکار و مبارز، بی باک و نترس، نادان و جهالت پیشه، کج فهم و بد اندیشه بودند. (۲) روشن است که تحمل مخالفانی این چنین و رفتار انسانی با آنان و حفظ آزادی و پاسداری از حقوق و حرمت آنها تا چه اندازه دشوار و کمرشکن است. آن حضرت در رویارویی با چنین مردمانی برترین و ماندگارترین صحنه های آزادی گرایی را نشان داد و برای همیشه تاریخ معیارهای والایی به یادگار نهاد.

ص:۱۲۵

۱- (۱) . تاریخ الطبری، ج۵، ص۷۳؛الکامل فی التاریخ، ج۳، ص۳۳۵.

۲- (۲) . مرتضی، مطهری، جاذبه و دافعه علی(علیه السلام)، ص ۱۵۰.

استاد مطهری می نویسد:

«امیرمؤمنان با خوارج در فضایی آکنده از آزادی و دموکراسی رفتار کرد. او خلیفه است و آنها رعیتش؛ هرگونه اعمال سیاستی برایش مقدور بود؛ اما او آنها را زندانی نکرد، شلاقشان نزد و حتی سهمیه آنان را از بیت المال قطع نکرد، به آنها نیز همچون سایر افراد می نگریست. این رُخداد در تاریخ زندگی امام علی(علیه السلام) دور از ذهن نیست؛ اما چیزی است که در دنیا کم تر نمونه دارد. آنها در همه جا و در اظهار عقیده آزاد بودند و خود حضرت و اصحابش با عقیده آزاد با آنان روبه رو می شدند و صحبت می کردند و طرفین استدلال می کردند و استدلال یکدیگر را جواب می گفتند. (۱)

خوارج در نماز جماعت به امام علی(علیه السلام) اقتدا نمی کردند؛ زیرا او را کافر می پنداشتند، به مسجد می آمدند و با علی(علیه السلام) نماز نمی خواندند وگاهی او را می آزردند. امام علی(علیه السلام) روزی به نماز ایستاده بود و مردم نیز به او اقتدا کرده بودند که یکی از خوارج به نام« ابن الکواء» فریادش بلند شد و آیه ای را از روی کنایه به امام علی(علیه السلام) بلند خواند:

(وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْکَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ). ۲

این آیه خطاب به پیغمبر(صلی الله علیه و آله) است که به تو و پیغمبران قبل از تو نیز وحی شد که اگر مشرک شوی، اعمالت از بین می رود و از زیان کاران خواهی بود.

ابن الکواء با خواندن این آیه خواست به امام علی(علیه السلام) گوشه کنایه ای بزند که پیشینه تو را در اسلام می دانیم؛ اول مسلمان هستی؛ پیغمبر(صلی الله علیه و آله) تو را به برادری

۱- (۱) . همان، ص۱۴۳.

انتخاب کرد؛ در «لیله المبیت» فداکاری کردی؛ خود را هدف شمشیرها قرار دادی، و سرانجام خدمت های تو به اسلام قابل انکار نیست؛ اما خدا نیز به پیامبرش گفت: اگر مشرک شوی، اعمالت به هدر می رود و چون تو اکنون کافر شدی، اعمال گذشته ات را به هدر دادی. امام علی(علیه السلام) در مقابل چه کرد؟ تا صدای او به خواندن قرآن بلند شد، سکوت کرد تا آیه را به آخر رساند. امام علی(علیه السلام) نماز را ادامه داد. باز ابن الکواء آیه را تکرار کرد و امام علی(علیه السلام) نیز سکوت کرد. امام علی(علیه السلام) سکوت می کرد؛ زیرا دستور قرآن است که وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا...). ۱

هنگامی که قرآن خوانده می شود، گوش فرا دهید و خاموش شوید. به همین دلیل وقتی که امام جماعت مشغول قرائت است، مأمومین باید ساکت باشند و گوش کنند. پس از چند بار که آیه را تکرار کرد و می خواست نماز را به هم بزند، امام علی(علیه السلام) این آیه را خواند: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَ لا یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لا یُوقِنُونَ)؛ ۲ صبر کن! وعده خدا حق است و فرا خواهد رسید.

این مردم بی ایمان، یقین تو را تکان ندهند و سبکبارت نکنند سپس آن حضرت نماز خود را ادامه داد.

خوارج، امیرمؤمنان علی(علیه السلام) را کافر خواندند و ریختن خون او را مباح اعلام کردند و به صراحت خطاب به آن حضرت گفتند: میان ما و تو جز شمشیر حکم نخواهد کرد، ولی امام(علیه السلام) بر آنان خشم نگرفت و فرمان کشتن آنان را صادر نکرد. خوارج، امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) را گمراه شمردند و تندترین اعتراض را به سیاست های آن حضرت روا داشتند؛ اما امام علی(علیه السلام) آزادی گرایانه ترین رفتارها را با آنان داشت.

ص:۱۲۷

خوارج، امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) را تهدید کردند که اگر توبه نکند، او را خواهند کشت؛ اما امام علی(علیه السلام) آنان را از حقوق فردی و اجتماعی و سیاسی محروم نکرد. آن زمان هم که به حضرت گفته شد که آنان بر شما خروج کردند، امام(علیه السلام) پاسخ داد: «

لا أُقَاتِلُهُم حتی یقَاتَلُونی ؛ (۱) تا آنان جنگ را آغاز نکنند با آنان نمی جنگم» و فرمودند: تا زمانی که به حقوق مردمان تجاوز نکرده اند و خونی به ناحق نریخته اند، آزاد و از حقوق خویش بهره مندند. (۲)

امام علی(علیه السلام) مخالفانی چون خوارج را حق خواهانی می دانست که به دلیل جمود و خشک مغزی، ظاهربینی و قشری گری، جهالت و بی بصیرتی، در باطل فرو رفته بودند و مقابله امام با آنان نیز به خاطر افکار و اعتقاد آنها نبود، بلکه به خاطر تباه گری و جنایت گری آنها بود. امام(علیه السلام) درباره آنان فرمود:

«لَا تُقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِی فَلَیْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَهُ کَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَدْرَکَه؛ (۳)پس از من خوارج را نکشید؛ زیرا آن که به طلب حق درآید و راه خطا پیماید، همانند کسی نیست که باطل طلبد و بیاید و بدان دست گشاید».

اساس سیاست حضرت آزادی گرایی بود. از این رو مخالف را تنها به خاطر این که مخالف است، رد نکرد و آنان را از حقوق و آزادی های انسانی و اجتماعی محروم نکرد.

حضرت مخالفانی چون ناکثین را که نخست با آن حضرت بیعت کردند؛ اما به دلیل آن که به خواسته های نادرست و نامشروع خویش نرسیده بودند، و به مخالفان حضرت پیوستند، با سعه صدر و آزادمنشانه تحمل کرده و تا زمانی که

۱- (۱) . الکامل فی اللغه و الأدب، ج۲، ص۱۵۶.

۲- (۲) . أنساب الأشراف، ج۳، ص۱۲۸.

۳- (۳) . نهج البلاغه، حکمت ۶۰.

آنان دست به عمل نزدنـد، محدودّیتی برای آنان فراهم نکرد؛ با آن که می دانست قصد پیمان شـکنی و توطئه گری دارند؛ اما آنـان را دسـتگیر نکرد و به زنـدانشان نیفکنـد، شمشـیر به رخشان نکشـید، بلکه زبان به انـدرز آنان گشود و راه بازگشت را تا آخرین زمان به روی آنان باز گذاشت و پیوسـته دوسـتانه و خیرخواهانه با آنان صـحبت می کرد؛ اما آنان سـرانجام عزم پیمان شکنی و فتنه گری کردند.

ابـن أبی الحدیـد معـتزلی می نویسـد: طلحـه و زبیر نزد امـام(علیه السـلام) آمدنـد و برای انجـام عمره از امـام اجـازه خواسـتند. امام(علیه السـلام) فرمود: قصـد عمره نداریـد. آنان سوگنـد یاد کردند که قصدی جز عمره گذاردن ندارند. امام(علیه السـلام) فرمود: نه تنها قصـد عمره ندارید، بلکه هدف شـما خیانت و پیمان شـکنی است. آن دو به خدا سوگند یاد کردند که قصدشان مخالفت با او و شکسـتن بیعت نیست و جز گـذاردن عمره هـدفی ندارنـد. پس با امام(علیه السـلام) تجدیـد بیعت کردنـد، و با اجازه امام(علیه السـلام) عازم مکه شدند. همین که آن دو از نزد امام رفتند، آن حضـرت به کسانی که حاضر بودند، فرمود: به خدا سوگند! آن دو را نخواهید دید، مگر در فتنه و جنگی که هر دو در آن کشته خواهند شد.

بدین ترتیب امام علی(علیه السلام) با آگاهی از این که طلحه و زبیر چه قصدی دارند، پس از اقدام عملی آنها را دستگیر نکرد و پیشـنهاد کسـانی را نیز که از وی خواسـتند تا فرمان دهـد آن دو را پیش از رفتن به مکه به نزد امام(علیه السـلام) برگرداننـد، نپذیرفت. امام علی(علیه السلام) می بایست یکی از دو راه زیر را انتخاب می کرد:

۱. نفی آزادی مخالفان پیش از اقدام عملی و ایمن ماندن از فتنه گری؛

۲. پاسداری از حرمت آزادی و تحمل مشکلات آن و مقابله با بیعت شکنان پس از اقدام عملی.

پس امام علی(علیه السـلام) قـدرت مندانه حرمت آزادی را پاس داشت و بذر قصاص قبل از جنایت را نکاشت و چهره ای زیبا و انسانی از حکومت موفق

را در تاریخ جلوه گر ساخت و در همه حال به آزادی های اجتماعی، در اندیشه و سیره عملی پای بند بود.

وحدت

قرآن و وحدت

وحدت یکی از مهم ترین اصول و ارزش های دین مبین اسلام است که در قرآن بدان امر شده و از تفرقه نهی شده است. همه مسلمانان و به ویژه حکومت های اسلامی وظیفه دارند تا برای ایجاد وحدت در جامعه و پرهیز از تفرقه و پراکندگی تلاش کنند. مهم ترین آیه ای که به شکل جامع و کامل این حقیقت را بیان نموده است، آیه ۱۰۳ سوره آل عمران است:

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَهٍ مِنَ النّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْها کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ). ۱

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را به یاد آورید پیشتر که شما با هم دشمن بودید، او در دل های شما دوستی و محبت را فرود آورد و به لطف خدا همه برادر دینی یکدیگر شدید، در پرتگاه آتش بودید، خدا شما را نجات داد. خداوند این چنین آیاتش را برای راهنمایی شما بیان می کند. باشد که به مقام سعادت و هدایت برسید.

در آیه گفته شده، خداوند مسلمانان را بر اساس عقیده اسلام که وحدت و یگانگی در راه خداست، فرا می خواند و چنگ زدن به ریسمان خدا را وسیله یگانگی می شمارد.

ص:۱۳۰

نویسنده تفسیر المنار می نویسد:

(وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ) استعاره تمثیلیه است؛ زیرا حالت و موقعیت مسلمانان در تمسک آنان به کتاب خدا و یا در متحد بودن با یکدیگر به حالت کسی تشبیه شده است که از مکانی بلند به ریسمان محکمی چنگ می زند که امنیت دارد و از سقوط او جلوگیری می کند. (۱)

ائمه(علیهم السلام) در روایات متعددی «حبل الله» را به اسلام، قرآن، توحید، ولایت، دین و عهدالله تفسیر کرده اند. بدین ترتیب محور وحدت مسلمانان و جامعه اسلامی، اسلام، قرآن، توحید و ولایت است.

خداوند پس از امر به وحدت و اعتصام به «حبل الله» ما را از تفرقه و پراکندگی نهی فرمود: «ولاتفرقوا».

نکته قابل توجه این است که خداوند در این آیه کلمه «نعمت» را که منظور از آن «وحدت و اتحاد» است، دوبار به کار برده است: (وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً).

این دلالت بر اهمیت و تأکید آن دارد.

علامه طباطبایی می نویسد:

آیه وَ اعْتَصِمُوا) متعرّض حکم اجتماع است. چنان که از کلمه «جمیعاً» و (وَ لا تَفَرَّقُوا) استفاده می شود. پس آیات قرآن همان گونه که فرد را مأمور به تمسک و چنگ زدن به کتاب الهی و سنت نبوی می کند، جامعه اسلامی را هم به همان امر دعوت می کند. (۲)

خداوند پس از امر به وحدت و اتحاد و دوری از تفرقه و اختلاف، دو دلیل زیر را بیان می کند: یکی (إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً)؛ دیگری؛ (وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَهٍ).

۱- (۱) . محمد، عبده، تفسیر المنار، ج۴، ص ۲۰.

۲- (۲) . علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج۶، ص ۲۸۰.

علامه در این باره می نویسد:

دو دلیلی که در این باره ذکر شد، اساس یکی بر تجربه استوار است، که مضمون آیه (إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً) است و اساس دیگری بر پایه بیان عقلی استوار است، که مضمون آیه (وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَهٍ) است. (۱)

مضمون این دو دلیل آن است که خداوند می فرماید: دلیل آن که شما را به اتحاد و اتفاق و اجتماع دعوت می کنیم، همان تجربه های تلخ دشمنی ها و شیرینی دوستی ها و برادری هاست؛ شما پیش از این که به برکت اسلام متحد شوید، با هم دشمنی و جنگ و نزاع داشتید و در حال کفر و در خطر سقوط در عذاب الهی بودید و ما به شما نعمت وحدت و الفت را دادیم پس همواره به یاد داشته باشید.

خداوند با در نظرداشت تجربه های گذشته، می فرماید:

(وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَیِّناتُ وَ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ). ۲

نکته لطیفی که در آیه (وَ اعْتَصِمُوا) وجود دارد، این است که وحدت نباید شعاری و ظاهری باشد و اگر این گونه باشد، دوامی نخواهد داشت. وحدت باید بین قلب ها باشد، (فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ).

نخستین شعار پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) برای پیشبرد دین مقدس اسلام، آوای وحدت بود؛ وحدت بر مبنای وحدت معبود. این شعار پیامبر(صلی الله علیه و آله) بود: «

قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تُفْلِحُوا ». خدای آسمانی خدایانی را که هر قوم برای خود ساخته بود و با پرستش آن خود را از دیگران جدا می دانستند، فرو می ریخت. و وحدت عقیده، وحدت هدف و عمل را نیز در پی داشت.

۱- (۱) . همان، ص۲۸۲.

علی و وحدت

امام علی(علیه السلام)، در نهج البلاغه بزرگ ترین دستاورد نبوت پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) را ایجاد الفت و اتحاد در میان مردم متفرق و پراکنده می داند؛ مردمی که به دلیل تعصب و نادانی به جان هم افتاده و بر لبه پرتگاه سقوط و نابودی ایستاده بودند. نبی اکرم(صلی الله علیه و آله) با آموزه های حیات بخش اسلام، انسان ها را به سوی خدای یکتا رهنمون شد؛ در یک صف قرار داد؛ امتیازهای موهوم را از میان برداشت؛ سیاه و سفید، عرب و عجم، فقیر و غنی و شریف و پایین دستان را فرزندان یک پدر و مادر معرفی کرد و معیار برتری را تقوا، علم و جهاد دانست.

امام علی(علیه السلام) به اصحابش گوشزد می کند تا قدر این نعمت بزرگ الهی را بدانند؛ نعمتی که قرآن کریم درباره آن می فرماید:

«وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَكُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْها». (۱)

به یاد بیاورید این نعمت بزرگ خدا را که شما با هم دشمن بودید؛ اما خدا به وسیله پیامبر دل های شما را نسبت به یکدیگر مهربان ساخت، و همه به لطف خداوند برادر دینی یکدیگر شدید، در پرتگاه آتش بودید؛ اما خدا شما را نجات داد.

امام علی(علیه السلام) به این دستاورد مهم پیامبر(صلی الله علیه و آله) اشاره می کند و می فرماید:

«قَدْ صُرِفَتْ نَحْوَهُ أَفْئِدَةُ الْأَبْرَارِ وَثُنِيَتْ إِلَيْهِ أَزِمَّةُ الْأَبْصَارِ دَفَنَ اللَّهُ بِهِ الضَّغَائِنَ وَأَطْفَأَ بِهِ [النَّوَائِرَ] الثَّوَائِرَ أَلَّفَ بِهِ إِخْوَاناً». (۲)

دل های نیکوکاران شیفته او گشت؛ دیده ها به سوی او متوجه شد؛ به برکت

۱- (۱) . آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲- (۲) . نهج البلاغه، خطبه ۹۶.

وجودش، خداوند کینه های دیرینه را دفن کرد؛ آتش دشمنی ها را خاموش و مردم را با یکدیگر الفت داد و برادر ساخت.

همچنین می فرماید:

«فَصَدَعَ بِمَا أُمِرَ بِهِ وَ بَلَّغَ رِسَالاتِ رَبِّهِ فَلَمَّ اللَّهُ بِهِ الصَّدْعَ وَرَتَقَ بِهِ الْفَتْقَ وَأَلَّفَ بِهِ الشَّمْلَ بَيْنَ ذَوِى الْأَرْحَامِ بَعْدَ الْعَدَاوَهِ الْوَاغِرَهِ فِى الصُّدُورِ وَالضَّغَائِنِ الْقَادِحَهِ فِى الْقُلُوب». (۱)

پیامبر اسلام(علیه السلام) آن چه را که به انجام آن مأمور شده بود، آشکار کرد؛ پیام های پروردگارش را رساند؛ شکاف های اجتماعی را با وحدت پر کرد و فاصله ها را پیوستگی بخشید؛ پس از آن که آتش دشمنی ها و کینه های برافروخته در دل ها راه یافته بود، میان خویشاوندان یگانگی برقرار کرد.

در جایی دیگر می فرماید:

«إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّداً [(صلى الله عليه و آله)] رَسُولَ اللَّهِ(صلى الله عليه و آله) لِإِنْجَازِ عِدَتِهِ وَإِتْمَامِ نُبُوَّتِهِ مَأْخُوذاً عَلَى النَّبِيِّينَ مِيثَاقُهُ مَشْهُورَةً سِمَاتُهُ كَرِيماً مِيلَادُهُ وَأَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَلٌ مُتَفَرِّقَهٌ وَأَهْوَاءٌ مُنْتَشِرَهٌ وَطَرَائِقُ مُتَشَتِّتَهٌ بَيْنَ مُشَبِّهٍ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ أَوْ مُلْحِدٍ فِى اسْمِهِ أَوْ مُشِيرٍ إِلَى غَيْرِهِ فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَهِ وَأَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَهِ ثُمَّ اخْتَارَ سُبْحَانَهُ لِمُحَمَّدٍ(صلى الله عليه و آله) لِقَاءَهُ وَرَضِىَ لَهُ مَا عِنْدَهُ وَأَكْرَمَهُ عَنْ دَارِ الدُّنْيَا وَرَغِبَ بِهِ عَنْ مَقَامِ الْبَلْوَى فَقَبَضَهُ إِلَيْهِ كَرِيماً(صلى الله عليه و آله)». (۲)

تا این که خدای سبحان، برای وفای به وعده خود و کامل کردن دوران نبوت، حضرت محمد (که درود خدا بر او باد) را برانگیخت؛ پیامبری که همه پیامبران نبوت او را پذیرفته بودند؛ نشانه های او شهرت داشت و تولدش بر همه مبارک بود.

روزگاری که مردم روی زمین دارای مذاهب پراکنده، خواسته های گوناگون و روش های متفاوت بودند، گروهی خدا را به پدیده ها تشبیه کرده، گروهی نام های

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه ۲۳۱.

۲- (۲) . نهج البلاغه، خطبه ۱.

ارزشـمند خدا را انکار و به بت ها نسـبت می دادند؛ برخی به غیر خدا روی آورده بودند. پس خدای سـبحان مردم را به وسیله محمـد(صـلی الله علیـه و آلـه) از گمراهی نجـات داد، هـدایت کرد و از جهـالت رهـایی بخشـید. سـپس دیـدار خـود را برای پیـامبر(صـلی الله علیه و آله) برگزیـد و آن چه نزد خود داشت، برای او پسـندید و او را با کوچ دادن از دنیا گرامی داشت و از گرفتاری ها و مشکلات رهایی بخشید و کریمانه قبض روح کرد.

امام علی(علیه السلام) در موارد گوناگون دلیل صبر ۲۵ ساله خود را حفظ وحدت و کیان اسلام و دوری از تفرقه و پراکندگی امت اسلامی می داند.

آن حضرت در یکی از نامه ها، دلیل بیعت با ابوبکر و صبر و سکوت خود را چنین بیان می کند:

«پس از یاد خدا و درود! خداوند سـبحان محمد(صـلی الله علیه و آله) را فرسـتاد تا بیم دهنده جهانیان و گواه پیامبران(صلی الله علیـه و آلـه) پیش از خـود باشـد، آن گـاه کـه پیـامبر(صـلی الله علیه و آله) به سـوی خـدا رفت، مسـلمانان پس از وی در کـار حکومت بـا یکـدیگر درگیر شدنـد، در فکرم می گـذشت، و در خاطرم می آمـد که عرب خلافت را پس از رسول خـدا(علیه السـلام) از اهل بیت او بگردانـد، یا مرا پس از وی از عهـده دار شـدن حکومت باز دارنـد؛ تنها چیزی که نگرانم کرد، شـتافتن مردم به سوی فلان شخص بود که با او بیعت کردند.

آن جـا که دیـدم گروهی از اسـلام [به آموزه هـای جـاهلی] بازگشـته، می خواهنـد دین محمـد(صـلی الله علیه و آله) را نـابود سازند، پس ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را یاری نکنم، رخنه ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم، که مصیبت آن بر من سـخت تر از رها کردن حکومت بر شـماست؛حکومتی که کالای چند روزه دنیاست و به زودی روزهای آن می گذرد، چنان که سـراب ناپدید شود، یا چونان پاره های ابر که زود پراکنده می گردد. پس در میان آن آشوب و غوغا بپاخاستم تا آن که باطل از میان رفت، و دین استقرار یافته و آرام شد».

ص:۱۳۵

امـام علی(علیه السـلام) اصـل «یـا همه یـا هیـچ» را نپـذیرفت و برای ایمن بـودن از فتنه و فسـاد و نیز حفـظ نظم و وحـدت امور مسلمانان از حق خود گذشت و با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کرد.

امـام علی(علیه السـلام) بنیـان گـذار واقعی وحـدت مسـلمین بود و با این که امامت و خلافت را حق خود می دانست؛ اما برای حفظ وحدت مسلمین و جلوگیری از تفرقه با هر سه خلیفه بیعت کرد و افزون بر آن با آنها همکاری و همراهی کرد تا دشمنان اسـلام و مسـلمین نتوانند با اسـتفاده از اختلاف و تفرقه به کیان اسـلام و مسـلمین ضربه بزنند. این رفتار امام علی(علیه السلام)، بیانگر اوج ایثار و از خودگذشتگی اوست.

عبدالمتعال صـعیدی، اسـتاد دانشگاه الازهر و از عالمان برجسته اهل سنت در مقاله ای با نام «علی بن ابی طالب(علیه السلام) و تقریب بین المذاهب» می نویسد:

این فضـیلت بزرگ تنها برای علی ابن ابیطالب – رضی الله عنه و کرم الله وجهه – است که اولین بنیان گذار تقریب بین مذاهب بود تا اختلاف رأی و نظر موجب تفرقه و پراکندگی نگردد و غبار دشـمنی میان طوائف مختلف بر پا نشود و با وجود اختلاف نظر، وحـدت و یگـانگی خود را حفظ کننـد و برادرگونه زنـدگی نماینـد. هرکس نسـبت به نظر برادرش یکی از دو راه را در پیش بگیرد؛ یا برادرش را در پـذیرش رأی و نظرش آزاد گذارد، (چه این که هر صاحب نظری یا نظرش صائب است و مأجور و یـا بر خطاست و معـذور) یا با برادرش به گونه ای شایسـته و به دور از تعصب درباره موضوع مورد اختلاف به بحث و گفت وگو می پردازد؛ مقصود از بحث، رسـیدن به حقیقت باشد نه غلبه و پیروزی. این یکی از فضائل علی(علیه السـلام) است که از فضـیلت و شـرافت خـانوادگی و نزدیکی او به پیغمبر(صـلی الله علیه و آله) و پیشـگامی او در ایمان، کم تر نیست؛ او بود که با اندیشه، با مال و شمشیر جهاد کرد. نخستین اختلاف میان مسلمین، اختلاف بر سر خلافت بود و

علی – رضـی الله عنه – با آن که می دانست از دیگران به خلافت سزاوارتر است، ولی با ابوبکر و عمر و عثمان مدارا کرد و از هیچ گونه کمک به آنان دریغ نفرمود تا نمونه عالی مدارا و حافظ اتحاد در زمان اختلاف رأی باشد و چون با اصـرار مسلمین به خلافت رسـید، هیـچ کس را وادار به پذیرش خلافت خود نکرد و با یاران خود آن قدر گذشت و مناعت داشت که حتی بر ضد خوارج نیز حکم نکرد و وقتی که شمشـیر به رویش کشـیدند، دسـتور داد از قاتلش به خوبی پذیرایی کنند و بیش از یک ضربه به او نزنند. (۱)

امام علی(علیه السـلام) در آغاز خطبه شقشـقیه – مشـهورترین خطبه نهج البلاغه که دانشمندان بزرگ اهل سنت، مانند ابن ابی الحدید، محمد عبده، فخر رازی، ملاسعد تفتازانی، قاضی یوسف و محی الدین خیاط، آن را شرح کرده اند – از خلفای پیشین خود شکایت می کند و آنان را به صفاتی معرفی می کند که تاریخ و روایات هم وجود آن صفات را تأیید می کند.

در بین سـخنرانی، مردی روستایی پیش آمد و نامه ای به آن حضرت داد. حضرت علی(علیه السلام) مشغول خواندن نامه شد و از ادامه سـخن منصـرف شد. ابن عباس که در آن مجلس حاضـر بود، گفت: سـخن را ادامه دهید. حضـرت علی(علیه السـلام) فرمود: «

تِلْکَ شِقْشِقَهٌ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ» و به سخن خود ادامه نداد. گویا امام علی(علیه السلام) می خواست بفرماید:

بـا وجود آن که آن چه گفتم یک حقیقت تاریخی است، ولی دوست نـدارم آن را ادامه دهم؛ زیرا یادآوری این مطالب ایجاد کدورت می کند. جریانی بود که گذشت و تمام شد؛ آن سه نفر مردند و روز قیامت محکمه عدلی برپاست و خدا

ص:۱۳۷

۱- (۱) . عبـدالمتعال صـعیدی، اسـتاد دانشـگاه الأزهر به نقـل از کتـاب وحـدت، گردآوری و تنظیم اداره پژوهش و نگـارش وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، آذرماه ۱۳۶۲، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

بهترین داور است. شما هم این مطالب را پی گیری نکنید و درباره آن به بحث و گفت وگو نپردازید.

روشن تر از خطبه شقشقیه، در مطرح نکردن امور اختلاف انگیز، پاسخی است که امام علی(علیه السلام) به مرد اسدی می دهد. وقتی مرد اسدی از او سؤال کرد:

«كَيْفَ دِفْعِكُمْ قَوْمِكُمْ عَنْ هَذَا الْمُقَام وأَنْتُم أَحَقُّ بِهِ؛ با این که شما (بنی هاشم) به مقام خلافت سزاوارتر بودید، چگونه شما را کنار زدند؟»

حضرت فرمود:

ای برادر اسدی! تو مردی پریشان و مضطربی که چنین پرسش می کنی؛ اما تو را حق خویشاوندی است و حقی که در پرسیدن داری و بی گمان طالب دانستن هستی، پس بدان که ظلم و خودکامگی از سوی دستگاه خلافت بر ما تحمیل شد؛ در حالی که ما را نسب برتر و پیوند خویشاوندی با رسول خدا(صلی الله علیه و آله) استوارتر بود، جز خودخواهی و انحصارطلبی چیز دیگری نبود که گروهی بخل ورزانه به کرسی خلافت چسبیدند و گروهی نیز سخاوتمندانه از آن دست کشیدند؛ داور خداست و بازگشت همه ما به روز قیامت است. (۱)

ما از این پرسش و پاسخ می فهمیم که در زمانی که خطر بزرگی مانند معاویه جامعه اسلامی را تهدید می کرد، امام علی(علیه السلام) مایل نبود مسائل اختلاف انگیز مطرح شود.

امام علی(علیه السلام) بزرگ ترین عامل عزت و سرفرازی امت های پیشین را اتحاد و اتفاق و بالاترین عامل شکست و ذلت و سقوط آنها را تفرقه و جدایی می داند. امام علی(علیه السلام) در خطبه ۲۳۴ (خطبه قاصعه) به تفصیل به این نکته اشاره می کند:

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۱۶۲.

از کیفرهایی که بر اثر کردار بـد و کارهای ناپسـند بر امت های پیشـین فرود آمد، بپرهیزید و تاریخ پیشـینیان را در خوبی ها و سختی ها به یاد آورید و بترسید که همانند آنها باشید. پس آن گاه که در زندگی گذشتگان مطالعه و اندیشه می کنید، عهده دار چیزی باشید که عامـل عزت آنان بود؛ دشـمنان را از سـر راهشان برداشت؛ سـلامت و عافیت زنـدگی آنان را فراهم کرد، نعمت های فراوان را در اختیارشان گذاشت؛ به آنان کرامت و شخصـیت بخشید؛ زیرا آنان از تفرقه و جدایی دوری کردند؛ بر وحدت و همدلی همت گماشـتند؛ یکدیگر را به وحدت وا داشـتند و از کارهایی که پشت آنها را شکست و قدرت آنها را در هم کوبید، بپرهیزید.

در تاریـخ مؤمنان پیشـین بیندیشـید که چگونه از آزمایش و امتحان سـر بلند بیرون آمدند؟ آیا بیش از همه مشـکلات بر دوش آنها نبود؟ آیا بیش از همه مردم در سـختی و زحمت نبودنـد؟ آیا بیشتر از همه مردم جهان در تنگنا نبودنـد؟ فرعون های زمان آنها را به بردگی کشاندند؛ همواره به بدترین شکل شکنجه شدند؛ انواع تلخی ها را به کامشان ریختند؛ دوران ذلت، نابودی و شکست پـذیری تـداوم یافت؛ به گونه ای که نه راهی برای سـرپیچی وجود داشت و نه توان دفاع از خود را داشـتند، تا آن که آنها با تلاش و اسـتقامت و بردباری در راه خـدا، ایسـتادگی در برابر ناملایمات و تحمل ناراحتی ها برای جلب رضایت خدا و قلبی سرشار از ترس از خدا مورد عنایت خداوند قرار گرفتند.

آنـان را از تنگناهـای بلا و سـختی نجات داد؛ ذلت آنان را به عزت و بزرگواری و ترس آنها را به امنیت تبـدیل فرمود؛ آنها را حاکم و زمامـدار و پیشوای انسان ها قرار داد؛ این کرامت و بزرگی از سوی خدا به آنها رسـید که خیال آن را نیز در سـر نمی پروراندند، پس بیندیشید که آنها چگونه بودند؟

ص:۱۳۹

آن گاه که دارای وحدت اجتماعی، خواسته های مشترک، قلب های نزدیک به هم، دست های مددکار یکدیگر، شمشیرهای یاری کننده و نگاه ها به یک سو دوخته و اراده های واحد و همسو بودند. آیا آنان مالك و سرپرست سایر نقاط زمین نبودند؟ آیا رهبر و پیشوای همه دنیا نشدند؟

پس به پایان کار آنها نیز بنگرید؛ آن زمان که به تفرقه و پراکندگی روی آوردند، الفت و دوستی آنان از بین رفت و سخن ها و دل هایشان گوناگون شد؛ از هم جدا شدند؛ به حزب ها و گروه های دیگر پیوستند؛ خداوند نیز لباس کرامت خود را از تن شان بیرون آورد ونعمت های فراوان و شیرین را از آنها گرفت و داستان آنها در میان شما عبرت انگیز باقی ماند.

از حالات زندگی فرزندان اسماعیل پیامبر، فرزندان اسحاق پیامبر و فرزندان اسرائیل «یعقوب» عبرت گیرید. به راستی چه قدر حالات ملت ها با هم یکسان و در صفات و رفتار با یکدیگر همانند هستند. به روزگاری که آنها از هم جدا و پراکنده بودند، بیندیشید؛ زمانی که پادشاهان کسرا و قیصر بر آنان حکومت می کردند؛ آنها را از سرزمین های آباد، از کناره های دجله و فرات، از جاهای سرسبز و خرم دور کردند و به صحراهای کم گیاه و بی آب و علف، محل وزش بادها و سرزمین هایی که زندگی در آن جا مشکل بود، تبعید کردند؛ آنان را در جاهای نامناسب، مسکین و فقیر، هم نشین شتران ساختند؛ خانه هاشان پست ترین خانه ملت ها؛ محل زندگیشان خشك ترین بیابان ها بود؛ نه دعوت حقی وجود داشت که به آن روی آورند و پناهنده شوند و نه سایه الفتی وجود داشت که در عزت آن زندگی کنند؛ حالات آنها دگرگون، قدرت آنها پراکنده و جمعیت انبوهشان متفرق بود؛ در بلایی سخت و جهالتی فراگیر فرو رفته بودند؛ دختران را زنده به گور می کردند؛ بت ها را پرستش می کردند؛ قطع رابطه با خویشاوندان و غارتگری های پیاپی در میان شان رواج یافته بود.

ص:۱۴۰

حال بنگرید به نعمت های بزرگ الهی که با بعثت پیامبر(صلی الله علیه و آله) بر آنان فرو ریخت و بیندیشید که چگونه اطاعت آنان را با دین خود پیوند داد و با دعوت خود آنها را به وحدت رساند؟ چگونه نعمت های الهی بال های کرامت خود را بر آنان گستراند و جویبارهای آسایش و رفاه را برای شان روان ساخت و تمام برکات آیین حق آنها را در برگرفت؟... (۱)

امام علی(علیه السلام) در این فراز طولانی از خطبه قاصعه، به بهره گیری و درس آموزی از تاریخ پیشینیان اشاره کرد و وحدت و اتحاد را مایه عزت و سربلندی دولت و ملت، نابودی دشمنان، فراوانی نعمت و فرمانروایی و حکومت بر جهانیان می داند و تفرقه و پراکندگی را مایه سست شدن قدرت، خوار و ذلیل شدن، اسیر دست دشمنان شدن، جنگ و خون ریزی و نابودی ملت می داند و برای اثبات آن، شواهدی از سرگذشت پیشینیان از فرزندان اسماعیل و اسحاق و یعقوب ذکر می کند و به مردم زمان خود هشدار می دهد که زمان ها بسیار به هم شبیه و مثال ها نزدیک به هم هستند؛ یعنی همان گونه که پیشینیان پس از آن همه عزت و شوکت در سایه وحدت و اتحاد به خاطر تفرقه و پراکندگی نابود شدند، شما اعراب نیز پس از آن همه عزت و شوکتی که در سایه وحدت و الفتی که به برکت پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) ایجاد شد، گرفتار تفرقه شدید.

امام علی(علیه السلام) علل صعود، سقوط، شکست و پیروزی حکومت ها را در یکی از خطبه ها مطرح کرده و یکی از مهم ترین عوامل صعود و پیروزی را وحدت و یکی از مهم ترین عوامل سقوط و شکست را تفرقه دانسته است.

حضرت امام علی(علیه السلام) در خطبه ۲۵ نهج البلاغه می فرماید:

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۱۹۲.

به من خبر رسیده که «بُسربن أرطاه» بر یمن تسلط یافت. به خداسوگند می دانستم که مردم شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد؛ زیرا آنها در یاری باطل خود وحدت دارند؛ اما شما در دفاع از حق خود گرفتار تفرقه هستید؛ شما امام خود را در حق نافرمانی کرده و آنها امام خود را در باطل فرمانبردارند؛

آنها امانت دار رهبر خود و شما خیانت کارید؛ آنها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی (آن قدر فرومایه اید) اگر من کاسه چوبی آب را به یکی از شما امانت دهم، می ترسم که بند آن را بدزدید. (۱)

حضرت امام علی(علیه السلام) در این جا چهار عامل مهم پیروزی و چهار عامل مهم شکست و سقوط حکومت ها را بر می شمارند.

چهار عامل پیروزی

۱. وحدت؛

۲. اطاعت و پیروی از رهبری جامعه؛

۳. ادای امانت و وفای به عهد و پیمانی که با رهبر بسته اند؛

۴. اصلاح و آبادانی.

چهار عامل شکست

۱. تفرقه و پراکندگی؛

۲. نافرمانی از دستورهای رهبر و حاکم جامعه؛

۳. خیانت در امانت و شکستن بیعت و پیمان با رهبر؛

۴. فساد در جامعه.

این عوامل بر همه حکومت ها و ملت ها صدق می کند و اختصاص به حکومت و یا ملت اسلامی ندارد. این فرمایش مهم امام علی(علیه السلام) می تواند درس بسیار مهمی برای همه حکومت های بشری به ویژه حکومت اسلامی باشد.

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۲۵.

امام علی(علیه السلام) در نهج البلاغه امامت را عامل انسجام امت معرفی می کنند:

فَرَضَ اللّهُ الْإِیمَانَ تَطْهِیراً مِنَ الشِّرْک... الْإِمَامَهَ نِظَاماً لِلْأُمَّهِ وَالطَّاعَهَ تَعْظِیماً لِلْإِمَامَهِ؛ (۱)

خداوند، ایمان را برای رهایی شما از پلیدی شرک... و امامت را برای نظام و انسجام امت و اطاعت از امام را برای بزرگ داشت و عظمت امامت قرار داد.

حضرت امام علی(علیه السلام)، امامت را عامل انسجام و وحدت امت می داند؛ زیرا رهبر، سکان دار جامعه است و مشکلات مردم را برطرف می کند و آنها را در مقابل دشمنان متحد می سازد.

در روایت مشهوری که فضل بن شاذان نیشابوری از امام رضا(علیه السلام) نقل کرده است، امامت، عامل قوام و پایداری جامعه، متحد کردن مردم در مقابل دشمنان، باز داشتن از فساد و تباهی و تأمین سعادت دنیا و آخرت انسان معرفی شده است.

حضرت زهرا(علیها السلام) نیز می فرماید:

«ففَرَضَ اللّهُ الْإِیمَانَ تَطْهِیراً مِنَ الشِّرْک.... وَ طَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّهِ وَإِمَامَتَنَا أَمَاناً لِلْفُرْقَهِ». (۲)

پس خداوند ایمان را برای پاک ساختن انسان ها از شرک، و اطاعت از ما را برای نظام بخشیدن به امور مردم، و امامت و رهبری ما را برای جلوگیری از تفرقه واجب فرموده است.

امامت، عامل انسجام است؛ زیرا یکی از کارهای رهبر تشکیل امت است و امت به معنای ملتی است که وحدت هدف داشته باشد. وظیفه رهبر، تشکیل امت و وظیفه امت، اطاعت از امامت است. وحدت امت و امام، سنگ بنای تشکیل حکومت اسلامی است که پایه مکتب شیعه نیز بر آن استوار است.

۱- (۱) . نهج البلاغه، حکمت۲۵۲.

۲- (۲) . علامه طبرسی، الإحتجاج، ج۱، ص۲۵۸.

اگر رهبر قاطع باشد، ولی مردم از او پیروی نکنند، رهبر موفق نخواهد شد؛ همان گونه که در زمان امیرالمؤمنین(علیه السلام) نیز چنین شد.

حضرت امام علی(علیه السلام)، رعایت حقوق حکومت و مردم را مایه پیوند و هماهنگی و وحدت بین آنها می داند؛ یعنی پیوند امت و امام در سایه رعایت حقوق متقابل تحقق می یابد.

امام علی(علیه السلام) در نهج البلاغه با تمثیل و تشبیه زیبایی به این حقیقت اشاره می کند:

«وَمَكَانُ الْقَيِّمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النِّظَامِ مِنَ الْخَرَزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ فَإِنِ انْقَطَعَ النِّظَامُ تَفَرَّقَ الْخَرَزُ وَذَهَبَ ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَذَافِيرِهِ أَبَداً». (۱)

مکان و جایگاه زمامدار دین و حکمران کشور، همانند جایگاه بند تسبیح است که دانه ها را جمع آوری و در کنار یکدیگر قرار می دهد. پس هنگامی که بند تسبیح بگسلد، دانه ها متفرق شده، هریک به گوشه ای پراکنده می شوند و دیگر هرگز نمی توان آنها را جمع آوری کرد.

امام رضا(علیه السلام) درباره جایگاه امامت چنین می فرماید:

«إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَصَلَاحُ الدِّينِ وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ رَأْسُ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّيَامِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ وَتَوْفِيرُ الْفَيْ ءِ وَالصَّدَقَاتِ وَإِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ وَمَنْعُ الثُّغُورِ وَالْأَطْرَافِ الْإِمَامُ يُحِلُّ حَلَالَ اللَّهِ وَيُحَرِّمُ حَرَامَ اللَّهِ وَيُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَيَذُبُّ عَنْ دِينِ اللَّهِ». (۲)

همانا امامت، نگهبان دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است؛ امامت، ریشه رشد یابنده و شاخه پربرکت و سایه گستر اسلام است. تمامیت نماز،

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶.

۲- (۲) . کلینی، کافی، ج۱، ص۲۰۰، کتاب الحجه باب نادر جامع فی فضل الإمام.

زکات، روزه، حج، جهاد، جمع آوری مالیات و صدقات، امضاء و اجرای حدود و احکام و حراست از مرزها با امام است؛ امام است که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می گرداند و حدود الهی را اجرا و از دین خدا دفاع می کند.

بدون تردید نظام و قوام یک جامعه به اتحاد بین امت و رهبر آن جامعه بستگی دارد.

امام علی(علیه السلام) در نهج البلاغه با کمال صراحت، فتنه انگیز و تفرقه افکن را مستوجب قتل می داند و نه تنها تفرقه افکن عینی و موجود را سزاوار چنین عقوبتی می داند، بلکه حتی کسی را که شعار تفرقه دهد و قدم نخستین اختلافات بین مسلمین را بر دارد، سزاوار مرگ می داند.

آن حضرت فرمود:

«وَالْزَمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ [عَلَى] مَعَ الْجَمَاعَهِ وَإِيَّاكُمْ وَ الْفُرْقَهَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ أَلَا مَنْ دَعَا إِلَى هَذَا الشِّعَارِ فَاقْتُلُوهُ وَلَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِي هَذِهِ». (۱)

همواره با بزرگ ترین جمعیت ها باشید که دست خدا با جماعت است؛ از پراکندگی بپرهیزید که انسان تنها بهره شیطان است آن گونه که گوسفند تنها طعمه گرگ خواهد بود. آگاه باشید! هر کس که مردم را به تفرقه و جدایی دعوت کند، او را بکشید هر چند که زیر عمامه من باشد.

تفرقه موجب فتنه است. خداوند در قرآن فرمود:

«وَ الْفِتْنَهُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ ؛ فتنه انگیزی بدتر از کشتن است.» (۲)

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۱۲۷.

۲- (۲) . بقره، آیه۱۹۱.

تشخیص فتنه با رهبری جامعه است؛ همان گونه که حضرت امام علی(علیه السلام) خوارج را که شعار تفرقه انگیز می دادند و فتنه ایجاد می کردند، نابود کرد و فرمود: «

فَإِنِّی فَقَأْتُ عَیْنَ الْفِتْنَهِ ؛ (۱) من چشم فتنه را در آوردم».

رهبر جامعه باید مراقب تفرقه افکنان و فتنه انگیزان در جامعه باشد و با بصیرت و بینایی مردم را از شر فتنه و تفرقه نجات دهد.

قرآن، سنت و روایات معصومین(علیهم السلام) که شرح آن گذشت، ما را به وحدت، الفت و یگانگی دعوت می کنند و هدف تمام دستورهای اجتماعی اسلام ایجاد محبت، الفت، برادری و اتحاد میان مسلمین است. امر به نماز جمعه و جماعت؛ سلام کردن؛ مصافحه؛ معانقه؛ تبسم؛ ادخال سرور؛ مشورت؛ نصیحت؛ تعاون؛ اصلاح ذات البین؛ نظافت؛ امانت؛ عدالت؛ صداقت؛ مواسات؛ ترحم؛ عطوفت؛ احسان به والدین؛ صله رحم؛ مراعات حق همسایه؛ نوازش ایتام؛ برآوردن حاجت های مؤمنین؛ حُسن معاشرت؛ مطایبه و مزاح؛ بدرقه و استقبال از مسافر؛ هدیه و سوغات بردن؛ عیادت مریض؛ تشییع جنازه؛ تسلیت به مصیبت دیده؛ تواضع؛ فروخوردن خشم؛ زکات؛ انفاق؛ دعا کردن برای مؤمنین و سپاس گزاری از نیکوکاران؛ مراسم حج را به یک شکل انجام دادن؛ جهاد کردن؛ اهتمام به امور مسلمین؛ روزه گرفتن و درد مستمندان را چشیدن و غیر آن مواردی است که می تواند پایه های وحدت ملی و ایمانی را تقویت کند و آثار و برکات زیادی را به دنبال داشته باشد.

همچنین نهی از هر عمل و صفتی که برای جلوگیری از پراکندگی و اختلاف و درگیری و نزاع میان مسلمین است: گمان بد؛ تجسس؛ دروغ؛ تهمت؛ غیبت؛

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۹۳.

ناسزا گفتن؛ تکبر؛ خودخواهی؛ استبداد و خودمحوری؛ مسخره کردن؛ نکوهش؛ گذاردن القاب بر روی دیگران؛ سرزنش؛ تحقیر؛ استخفاف؛ شماتت؛ قطع رحم؛ عاق والدین؛ سخن چینی؛ خدعه؛ تزویر؛ غش؛ کم فروشی؛ احتکار؛ طمع؛ ریا و ظاهرسازی؛ ستم و تجاوز؛ نفاق؛ حسد؛ کینه توزی؛ خشونت؛ مجادله؛ نجوا و درگوشی صحبت کردن در جمع؛ خُلف وعده؛ تعصب بی جا؛ دادن نسبت ناروا؛ طولانی شدن قهر؛ جهل و نادانی؛ عمل بر اساس هوی و هوس و موارد دیگری که شارع مقدس از آنها نهی فرموده است، تهدیدهای مهمی برای پایه ها و اساس وحدت ملی و اسلامی کشور هستند و زمینه را برای اختلاف، درگیری و پراکندگی فراهم می کنند.

امنیت

امنیت، همواره یکی از مهم ترین مسائل بشر بوده است حتی انسان های نخستین نیز همواره دنبال امنیت و آرامش بودند و با هر وسیله دفاعی که داشتند سعی می کردند تا این احساس را در خود به وجود بیاورند.

وقتی حضرت ابراهیم(علیه السلام) خانه خدا را بنا می کند، دو کار بزرگ را از خداوند درخواست می کند؛ یکی، مبعوث شدن پیامبری از میان فرزندانش و دیگری، امنیت این مکان برای همه مردم و خداوند نیز هر دو دعای او را مستجاب فرمود.

حضرت ابراهیم(علیه السلام) چنین دعا کرد:

(رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ)؛ ۱ پروردگارا! از میان فرزندان ما رسولی را مبعوث کن تا آیات تو را برای مردم تلاوت کند.

ص:۱۴۷

حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) فرمود:

«

أَنَا دَعْوَهُ أَبِی إِبْرَاهِیمَ »؛ من مصداق استجابت دعای پدرم، ابراهیم(علیه السلام) هستم؛ آن گاه که در زمان بنای کعبه عرض کرد:

«رَبَّنا وَابْعَثْ فیهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ.» (۱)

حضرت ابراهیم(علیه السلام) به خداوند عرضه داشت:

(رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً)؛ ۲ پروردگارا! این جا را محل امن و آسایش قرار بده.

خداوند نیز دعایش را مستجاب کرد و نعمت امنیت را به این مکان عطا کرد و فرمود:

(فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِیمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً)؛ ۳ در آن خانه، آیات ربوبیت هویداست و در آن خانه مقام ابراهیم خلیل(علیه السلام) است، پس هر که در آن داخل شود، در امان است.

خداوند می فرماید:

(أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً)؛ ۴ آیا ندیده اند که ما آن شهر را حرم امن و امان قرار دادیم.

وقتی گروهی از اهل قریش می گویند: ای پیامبر! اگر ما به تو ایمان بیاوریم این ها ما را از سرزمین خود بیرون می کنند و ما در امنیت نیستیم، خداوند در پاسخ می فرماید:

۱- (۱) . طبقات الکبری، ج۱، ص۱۴۹.

(أَ وَ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً)؛ ۱ آیا ما حرم مکه را برایشان محل آسایش و ایمنی قرار ندادیم؟

خداوند در قرآن مکه را شهری نمونه از نظر امنیت معرّفی می کند:

(وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً قَرْيَةً كانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً)؛ ۲ و خدا برای شما مثال زد؛ مثل شهری را (چون شهر مکه) که در آن امنیت کامل حکم فرما بود و مردم آن شهر در آسایش و اطمینان زندگی می کردند.

برپایی بازارها در ماه های حرام بدان دلیل بود که امنیت اقتصادی در آن ماه ها وجود داشت و مهاجمان در ماه های یاد شده به جنگ نمی پرداختند.

از سوی دیگر، امنیت محیط دینی مکه سبب می شد تا قریش با بهره گیری از آن، به هر نقطه ای که می خواهند مسافرت کنند؛ آنان با بهره گیری از این امتیاز که اهل حرم الهی هستند، از هر گزندی از سوی هر غارت گری در امان بودند.

خداوند در سوره قریش به این نکته اشاره دارد:

(رَبَّ هذَا الْبَيْتِ اَلَّذِی أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ)؛ ۳ خدای کعبه را بپرستید؛ زیرا شما را از گرسنگی [نجات داد] طعام داد و از ترس و خطر ایمن ساخت.

جاحظ می نویسد:

قریش هنگام خروج از مکه، اشیایی خاص بر خود آویزان می کردند، تادیگران بدانند که آنان اهل حرم هستند. ازاین رو، کسی به آنها آسیبی نمی رساند. (۱)

ص:۱۴۹

۱- (۴) . رسائل جاحظ، ج۱، ص۱۸۸.

خداوند در سوره تین نیز، به این ویژگی های مهم شهر مکه اشاره می فرماید:

(وَ هذَا الْبَلَدِ الْأَمِینِ)؛ ۱ سوگند به این شهر (مکه معظمه) امن و امان.

بهشت را نیز به عنوان جای أمن وآسایش معرفی می کند:

(ادْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِینَ)؛ ۲ داخل بهشت شوید؛ در حالی که دارای سلامت و امنیت هستید.

و نیز فرمود:

(یَدْعُونَ فِیها بِکُلِّ فاکِهَهٍ آمِنِینَ)؛ ۳ از هر میوه ای که بخواهند، آماده است و در امنیت کامل هستند.

امنیت از دیدگاه قرآن کریم، آن قدر مهم است که هم مقدس ترین مکان دنیا (مکه معظمه) و هم والاترین مکان قیامت، یعنی بهشت را با آن توصیف می کند.

امنیت، همواره از آرزوهای دیرینه بشر بوده است. فراهم کردن امنیت فراگیر، امنیت شغلی، امنیت قضایی و امنیت مرزی از وظایف مهم حکومت است. بدون امنیت، توسعه در هیچ بخشی امکان پذیر نیست. امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) از همان ابتدای به دست گرفتن حکومت به این امر مهم اهتمام داشت و مواضع روشن خود را در اهمیت برقراری امنیت همه جانبه بیان کرد.

امام علی(علیه السلام) ایجاد امنیت و آرامش را همانند حکومت، هرچند ستمگر، ضروری می داند.

امام علی(علیه السلام) در جایی دیگر می فرماید:

مردم به زمامداری نیک یا بد، نیازمندند تا مؤمنان در سایه حکومت، به کار

خود مشغول و کافران هم بهره مند شوند؛ مردم در سایه حکومت زندگی کنند؛ به وسیله حکومت بیت المال جمع آوری می گردد؛ به کمک آن با دشمنان می توان مبارزه کرد؛ جاده ها امن و امان و حق ضعیفان از نیرومندان گرفته می شود، نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران در امان هستند. (۱)

سکوت و صبر امام علی(علیه السلام) به خاطر حفظ کیان اسلام، امنیت مسلمانان و جامعه اسلامی بود. وقتی آن حضرت به حکومت رسید، هیچ کس را برای بیعت مجبور نکرد و اجازه نداد که بیعت با وی به کسی تحمیل شود و امنیت فردی و سیاسی کسی مورد تجاوز قرار بگیرد.

پس از بیعت مردم با حضرت امام علی(علیه السلام) چند نفر مخالفت ورزیدند و بیعت نکردند؛ اما امام علی(علیه السلام) اجازه نداد یارانش متعرض آنان شوند و آنان را تحت فشار قرار داده و با زور از آنان بیعت بگیرند.

حضرت امام علی(علیه السلام) حکومت و قدرت را برای هدف دنیایی نمی خواست، بلکه مهم ترین اهداف و وظایف حکومت خود را احیای ارزش های دینی، اصلاح جامعه و برقراری امنیت می دانست:

خدایا! تو می دانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت و دنیا و ثروت نبود، بلکه می خواستیم تا نشانه های حق و دین تو را به جایگاه خویش بازگردانیم و در سرزمین های تو اصلاح را ظاهر کنیم تا بندگان ستم دیده ات در امن و امان زندگی کنند و قوانین و مقررات فراموش شده تو بار دیگر اجرا گردد. (۲)

امام علی(علیه السلام) اسلام را مایه امنیت اساسی معرفی کرده است:

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

۲- (۲) . نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی شَرَعَ الْإِسْلَامَ فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ وَأَعَزَّ أَرْکَانَهُ عَلَی مَنْ غَالَبَهُ فَجَعَلَهُ أَمْناً لِمَنْ عَلِقَهُ وَسِلْماً لِمَنْ دَخَلَهُ وَبُرْهَاناً لِمَنْ تَکَلَّمَ بِهِ وَشَاهِداً لِمَنْ خَاصَمَ عَنْهُ وَنُوراً لِمَنِ اسْتَضَاءَ بِهِ وَفَهْماً لِمَنْ عَقَلَ وَلُبّاً لِمَنْ تَدَبَّرَ وَآیَهً لِمَنْ تَوَسَّمَ وَتَبْصِرَهً لِمَنْ عَزَمَ وَعِبْرَهً لِمَنِ اتَّعَظَ وَنَجَاهً لِمَنْ صَدَّقَ وَثِقَهً لِمَنْ تَوَکَّلَ وَرَاحَهً لِمَنْ فَوَّضَ وَجُنَّهً لِمَنْ صَبر». (۱)

ستایش خداوندی را سزاست که راه اسلام را گشود؛ راه نوشیدن آب زلالش را بر تشنگان آسان فرمود؛ ستون های اسلام را در برابر ستیزه جویان استوار کرد و آن را پناه گاه أمنی برای پناه برندگان، و مایه آرامش برای وارد شوندگان قرار داد.

اسلام؛ حجت و برهان برای گویندگان و گواه روشن برای دفاع کنندگان؛ نور هدایت گر برای روشنی خواهان؛ مایه فهمیدن برای خردمندان؛ عقل و درک برای تدبیرکنندگان؛ نشانه ای گویا برای جویندگان حق؛ روشن بینی برای صاحبان عزم و اراده؛ پندپذیری برای عبرت گیرندگان؛ عامل نجات و رستگاری برای تصدیق کنندگان؛ آرامش دهنده تکیه کنندگان؛ راحت و آسایش توکل کنندگان و سپری نگه دارنده برای استقامت کنندگان است.

همه بخش های امنیت به طور کامل با یکدیگر ارتباط دارند و هریک بر دیگری به شدت تأثیرگذار است. حضرت امام علی(علیه السلام) در راه برقراری امنیت اجتماعی و سیاسی و نفی هرگونه خودکامگی و استبداد در عرصه حکومت در ضمن خطبه ای می فرماید:

پس با من چنان که با پادشاهان سرکش سخن می گویند، حرف نزنید؛ چنان که از آدم های خشمگین کناره می گیرند، دوری نجویید؛ با ظاهر سازی با من رفتار نکنید و گمان مبرید که اگر حقی به من پیشنهاد دهید بر من گران آید یا در پی

۱- (۱) . نهج البلاغه خطبه۱۰۶.

بزرگ نشان دادن خویشم؛ زیرا کسی که شنیدن حق یا عرضه کردن عدالت بر او مشکل باشد، عمل به آن دشوارتر خواهد بود. پس از گفتن حق، یا مشورت در عدالت خودداری نکنید؛ زیرا خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم، نمی دانم، مگر آن که خداوند مرا حفظ فرماید، پس همانا من و شما بندگان و مملوک پروردگاری هستیم که جز او پروردگاری نیست؛ او مالک ما، و ما را بر نفس خود اختیاری نیست؛ ما را از آن چه بودیم خارج و بدان چه صلاح ما بود در آورد؛ به جای گمراهی هدایت و به جای کوری، بینایی به ما عطا فرمود. (۱)

این عبارت حضرت هرگونه حکومت استبدادی را محکوم می کند و با این که خود دارای مقام عصمت و علم لدنی است، به مشورت و بی پروایی در گفتن حق و اجرای عدالت و نیز موضع گیری شفاف امر کرد و از هرگونه محافظه کاری و ریاکاری و احساس ترس از گفتن حقیقت و عدل باز می دارد.

بدین ترتیب زمینه برقراری امنیت فردی و اجتماعی و سیاسی را فراهم می آورد.

در جامعه ای که افراد آن به خاطر ترس از حکومت نتوانند حرف حق خود را بگویند و امنیت کافی برای بیان حقایق وجود نداشته باشد، استعدادها شکوفا نمی شود و جامعه به توسعه همه جانبه نمی رسد و مردم به دروغ و فریب و ریاکاری روی می آورند.

آزادی بیان و امنیت به طور قطع در چهارچوب حفظ نظام اسلامی و در حدود احکام مبین اسلام است؛ زیرا به تعبیر حضرت این اسلام است که امنیت را به وجود آورده است. پس باید در چهارچوب اسلام باشد.کجرفتاری ها و ناهنجاری های اجتماعی و بی بندباری هایی که به نام آزادی رخ می دهد، مایه

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۲۱۶.

نابودی امنیت و ضد توسعه کشور است. یکی از بخش های امنیت، امنیت اقتصادی و روابط مربوط به آن است.

امام علی(علیه السلام) در بخشنامه ای به مأموران جمع آوری زکات نوشت:

«با ترس از خدایی که یکتاست و همتایی ندارد، حرکت کن؛ در سر راه هیچ مسلمانی را نترسان؛ با زور از زمین [کشاورزی] او نگذر؛ افزون تر از حقوق الهی از او مگیر؛ هرگاه به آبادی رسیدی در کنار آب فرود آی؛ [بدون اجازه] وارد خانه کسی مشو؛ با آرامش و وقار به سوی آنان حرکت کن تا در میان شان قرار گیری؛ به آنها سلام کن؛ و در سلام و تعارف و مهربانی کوتاهی نکن. سپس می گویی:

ای بندگان خدا! مرا ولی و جانشین خدا به سوی شما فرستاده است تا حق خدا را که در اموال شماست، تحویل بگیرم. آیا در اموال شما حقی است که به نماینده او بپردازید؟ اگر کسی گفت: نه دیگر به او مراجعه نکن و اگر کسی پاسخ داد: آری، همراهش برو؛ بدون آن که او را بترسانی یا تهدید کنی یا به کار مشکلی وادار سازی؛ هر چه از طلا و نقره به تو رساند، بردار؛ اگر دارای گوسفند یا شتر بود بدون اجازه اش وارد نشو؛ زیرا بیشتر اموال از آنِ اوست؛ آن گاه که داخل شدی سخت گیری نکن؛ حیوان ها را به دو دسته تقسیم کن و به صاحبش اجازه ده که خود انتخاب کند؛ پس از انتخاب اعتراض نکن؛ باقی مانده را نیز به دو دسته تقسیم کن و صاحبش را اجازه ده که خود انتخاب کند و بر انتخاب او خرده مگیر؛ به همین گونه رفتار کن تا باقی مانده آن، حق خداوند باشد؛ اگر دامدار از این تقسیم و انتخاب پشیمان است و از تو درخواست گزینش دوباره را دارد، او را همانند آغاز کار همراهی کن پس حیوانات را درهم کن و به دو دسته تقسیم نما تا حق خدا را برگیری؛ در تحویل گرفتن حیوانات، حیوان پیر، دست و پا شکسته، بیمار و معیوب را برای زکات نپذیر؛ زکات گرفته شده را به فردی که

اطمینان داری و دلش برای اموال مسلمین می سوزد، بسپار تا آن را به پیشوای مسلمین برساند و او نیز آن را بین آنها تقسیم کند». (۱)

حضرت امام علی(علیه السلام) تأمین و تضمین امنیت اقتصادی همه طبقات جامعه را به مالک اشتر سفارش نموده است.

امام علی(علیه السلام) در عهدنامه مالک اشتر، امنیت همه جانبه و فراگیر تولیدکنندگان، عرضه کنندگان، توزیع کنندگان، بازرگانان، مصرف کنندگان و دیگران را گوشزد می کند و می فرماید:

«تو را سفارش می کنم که بازرگانان و صاحبان صنایع را به نیکوکاری سفارش کن؛ بازرگانانی که در شهر ساکنند یا آنان که همواره در سیر و کوچ کردن هستند. و بازرگانانی را که با نیروی جسمانی کار می کنند؛ چرا که آنان منابع اصلی سود و پدید آورندگان وسایل زندگی و آسایش و آورندگان وسایل زندگی از نقاط دور دست و دشوار مانند بیابان ها و دریاها، دشت ها و کوهستان ها و جاهایی هستند که مردم در آن زندگی نمی کنند یا توانایی رفتن به آن جا را ندارند.

بازرگانان مردمی آرامند، پس از ستیزه جویی آنان ترسی وجود نخواهد داشت؛ آنان مردمی هستند که فتنه انگیزی ندارند؛ در کار آنها چه در شهری که تو به سر می بری یا در شهرهای دیگر زندگی می کنند، بیندیش با توجه به آن چه که یادآور شدم این را هم بدان که در میان بازرگانان، کسانی هستند که تنگ نظر، بدمعامله، بخیل و احتکارکننده اند که تنها با زورگویی به سود خود می اندیشند و کالا ـ را به قیمتی که می خواهند، می فروشند. این سودجویی و گران فروشی برای همه افراد جامعه زیان بار و عیب بزرگی برای زمامدار است، پس از احتکار کالا جلوگیری

۱- (۱) . نهج البلاغه، نامه۲۵.

کن؛ زیرا رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از آن جلوگیری می کرد؛ خرید و فروش در جامعه اسلامی باید به سادگی و برابر موازین عدالت و با نرخ هایی که به فروشنده و خریدار زیانی نرساند، انجام گیرد؛ کسی را که پس از بخشنامه تو احتکار کند، مجازات کن تا عبرت دیگران شود؛ اما در کیفر او زیاده روی نکن. (۱)

بخش های گفته شده امنیت، در سایه امنیت قضایی تأمین و تضمین می شود. امام(علیه السلام) درباره امنیت قضایی در عهدنامه مالک اشتر می نویسد:

«سپس از میان مردم برترین فرد نزد خود را برای قضاوت انتخاب کن؛ کسانی که مراجعه فراوان آنها را به ستوه در نیاورد؛ برخورد مخالفان با یکدیگر او را خشمناک نسازد؛ بر اشتباهاتش پافشاری نکند؛ بازگشت به حق - پس از آگاهی - برای او دشوار نباشد؛ ریشه طمع را از دل بر کن و در شناخت مطالب با تحقیقی اندک رضایت ندهد؛ در شبهات از همه با احتیاطتر عمل کند؛ در یافتن دلیل بیشتر از همه پافشاری کند؛ از مراجعه پیاپی شاکیان خسته نشود؛ در کشف امور از همه شکیباتر و پس از آشکار شدن حقیقت در دوری از دشمنی از همه جلوتر باشد؛ ستایش فراوان او را فریب ندهد؛ چرب زبانی او را منحرف نسازد؛ چنین کسانی بسیار اندکند و پس از انتخاب قاضی در قضاوت های او بسیار بیندیش، آن قدر به او ببخش که نیازهای او بر طرف گردد؛ به گونه ای که به مردم نیازمند نباشد؛ از نظر مقام و منزلت او را آن قدر گرامی دار که نزدیکان تو به نفوذ در او طمع نکنند تا از توطئه آنان در نزد تو در أمان باشد؛ در دستورهایی که دادم نیک بنگر که این دین در دست بدکاران گرفتار آمده بود و با نام دین به هوی پرستی پرداخته و دنیای خود را به دست می آوردند». (۲)

۱- (۱) . نهج البلاغه، نامه۵۳.

۲- (۲) . نهج البلاغه، نامه۵۳.

امام علی(علیه السلام) برای انتخاب قاضی شرایط مهمی را به مالک گوشزد می کند؛ زیرا امنیت قضایی، اساس جامعه است و قاضی با قضاوتش روحیه امید و دلگرمی را در جامعه می گستراند، امنیت و آرامش را به ارمغان می آورد، انسان خطاکار و مجرم نیز همواره احساس نگرانی و ناامنی می کند که اگر پایش به دادگاه کشیده شود، قاضی عادلی وجود دارد که به حق حکم کرده و تحت تاثیر هیچ چیز دیگری قرار نخواهد گرفت؛ به گونه ای که نه فشارهای سیاسی او را از صدور حکم عادلانه باز می دارد و نه مال و هوی و هوس او را از اجرای عدالت منصرف می کند.

وقتی خبر تسلط سپاه معاویه بر شهر انبار به امام علی(علیه السلام) رسید، از شدت رنج شکسته شدن حرمت مردم و خدشه دار شدن امنیت آنها و نیز از سستی کوفیان افسرده شد و خطبه مفصلی به نام خطبه «جهادیه» ایراد فرمود.

این خطبه بیانگر حساسیت امام علی(علیه السلام) نسبت به حرمت مردم و جایگاه امنیت آنها است.

امام علی(علیه السلام) در آن خطبه پس از ستایش پروردگار فرمود:

«جهاد در راه خدا دری از درهای بهشت است که خدا آن را به روی دوستان ویژه خود گشوده است.

جهاد، لباس تقوا و زره محکم و سپر مطمئن خداوند است و کسی که جهاد را ناخوشایند بداند و ترک کند، خدا لباس ذلت و خواری بر او می پوشاند؛ گرفتار بلا و مصیبت می شود و خوار و ذلیل می گردد؛ دل او را در پرده گمراهی گذارده و حق از او روی می گرداند و به دلیل ترک جهاد، به خواری محکوم و از عدالت محروم است.

آگاه باشید! من شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با شامیان، دعوت کردم و گفتم: پیش از آن که آنها با شما بجنگند با آنان نبرد کنید، به خدا

سوگند! هر ملتی که در درون خانه خود مورد هجوم قرار گیرد، ذلیل خواهد شد؛ اما شما سستی به خرج دادید و ذلت و خواری را پذیرفتید تا آن جا که دشمن پی درپی به شما حمله کرد و سرزمین های شما را تصرف کرد و اینک فرمانده معاویه (مرد غامدی) با لشکرش وارد شهر انبار شد. وی فرماندار من «حسان بن حسان بکری» را کشت و سربازان شما را از مرزهای تان بیرون رانده است.

به من خبر رسید که مردی از لشگر شام به خانه زن مسلمان و زن غیر مسلمان که در پناه حکومت اسلام بود، وارد شد و خلخال، دستبند و گردن بند و گوشواره های آنها را به غارت برد؛ در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع جز گریه و التماس کردن نداشتند؛ لشگریان شام با غنیمت فراوان رفتند بدون این که حتی یک نفر آنان زخمی بردارد، یا قطره خونی از او ریخته شود؛ اگر برای این حادثه تلخ مسلمانی از روی تأسف بمیرد، ملامت نخواهد شد و از نظر من نیز سزاوار است [که چنین شود.]

شگفتا! شگفتا! به خدا سوگند! این رویداد قلب انسان را پر از غم و اندوه می کند که شامیان در باطل خود وحدت دارند و شما در حق خود پراکنده اید. ننگ تان باد و از اندوه رهایی نیابید که آماج تیر بلا شدید. به شما حمله می کنند؛ اما شما حمله نمی کنید، با شما می جنگند؛ اما شما نمی جنگید، این گونه معصیت خدا می شود و شما هم راضی هستید.

وقتی در تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن می دهم، می گویید، هوا گرم است مهلت ده تا سوز گرما بگذرد و آن گاه که در زمستان فرمان جنگ می دهم، می گویید، هوا خیلی سرد است، بگذار سرما برود.

آیا همه این بهانه ها برای فرار از سرما و گرما بود؟ وقتی شما از گرما و سرما

فرار می کنید به خدا سوگند! از شمشیر بیشتر گریزانید.» (۱)

امام علی(علیه السلام) برای از بین رفتن امنیت افراد جامعه حتی یک زن غیرمسلمان که در پناه حکومت اسلامی زندگی می کند، دل می سوزاند و مرگ یک انسان را پس از شنیدن این خبر سزاوار می داند و افراد خود را برای حاضر نشدن در جهاد چنین نکوهش می کند:

«یَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالَ حُلُومُ الْأَطْفَالِ وَعُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ؛ (۲)ای کسانی که به مردان می مانید، ولی مرد نیستند! ای کودک صفتان بی خرد و ای عروسان حجله نشین».

حضرت امام علی(علیه السلام) سپاهیان و ارتشیان را یکی از پایه های مهم حفظ و برقراری امنیت در مرزها و راه های کشور می داند:

«فَالْجُنُودُ بِإِذْنِ اللَّهِ حُصُونُ الرَّعِیَّهِ– وَزَیْنُ الْوُلَاهِ وَعِزُّ الدِّینِ وَسَبِیلُ الْأَمْنِ وَالْخَفْضِ – وَلَیْسَ تَقُومُ الرَّعِیَّهُ إِلَّا بِهِمْ»؛ (۳)

پس با عنایت خدا سپاهیان، حافظان و پناه گاه مردم، زینت و وقار زمامداران، عزت و شوکت دین هستند و راه ها به وسیله آنان در امنیت است و [انجام] کار مردم جز با سپاهیان ممکن نیست.

آن حضرت به مالک اشتر توصیه می کند که اگر دشمن پیشنهاد صلح داد، آن را بپذیرد؛ زیرا صلح موجب برقراری امنیت در جامعه می شود و تنها در سایه صلح و امنیت، بشر به کمال می رسد و استعدادها شکوفا می شود:

ص:۱۵۹

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۲۷.

۲- (۲) . نهج البلاغه، خطبه۲۷.

۳- (۳) . همان، نامه۵۳.

«هرگز پیشنهاد صلح از طرف دشمن را که خشنودی خدا در آن است، رد مکن؛ زیرا آسایش رزمندگان و آرامش فکری تو و امنیت کشور در فضای صلح آمیز تأمین می گردد؛ اما پس از آشتی مراقب دشمن باش؛ زیرا گاهی دشمن نزدیک می شود تا غافل گیر کند، پس دوراندیش باش و خوشبینی خود را متهم کن.

حال اگر پیمانی بین تو و دشمن منعقد گردید یا او را در پناه خود امان دادی، به عهد خویش وفادار باش و آن چه بر عهده گرفتی امانت دار باش و با جان خود از پیمان خود دفاع کن؛ زیرا هیچ یک از واجبات الهی همانند وفای به عهد نیست و همه مردم جهان با تمام اختلافاتی که در افکار و تمایلات دارند، در آن اتفاق نظر دارند. تا آن جا که مشرکین زمان جاهلیت نیز به عهد و پیمانی که با مسلمانان داشتند، وفادار بودند؛ زیرا آینده ناگوار پیمان شکنی را آزموده بودند پس هرگز پیمان شکن مباش و در عهد خود خیانت مکن و دشمن را فریب مده؛ زیرا کسی جز نادان بدکار بر خدا گستاخی روا نمی دارد و عهد و پیمانی را که با نام او شکل می گیرد، نمی شکند؛ خدایی که با رحمت خود مایه آسایش بندگان و پناه گاه امنی برای پناه آورندگان قرار داده است تا همگان به حریم أمن او روی آورند.

پس فساد، خیانت و فریب در عهد و پیمان راه ندارد. مبادا! قرار دادی را امضاء کنی که در آن برای دغل کاری و فریب راه هایی وجود دارد و پس از محکم کاری و دقت در قرارداد، دست از بهانه جویی بردار. مشکلات پیمانی که بر عهده ات قرار گرفته و خدا آن را بر گردنت نهاده و امید به پیروزی آینده تو را به همراه دارد، بهتر از پیمان شکنی است که از کیفر آن می ترسی و در دنیا و آخرت نمی توانی پاسخ گوی پیمان شکنی باشی». (۱)

ص:۱۶۰

۱- (۱) . نهج البلاغه، نامه۵۳.

حضـرت امـام علی(علیه السـلام) در این نـامه مالک را از هرگونه پیمان شـکنی باز می دارد؛ زیرا عهـد و پیمان مایه آسایش و امنیت مردم است و پیمان شکنی بی اعتمادی و سپس ناأمنی را به دنبال دارد.

بنـابراین امنیت یکی از اساسـی ترین نیازهـای جـامعه بشـری است؛ زیرا بـا امنیت جـامعه به رشـد و توسـعه سیاسـی، فرهنگی و اقتصادی می رسد و به همین دلیل حکومت اسـلامی موظف است افزون بر شـناسایی علل و عوامل ایجاد ناامنی در جامعه، پایه های امنیت و آرامش را نیز تقویت کند.

تعلیم و تربیت

یکی از مهم ترین و اساسـی ترین اصول و ارزش ها، تعلیم و تربیت افراد جامعه است. حکومت بایـد زمینه رشد فرد و جامعه را فراهم آورد و استعدادها را برای رسیدن به کمال انسانی و اسلامی شکوفا سازد.

تعلیم و تربیت، هدف بعثت و در رأس آموزه های همه انبیای الهی بوده است. در قرآن کریم نیز آمده است:

(هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْـأُمِّیِّینَ رَسُولاً ـ مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیـاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَـلالٍ مُبِینٍ). ۱

اوست خـدایی که پیغمبری بزرگوار و مکتب نرفته را از میان عرب بادیه نشـین برانگیخت تا آیات وحی خدا را بر آنان تلاوت کند و آنها را از جهل و اخلاق زشت، پاک سازد و شـریعت کتاب آسـمانی و حکمت الهی بیاموزد، با آن که پیش از همه در دریای جهالت و گمراهی غرق بودند.

در آیه گفته شده تربیت بر تعلیم مقدم ذکر شده است و در آیه زیر تعلیم مقدم بر تربیت است:

(یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ یُزَکِّیهِمْ)؛ ۱ تا آیات تو را برای مردم تلاوت کنند و کتاب و حکمت را به آنها بیاموزند و آنها را تزکیه کنند.

قرآن نیز هدف از بعثت پیامبران را تربیت می داند:

(کَما أَرْسَلْنا فِیکُمْ رَسُولاً مِنْکُمْ یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیاتِنا وَ یُزَکِّیکُمْ). ۲

همان گونه که در میان شما رسولی از خودتان فرستادیم تا آیات ما را برای شما تلاوت کند و شما را تربیت نماید.

حکومت الهی همه پیامبران برای تعلیم و تربیت جامعه و پرورش انسان کامل بوده است. اقتصاد، صنعت و طبیعت پیش نیاز تربیت انسان نمونه و کامل است و حکومت اسلامی نیز موظف است تا همه امکانات خود را برای رسیدن به این هدف به کار بگیرد. قرآن از قول شعیب پیامبر(علیه السلام) می فرماید:

(إِنْ أُرِیدُ إِلَّا الْإِصْلاحَ ، مَا اسْتَطَعْتُ)؛ من هیچ انگیزه و هدفی جز اصلاح و تربیت انسان ها ندارم.

امام علی(علیه السلام) پس از بیان حقوق متقابل حکومت و مردم، آموزش عمومی و رشد اخلاق و فضایل اخلاقی و تربیت مردم را از حقوق مردم بر حکومت می شمارد:

«حَقُّکُمْ عَلَیَّ فَالنَّصِیحَهُ لَکُمْ وَتَوْفِیرُ فَیْئِکُمْ عَلَیْکُمْ وَتَعْلِیمُکُمْ کَیْ لَا تَجْهَلُوا وَتَأْدِیبُکُمْ کَیْ مَا تَعْلَمُوا». (۱)

۱- (۳) . نهج البلاغه، خطبه۳۴.

حق شما بر من آن است که از خیرخواهی شما دریغ نورزم؛ بیت المال را برای شما مصرف کنم؛ شما را آموزش دهم تا از جهل و نادانی نجات یابید، و شما را تربیت کنم تا فراگیرید.

علم سرچشمه همه خیرات و جهل و نادانی سرچشمه همه بدی هاست. تربیت صحیح پایه و اساس همه پیشرفت ها است و تنها در سایه تربیت درست، جامعه به کمال می رسد. کمال و سعادت جامعه بالاترین هدف و وظیفه اساسی حکومت اسلامی است. امام علی(علیه السلام) می فرماید:

«مِنْ کَمَالِ السَّعَادَهِ السَّعْیُ فِی صَلَاحِ [إِصْلَاحِ] الْجُمْهُورِ» ؛ (۱)

بالاترین سعادت، تلاش برای اصلاح امور و تربیت همه مردم است».

آن حضرت یکی از وظایف حکومت را اصلاح و تربیت مردم می داند:

«

وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا »؛ اصلاح و تربیت مردم». (۲)

فرمود:

«إِنَّهُ لَیسَ عَلَی الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ الْإِبْلَاغُ فِی الْمَوْعِظَهِ وَ الِاجْتِهَادُ فِی النَّصِیحَهِ» . (۳)

کوتاهی نکردن در موعظه و تلاش برای نصیحت و آنچه پروردگار به او واگذار کرده است، وظیفه امام است. ریشه همه تباهی ها و بدبختی ها نبود تربیت صحیح است. امام علی(علیه السلام) می فرماید:

«عدم الْأَدَب سَبَبُ کُلِّ شَرٍّ» ؛ (۴) نبود ادب و تربیت علت هر شر و بدی است».

۱- (۱) . جمال الدین محمد خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، چاپ دانشگاه تهران، ج۶، ص۳۹.
۲- (۲) . نهج البلاغه، نامه۴۳.
۳- (۳) . نهج البلاغه، خطبه۱۰۵.
۴- (۴) . إبن أبی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، داراحیاء التراث العربی، ج۲، ص۲۵۸.

امام علی(علیه السلام) پس از رخداد تاریخی حکمیت، شامیان و پیروان معاویه را کج فهم و دارای تربیت نادرست توصیف می کند و می فرماید:

«جُفَاةٌ طَغَامٌ وَ عَبِيدٌ أَقْزَامٌ جُمِعُوا مِنْ كُلِّ أَوْبٍ وَ تُلُقِّطُوا مِنْ كُلِّ شَوْبٍ مِمَّنْ يَنْبَغِي أَنْ يُفَقَّهَ وَ يُؤَدَّبَ وَ يُعَلَّمَ وَ يُدَرَّبَ وَ يُوَلَّى عَلَيْهِ وَ يُؤْخَذَ عَلَى يَدَيْهِ». (۱)

آن ها سنگدلان، اوباش و اراذل و بردگانی از گروهای مختلفی هستند که از هرسوگرد آمده اند؛ اینان کسانی هستند که سزاوار است بفهمند، ادب شوند، بیاموزند و تربیت شوند؛ کسانی هستند که برای آن ها باید قیم و سرپرستی تعیین کرد و دستشان را گرفت و از تصرف آن ها در اموالشان جلوگیری کرد.

حضرت امام علی(علیه السلام) درباره تربیت مردم می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ بَثَثْتُ لَكُمُ الْمَوَاعِظَ الَّتِي وَعَظَ [بِهَا الْأَنْبِيَاءُ] الْأَنْبِيَاءُ بِهَا أُمَمَهُمْ وَ أَدَّيْتُ إِلَيْكُمْ مَا أَدَّتِ الْأَوْصِيَاءُ إِلَى مَنْ بَعْدَهُمْ وَ أَدَّبْتُكُمْ بِسَوْطِي فَلَمْ تَسْتَقِيمُوا وَ حَدَوْتُكُمْ بِالزَّوَاجِرِ فَلَمْ تَسْتَوْسِقُوا.

لله انتم! اتتوقعون اماماً غیری یطا بکم الطریق ویرشدکم السبیل؟ الا انه قد ادبر من الدنیا ما کان مقبلاً، و اقبل منها ما کان مدبراً وازمع الترحال عبادالله الاخیار، وباعوا قلیلاً من الدنیا لایبقی بکثیر من الاخره لایفنی». (۲)

ای مردم! من پند و اندرزهایی را که پیامبران برای امت های خود بیان کردند در بین شما انتشار دادم و وظائفی را که جانشینان پیامبران گذشته در میان مردم خود داشتند، تحقق بخشیدم؛ با تازیانه شما را ادب کردم؛ امّا نپذیرفتید؛ به راه راست نرفتید؛ با هشدارهای فراوان شما را فراخواندم، ولی جمع نشدید.

ص:۱۶۴

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۲۳۸.

۲- (۲) . نهج البلاغه، خطبه۱۸۲.

شما را به خدا! آیا منتظرید رهبری غیر از من با شما همراهی کند و راه حق را به شما نشان دهد؟ آگاه باشید! آنچه از دنیا روی آورده بود، پشت کرد و آنچه پشت کرده بود، روی آورد؛ بندگان نیکوکار خدا آماده کوچ شدند و دنیای اندک و نابود شدنی را با آخرت جاویدان عوض کردند.

زمامداران باید پیش از هرکس دانش آموخته و تربیت یافته باشند؛ زیرا کسی که خود دانش آموخته و تربیت یافته نباشد، نمی تواند به تعلیم و تربیت دیگران بپردازد.

«مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً– [فَعَلَيْهِ أَنْ يَبْدَأَ فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِم». (۱)

کسی که خود را رهبر مردم می داند، باید پیش از آنکه به تعلیم دیگران بپردازد، خود را بسازد و پیش از آنکه به گفتار تربیت کند، با کردار بیاموزد؛ زیرا آن کس که خود را تعلیم دهد و ادب کند، سزاوارتر به تعظیم است از آنکه دیگری را تعلیم دهد و ادب آموزد.

حضرت امام علی(علیه السلام) پیش از این که مردم را به کاری وادارد ، خود اول مجری آن بود و پیش از این که از کاری نهی کند، اول خود از آن کار دوری می کرد. حضرت امام علی(علیه السلام) فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّی وَ اللَّهِ مَا أَحُثُّكُمْ عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَ لَا أَنْهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَ أَتَنَاهَى قَبْلَكُمْ عَنْهَا» (۲)

ای مردم! به خدا سوگند! من شما را به اطاعتی برنمی انگیزم، جز آنکه خود

۱– (۱) . نهج البلاغه، حکمت۷۳.

۲– (۲) . نهج البلاغه، خطبه۱۷۵.

پیش از شما آن را انجام داده ام؛ شما را از معصیتی باز نمی دارم، جز آنکه پیش از شما آن را فرو می گذارم.

حاکمان در عمل باید مردم را به سمت اصلاح و تربیت راهنمایی کنند. حکومت با تهدید، زور و فشار نمی تواند آدمیان را به سوی هدایت و تربیت بکشاند؛ زیرا اساس تربیت و رشد، میل و انگیزه و خواست فرد است. حکومت باید زمینه تربیت، رشد و تعالی انسان ها را فراهم سازد. شاید بتوان با روش مستبدانه و خودکامانه مردم را با خود همراه کرد؛ اما چنین حرکتی نه تنها نمی تواند زمینه ساز تربیت آن ها باشد، بلکه موجب پیدایش ریا، نفاق و کفر خواهد شد. امام علی(علیه السلام) در سخت ترین شرایط سیاسی نیز حاضر نشد تا با زور و فشار، مردم را به سوی تربیت بکشاند. آن حضرت می فرماید:

«وَ لَیْسَ لِی أَنْ أَحْمِلَکُمْ عَلَی مَا تَکْرَهُونَ؛ (۱)مرا نرسد که شما را به چیزی وادارم که ناخوش می انگارید». آن حضرت معتقد بود که مردم باید خود بخواهند و در مسیر تربیت گام نهند در غیر این صورت، تربیتی حاصل نخواهد شد. آن حضرت در نامه ای به یکی از استانداران خود به نام «قرظه بن کعب انصاری» می نویسد:

«و لَسْتُ أَرَی ان اجْبِرُ احداً عَلَی عَمَلٍ یکرهه؛ (۲)به نظر من درست نیست که کسی را مجبور به کاری کنم که آن کار را دوست ندارد». نمی توان کسی را با اجبار و اکراه به سوی کمال برد. در منطق دین هیچ گونه خودکامگی و قیمومیت در تربیت و هدایت راه ندارد. حضرت امام علی(علیه السلام) پس از جنگ نهروان که مردم را برای مقابله با قاسطین و دفع تجاوز آنان فرا خواند و آنان سستی نشان دادند، در خطبه ای به

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۲۰۸.

۲- (۲) . احمد یحیی بلاذری، أنساب ألأشراف، دارالفکر، ج۲، ص ۳۹۰.

آنان فرمود:

«وَ إِنِّی لَعَالِمٌ بِمَا یُصْلِحُکُمْ وَ یُقِیمُ أَوَدَکُمْ وَ لَکِنِّی لَا أَرَی إِصْلَاحَکُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِی». (1)من به خوبی می دانم که چه چیز شما را اصلاح می کند و از کجی به راستی می آورد؛ اما حاضر نیستم برای اصلاح شما خود را تباه سازم. مبنای تربیت آدمی، ترغیب است. اساس رسالت مصلحان حقیقی نیز، ابلاغ است نه اجبار. امام علی(علیه السلام) به عمار که برای هدایت «مغیره بن شعبه» تلاش می کرد، فرمود:

«وَ قَالَ(علیه السلام) لِعَمَّارِ بْنِ یَاسِرٍ [رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَی] وَ قَدْ سَمِعَهُ یُرَاجِعُ الْمُغِیرَهَ بْنَ شُعْبَهَ کَلَاماً دَعْهُ یَا عَمَّارُ فَإِنَّهُ [لَنْ یَأْخُذَ] لَمْ یَأْخُذْ مِنَ الدِّینِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْیَا وَ عَلَی عَمْدٍ [لَبَّسَ] لَبَسَ عَلَی نَفْسِهِ لِیَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَاذِراً لِسَقَطَاتِهِ». (2)چون عمار پسر یاسر با مغیره بن شبعه بحث می کرد و پاسخ او را می داد، امام به او فرمود: ای عمار! مغیره را رها کن؛ زیرا او از دین به مقداری که او را به دنیا نزدیک کند، برگرفته و از روی عمد حقائق را بر خود پوشیده داشته است تا شبهات را بهانه ای برای لغزش های خود قرار دهد. حکومت بر اساس تهدید، تحمیل و اجبار نمی تواند به تربیت مردم بپردازد؛ زیرا تربیت باید به طور کامل بر اساس رغبت و خواست فرد باشد و حکومت باید زمینه های پذیرش و خواست افراد جامعه را برای تربیت صحیح و حقیقی آماده کند و موانع آن را نیز برطرف سازد. حضرت امام علی(علیه السلام) پس از بیان فرهنگ و روابط اجتماعی جاهلی، نخستین گام های تربیتی پیامبر(صلی الله علیه و آله) را دگرگون سازی و از بین بردن موانع رشد مردم معرفی می کند:

وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ - أَرْسَلَهُ بِالدِّینِ الْمَشْهُورِ وَ الْعَلَمِ الْمَأْثُورِ- وَ الْکِتَابِ الْمَسْطُورِ وَ النُّورِ السَّاطِعِ - وَ الضِّیَاءِ اللَّامِعِ وَ الْأَمْرِ الصَّادِعِ - إِزَاحَهً لِلشُّبُهَاتِ وَ احْتِجَاجاً بِالْبَیِّنَاتِ - وَ

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۶۹.

۲- (۲) . نهج البلاغه، حکمت۴۰۵.

تَحْذِيراً بِالْآيَاتِ وَ تَخْوِيفاً بِالْمَثُلَاتِ - وَ النَّاسُ فِی فِتَنٍ انْجَذَمَ فِیهَا حَبْلُ الدِّینِ - وَ تَزَعْزَعَتْ سَوَارِی الْیَقِینِ - فَاخْتَلَفَ النَّجْرُ وَ تَشَتَّتَ الْأَمْرُ وَ ضَاقَ الْمَخْرَجُ وَ عَمِیَ الْمَصْدَرُ- فَالْهُدَی خَامِلٌ وَ الْعَمَی شَامِلٌ - عُصِیَ الرَّحْمَنُ وَ نُصِرَ الشَّیْطَانُ - وَ خُذِلَ الْإِیمَانُ فَانْهَارَتْ دَعَائِمُهُ - وَ تَنَکَّرَتْ مَعَالِمُهُ وَ دَرَسَتْ سُبُلُهُ وَ عَفَتْ شُرُکُهُ - أَطَاعُوا الشَّیْطَانَ فَسَلَکُوا مَسَالِکَهُ وَوَرَدُوا مَنَاهِلَهُ - بِهِمْ سَارَتْ أَعْلَامُهُ وَ قَامَ لِوَاؤُهُ - فِی فِتَنٍ دَاسَتْهُمْ بِأَخْفَافِهَا وَ وَطِئَتْهُمْ بِأَظْلَافِهَا- وَ قَامَتْ عَلَی سَنَابِکِهَا «۳» فَهُمْ فِیهَا تَائِهُونَ - حَائِرُونَ جَاهِلُونَ مَفْتُونُونَ - فِی خَیْرِ دَارٍ وَ شَرِّ جِیرَانٍ - نَوْمُهُمْ سُهُودٌ «۴» وَ کُحْلُهُمْ دُمُوعٌ - بِأَرْضٍ عَالِمُهَا مُلْجَمٌ وَ جَاهِلُهَا مُکْرَمٌ.» (۱)شهادت می دهم که محمد(صلی الله علیه و آله) بنده خدا و فرستاده اوست؛ خداوند او را با دینی آشکار و نشانه ای پایدار و قرآنی نوشته شده و استوار؛ نوری درخشان؛ چراغی تابان؛ فرمانی آشکار کننده فرستاد تا شک و تردیدها را نابود سازد و با دلائل روشن استدلال کند؛ با آیات الهی مردم را از کارهای زشت بازدارد و از کیفرهای الهی بترساند. خدا، پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) را زمانی فرستاد که مردم گرفتار فتنه ها، رشته های دین پاره شده، ستون های ایمان و یقین ناپایدار بود؛ در اصول دین اختلاف داشته و امور مردم پراکنده بود؛ راه رهایی دشوار، پناهگاهی وجود نداشت؛ چراغ هدایت بی نور و کور دلی همگان را فراگرفته بود؛ خدای رحمان معصیت می شد و شیطان را یاری می کردند؛ ایمان بی یاور مانده بود؛ ستون های آن ویران و نشانه های آن انکار شده بود؛ راه های آن ویران و جاده های آن کهنه و فراموش گردید؛ مردم دوران جاهلی شیطان را اطاعت می کردند؛ به راه های او می رفتند؛ از آبشخور شیطان سیراب می شدند؛ با دست مردم دوران جاهلیت نشانه های شیطان آشکار و پرچم او برافراشته گردید؛

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۲.

فتنه ها مردم را لگـد مال و با سم های محکم خود نابودشان کرد و پا برجا ایسـتاده بود؛ اما مردم حیران و سـر گردان، بی خبر و فریب خورده در کنار بهترین خانه (کعبه) و بـدترین همسایگان (بت پرسـتان) زنـدگی می کردند؛ خواب آنها بیداری و سـرمه چشم آن هـا اشک بود؛ در سـرزمینی که دانشـمند آن لب فرو بسـته و جاهل گرامی بود، پیامبر اسـلام(صـلی الله علیه و آله) به اصلاح و تربیت مردم پرداخت:

«اللَّهُمَّ دَاحِیَ الْمَدْحُوَّاتِ وَدَاعِمَ الْمَسْمُوکَاتِ وَجَابِلَ الْقُلُوبِ عَلَی فِطْرَتِهَا شَقِیِّهَا وَسَعِیدِهَا اجْعَلْ شَرَائِفَ صَلَوَاتِکَ وَنَوَامِیَ بَرَکَاتِکَ عَلَی مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ وَالْفَاتِحِ لِمَا انْغَلَقَ وَالْمُعْلِنِ الْحَقَّ بِالْحَقِّ وَالدَّافِعِ جَیْشَاتِ الْأَبَاطِیلِ وَالدَّامِغِ صَوْلَاتِ الْأَضَالِیلِ کَمَا حُمِّلَ فَاضْطَلَعَ قَائِماً بِأَمْرِکَ مُسْتَوْفِزاً فِی مَرْضَاتِکَ غَیْرَ نَاکِلٍ عَنْ قُدُمٍ وَلَا وَاهٍ فِی عَزْمٍ وَاعِیاً لِوَحْیِکَ حَافِظاً لِعَهْدِکَ مَاضِیاً عَلَی نَفَاذِ أَمْرِکَ حَتَّی أَوْرَی قَبَسَ الْقَابِسِ وَأَضَاءَ الطَّرِیقَ لِلْخَابِطِ وَهُدِیَتْ بِهِ الْقُلُوبُ بَعْدَ خَوْضَاتِ الْفِتَنِ وَالْآثَامِ». (۱)

بـار خـدایا! ای گسترانـنـده هر گستره؛ ای نگه دارنـده آسـمان هـا؛ ای آفریننـده دل های با فطرت؛ دل های رسـتگار و دل های شقـاوت زده. گرامی ترین درودهـا و افزون ترین برکـات خود را بر محمـد(صـلی الله علیه و آله) بنـده و فرسـتاده ات که خاتم پیامبران گذشـته(علیهم السلام) و گشاینده درهای بسته و آشکارکننده حق با برهان است، بفرست؛ او که دفع کننده لشکرهای باطـل و در هم کوبنـده شوکت گمراهـان است؛ آن گونه که بـار سـنگین رسالت را بر دوش کشـید و به فرمانت قیام کرد و به سرعت در راه خشـنودی توگام برداشت؛ به گونه ای که حتی یک قدم هم به عقب برنگشت؛ اراده او سست نشد و در پذیرش و گرفتن وحی نیرومند بود؛ حافظ و نگهبان عهد و پیمان تو بود و در اجرای فرمان تو تلاش کرد تا آن جا که نور حق را

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه ۷۲.

آشکار و راه را برای جاهلان روشن کرد و دل هایی که در فتنه و گناه فرو رفته بودند، هدایت شدند.

از موانع و مقتضات مهم تربیت، موانع و مقتضیات سیاسی است. سیاست و حکومت در تربیت نقش بسزایی دارد. امام علی(علیه السلام) فرمود:

«الْمُلْکَ کالنّهر الْعَظِیمَ تَشْتَمِدَّ منه الجداول، فإن کَانَ عَذْباً عذبت،وَإِنْ کَانَ مِلْحاً ملحت». (۱)

زمامدار همچون رودخانه پهناوری است که رودهای کوچک از آن جاری می شود. پس اگر آب رودخانه پهناور گوارا باشد، آب رودهای کوچک نیز گوارا خواهد بود و اگر شور باشد، آب آنها نیز شور خواهد بود.

سیاست های حکومت در یک جامعه بر دو گونه است؛ یا بستر مناسبی برای تربیت است؛ یا مانعی بر سر راه تربیت است؛ سیاست های معتدل و مبتنی بر رفق، مدارا، رحمت و محبت از مقتضیات تربیت و سیاست های غیرمعتدل و مبتنی بر تندی، خشونت و سختگیری و هرگونه افراط و تفریط از موانع تربیت است.

بر همین اساس در نهج البلاغه اصل اعتدال گرایی در برنامه ها و سیاست ها، رفتارها و عملکردهای تربیتی مورد توجه قرار گرفته است. حضرت امام علی(علیه السلام) که حاکم جامعه اسلامی بود، به استانداران و کارگزاران خود گوشزد می کرد تا اعتدال گرایی را سرلوحه کار خود قرار دهند. آن حضرت اعتدال را نتیجه خردورزی و نادانی را نتیجه افراط و تفریط می دانست.

«لَما یُرَی الْجَاهِلُ إِلَّا مُفْرِطاً أَوْ مُفَرِّطا؛ (۲)همیشه جاهل یا افراطگر و یا تفریط کننده است.» در جای دیگر نیز، این حال افراط و تفریط را این گونه یادآور می شود:

۱- (۱) . إبن أبی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، دارالحیاء التراث العربی، ج ۲۰، ص ۲۷۹.

۲- (۲) . نهج البلاغه، حکمت ۷۰.

لَقَدْ عُلِّقَ بِنِيَاطِ هَذَا الْإِنْسَانِ بَضْعَةٌ هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ وَ [هُوَ ذَلِكَ الْقَلْبُ وَذَلِكَ أَنَّ لَهُ مَوَادَّ مِنَ الْحِكْمَهِ وَ أَضْدَاداً مِنْ خِلَافِهَا فَإِنْ سَنَحَ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ وَإِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ وَإِنْ مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسَفُ وَإِنْ عَرَضَ لَهُ الْغَضَبُ اشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ وَإِنْ أَسْعَدَهُ [الرِّضَا] الرِّضَى نَسِيَ التَّحَفُّظَ وَإِنْ غَالَهُ الْخَوْفُ شَغَلَهُ الْحَذَرُ وَإِنِ اتَّسَعَ لَهُ الْأَمْرُ اسْتَلَبَتْهُ الْغِرَّهُ وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَهٌ فَضَحَهُ الْجَزَعُ وَإِنْ أَفَادَ مَالًا أَطْغَاهُ الْغِنَى إِنْ أَفَادَ مَالًا أَطْغَاهُ الْغِنَى وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَهٌ فَضَحَهُ الْجَزَعُ وَإِنْ عَضَّتْهُ الْفَاقَهُ شَغَلَهُ الْبَلَاءُ وَإِنْ جَهَدَهُ الْجُوعُ قَعَدَتْ بِهِ الضَّعَهُ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ وَإِنْ أَفْرَطَ بِهِ الشِّبَعُ كَظَّتْهُ الْبِطْنَهُ فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضِرٌّ وَكُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِد. (۱)

به رگ های درونی انسانی پاره گوشتی به نام «قلب» آویخته شده است که شگرف ترین اعضای درونی اوست؛ چیزهایی سرشار از حکمت و غیر آن در آن وجود دارد.

چنان چه امیدی در دل پدید آید، طمع آن را خوار گرداند؛ اگر طمع بر آن هجوم آورد، حرص آن را تباه سازد؛ اگر نومیدی بر آن چیره شود، تأسف خوردن آن را از پای درآورد؛ اگر خشمناک شود، کینه توزی آن فزونی یابد و آرام نگیرد؛ اگر به خشنودی دست یابد، خویشتن داری را از یاد برد؛ اگر ترس آن را فراگیرد، پرهیز کردن آن را مشغول سازد؛ اگر به گشایشی برسد، دچار غفلت زدگی شود؛ اگر مالی به دست آورد، بی نیازی آن را به سرکشی کشاند؛ اگر مصیبت ناگواری به آن رسد، بی صبری رسوایش کند؛ اگر به تهیدستی مبتلا گردد، بلاها او را مشغول سازد؛ اگر گرسنگی بی تابش کند، ناتوانی آن را از پای درآورد؛ اگر زیادی سیر شود، سیری آن را زیان رساند. پس هرگونه کُند روی برای آن زیانبار و

۱- (۱) . نهج البلاغه، حکمت۱۰۸.

هر گونه تندروی برای آن فساد آفرین است.

مربی بایـد افراط و تفریط را به خوبی بشـناسد؛ مرزها را خوب تشـخیص دهـد و کسانی را که خواهان تربیت هسـتند، به سوی اعتدال حرکت دهد.

امام علی(علیه السلام) در نخستین خطبه حکومتی خود، به این حقیقت اشاره کرده است:

«الْیَمِینُ وَالشِّمَالُ مَضَلَّهٌ وَالطَّرِیقُ الْوُسْطَی هِیَ الْجَادَّهُ عَلَیْهَا بَاقِی الْکِتَابِ وَآثَارُ النُّبُوَّهِ وَمِنْهَا مَنْفَذُ السُّنَّهِ وَإِلَیْهَا مَصِیرُ» . (۱)

انحراف به چپ و راست، گمراهی و ضـلالت است. راه میانه و مستقیم، جاده وسیع حق است. قرآن، آیین رسول خدا(صلی الله علیه و آله) همین طریق را توصیه می کند و سرانجام همین جاده، مقیاس و معیار سنجش کردار همگان است.

امام علی(علیه السلام) در جای دیگر نیز می فرماید:

«مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَیْهِ طَرِیقَهُ وَبَشَّرُوهُ بِالنَّجَاهِ وَمَنْ أَخَذَ یَمِیناً وَشِمَالًا ذَمُّوا إِلَیْهِ الطَّرِیقَ وَحَذَّرُوهُ مِنَ الْهَلَکَهِ» . (۲)

آن که میـانه را پیش گیرد، بسـتانیدش و به نجات مژده دهنـدش و آن که راه راست یا چپ را پیش گیرد، روش وی را زشـت شمارند و از تباهی اش بر حذر دارند.

اعتـدال گرایی در زنـدگی فردی، اجتمـاعی و در فراینـدهای اقتصـادی و دیـن داری، زمینـه تربیـت صـحیح را فراهم می کنـد. حضرت امام علی(علیه السلام) فرمود:

«کُنْ سَمْحاً وَلَا تَکُنْ مُبَذِّراً وَکُنْ مُقَدِّراً وَلَا تَکُنْ مُقَتِّرا؛ (۳)بخشـنده باش نه اسـراف کننـده و انـدازه نگه دار و بر خود سـخت مگیر».

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۱۶.

۲- (۲) . همان، حکمت۲۲۲.

۳- (۳) . نهج البلاغه، نامه۲۱.

آن حضرت در نامه ای به زیاد بن أبیه، معاون عبداللّه بن عباس (استاندار بصره) نوشت:

«

فَدَعِ الْإِسْرَافَ مُقْتَصِداً ؛ (۱) میانه رو باش و از زیاده روی دست بردار».

حضرت امام علی(علیه السلام) به کارگزاران خود سفارش کرد تا در اداره امور، اعتدال گرا باشند و از افراط و تفریط دوری کنند.

«وَلْیَکُنْ أَحَبُّ الْأُمُورِ إِلَیْکَ أَوْسَطَهَا فِی الْحَقِّ؛ (۲)و باید کاری را بیشتر دوست بداری که نه از حق بگذرد و نه فرو ماند».

آن حضرت در نامه ای به عمروبن سلمه ارحبی، او را به رعایت اعتدال در رفتار با غیرمسلمانانی که در قلمرو حکومت او زندگی می کردند، توصیه کرد و فرمود:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ دَهَاقِینَ أَهْلِ بَلَدِکَ شَکَوْا مِنْکَ غِلْظَهً وَقَسْوَهً وَاحْتِقَاراً وَجَفْوَهً وَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلًا لِأَنْ یُدْنَوْا لِشِرْکِهِمْ وَلَا أَنْ یُقْصَوْا وَیُجْفَوْا لِعَهْدِهِمْ فَالْبَسْ لَهُمْ جِلْبَاباً مِنَ اللِّینِ تَشُوبُهُ بِطَرَفٍ مِنَ الشِّدَّهِ وَدَاوِلْ لَهُمْ بَیْنَ الْقَسْوَهِ وَالرَّأْفَهِ وَامْزُجْ لَهُمْ بَیْنَ التَّقْرِیبِ وَالْإِدْنَاءِ وَالْإِبْعَادِ وَالْإِقْصَاءِ إِنْ شَاءَ اللَّه». (۳)

پس از نام خدا و درود. همانا دهقانان مرکز فرمانداریت، از خشونت، قساوت و تحقیر مردم و سنگدلی تو شکایت کردند، من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتم؛ زیرا مشرکند، نه سزاوار قساوت و سنگدلی و بدرفتاری هستند؛ زیرا با ما هم پیمانند. پس در رفتار با آنان، نرمی و درشتی را به هم آمیز و رفتاری توأم با شدت و نرمش داشته باش، اعتدال و میانه روی را در نزدیک یا دور کردن آنان رعایت کن.

۱- (۱) . نهج البلاغه، حکمت۳۳.

۲- (۲) . نهج البلاغه، نامه۵۳.

۳- (۳) . نهج البلاغه، نامه۱۹.

آن حضرت اعتدال را اساس دین می داند و می فرماید:

«أَلَا وَإِنَّ شَرَائِعَ الدِّينِ وَاحِدَهٌ وَسُبُلَهُ قَاصِدَهٌ مَنْ أَخَذَ بِهَا لَحِقَ وَغَنِمَ وَمَنْ وَقَفَ عَنْهَا ضَلَّ وَ نَدِمَ». (۱)

آگاه باشید! قوانین دین یکی و راه های آن معتدل، مستقیم و نزدیک است؛ هرکه بدان چنگ زند، به کاروان حق پیوندد و از آن بهره مند شود و هرکه از آن باز ایستد، گمراه شود و پشیمان گردد.

آن حضرت اجرای عدالت را در گرو رعایت اعتدال می داند:

«عَلَيْكَ بِالْقَصْدِ فِي الْأُمُورِ فَمَنْ عَدَلَ عَنِ الْقَصْدِ جَارَ وَمَنْ أَخَذَ بِهِ عَدَلَ». (۲)

بر تو باد به میانه روی درکار؛ زیرا هرکه از میانه روی برگرداند، ستم کند و هر که بدان پای بند گردد، به عدالت رفتار کند.

افراط و تفریط، انسان را از حق دور می کند و به باطل و ستم آلوده می گرداند.

امام علی(علیه السلام) درباره دوستان و دشمنان به دور از اعتدال خود، فرمود:

وَسَيَهْلِكُ فِي صِنْفَانِ مُحِبٌّ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ وَمُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ وَخَيْرُ النَّاسِ فِيَّ حَالًا النَّمَطُ الْأَوْسَطُ فَالْزَمُوهُ وَالْزَمُوا. (۳)

از نظر من به زودی دو گروه هلاک می گردند؛ دوستی که افراط کند و به غیر حق کشانده شود و دشمنی که در کینه توزی با من زیاده روی کند و راه باطل برگزیند، بهترین مردم از نظر من گروه میانه رو هستند، از آنها جدا نشوید.

در جای دیگر نیز فرمود:

«هَلَكَ فِيَّ رَجُلَانِ مُحِبٌّ غَالٍ وَمُبْغِضٌ قَالٍ؛ دو کس به خاطر من تباه شدند:

ص:۱۷۴

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه ۱۲۰.

۲- (۲) . عبدالواحد امدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج۲، ص ۲۰.

۳- (۳) . نهج البلاغه، خطبه۱۲۷.

دوستی که اندازه نگاه نداشت و دشمنی که بغض مرا در دل کاشت».

حضرت امام علی(علیه السلام) خود را یک انسان معتدل معرفی می کند و توصیه می کند، که همه باید به این میزان توجه کنند:

«نَحْنُ النُّمْرُقَهُ الْوُسْطَی [الَّتِی یَلْحَقُ بِهَا التَّالِی بِهَا یَلْحَقُ التَّالِی وَإِلَیْهَا یَرْجِعُ الْغَالی ؛ ما در جایگاه میانه ایم؛ [پس] عقب افتادگان باید به ما بپیوندند و تندروان غلوکننده باید به سوی ما باز گردند.»

در دیوان منسوب به امام علی(علیه السلام) نیز آمده است:

نحن نوم النمط الاوسطا لسنا کمن قصر او افرطا (۱)

ما شیوه میانه را می جوییم؛ از کسانی نیستیم که کوتاهی یا فزون کاری کنند.

وَطَرِیقُنَا الْقَصْدُ؛ (۲)راه و روش ما میانه روی است».

او که خود مظهر کمالات انسانی و نمونه انسان کامل است، همه را به میانه روی و اعتدال فرا می خواند و می فرماید:

«مَنْ أَرَادَ السَّلَامَهَ فَعَلَیْهِ بِالْقَصْدِ؛ (۳)هرکه خواهان سلامت است، باید میانه روی را پیشه خود سازد.»

سلامت فکری، روحی و روانی، سلامت سیاسی و اجتماعی، سلامت مادی و اقتصادی همه در پرتو اعتدال و پرهیز از افراط و تفریط است. یک مؤمن باید میانه رو باشد.

نیز فرمود:

«الْمُؤْمِنُ سِیرَتُهُ الْقَصْدُ؛ (۴)راه و رسم مؤمن، میانه روی است».

۱- (۱) . دیوان امام علی(علیه السلام)، ص۲۳۲.

۲- (۲) . جمال الدین محمد خوانساری، شرح غررالحکم، چاپ دانشگاه تهران، ج۴، ص۵۴.

۳- (۳) . جمال الدین محمد خوانساری، همان، ج۵، ص۲۶۶.

۴- (۴) . جمال الدین محمد خوانساری، همان، ج۱، ص۷۴.

آن حضرت در توصیف رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود:

«الْمُؤْمِنُ سِيرَتُهُ الْقَصْدُ وَ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ وَ كَلَامُهُ الْفَصْلُ وَ حُكْمُهُ الْعَدْلُ؛ (۱)راه و رسم او (رسول خدا) اعتدال، روش او صحیح و متین و سخنانش روشنگر حق از باطل و حکمش عادلانه بود».

بنابراین بر همه - حکومت، حاکمان، کارگزاران و عموم مردم - لازم است تا با پیروی از سنت و سیره پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) و امام علی(علیه السلام) همواره در امور فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و عبادی از افراط و تفریط دوری کنند و اساس برنامه ها و تصمیم گیری ها و سیاست ها را بر پایه اعتدال و میانه روی تنظیم کنند تا راه راست و نجات را بیابند. حکومت باید در تمام سیاست گذاری ها و عملکردها از این مرز خارج نشود و دستورهای حکومتی خود را همان گونه که حضرت امام علی(علیه السلام) در نهج البلاغه به کارگزاران خود سفارش فرموده، بر اساس این اصل مهم صادر کند و در مسائل فرهنگی و تربیتی نیز زمینه هرگونه افراط و تفریط را از بین ببرد و بسترهای لازم را برای رعایت اصل اعتدال و شکوفایی استعدادهای انسانی و تربیت دینی مهیا سازد.

نتیجه

فلسفه تشکیل حکومت ها تحقق اصول، ارزش ها و اهداف مقدس است؛ این اصول و ارزش ها ممکن است در انواع حکومت ها متفاوت باشند. از دیدگاه نهج البلاغه عدالت از مهم ترین اصول و پایه و اساس شکل گیری حکومت است؛ زیرا فلسفه بعثت پیامبران و نزول کتاب های آسمانی و تشکیل حکومت دینی است که حضرت در جاهای مختلف نهج البلاغه آن را بیان می کند. آزادی انسان ها

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۹۴.

در عرصه های سیاسی، اجتماعی و معنوی نیز یکی از مهم ترین آرمان ها و اهداف حکومت الهی است که حضرت به آن اشاره می کند. وحدت و یکپارچگی، قوام و دوام یک جامعه را به دنبال دارد و اختلاف و پراکندگی مایه سقوط و نابودی یک اجتماع و حکومت است. امنیت نیز یکی از ارزش های مهم و اصیلی است که حکومت ها باید برای ایجاد آن تلاش کنند. مسئله تعلیم و تربیت نیز هدف نهایی حکومت هاست؛ چرا که اساس و پایه همه این امور ساختن و به کمال رساندن انسان است.

ص:۱۷۷

پرسش ها

۱. مفهوم عدالت در نهج البلاغه را بیان کنید.

۲. فوائد اجرای عدالت از دیدگاه امام علی(علیه السلام) را بنویسید.

۳. از دیدگاه امام علی(علیه السلام) جود برتر است یا عدل. چرا؟

۴. آزادی از نگاه امام علی(علیه السلام) چیست؟

۵. آزادی معنوی از دیدگاه امام علی(علیه السلام) را بیان کنید.

۶. آزادی بیان در نهج البلاغه چگونه بیان شده است؟

۷. آزادی سیاسی در نهج البلاغه را تشریح نمایید.

۸. نقش حکومت در ایجاد وحدت را توضیح دهید.

۹. چهار عامل پیروزی از دیدگاه امام علی(علیه السلام) را بنویسید.

۱۰. امنیت از دیدگاه امام علی(علیه السلام) چگونه محقق می شود؟

۱۱. حکومت در تعلیم مردم چه نقش مهمی دارد؟

۱۲. امام علی(علیه السلام) درباره نقش تربیتی حکومت چه مسائلی را بیان می کند؟

۱۳. اعتدال در تربیت چه جایگاهی دارد؟

۴- ساختار حکومت

اشاره

اهداف آموزشی

۱. آشنایی با ساختار حکومت

۲. تبیین شرایط حاکم اسلامی

۳. آشنایی با وظایف حاکم اسلامی

۴. آشنایی با نقش مردم در حکومت

۵. آشنایی با حقوق متقابل مردم و حاکم

مقدمه

یکی از رویکردهای مهم در یک حکومت، ساختار آن است. در نظام اسلامی، حاکم و زمامدار نقش اساسی دارد؛ به همین دلیل، حاکم باید شرایط خاصی داشته باشد. تا بتواند وظایف مهمی را که بر عهده اوست، انجام دهد. درایت، معرفت، عدالت، قوت و سلامت نفس از مهم ترین شرایط اوست. اجرای دین و شریعت، تأمین معیشت مردم، قضاوت و داوری از وظایف مهم حکومت اسلامی است. نقش، حضور و مشارکت جدی مردم نیز در بقاء و تداوم حکومت امری ضروری و لازم است. در حقیقت حاکم و مردم حقوقی بر یکدیگر دارند که رعایت آنها ثبات و دوام حکومت و رعایت نکردن آنها سقوط و نابودی حکومت را در پی دارد. در این فصل به تفصیل در این رابطه سخن خواهیم گفت.

ص:۱۷۹

حاکم

شرایط حاکم

اداره امور مردم از سنگین ترین امانت ها و زمامداری، آزمونی سخت و مسئولیتی بس بزرگ است و تنها کسانی می توانند از این آزمون سربلند بیرون آیند و حق این امانت را اداء کنند و مسؤلیت خویش را انجام دهند که شرایط پذیرش این مسئولیت را داشته باشند و زمامدارانی می توانند حقوق مردمان را به درستی ادا نمایند و حکومت را به اهداف آن نزدیک کنند که دارای درایت، معرفت، عدالت، قوت و سلامت باشند و اگر غیر از این باشد، تباهی و خودکامگی، گمراهی و بیدادگری، دولت و ملت را نابود می سازد.

امام علی(علیه السلام) در این باره چنین هشدار داده است:

«وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالدِّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ وَلَا الْجَاهِلُ فَيُضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ وَلَا الْجَافِي فَيَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ وَلَا الْحَائِفُ لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذَ قَوْماً دُونَ قَوْمٍ وَلَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ وَلَا الْمُعَطِّلُ لِلسُّنَّةِ فَيُهْلِكَ الْأُمَّة». (۱)

شما خوب می دانید که نه جایز است که بخیل بر ناموس، جان، غنیمت ها و احکام مسلمانان ولایت یابد و امامت آنان را عهده دار شود تا در مال آنان حریص گردد؛ نه نادان تا با نادانی خویش مسلمانان را به گمراهی برد؛ نه ستم کار، تا به ستم عطای آنان را ببرد؛ نه حیف و میل کننده اموال، تا به گروهی ببخشد و گروهی را محروم سازد؛ نه آن که به خاطر حکم کردن، رشوه ستاند تا حقوق را پایمال کند و آن را چنان چه باید، نرساند؛ نه آن که سنت را ضایع، و امت را به هلاکت دراندازد.

ص:۱۸۰

۱- (۱) . نهج البلاغه، حکمت۱۳۱.

بنابراین داشتن شرایط یاد شده برای یک حاکم اسلامی ضروری است و نبود این شرایط در زمامداران، به حکومت جاهلانه و گمراهانه تبدیل می شود.

درایت

با توجه به اهمیت مدیریت انسانی، از شرایط اساسی زمامداری، درایت و خردمندی است و کسی نمی تواند بدون خردورزی و برداشت های صحیح از امور گوناگون و فهم عمیق مسائل جامعه را به خوبی اداره کند.

شرط تصمیم گیری های درست و بموقع در اداره امور، درایت و خردمندی است. بدون تشخیص درست مسائل و برداشت آگاهانه از امور، چگونه می توان به تصمیمی درست دست یافت و حقوق مردم را پاس داشت و پرچم حکومت دینی را برافراشت؟ امیرمؤمنان علی(علیه السلام) به درایت در امور سفارش کرد و فرمود:

«

اعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَایَهٍ لَا عَقْلَ رِوَایَهٍ فَإِنَّ رُوَاهَ الْعِلْمِ کَثِیرٌ وَ رُعَاتَهُ قَلِیل؛ (۱)چون خبری را شنیدید، آن را نیک بفهمید و در آن بیندیشد، نه این که بشنوید و نقل کنید؛ زیرا نقل کنندگان علم بسیارند، ولی اندیشه کنندگان در آن اندک اند».

انسانی که اهل درایت نیست، بی اندیشه سخن می گوید و بدون فهم عمیق عمل می کند، پیوسته در اشتباه به سر می برد و خود و دیگران را به سوی تباهی سوق می دهد. امام علی(علیه السلام) در ضمن خطبه ای چنین فرموده است:

«وَإِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَرَاءِ قَلْبِهِ وَإِنَّ قَلْبَ الْمُنَافِقِ مِنْ وَرَاءِ لِسَانِهِ لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَرَادَ أَنْ یَتَکَلَّمَ بِکَلَام تَدَبَّرَهُ فِی نَفْسِهِ فَإِنْ کَانَ خَیْراً أَبْدَاهُ وَإِنْ کَانَ شَرّاً وَارَاهُ وَإِنَّ الْمُنَافِقَ یَتَکَلَّمُ بِمَا أَتَی عَلَی لِسَانِهِ لَا یَدْرِی مَا ذَا لَهُ وَمَا ذَا عَلَیْهِ وَلَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله) لَا یَسْتَقِیمُ إِیمَانُ عَبْدٍ حَتَّی یَسْتَقِیمَ قَلْبُهُ وَلَا یَسْتَقِیمُ قَلْبُهُ حَتَّی یَسْتَقِیمَ لِسَانُهُ فَمَنِ اسْتَطَاعَ مِنْکُمْ أَنْ یَلْقَی اللَّهَ

۱- (۱) . همان، حکمت۹۸.

تَعَالَی وَهُوَ نَقِیُّ الرَّاحَهِ مِنْ دِمَاءِ الْمُسْلِمِینَ وَأَمْوَالِهِمْ سَلِیمُ اللِّسَانِ مِنْ أَعْرَاضِهِمْ فَلْیَفْعَ». (۱)

هر آینه زبان مؤمن در پس قلب اوست و قلب منافق در پس زبان او؛ زیرا مؤمن هنگامی که آهنگ گفتن کند، نخست در درون خود در آن بیندیشد؛ اگر نیک بود، بر زبان آرد؛ اگر بد بود، پنهانش دارد؛ امّا منافق هر سخن که بر زبانش آید، بگوید و نداند که چه به سود اوست و چه بر زیان او. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: «ایمان بنده ای استوار نگردد تا دل او استوار شود؛ دل او استوار نشود تا زبان او استوار نگردد». پس هر یک از شما که تواند خدا را دیدار کند؛ در حالی که دست به خون و مال مسلمانان نیالوده و زبان به ریختن آبرویشان نگشوده باشد، باید چنین کند.

انسان تنها با درایت و تدبیر می تواند خود و دیگران را از لغزش و پشیمانی در امان نگه دارد، پس داشتن درایت در اداره امور جامعه حیاتی است. امیرمؤمنان(علیه السلام) فرموده است:

«الْفِکْرُ فِی الْأَمْرِ قَبْلَ مُلَابَسَتِهِ یُؤْمِنُ الزَّلَلَ؛ (۲)اندیشیدن در هر کار پیش از ورود به آن، [انسان را] از لغزش ایمن می سازد».

بیشترین لغزش ها در ادره امور نتیجه نبود خردورزی و درایت است. امام علی(علیه السلام) یادآور شده است:

«

نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ وَقُبْحِ الزَّلَلِ؛ (۳)پناه می بریم به خدا از خفتن عقل و زشتی لغزش ها.»

درایت و خردمندی در هر امری لازم و در اداره امور از نخستین شرایط است که بدون آن هیچ چیز سامان نمی یابد.

ص:۱۸۲

۱- (۱) . همان، خطبه۱۷۶.

۲- (۲) . شرح غررالحکم، ج۲، ص۶۹.

۳- (۳) . نهج البلاغه، حکمت۲۲۴.

امیرمؤمنان(علیه السلام) چنین رهنمود داده است:

«یَحْتَاجُ الْإِمَامُ إِلَی قَلْبٍ عَقُولٍ وَلِسَانٍ قَئُولٍ وَجَنَانٍ عَلَی إِقَامَهِ الْحَقِّ صَئُولٍ؛ (1)پیشوا و رهبر به قلبی اندیشمند و زبانی گویا و دلی که بر اقامه حق استوار باشد، نیازمند است.»

معرفت

حکومت اسلامی، حکومتی است که حکیمانه اداره می شود و شرط تحقق چنین نظامی، معرفت، بصیرت و حکمت زمامدار است و در غیر این صورت به فرموده امام علی(علیه السلام) حکومت جهالت و ضلالت بر جامعه حاکم خواهد شد:

«

لَا یَنْبَغِی أَنْ یَکُونَ الْوَالِی.... وَلَا الْجَاهِلُ فَیُضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ؛ (2)جایز نیست که نادان زمامدار مسلمانان گردد تا به نادانی خویش آنان را به گمراهی برد.»

داشتن علم و معرفت از شرایط اساسی زمامداری است و سزاوارترین مردم به اداره امور، عالم ترین آنان است. امیر مؤمنان علی(علیه السلام) نیز به صراحت فرمود:

«

أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَیْهِ وَأَعْلَمُهُ بِأَمْرِ اللَّهِ فِیهِ؛ (3)ای مردم! سزاوارترین مردم به خلافت، قوی ترین آنان بدان و داناترین آنها به فرامین خداوند است».

معرفت و حکمت، نقش بسزایی در مدیریت دارد، و نزدیک ترین کسان به پیام آوران الهی در اداره جوامع بر اساس آموزه های آنان، عالم ترین مردم به آموزه های آنان است. علی(علیه السلام) در حکمتی نورانی فرموده است:

«إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِالْأَنْبِیَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ؛ (4)همانا نزدیک ترین مردم به

۱- (۱) . شرح غررالحکم، ج۶، ص۴۷۲.

۲- (۲) . نهج البلاغه، حکمت۱۳۱.

۳- (۳) . همان، خطبه۱۷۳.

۴- (۴) . همان، حکمت۹۶.

پیامبران(علیه السلام)، داناترین آنان است، بدان چه آورده اند.»

انسـان فاقـد معرفت و حکمت پیوسـته به افراط و تفریـط عمـل می کنـد و چنین انسـانی، مـدیریتی نامتعادل دارد و همه امور را دست خوش آشفتگی و تزلزل می کند. امیرمؤمنان علی(علیه السلام) فرمود:

«لَا یُرَی الْجَاهِلُ إِلَّا مُفْرِطاً أَوْ مُفَرِّطا؛ (۱)جاهل را نمی بینی مگر این که یا افراط می کند یا تفریط».

نقطه مقابل این نوع مدیریت، مدیریت دانایان است که اعتدال را سرلوحه کار خود قرار می دهند. چنان که امیر بیان علی(علیه السلام) نیز فرموده است:

«الْفَقِیهُ کُلُّ الْفَقِیهِ مَنْ لَمْ یُقَنِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ وَلَمْ یُؤْیِسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَلَمْ یُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَکْرِ اللَّه». (۲)

دانای فهمیـده و زیرک کسـی است که مردم را از آمرزش خدا مأیوس نسازد؛ از مهربانی و رحمت او و آنها را از نا امید نکند و از عذاب ناگهانی وی ایمن شان ندارد.

معرفت و حکمت، دیـد انسان را در اداره امور جامعه وسـعت می بخشـد و او را از تنگ نظری و کوته بینی به دور می دارد؛ به رفتـاری معتـدل و حکیمـانه می کشانـد؛ امـا نبـود معرفت و حکمت در حکـومت، جز پیمـودن راه جهـالت و کشانـدن مردم به گمراهی و عملکردی تنگ نظرانه و بیدادگرانه نتیجه دیگری ندارد.

امـام علی(علیه السـلام) در وصف آنـانی که داوری و حکومت میـان مردم را بر عهـده می گیرنـد؛ اما معرفت و حکمت کافی ندارند، چنین فرموده است:

«دشـمن ترین مردم در نزد خدا، دو کس باشند: یکی آن که خداوند او را به خود وانهاده؛ او از راه راست به دور افتاده؛ دل او شیفته بدعت است؛ مردم را به گمراهی

۱- (۱) . همان، حکمت۷.

۲- (۲) . همان، حکمت ۹۰.

می کشاند؛ دیگران را به فتنه دراندازد و راه رستگاری پیشینیان را به روی خود مسدود سازد؛ در مرگ و زندگی گمراه کننده پیروان خویش و برگیرنـده بـار گناه دیگران است؛ اما خود، گناهان خویش را پاینـدان. دیگری، کسـی است که کوله باری از نـادانی فراهم ساخته، خود را در میان جماعت نادان امت درانـداخته، شـتابان در تاریکی فتنه تازان کور در بسـتن پیمان سازش میان مردم آدمی نمایان که او را دانا نامیـده انـد و او نه چنان است؛ چیزی را بسـیار فراهم آورده که انـدکش بهتر از بسـیار آن است؛ خویشـتن را از آبی گنـده سـیراب کرده و چه بسـا چیزهـای بی فایـدت در گنجینه خاطر خود انـدوخته؛ در میان مردم به داوری نشـیند و خود را عهـده دار گشودن مشـکل دیگری بینـد؛ اگر کار سربسـته ای نزد او ببرنـد، نمونه ای چند از رأی خود آماده گردانـد و آن را صواب داند؛ کارها بر او مشـتبه گردیده؛ عنکبوتی را ماند که در بافته های تار خود خزیده؛ نداند که بر خطـاست یـا به حقیقت رسـیده؛ اگر به صواب رفته باشـد، ترسـد که راه خطا پیموده؛ اگر به خطا رفته، امیـد دارد آن چه گفته صواب بوده است؛ نادانی است که راه جهالت پوید؛ کوری است که در تاریکی گمشده خود جوید؛ آن چه گوید، نه از روی قطع و یقین گویـد؛ به گفتن روایت هـا پردازد و چنـان که کـاه را بر بـاد دهنـد، او را زیر و رو سازنـد. به خـدا سوگنـد! نه راه صدور حکم را دانسـته است؛ نه منصبی را که به عهده اوست، شایسته است؛ آن چه را خود نپذیرد، علم به حساب نیاورد؛ جز مذهب خویش، مذهبی را حق نشمارد؛ اگر حکمی را نداند، آن را بپوشاند تا نادانی اش نهفته بماند؛ خون بی گناهان از حکم ستم کارانه او در خروش و فریاد میراث بر بادرفتگان همه جا در گوش است». (۱)

امام علی(علیه السلام) گوشه هایی از عملکرد نادان هایی را که در کرسی اداره امور نشسته

۱- (۱) . همان، حکمت۱۷.

و کورانی را که سررشته دار مردم شده اند، بیان می کند تا زشتی و تباهی حکومت جاهلان و گمراهان به خوبی روشن شود و از سوی دیگر جز عالمان و فرهیختگان نبایـد در رأس امور قرار گیرند. امیرمؤمنان علی(علیه السـلام) چنان به حاکمیت معرفت و حکمت در حکومت اهمیت می داد که به کارگزاران خود چنین سفارش می کرد:

«وَأَكْثِرْ مُدَارَسَةَ الْعُلَمَاءِ وَمُنَافَثَةَ الْحُكَمَاءِ- فِي تَثْبِيتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَهْلُ بِلَادِكَ وَإِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ مِنْ قَبْلِكَ». (۱)

درباره آن چه کار شهرهایت را استوار دارد و نظمی را که مردم پیش از تو بر آن بوده اند، با دانشمندان زیاد گفت وگو کن و با حکیمان زیاد سخن بگو.

عدالت

عدالت، شرط اساسی برای تصدی امور حکومت است چنان چه این شرط نباشد، شرایط دیگر نیز نخواهد بود؛ زیرا حیات همه امور به عدالت است. چنان که امیرمؤمنان علی(علیه السلام) نیزاشاره فرموده است:

«

الْعَدْلُ حَيَاةٌ؛ (۲)عدالت، زندگی است.»

هیچ چیز مانند بی عدالتی در حکومت، خانمانسوز و بنیان برانداز نیست؛ به گونه ای که کم ترین بی عدالتی نیز ویرانگر است. بنـابراین توجه به صـفت عـدالت در زمامـداران امری اساسـی است. برپایی حکومت؛ همـدلی ملت؛ آسودگی امت و اسـتواری دولت به عدالت است؛ عدالت، اساس سـلامت جامعه و نشاط مردم و عامل قوت سـیاست و مشارکت همگانی؛ توانمندی دین در راهبری و روی آوردن مردم به دین داری است. با تحقق عدالت انگیزه خدمت به درستی فراهم

۱- (۱) . همان، نامه۵۳.

۲- (۲) . شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۶۴.

می شود و رحمت، محبت و برکت جامعه را فرا می گیرد؛ تحقق عـدالت جز با زمامدارانی عدالت پیشه و دادگر به دست نمی آید؛ امانت حکومت و مدیریت جز با عدالت ادا نمی شود. امیرمؤمنان علی(علیه السلام) فرموده است:

«ثَلَاثَةٌ مَنْ کُنَّ فِیهِ مِنَ الْأَئِمَّهَ صَلَحَ أَنْ یَکُونَ إِمَاماً [اضْطَلَع بِأَمَانَتِهِ؛ اذا عَدَلَ فِی حُکْمِهِ، وَلَمْ یَحْتَجِبْ دون رَعِیَّتِهِ، وأَقَامَ کِتَابَ اللَّهِ تعالی فی الْقَرِیبَ وَالْبَعِیدِ». (۱)

هر پیشوایی که سه ویژگی زیر را داشته باشد، می توان گفت به امانت خود وفادار است: ۱. در صدور حُکم عدالت را در نظر بگیرد؛ ۲. در دسترس مردم باشد؛ ۳. قوانین الهی را درباره اشخاص دور و نزدیک یکسان برپا دارد.

پس از شکایت مردم از عملکرد عثمان بن عفان و درخواست مردم برای گفت وگو با وی، امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در سخنانی خطاب به عثمان بن عفان به جایگاه عدالت در حکومت اشاره کرد و فرموده:

«فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هُدِیَ وَهَدَی فَأَقَامَ سُنَّةً مَعْلُومَةً وَأَمَاتَ بِدْعَةً مَجْهُولَةً وَإِنَّ السُّنَنَ لَنَیِّرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ وَإِنَّ الْبِدَعَ لَظَاهِرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضُلَّ بِهِ». (۲)

بدان! برترین بندگان خدا نزد او پیشوایی است عادل، هدایت شده و راهبر که سنت شناخته شده را برپا دارد؛ بدعتی را که ناشناخته است، از بین ببرد؛ سنت ها روشن و نشانه هایش هویداست؛ بدعت ها آشکار و نشانه هایش برپاست؛ بدترین مردم نزد خدا پیشوایی است ستمگر، خود گمراه و گمراه کننده دیگران که سنت پذیرفته شده را بمیراند و بدعت واگذارده را زنده گرداند.

امام علی(علیه السلام) شرط عدالت را اصیل ترین شرط زمامداری می داند و مهم ترین

۱- (۱) . علاءالدّین بن حسام الدّین المتقی الهندی، کنز العمّال، ج۵، ص۷۶۴.

۲- (۲) . نهج البلاغه، حکمت۱۶۴.

امور را وابسته به آن معرفی کرده و فرموده است:

«لَا یَصْلُحُ الْحُکْمُ وَلَا الْحَدُّ وَلَا الْجُمُعَةُ إِلَّا بِإِمَامِ عدل؛ (۱)داوری و حکومت و اقامه حدود و نماز جمعه جز با پیشوایی عادل درست نمی شود».

زمامداران عادل، جامعه را به امنیت، رفاه و برکت می رسانند و سرچشمه خیر برای مردمانند و زمامداران فاجر وسیله هلاکت مردمانند.

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) ضمن خطبه ای هنگام اردوکشی به شام برای پیکار با معاویه بن أبی سفیان و قاسطین چنین فرموده است:

«اتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَأَطِیعُوهُ وَأَطِیعُوا إِمَامَکُمْ فَإِنَّ الرَّعِیَّهَ الصَّالِحَهَ تَنْجُو بِالْإِمَامِ الْعَادِلِ أَلَا وَإِنَّ الرَّعِیَّهَ الْفَاجِرَهَ تَهْلِکُ بِالْإِمَامِ الْفَاجِرِ». (۲)

از خدا بترسید و از امام خود فرمان برید که مردم صالح به وسیله پیشوای عادل نجات می یابند و بدانید که مردم فاجر به وسیله پیشوای فاجر هلاک می شوند.

بنابر اندیشه سیاسی امام علی(علیه السلام) جز آنان که عدالت را بر خود گماشته اند و عدالت حاکم بر اندیشه و کردار و رفتار آنان است، کسی نمی تواند حق و عدل را به درستی برپا دارد. آن حضرت فرموده است:

«قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَکَانَ أَوَّلَ عَدْلِهِ نَفْیُ الْهَوَی عَنْ نَفْسِهِ یَصِفُ الْحَقَّ وَیَعْمَلُ بِهِ لَا یَدَعُ لِلْخَیْرِ غَایَهً إِلَّا أَمَّهَا وَلَا مَظِنَّهً إِلَّا قَصَدَهَا قَدْ أَمْکَنَ الْکِتَابَ مِنْ زِمَامِهِ فَهُوَ قَائِدُهُ وَإِمَامُهُ یَحُلُّ حَیْثُ حَلَّ ثَقَلُهُ وَیَنْزِلُ حَیْثُ کَانَ مَنْزِلُه». (۳)

عدالت را بر خود گماشته؛ نخستین نشانه آن این است که هوی و هوس را از دل برداشته؛ حق را ستاید و به کار بندد؛ کار نیکی نیست که ناکرده گذاشته؛ و در

۱- (۱) . بحار الأنوار، ج۸۹، ص۲۵۶.
۲- (۲) . بحار الأنوار، ج۳۲،ص۳۸۷.
۳- (۳) . نهج البلاغه، خطبه۸۷.

جایی گمان فایدتی نبرده جز آن که برای رسیدن بدان همت گماشته؛ خود را در اختیار کتاب خدا نهاده؛ آن را راهبر و پیشوای خود قرار داده؛ هر جا گوید بارگشاید و هر جا که فرمان دهد، فرود آید.

توان

هر کس به هر پست از مقام های زمامداری که می رسد، باید توان و شایستگی لازم برای آن مقام را داشته باشد؛ یعنی توان تحمل بار سنگین امانت اداره مردم؛ گشادگی سینه؛ توانایی تحمل مخالفان؛ شجاعت لازم در تصمیم گیری و ایستادگی؛ صلابت و استواری در امور؛ مصمم بودن در راهبری؛ توان ایستادگی در برابر مشکلات و ناملایمات؛ صبر و استقامت بر مصیبت ها و نعمت ها؛ صبر در برابر معصیت ها؛ صبر بر طاعت خدا؛ و توانایی حفظ حدود خدا و مرزها؛ پاسداری از حقوق مردم و قوانین مقررات داشته باشد. امیرمؤمنان علی(علیه السلام) فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ؛ (۱)ای مردم! سزاوارترین افراد برای حکومت کسی است که بدان تواناتر باشد».

کسی که توان لازم برای اداره امور را ندارد و به آسانی زیر بار کار یا این وآن می رود و زمام امور از کف او بیرون می رود، گرفتار تزلزل و پریشانی وتصمیم ها و اقدامات متناقص می گردد.

امام علی(علیه السلام) در عهدنامه مالک اشتر چنین یادآور شده است:

«وَاجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْساً مِنْهُمْ لَا يَقْهَرُهُ كَبِيرُهَا وَلَا يَتَشَتَّتُ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا». (۲)

بر سر هریک از کارهایت مهتری از آنان بگمار که نه بزرگی کار او را ناتوان

۱- (۱) . همان، خطبه۱۷۳.

۲- (۲) . همان، نامه۵۳.

سازد و نه بسیاری آن وی را پریشان نماید.

انسانی که سعه صدر لازم را برای اداره امور نداشته باشد، سنگینی بار امانت مدیریت را تاب نمی آورد، نمی تواند حق مردم را ادا کند. امیر مؤمنان علی(علیه السلام) به صراحت فرموده است:

«مَنْ ضَاقَ صَدْرُهُ لَمْ یَصْبِرْ عَلَی أَدَاءِ حَق؛ (۱)کسی که سینه اش تنگ باشد، بر ادای حق تاب نیاورد».

گشادگی سینه از ابزار مدیریت است و بی گمان آن که سینه اش تنگ باشد، توان لازم برای اداره امور را نخواهد داشت. امام علی(علیه السلام) فرموده است:

«آلَهُ الرِّئَاسَهِ سَعَهُ الصَّدرْ، (۲)وسیله و ابزار ریاست و مدیریت، گشادگی سینه است».

نابردباری و کم تحملی رشته کار را از کف انسان بیرون می برد و انسان نمی تواند مخالفان را تحمل نماید و حقوق مردم را ادا و انصاف را بر پا دارد. امیر مؤمنان علی(علیه السلام) کارگزاران خود را به شکیبایی و بردباری و دادورزی در اداره امور سفارش کرده و چنین فرموده است:

«

فَأَنْصِفُوا النَّاسَ مِنْ أَنْفُسِکُمْ وَاصْبِرُوا لِحَوَائِجِهِمْ؛ (۳)پس داد مردم را از خود بدهید و با آنان انصاف روا دارید و در برآوردن حاجت های آنان شکیبایی ورزید».

شکیبایی و بردباری از شرایط اصلی حکومت است؛ به گونه ای که بدون آن توان مدیریت نخواهد داشت. امیرمؤمنان علی(علیه السلام) فرمود:

«

الْحِلْمُ رَأْسُ السیاسَهِ؛ (۴)بردباری، سر ریاست و سیاست است».

ص:۱۹۰

۱- (۱) . کنزالفوائد، ج۱، ص۲۷۸.

۲- (۲) . نهج البلاغه، حکمت۱۷۶.

۳- (۳) . همان، نامه۵۱.

۴- (۴) . شرح غررالحکم، ج۱، ص۱۹۷.

بردباری زمامداران مایه استواری حکومت و ارجمندی سیاست آنان است و چیزی چون بردباری و شکیبایی در اداره امور راهگشا نیست. پیشوای بردباران امام علی(علیه السلام) بردباری را چنین کارساز معرفی فرموده است:

«

وَ لَا عِزَّ کَالْحِلْمِ؛ (۱)هیچ عزتی چون بردباری نیست».

با این فاکتورهای مدیریتی، حکومت سامان می یابد و اعتدال همه امور را فرا می گیرد و عدالت به درستی رخ می نماید. پیشوای عدالت خواهان امام علی(علیه السلام) در حکمتی والا چنین فرموده است:

«وَالْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى غَائِصِ الْفَهْمِ وَغَوْرِ الْعِلْمِ وَزَهْرَهِ الْحُكْمِ وَرَسَاخَهِ الْحِلْمِ فَمَنْ فَهِمَ عَلِمَ غَوْرَ الْعِلْمِ وَمَنْ عَلِمَ غَوْرَ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنْ شَرَائِعِ الْحُكْمِ وَمَنْ حَلُمَ لَمْ يُفَرِّطْ فِي أَمْرِهِ وَعَاشَ فِي النَّاسِ حَمِيداً». (۲)

و عدالت بر چهار رکن استوار است: فهمی ژرف نگرنده؛ دانشی پی به حقیقت برنده؛ نیکو داوری کردن و در بردباری استوار بودن.

پس آن که به ژرفای دانش رسید از آبشخور شریعت سیراب گردید و آن که بردبار بود، تقصیر نکرد و میان مردم با نیک نامی زندگی نمود.

شکیبایی و پایداری در اداره امور، بستر هموار شدن راه ها و دریچه رسیدن به هدف هاست و بدون چنین توان در مدیریت، کسی را نجات و رستگاری نیست. حاکمان حکیم بر اساس شکیبایی و بزرگواری و حق مداری مدیریت می کنند که این امور راز کامیابی است. امیرمؤمنان علی(علیه السلام) ضمن خطبه ای مفصل (۳) چنین فرموده است:

۱- (۱) . نهج البلاغه، حکمت۱۱۳.

۲- (۲) . همان، حکمت۳۱.

۳- (۳) . پرتوی از نهج البلاغه،ج۱، ص۶۸۱.

«رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْماً فَوَعَى وَدُعِيَ إِلَى رَشَادٍ فَدَنَا وَأَخَذَ بِحُجْزَهِ هَادٍ فَنَجَا رَاقَبَ رَبَّهُ وَ خَافَ ذَنْبَهُ قَدَّمَ خَالِصاً وَعَمِلَ صَالِحاً اكْتَسَبَ مَذْخُوراً وَاجْتَنَبَ مَحْذُوراً رَمَى غَرَضاً وَأَحْرَزَ عِوَضاً كَابَرَ هَوَاهُ وَكَذَّبَ مُنَاهُ جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّهَ نَجَاتِهِ وَالتَّقْوَى عُدَّهَ وَفَاتِهِ رَكِبَ الطَّرِيقَهَ الْغَرَّاءَ وَلَزِمَ الْمَحَجَّهَ الْبَيْضَاءَ اغْتَنَمَ الْمَهَلَ وَبَادَرَ الْأَجَلَ وَتَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ». (۱)

خداوند رحمت کند انسانی را که حکمی (حکمتی) را شنید و نیک فهمید؛ به رستگاری خوانده شد و بدان رو آورد؛ در پی راهنمایی افتاد و رهید؛ خدا را حاضر دید و از گناه ترسید؛ توشه پیش فرستاد؛ کرده نیک برای ذخیره انجام داد؛ از آن چه پرهیز باید، دوری گزید؛ در پی حق رفت و بدان رسید؛ آرزو را سرکوب کرد و با هوس خویش جنگید؛ شکیبایی را مرکب نجات و پرهیزگاری را برگ روز وفات دانست؛ راه روشن را پیش گرفت؛ طریق راست را مسیر خویش گرفت؛ فرصت زندگی را غنیمت شمرد و بر أجل پیشی گرفت و کار نیک ذخیرت کرد.

با چنین توانایی هایی است که می توان در راه راست گام نهاد و امانت حکومت را پاس داشت. امام علی(علیه السلام) در عهدنامه مالک اشتر در بیان صفات و ویژگی های زمامداران و توانایی های لازم برای اداره مردم و ادای حقوق آنان فرموده است:

«وَلَيسَ يَخْرُجُ الْوَالِي مِنْ حَقِيقَهِ مَا أَلْزَمَهُ اللَّهُ [تَعَالَى] مِنْ ذَلِكَ إِلَّا بِالاهْتِمَامِ وَالِاسْتِعَانَهِ بِاللَّهِ وَتَوْطِينِ نَفْسِهِ عَلَى لُزُومِ الْحَقِّ وَالصَّبْرِ عَلَيْهِ فِيمَا خَفَّ عَلَيْهِ أَوْ ثَقُلَ». (۲)

و والی از عهده آن چه خدا بر او واجب کرده برنیاید، مگر با کوشش و از خدا یاری جستن و خود را برای اجرای حق آماده نمودن و شکیبایی ورزیدن در انجام کار، خواه بر او دشوار آید یا آسان نماید.

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۷۶.

۲- (۲) . همان، نامه۵۳.

سلامت

پاک بودن زمامداران از آلودگی های نفسانی و خصلت های غیر انسانی از شروط واجب برای زمامداری در حکومت است و کسی نمی تواند با وجود چنین خصلت ها و آلودگی هایی، مدیریتی حکیمانه داشته باشد، خصلت ها و آلودگی هایی همچون دنیا دوستی؛ خودخواهی؛ خود محوری؛ انحصار طلبی؛ خودرأیی؛ ریاست طلبی؛ قدرت پرستی؛ مقام دوستی؛ جاه طلبی؛ خودستایی؛ شهرت طلبی؛ آزمندی؛ آرزوگرایی؛ جوپذیری؛ سازشکاری؛ پرده دری؛ خودبینی؛ تنگ نظری؛ بی وفایی؛ باطل گرایی؛ طمع ورزی؛ بدخلقی؛ خشک مغزی؛ کینه توزی؛ حقارت پذیری؛ خشونت ورزی؛ فخرفروشی؛ لجاجت ورزی؛ حلیه گری؛ بدبینی؛ انتقام گیری؛ بی اعتمادی؛ شتاب ورزی؛ ناامیدی؛ دون همتی؛ ریاکاری؛ ظاهربینی؛ بی حیایی؛ محبت کور و افراطی؛ خودنمایی؛ اشرافیگری و جز این ها.

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) وجود خصلت های ناپسند و آلودگی ها را موجب تباهی حکومت و گمراهی مردم و نابودی آنان می داند، پس فرمود:

«وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَ الدِّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَام وَإِمَامَهِ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ وَلَا الْجَاهِلُ فَيُضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ وَلَا الْجَافِي فَيَقْطَعَهُمْ بِجفَائِهِ وَلَا الْحَائِفُ لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذَ قَوْماً دُونَ قَوْمٍ وَلَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَ يَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ وَلَا الْمُعَطِّلُ لِلسُّنَّهِ فَيُهْلِكَ الْأُمَّه». (۱)

و شما خوب می دانید که نه جایز است بخیل بر ناموس و جان و غنیمت ها و احکام مسلمانان ولایت یابد و امامت آنان را عهده دار شود تا بر مال های آنان حریص گردد؛ نه نادان تا با نادانی خویش مسلمانان را به گمراهی برد؛ نه ستم کار تا به ستم،

ص:۱۹۳

۱- (۱) . همان، حکمت ۱۳۱.

عطـای آنان را ببرد؛ نه حیف و میل کننـده اموال تا به مردمی ببخشـد و مردمی را محروم سازد؛ نه آن که به خاطر حکم، رشوه ستاند تا حقوق را پایمال کند؛ آن را چنان که باید نرساند و نه آن که سنت را ضایع سازد و امت را به هلاکت دراندازد.

دنیـادوستی یعنی برقرار کردن نسـبت پست و نفسانی با امری از امور عالم، ریشه و اساس همه خطاها و گناهان است؛ چنان که امیر مؤمنـان علی(علیه السـلام) این حقیقت را- که نخستین بـار پیامبر اکرم(صـلی الله علیه و آله) بیان فرمود (۱) - یادآور شده است:

«

حُبُّ الدُّنْیَا رَأْسُ کُلِّ خطیئه؛ (۲)دوستی دنیا سرچشمه همه خطاهاست.»

پیشوای پارسایـان، امـام علی(علیه السـلام) همه معصـیت هـا، نافرمـانی هـا، تمام کـج فهمی ها و انحراف ها را در برقرار کردن نسبت پست و نفسانی با عالم یعنی دنیای نکوهیده معرفی کرد و راه نجات و رسـتگاری را در زهد و ترک دنیا و پارسایی می داند و فرمود:

«مِنْ هَوَانِ الدُّنْیَا عَلَی اللَّهِ أَنَّهُ لَا یُعْصَی إِلَّا فِیهَا وَلَا یُنَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِتَرْکِهَا». (۳)

در خواری دنیا نزد خدا همین بس که جز به دنیا نافرمانی او نکنند و جز با وانهادن دنیا به پاداشی که نزد خداست، نرسند.

دنیادوستی به شـکل های گوناگون جلوه می کنـد و هیـچ آفتی چون آن زمامـداری را به تباهی نمی کشاند و سـلامت امور را زایـل نمی گردانـد. خطرنـاک ترین جلوه آن این است که دین وسـیله دنیادوستی و بهره منـدی های حیوانی گردد. امیرمؤمنان علی(علیه السـلام) در عهـدنامه مالـک اشتر دربـاره حکومت هـایی که دین را وسـیله مقاصـد دنیایی خود کرده بودنـد و به نام اسلام پناهی، دنیاخواهی می کردند و به جای امانتداری خودکامگی می نمودند، چنین یادآور شده است:

۱- (۱) . تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۹۶.

۲- (۲) . تحف العقول، ص ۱۵۰.

۳- (۳) . نهج البلاغه، حکمت۳۸۵.

«فَإِنَّ هَـٰذَا الـدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِـيراً فِی أَيْدِی الْأَشْـرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَی وَتُطْلَبُ بِهِ الدُّنْيَا؛ (۱)در اين بـاره نيـک بنگر که اين دين در دست بدکاران گرفتار بود؛ در آن، کار از روی هوس می راندند و به نام دين، دنيا را می خوردند».

پيشوای آزادگان امام علی(عليه السلام) جلوه کامل پارسايی و وارستگی از دنيا و بندهای آن، در نامه ای به «عثمان بن حنيف» – استاندار بصره – درباره وانهادن دنيا و آنان که در اسارت آن به هلاکت رسيدند، چنين نوشته است:

«إِلَيْـکِ عَنِّی يَا دُنْيَا فَحَبْلُکِ عَلَی غَارِبِکِ قَدِ انْسَـلَلْتُ مِنْ مَخَالِبِکِ وَأَفْلَتُّ مِنْ حَبَائِلِکِ وَاجْتَنَبْتُ الـذَّهَابَ فِی مَـدَاحِضِکِ – أَيْنَ الْقُرُونُ الَّذِينَ غَرَرْتِهِمْ بِمَـدَاعِبِکِ أَيْنَ الْأُمَمُ الَّذِينَ فَتَنْتِهِمْ بِزَخَارِفِکِ فَهَا هُمْ رَهَائِنُ الْقُبُورِ وَمَضَامِينُ اللُّحُودِ وَاللَّهِ لَوْ کُنْتِ شَخْصـاً مَرْئِيّـاً وَقَالَبـاً حِسِّيّـاً لَـأَقَمْتُ عَلَيْـکِ حُـدُودَ اللَّهِ فِی عِبَـادٍ غَرَرْتِهِمْ بِالْأَمَـانِیِّ وَأُمَمٍ أَلْقَيْتِهِمْ فِی الْمَهَاوِی وَمُلُوکٍ أَسْـلَمْتِهِمْ إِلَی التَّلَفِ وَأَوْرَدْتِهِمْ مَوَارِدَ الْبَلَـاءِ إِذْ لَـا وِرْدَ وَلَـا صَـدَرَ هَيْهَاتَ مَنْ وَطِئَ دَحْضَکِ زَلِقَ وَمَنْ رَکِبَ لُجَجَکِ غَرِقَ وَمَنِ ازْوَرَّ عَنْ حَبَائِلِکِ وُفِّقَ وَالسَّالِمُ مِنْکِ لَا يُبَالِی إِنْ ضَاقَ بِهِ مُنَاخُهُ وَالدُّنْيَا عِنْدَهُ کَيَوْمٍ حَانَ انْسِلَاخُهُ اعْزُبِی عَنِّی فَوَاللَّهِ لَا أَذِلُّ لَکِ فَتَسْتَذِلِّينِی وَلَا أَسْلَسُ لَکِ فَتَقُودِينِی». (۲)

ای دنيا! از من دور شو که مهارت را بر دوشت نهاده است گسسته؛ من از چنگالت به در جسته ام و از ريسمان هايت رسته و از لغزشـگاه هايت دوری گزيده ام. کجايند مهترانی که به بازيچه های خود فريبشان دادی؟ کجايند، مردمی که با زيورهايت دام فريب بر سـر راهشان نهادی؟ آنک در گورها گرفتار و در لابلای لحـدها ناپديـدار. به خـدا اگر کالبـدی بودی ديدنی يا قالبی ستودنی – تو را وا نمی گذاشتم. و حد خدا را درباره ات اجرا می کردم. به کيفر بندگانی که آنان را با

۱– (۱) . همان، نامه۵۳.

۲– (۲) . همان، نامه۴۵.

آرزوها دستخوش فریب ساختی؛ مردمانی که در هلاکت جان های شان در انداختی و پادشاهانی که به دست نابودی شان سپردی و در چنگال بلای شان در آوردی؛ به گونه ای که نه راهی برای در شدن و نه گریزگاهی برای بیرون آمدن دارند؛ هرگز! آن که پا در لغزشگاهت نهاد به سر درآمد؛ آن که در ژرفای دریایت فرو رفت به درنیامد؛ آن که از ریسمان هایت رهید، توفیق رفیقش گردید؛ آن که از گزند تو ایمن است، باکش نبود؛ اگر جای تنگش مسکن است و دنیا در دیده او چنان است که گویی روز پایان آن است. از دیده ام نهان شو! به خدا سوگند! رامت نشوم که مرا خوار بداری و گردن به بندت ندهم تا از این سو بدان سویم کشانی.

رهایی از دام های دنیا و وارستگی از وابستگی به زیورهای آن شرط زمامداری است؛ زیرا دوستدار دنیا و نارهیده از آن، همه چیز را در خدمت دنیای خود می خواهد و مردم را نیز در راه رسیدن به خواسته های دنیایی خویش به خدمت می گیرد و خود و دیگران را به هلاکت می کشاند.

الگوی پارسایان، امام علی(علیه السلام) چنین سفارش فرموده است:

«یَا أَسْرَی الرَّغْبَهِ أَقْصِرُوا فَإِنَّ الْمُعَرِّجَ عَلَی الدُّنْیَا لَا یَرُوعُهُ مِنْهَا إِلَّا صَرِیفُ أَنْیَابِ الْحِدْثَانِ؛ (۱)ای اسیران آز! باز ایستید که گراینده دنیا را آن هنگام بیم فرا آید که بلاهای روزگار دندان به هم ساید».

هر کجا لغزیدن و فرو افتادنی دیده می شود، رد پایی از دنیادوستی و طمع ورزی دیده می شود، به بیان آموزگار وارستگی امام علی(علیه السلام):

«

أَکْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامعِ؛ (۲)قربان گاه خردها را بیشتر آن جا توان یافت که برق طمع ها بر آن تافت».

ص:۱۹۶

۱- (۱) . همان، حکمت۳۵۹.

۲- (۲) . همان، حکمت۲۱۹.

خودکامگی، انحصارطلبی و قدرت پرستی خرد نورانی و عقل ربانی را زایل می کند و آدمی را از صورت و سیرت انسانی بیرون می برد و از او جانوری درنده خوی می سازد که جز به دریدن [حرمت آدمیان] و تجاوز [به حقوق مردم] و خوردن [دارایی های آنان] نمی پردازد.

امام علی(علیه السلام) در این باره به مالک اشتر چنین هشدار داده است:

«وَإِذَا أَحْدَثَ لَکَ مَا أَنْتَ فِیهِ مِنْ سُلْطَانِکَ أُبَّهَةً أَوْ مَخِیلَةً فَانْظُرْ إِلَی عِظَمِ مُلْکِ اللَّهِ فَوْقَکَ وَقُدْرَتِهِ مِنْکَ عَلَی مَا لَا تَقْدِرُ عَلَیْهِ مِنْ نَفْسِکَ فَإِنَّ ذَلِکَ یُطَامِنُ إِلَیْکَ مِنْ طِمَاحِکَ وَیَکُفُّ عَنْکَ مِنْ غَرْبِکَ وَیَفِیءُ إِلَیْکَ بِمَا عَزَبَ عَنْکَ مِنْ عَقْلِکَ». (۱)

اگر قدرتی که از آن برخورداری، نخوتی در تو پدید آرد و خود را بزرگ بشماری، بزرگی حکومت پروردگار را که برتر از توست، بنگر که چیست و قدرتی را که بر تو دارد و تو را برخود، آن قدرت نیست که چنین نگریستن سرکشی تو را می خواباند و تیزی تو را فرو می نشاند و خرد رفته ات را به جای باز می گرداند.

با کم ترین ظهور خود محوری، ریاست طلبی و مقام دوستی در عرصه زمامداری، حکومت جهالت و ضلالت رخ می نماید که جلوه ای از حیوانیت آدمی و سلطه گری، بیدادگری و تباه گری از لوازم آن است.

امام علی(علیه السلام) این حقیقت را به مالک اشتر گوشزد کرده و فرموده است:

«وَلَا تَکُونَنَّ عَلَیْهِمْ سَبُعاً ضَارِیاً تَغْتَنِمُ أَکْلَهُمْ؛ (۲)برای مردم همچون جانوری آزاردهنده و درنده خوی مباش که خوردن شان را غنیمت بشماری».

خودرأیی، جاه طلبی و تنگ نظری، بزرگ ترین آفت زمامداری و مایه زوال

ص:۱۹۷

۱- (۱) . همان، نامه۵۳.

۲- (۲) . همان، نامه۵۳.

سلامت امور است و حکومت را به سوی هلاکت سوق می دهد. (۱)

امیر بیان علی(علیه السلام) به صراحت فرموده است:

«مَنِ اسْتَبَدَّ بِرَأْیِهِ هَلَکَ؛ (۲)هر که خود رأی گردید، به هلاکت رسید».

وظایف حاکم

- اجرای دین و شریعت

یکی از وظایف حکومت، اجرای دین و شریعت و احکام نورانی اسلام است. این حقیقت هم در قرآن و هم در نهج البلاغه ذکر شده است، که به شرح برخی از مصادیق آن می پردازیم.

برپایی نماز جمعه و جماعت، سنگ بنای تشکیلات حکومتی اسلامی است. قرآن کریم می فرماید:

(الَّذِینَ إِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ لِلّهِ عاقِبَهُ الْأُمُورِ). ۳

کسانی که وقتی در روی زمین به آنها اقتدار (و حکومت) می دهیم، نماز به پا می دارند و زکات را به مستحقان می دهند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند و می دانند که عاقبت کارها به دست خداست.

بر اساس این آیه، اجرای احکام و شریعت اسلامی از وظایف حکومت است. نماز، زکات، امر به معروف و نهی از منکر از احکامی هستند که باید حکومت اسلامی آنها را اجرا کند.

ص:۱۹۸

۱- (۱) . حکومت حکمت، ص ۱۶۱.

۲- (۲) . همان.

پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) در اولین جمعه ای پس از مهاجرت به مدینه، نماز جمعه را برپا کرد. پس از آن حضرت نیز کسانی که زعامت امت و تدبیر امور آن ها را به عهده داشتند، همواره نماز جمعه را اقامه کردند. از این رو، نماز جمعه سنگ بنای تشکیلات حکومت اسلامی است. اقامه نماز جمعه از ویژگی های سیاسی حکومت است.

امام علی(علیه السلام) در نامه۵۲ نهج البلاغه ضمن بیان معنای اوقات نماز یومیه، به فرمانداران شهرها دستور می دهد که نمازشان را با مردم بخوانند؛ یعنی اقامه نماز یک دستور حکومتی است. حضرت به فرمانداران خود بخشنامه می کند.

حضرت امام علی(علیه السلام) در دستورالعمل حکومتی که به مالک اشتر می دهد، به برپایی نماز جماعت تأکید می کند:

«وَلْيَكُنْ فِي خَاصَّةِ مَا تُخْلِصُ بِهِ لِلَّهِ دِينَكَ إِقَامَةُ فَرَائِضِهِ الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةً فَأَعْطِ اللَّهَ مِنْ بَدَنِكَ فِي لَيْلِكَ وَنَهَارِكَ وَوَفِّ مَا تَقَرَّبْتَ بِهِ إِلَى اللَّهِ [سُبْحَانَهُ] مِنْ ذَلِكَ كَامِلًا غَيْرَ مَثْلُومٍ وَلَا مَنْقُوصٍ بَالِغاً مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ وَإِذَا قُمْتَ فِي صَلَاتِكَ لِلنَّاسِ فَلَا تَكُونَنَّ مُنَفِّراً وَلَا مُضَيِّعاً فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ بِهِ الْعِلَّةُ وَلَهُ الْحَاجَةُ وَقَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله) حِينَ وَجَّهَنِي إِلَى الْيَمَنِ كَيْفَ أُصَلِّي بِهِمْ فَقَالَ صَلِّ بِهِمْ كَصَلَاةِ أَضْعَفِهِمْ وَكُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيما». (۱)

نیکوترین وقت ها و بهترین ساعت های شب و روزت را برای خود و خدای خود انتخاب کن، اگر چه همه وقت برای خداست، آن گاه که نیت درست و رعیت در آسایش باشند. از کارهایی که به خدا اختصاص دارد و باید با اخلاص انجام دهی، انجام واجباتی است که ویژه پروردگار است، پس در بخشی از شب و روز تن را به پرستش خدا اختصاص ده، و آن چه تو را به خدا نزدیک می کند، بی هیچ عیب و نقصانی انجام ده، اگر چه دچار خستگی جسم شوی.

ص:۱۹۹

۱- (۱) . نهج البلاغه، نامه۵۳.

هنگـامی که نماز را به جماعت می خوانی، نه با طولانی کردن نماز مردم را بپراکنی و نه آن که آن را تباه سازی؛ زیرا در میان مردم بیمار یا صاحب حاجتی وجود دارد؛ آن گاه که پیامبر(صـلی الله علیه و آله) مرا به یمن می فرسـتاد، از او پرسیدم: با مردم چگونه نماز بخوانم؟ فرمود: در حد توان ناتوانان نماز بگذار و با مؤمنان مهربان باش.

امام علی(علیه السلام) یکی از اهداف حکومت خود را برگرداندن نشانه های دین می داند؛

«لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِینِکَ؛ و نماز از علائم و نشانه های بزرگ دین اسلام است».

«الصلوه عِلْمَ الْإِسْلَامِ ؛ نماز، پرچم و علامت اسلام است».

زکات نیز یکی از مالیات های حکومت های اسـلامی است. حاکم جامعه اسـلامی و مأموران وی مسـئول جمع آوری و تقسیم آن هسـتند. زکـات برای تزکیه اموال مسـلمانان و برای رفع نیازمنـدی هـای افراد و جـامعه اسـلامی تشـریع شـده است و حاکم اسلامی باید آن را به مصارف مورد نیاز برساند.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) برای گردآوری زکات، مأمور ویژه می فرستاد. خلفا نیز پس از وی چنین کردند.

روش امام علی(علیه السلام) هم در دوران خلافت چنین بود:

(خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَهً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَیْهِمْ إِنَّ صَلاتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ). ۱

(ای رسول مـا) از مؤمنـان صـدقه بگیر، تـا نفوس آنهـا را پـاک و پـاکیزه گردانی و آنهـا را به دعای خیر یاد کن، که دعای تو موجب تسلی خاطر آنهاست.

روایات صـحیحه ای که از زُراره و محمـد بن مسـلم نقل شده است، تفسـیر آیه زیر است: (إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساکِینِ وَ الْعامِلِینَ عَلَیْها وَ الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَ فِی الرِّقابِ وَ الْغارِمِینَ وَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ فَرِیضَهً مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ). ۲

ص:۲۰۰

صدقات (زکوات) مال نیازمندان، مستمندان و مأمورین گردآوری و نگه داری زکات و «افرادی است که دلهای شان به اسلام گرایش پیدا کند» و آزاد کردن بردگان و بدهکاران» و «هرکار خیر در راه خدا» و «در راه ماندگان» فریضه ای است از جانب خداوند و خداوند دانا و حکیم است.

از امام صادق(علیه السلام) پرسیدند: آیا به مسلمانان فقیر که شیعه نیستند، زکات داده می شود؟ آن حضرت فرمود: امام به همه آنها زکات می دهد، برای این که همه اطاعت و پیروی او را پذیرفته اند.

زراره می گوید: به آن حضرت عرض کردم: اگر چه آنان عارف به حق (شیعه) نباشند؟ آن حضرت فرمود: بلی.

اگر امام بخواهد تنها به طرفداران حق زکات بدهد، چه بسا محل و موردی برای زکات پیدا نشود؛ اما باید به نیازمندانی که اهل حق نیستند نیز زکات بپردازد تا آنان به دین رغبت پیدا کنند و در اطاعت از امام پایدار بماند.

خمس و انفاق نیز در اختیار امام است؛ زیرا امام، رهبر و حاکم جامعه اسلامی است.

امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) پس از تقسیم مسائل اقتصادی جامعه به اماره، عمارت، اجاره، تجارت و صدقات فرمود:

«فأمّا وجه الإماره فقوله: (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ).

اما وظایف حکومت بر اساس گفتار خداوند تعالی این است که می فرماید: بدانید! آن چه از کار به دست آورید، خمس آن برای خداست. (۱)

و در جایی دیگر می فرماید:

ص:۲۰۱

۱- (۱) . محمد بن الحسن العاملی، وسایل الشیعه، دارالفکر، ج۶، ص۳۴۱، باب۲ از ابواب ما یجب فیه.

[آمُرُهُ] أَمَرَهُ أَلَّا یَجْبَهَهُمْ وَلَا یَعْضَهَهُمْ وَلَا یَرْغَبَ عَنْهُمْ تَفَضُّلًا بِالْإِمَارَهِ عَلَیْهِمْ فَإِنَّهُمُ الْإِخْوَانُ فِی الدِّینِ وَالْأَعْوَانُ عَلَی اسْتِخْرَاجِ الْحُقُوقِ وَإِنَّ لَکَ فِی هَذِهِ الصَّدَقَهِ نَصِیباً مَفْرُوضاً وَحَقّاً مَعْلُوماً وَشُرَکَاءَ أَهْلَ مَسْکَنَهٍ وَضُعَفَاءَ ذَوِی فَاقَهٍ وَإِنَّا مُوَفُّوکَ حَقَّکَ فَوَفِّهِمْ حُقُوقَهُمْ وَإِلَّا تَفْعَلْ فَإِنَّکَ مِنْ أَکْثَرِ النَّاسِ خُصُوماً یَوْمَ الْقِیَامَه وَبُؤْسَی لِمَنْ خَصْمُهُ عِنْدَ اللَّهِ الْفُقَرَاءُ وَالْمَسَاکِینُ وَالسَّائِلُونَ وَالْمَدْفُوعُونَ وَالْغَارِمُونَ وَابْنُ السَّبِیلِ وَمَنِ اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَهِ وَرَتَعَ فِی الْخِیَانَهِ وَلَمْ یُنَزِّهْ نَفْسَهُ وَدِینَهُ عَنْهَا فَقَدْ أَحَلَّ بِنَفْسِهِ الذُّلَّ وَالْخِزْیَ فِی الدُّنْیَا وَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَذَلُّ وَأَخْزَی وَإِنَّ أَعْظَمَ الْخِیَانَهِ خِیَانَهُ الْأُمَّهِ وَأَفْظَعَ الْغِشِّ غِشُّ الْأَئِمَّهِ وَالسَّلَام. (۱)

به او سفارش می کنم با مردم تندخو نباشد؛ به آنها دروغ نگوید؛ به مردم چون بر آنها حکومت دارد، بی اعتنایی نکند؛ زیرا مردم برادران دینی، و یاری دهندگان در استخراج حقوق الهی اند.

بدان! برای تو در این زکاتی که جمع می کنی، سهمی معین، حقی روشن و شریکانی از مستمندان و ضعیفان داری، همان گونه که ما حق تو را می دهیم، تو نیز باید حقوق آنان را بدهی، اگر چنین نکنی در روز رستاخیز بیش از همه دشمن داری، و وای بر کسی که فقیران و مساکین، درخواست کنندگان و آنان که از حق شان محرومند، بدهکاران و ورشکستگان و در راه ماندگان، دشمن او باشند و در پیشگاه خدا از او شکایت کنند.

کسی که امانت الهی را خوار شمارد، دست به خیانت آلوده کند، و خود و دین خود را پاک نسازد، درهای خواری را در دنیا به روی خود بگشاید، در قیامت خوارتر و رسواتر خواهد بود و همانا! بزرگ ترین خیانت! خیانت به ملت، و رسواترین دغل کاری، دغلبازی با امامان است. والسلام.

۱- (۱) . نهج البلاغه، نامه۲۶.

از وظایف حکومت اسلامی جمع آوری مالیات های اسلامی و توزیع عادلانه آن ها بین نیازمندان جامعه است.

یکی دیگر از وظایف حکومت اسلامی در اجرای شریعت، برپایی مناسک حج است. اگر مسلمانان در این امر مهم کوتاهی کنند، حاکم اسلامی موظف است مسلمانان را به شرکت در مراسم حج وادار کند.

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«لَوْ عَطَّلَ النَّاسُ الْحَجَّ لَوَجَبَ عَلَی الْإِمَامِ أَنْ یُجْبِرَهُمْ عَلَی الْحَجِّ؛ (۱)اگر مردم حج را فرو گذاشتند، بر امام واجب است آنان را به شرکت در مراسم حج مجبور کند».

بر اساس این روایت، حاکم موظف است مسلمانان را در شرایط ویژه ای مجبور به شرکت در مراسم حج کند.

امام علی(علیه السلام) در اهمیت و جایگاه اقامه این فریضه الهی می فرماید:

.۱

وَفَرَضَ عَلَیْکُمْ حَجَّ بَیْتِهِ الْحَرَامِ الَّذِی جَعَلَهُ قِبْلَهً لِلْأَنَامِ یَرِدُونَهُ وُرُودَ الْأَنْعَامِ وَ [یَوْلَهُونَ یَأْلَهُونَ إِلَیْهِ] وَلَهَ وُلُوهَ الْحَمَامِ وَجَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلَامَهً لِتَوَاضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ وَإِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ وَاخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَّاعاً أَجَابُوا إِلَیْهِ دَعْوَتَهُ وَصَدَّقُوا کَلِمَتَهُ وَوَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِیَائِهِ وَتَشَبَّهُوا بِمَلَائِکَتِهِ الْمُطِیفِینَ بِعَرْشِهِ یُحْرِزُونَ الْأَرْبَاحَ فِی مَتْجَرِ عِبَادَتِهِ وَیَتَبَادَرُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَی لِلْإِسْلَامِ عَلَماً وَلِلْعَائِذِینَ حَرَماً [وَفَرَضَ حَقَّهُ وَأَوْجَبَ حَجَّهُ وَکَتَبَ] عَلَیْهِ عَلَیْکُمْ وِفَادَتَهُ فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَلِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا وَمَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِین». (۲)

و واجب کرد بر شما حج خانه محترمش را؛ همان خانه ای که آن را قبله گاه

۱- (۱) . محمد الحسن الحرالعاملی، همان، ج۸، ص۱۵ باب ۵ وجوب حج، حدیث۱.

۲- (۲) . نهج البلاغه، خطبه۱.

انسان ها قرار داد که چونان تشنگان به سوی آن روی می آورند و همانند کبوتران به آن پناه می برند.

خدای سبحان کعبه را مظهر تواضع بندگان در برابر عظمت خویش و نشانه اعتراف آنان به بزرگی و قدرت خود قرار داد و در میان انسان ها شنوندگانی را برگزید تا دعوت او را برای حج اجابت کنند و سخن او را تصدیق کنند و پای برجای پای پیامبران الهی(علیهم السلام) نهند؛ همانند فرشتگانی که برگرد عرش الهی طواف می کنند و سودهای فراوان در این عبادتگاه و محل تجارت زائران به دست آورند و به سوی وعده گاه آمرزش الهی بشتابند.

خدای سبحان کعبه را برای اسلام نشانه گویا و برای پناهندگان خانه امن و امان قرار داد، ادای حق آن را واجب کرد و حج بیت الله را واجب شمرد و بر همه شما انسان ها مقرر داشت تا به زیارت آن بروید. و فرمود:

(آن کس که توان رفتن به خانه خدا را دارد، حج بر او واجب است و آن کس که انکار کند، خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.) (۱)

حضرت امام علی(علیه السلام) به قثم بن عباس، فرماندار مکه نوشت:

«فَأَقِمْ لِلنَّاسِ الْحَجَّ - وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّه....؛ (۲)در اقامه حج، راهنمای مردم باش و روزهای خدا را به یاد آنها بیاور».

یکی دیگر از احکام شریعت که حکومت در صورت لزوم موظف به اجرای آن است، جهاد است. در آیات بسیار و روایات متواتری وجوب فضیلت و حدود و شرایط آن ذکر شده است مانند:

۱- (۱) . آل عمران، آیه۹۷.

۲- (۲) . نهج البلاغه، نامه۶۷.

(جاهِدِ الْکَفّارَ وَ الْمُنافِقِینَ وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ)؛ ۱ ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها بسیار سخت بگیر.

(یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی الْقِتالِ)؛ ۲ ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ ترغیب کن.

امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ الْجِهَادَ وَعَظَّمَهُ وَجَعَلَهُ نَصْرَهُ وَنَاصِرَهُ وَاللَّهِ مَا صَلَحَتْ دُنْیَا وَلَا دِینٌ إِلَّا بِه». (۱)

خداوند سبحان جهاد را واجب کرد و آن را گرامی داشت و نصرت و یاری خود را در آن قرار داد. به خدا سوگند! هرگز دین و دنیا به صلاح نمی گراید مگر به وسیله جهاد.

حضرت امام علی(علیه السلام) در خطبه «جهادیه» فرمود:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّهِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّهِ أَوْلِیَائِهِ وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَی وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِینَهُ وَجُنَّتُهُ الْوَثِیقَهُ فَمَنْ تَرَکَهُ رَغْبَهً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذُّلِّ وَشَمِلَهُ الْبَلَاءُ وَدُیِّثَ بِالصَّغَارِ وَالْقَمَاءَهِ وَضُرِبَ عَلَی قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ وَأُدِیلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْیِیعِ الْجِهَادِ وَسِیمَ الْخَسْفَ وَمُنِعَ النَّصَفَ. (۲)

پس از ستایش پروردگار، جهاد در راه خدا، دری از درهای بهشت است که خدا آن را به روی دوستان ویژه خود گشوده است.

جهاد، لباس تقوا و زره محکم و سپر مطمئن خداوند است، کسی که جهاد را ناخوشایند بداند و ترک کند، خدا لباس ذلت و خواری بر او می پوشاند؛ گرفتار بلا و مصیبت می شود؛ خوار و ذلیل می گردد؛ دل او در پرده گمراهی مانده، و

ص:۲۰۵

۱- (۳) . محمد بن الحسن العاملی، وسائل الشیعه، ج۱۱، ص۹.

۲- (۴) . نهج البلاغه، خطبه۲۷.

حق از او روی می گرداند و چون جهاد را ترک کرده است، به خواری محکوم و از عدالت محروم است.

قرآن می فرماید:

(وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّهٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللّهِ وَ عَدُوَّكُمْ)؛ ۱ برای مبارزه با دشـمنان آن چه در توان دارید، از نیرو و سواره نظام آماده کنید، تا با آن دشمن خدا و دشمن خود را به هراس افکنید.

جهاد بر دو قسم است: ۱. ابتدایی؛ ۲. دفاعی.

جهـاد ابتـدایی، مبـارزه بـا مشـرکین و کفـار برای دعوت آنهـا به اسـلام و یکتـاپرستی و عـدالت است و جهاد دفاعی، مبارزه با دشـمنان و مهاجمـان برای دفاع از حوزه اسـلام و سـرزمین های اسـلامی و برای دفاع از جان، مال، حیثیت و فرهنگ مسـلمانان است. البته اگر دقت کنیم، جهاد ابتدایی هم به نوعی جهاد دفاعی است؛ دفاع از حقوق خداوند و انسان های مستضـعف. جهاد ابتـدایی، دفـاع از توحیـد و قسـط و عـدالت و در حقیقـت دفـاع از انسـانیت است. هـدف از تشـریع فریضه جهـاد همین هـدف والاست، نه کشورگشایی و سـلطه جویی بر مردم. گرچه برخی از فقیهان، جهاد ابتدایی را تنها در زمان معصوم جایز می دانند؛ اما با تفسیری که از جهاد ابتدایی شد، زمان غیرمعصوم را نیز شامل می شود؛ زیرا در روایات واژه امام عادل آمده است.

در کتاب مبانی فقهی حکومت اسلامی آمده است:

روایات متعدد و فتاوای بزرگان فقه شیعه بر ضرورت حضور امام عادل و یا نماینده وی در جهاد ابتدایی دلالت دارد. (۱)

ص:۲۰۶

۱- (۲) . حسین علی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، نشر تفکر، ص۲۶.

در همین کتاب آمده است:

جهاد ابتدایی، وجوب آن، بنابر آن چه گفته اند، مشروط به وجود امام است؛ اما علی الأقوی، امام، منحصر به امام معصوم نیست و امام عادل کافی است که طبعاً شامل فقیه جامع الشرایط نیز می شود. (۱)

در جایی دیگر از این کتاب آمده است: البته مصداق امام عادل در زمان ظهور و حضور ائمه(علیهم السلام) همانان و کسانی هستند که از جانب آنان به این مقام منصوبند؛ اما جهاد ابتدایی در روایات و کلمات اصحاب آمده همان عنوان امام عادل در مقابل امام جائر است نه امام معصوم در مقابل غیرمعصوم. (۲)

وجوب جهاد دفاعی در تمام اشکال آن (دفاع از جان، مال، آبرو و حیثیت اجتماعی مسلمانان) بدون تردید از واجبات و وظایف حکومت اسلامی و جامعه اسلامی است.

امام علی(علیه السلام) یکی از وظایف مالک اشتر را جهاد با دشمنان بیان می کند:

«جِبَایَةَ خَرَاجِهَا وَجِهَادَ عَدُوِّهَا وَاسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَعِمَارَةَ بِلَادِهَا». (۳)

[ای مالک!] دریافت مالیات و جهاد با دشمنان و اصلاح اهل آن جا و آبادانی سرزمین [از مهم ترین وظایف توست].

بنابراین جهاد یکی از واجبات مهم الهی است و حکومت اسلامی نیز همواره باید آمادگی داشته باشد تا در صورت لزوم این امر الهی را اجرا نماید.

یکی دیگر از احکام شریعت که حکومت وظیفه اجرای آن را دارد، امر به معروف و نهی از منکر است البته این یک فریضه عمومی است؛ اما بعضی از

۱- (۱) . همان، ص۲۳۸.

۲- (۲) . همان، ص۲۱۸.

۳- (۳) . نهج البلاغه، نامه۵۳.

مراحل آن، وظیفه حکومت است و دیگران، جز با اجازه و إذن حاکم و دولت نمی توانند آن را انجام دهند.

حضرت امام علی(علیه السلام) می فرماید:

«وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلَی أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَی الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ وَالصِّدْقِ فِی الْمَوَاطِنِ وَشَنَآنِ الْفَاسِقِینَ؛ (۱)جهاد چهار بخش دارد: ۱. امر به معروف؛ ۲. نهی از منکر؛ ۳. صدق و راستی در معرکه نبرد؛ ۴. دشمنی با فاسقان».

در نهج البلاغه آمده است:

«وَمَنْ أَنْکَرَهُ بِالسَّیْفِ لِتَکُونَ کَلِمَهُ اللَّهِ هِیَ الْعُلْیا وَکَلِمَهُ الظَّالِمِینَ هِیَ السُّفْلَی فَذَلِکَ الَّذِی أَصَابَ سَبِیلَ الْهُدَی؛ (۲)و کسی که با شمشیر از منکری جلوگیری کند، تا کلمه خداوند برفراز آید و کلمه ستمگران به زیر کشیده شود، کسی است که به راه هدایت دست یافته است».

البته این کار به وسیله حاکم یا با اجازه او باید انجام شود؛ زیرا خودسرانه عمل کردن موجب هرج و مرج و اختلال در نظام می شود و مفسده ایجاد می کند.

این وظیفه حکومت اسلامی در قرآن هم ذکر شده است:

(الَّذِینَ إِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ)؛ ۳ آنانی که اگر در زمین به آنان اقتدار و حکومت دهیم، نماز به پا می دارند و زکات می پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند.

همچنین در نهج البلاغه آمده است:

«فَمِنْهُمُ الْمُنْکِرُ لِلْمُنْکَرِ بِیَدِهِ وَلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ فَذَلِکَ الْمُسْتَکْمِلُ لِخِصَالِ الْخَیْرِ وَمِنْهُمُ

۱- (۱) . نهج البلاغه، حکمت ۳۱.

۲- (۲) . نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴.

الْمُنْكِرُ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَالتَّارِکُ بِيَدِهِ فَذَلِکَ مُتَمَسِّکٌ بِخَصْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَمُضَيِّعٌ خَصْلَةً وَمِنْهُمُ الْمُنْكِرُ بِقَلْبِهِ وَالتَّارِکُ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ - [فَذَاکَ فَذَلِکَ الَّذِی ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخَصْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَتَمَسَّکَ بِوَاحِدَةٍ وَمِنْهُمْ تَارِکٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ فَذَلِکَ مَيِّتُ الْأَحْيَاء».

وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِی سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنْ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنَفْثَةٍ فِی بَحْرٍ لُجِّيٍّ وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِکَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِر». (۱)

گروهی منکر را با دست و زبان و قلب انکار می کنند، پس آنان تمامی خصلت های نیکو را در خود گرد آورده اند؛ گروهی دیگر منکر را با زبان و قلب انکار می کنند؛ اما دست به کاری نمی برند؛ پس چنین کسی دو خصلت از خصلت های نیکو را گرفته و دیگری را رها کرده است و برخی دیگر منکر را تنها با قلب انکار می کنند؛ اما با دست و زبان خویش اقدامی نمی کنند؛ پس دو خصلت را که شریف تر است، تباه ساخته و یک خصلت را به دست آورده اند و برخی دیگر منکر را رها ساخته اند، چنین کسی مرده ای میان زندگان است.

تمام کارهای نیکو و جهاد در راه خدا در مقایسه با امر به معروف و نهی از منکر چونان قطره ای (۲) بر دریای مواج و پهناور است و همانا امر به معروف و نهی از منکر، نه اجلی را نزدیک می کنند و نه از مقدار روزی می کاهد و از همه این ها برتر، سخن حقی در مقابل حاکمی ستم کار است.

«عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَمِنْهَاجُ الصَّالِحِينَ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا يُقَامُ الْفَرَائِضُ

۱- (۱) . نهج البلاغه، حکمت۳۷۴.

۲- (۲) . نفثه، یعنی آب دهانی که آن را «تف» می کنند.

وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَتَحِلَّ الْمَكَاسِبُ وَتُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَتُعْمَرُ الْأَرْضُ وَتُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَيَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ...». (۱)

همانـا امر بـه معروف نهی از منکر، راه انبیـاء و روش صـالحین است؛ فریضه بزرگی که بـا آن واجبـات دیگر برپـا می گردد و مـذاهب (راه هـا و محـل رفت و آمـد مردم) امنیت می یابـد، کسب و کـار حلاـل می گردد و حـق سـتم دیـدگان به آنـان بـاز گردانده می شود، زمین آباد می گردد و از دشمنان انتقام گرفته می شود و امور به صلاح می گراید.

روشـن است که این روایت بیـانگر نتایـج مهم این فریضه که اقـامه دیگر فرائض در جـامعه، رد مظـالم، امنیت راه هـا، آبـادانی زمین، گرفتن حق سـتم دیـدگان از سـتمگران است، اشاره می کند و این گونه امور جز با قدرت فراگیر و سـلطه حکومت اجرا نمی شود و بر حکومت اسلامی است که با تشکیل و تأسیس سازمان یا نهادی به این امر مهم بپردازد.

امـام علی(علیه السـلام) که حـاکم کشور اسـلامی بود، هر روز به بـازار می رفت و امر به معروف و نهی از منکر می کرد. امام باقر(علیه السلام) فرمود:

«قـال امیرالمؤمنین(علیه السـلام) وَکَانَ عَلِیٌّ(علیه السـلام) - بِالْکُوفَهِ یَغْتَـدِی کُلَّ بُکْرَهٍ فَیَطُوفُ فِی أَسْوَاقِ الْکُوفَهِ سُوقاً سُوقاً وَمَعَهُ الدِّرَّهُ عَلَی عَاتِقِهِ وَکَانَ لَهَا طَرَفَانِ وَکَانَتْ تُسَـمَّی السَّبِیبَهَ قَالَ فَیَقِفُ عَلَی أَهْلِ کُلِّ سُوقٍ فَیُنَادِیهِمْ یَا مَعْشَـرَ التُّجَّارِ قَدِّمُوا الِاسْتِخَارَهَ وَتَبَرَّکُوا بِالسُّهُولَهِ وَاقْتَرِبُوا مِنَ الْمُبْتَاعِینَ وَتَزَیَّنُوا بِالْحِلْمِ وَتَجَافَوْا عَنِ الظُّلْمِ وَأَنْصِفُوا الْمَظْلُومِینَ وَلَا تَقْرَبُوا الرِّبَا وَأَوْفُوا الْکَیْلَ وَالْمِیزانَ وَلا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیاءَهُمْ وَلا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ قَالَ فَیَطُوفُ فِی جَمِیعِ أَسْوَاقِ الْکُوفَهِ ثُمَّ یَرْجِعُ فَیَقْعُدُ لِلنَّاس». (۲)

۱- (۱) . شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج۶، ص۱۸۰، باب امر به معروف و نهی از منکر، حدیث ۲۱.

۲- (۲) . مستدرک، ۴۳۲/۲، آداب تجارت، باب۳، حدیث۴، دعائم الأسلام ۵۳۸/۲، کتاب آداب القضات، حدیث ۱۶۱۳.

امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) در کوفه، پیش روی شما، هر روز صبح از مرکز خلافت خود بیرون می آمد و بازارهای کوفه را در حالی که تازیانه ای که دو سر داشت و به آن «سبیبه» می گفتند، همراه خود داشت، بازار به بازار می گشت و در مقابل بازاریان می ایستاد و خطاب به آنان می فرمود:

ای کاسب ها! از خدا بترسید! بازرگانان وقتی صدای آن حضرت را می شنیدند، هر چه در دست داشتند به زمین گذاشته از صمیم قلب به سخنان آن حضرت گوش می دادند. امام علی(علیه السلام) می فرمود: طلب خیر را - بر همه چیز - مقدم دارید با معامله آسان و آسان گرفتن در خرید و فروش به اموال خود برکت دهید و با خریداران با مهربانی و شفقت برخورد کنید؛ (اخلاق) خود را با بردباری زینت دهید و از قسم خوردن دوری کنید و از دروغ گویی دور باشید؛ از ظلم دوری کنید و با ستم دیدگان با عدل و انصاف برخورد کنید؛ در فکر ربا نباشید؛ در اندازه گیری و وزن کردن کم نگذارید و از مقدار آن کم نکنید؛ اجناس مردم را بی ارزش و حقیر و کم مقدار نسازید و خود را از مفسدین روی زمین قرار ندهید.

حضرت امام علی(علیه السلام) با همین روش به همه بازارها، یکی پس از دیگری سر می زدند و سپس برای رسیدگی به کارهای مردم به جایگاه خود بر می گشتند.

بنابراین آن چه گفته شد، مکتب اسلام دارای قوانین و احکام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی است که جز با تشکیل حکومت اسلامی قابل تحقق نیست. به همین دلیل تشکیل حکومت اسلامی - چه در عصر حضور و چه در عصر غیبت - ضرورت دارد؛ زیرا شریعت اسلامی محدود به زمان و مکان خاص نیست، بلکه همیشگی است. جامعیت این مکتب و جاودانگی آن بیانگر لزوم تشکیل حکومت اسلامی است. حاکم اسلامی موظف است تمام دستورها و احکام اسلام را اجرا کند؛ زیرا اجرای شریعت از وظایف حکومت اسلامی است.

تأمین معیشت مردم

اشاره

یکی از مهم ترین وظیفه حکومت اسلامی، فراهم آوردن زمینه رفاه، آسایش و تأمین معیشت مردم است. حکومت باید با فقرزدایی و تأمین معاش مردم، آسایش و آرامش آنان را فراهم نماید.

حضرت امام علی(علیه السلام) به رفاه عمومی توجه داشت و آبادانی سرزمین ها و تأمین زندگی شرافتمندانه مردم را از وظایف خود می دانست. آن حضرت می فرماید:

«وَنُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِی بِلَادِکَ فَیَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِکَ وَتُقَامَ الْمُعَطَّلَهُ مِنْ حُدُودِکَ». (۱)

(خدایا)! هدف من آشکار کردن اصلاح در شهرهاست، تا بدین وسیله بندگان ستم کشیده ات به امنیت برسند و احکام امت را که معطّل مانده اند، جاری گردد.

حضرت امام علی(علیه السلام) توجّه به اصلاحات را مایه امنیت، آرامش و اجرای شریعت می داند و در دستور حکومتی به مالک اشتر نیز به آن اشاره دارد:

«وَاسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا؛ (۲)یکی از وظایف تو اصلاح امور بندگان خداست».

در جای دیگر نیز می فرماید:

«مَا أُصْبِحُ بالکوفه أَحَدٌ إِلَّا ناعماً أَدْنَاهُمْ مَنْزِله لَیَأْکُلُ الْبُرَّ ویَجْلِسَ فِی الظِّلِّ ویَشْرَبُ مِنْ مَاءِ الْفُرَات». (۳)

کسی در کوفه نیست که در رفاه به سر نبرد، حتی پائین ترین افراد نیز نان گندم می خورند و سر پناه دارند و از آب فرات می آشامند.

آن حضرت به ضروریات اولیه زندگی که حکومت باید آنها را برای مردم فراهم نماید، اشاره می کند.

ص:۲۱۲

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

۲- (۲) . نهج البلاغه، نامه۵۳.

۳- (۳) . علامه مجلسی، بحارالأنوار، ج۴، ص۳۲۷.

حضرت امام علی(علیه السلام) در دستور حکومتی خود به مالک اشتر، به دریافت مالیات، آباد کردن زمین ها، افزایش درآمدها و توزیع عادلانه درآمدها که زمینه ساز رفاه همگانی است، اشاره می کند و می فرماید:

مالیات و بیت المال را به گونه ای وارسی کن که به صلاح مالیات دهندگان باشد؛ زیرا بهبودی مالیات و مالیات دهندگان عامل اصلاح امور دیگر اقشار جامعه است و تا امور مالیات دهندگان اصلاح نشود، کار دیگران نیز سامان نخواهد یافت؛ زیرا همه مردم نان خور مالیات و مالیات دهندگان هستند، تو باید برای آبادانی زمین، بیشتر از جمع آوری مالیات تلاش کنی؛ زیرا خراج جز با آبادانی فراهم نمی گردد و آن کس که بخواهد خراج را بدون آبادانی مزارع به دست آورد، شهرها را خراب و بندگان خدا را نابود و حکومتش جز اندک مدتی دوام نیاورد.

پس اگر مردم از سنگینی مالیات یا آفت زدگی، یا خشک شدن آب چشمه ها یا کمی باران یا خراب شدن زمین در سیلاب ها یا خشکسالی شکایت کردند، در گرفتن مالیات تخفیف بده تا امورشان سامان گیرد و هرگز تخفیف دادن در خراج تو را نگران نسازد؛ زیرا این تخفیف، اندوخته ای است که در آبادانی شهرهای تو و آراستن ولایت تو نقش دارد و رعیت تو را می ستایند و تو از گسترش عدالت میان مردم خشنود خواهی شد و به افزایش توان آنان تکیه خواهی کرد، بدان چه در نزدشان اندوختی و به آنان بخشیدی، و با گسترش عدالت در بین مردم و مهربانی با رعیت به آنان اطمینان خواهی داشت، آن گاه اگر در آینده کاری پیش آید و به عهده شان بگذاری با شادمانی خواهند پذیرفت؛ زیرا عمران و آبادانی قدرت تحمل مردم را زیاد می کند.

همانا ویرانی زمین به دلیل تنگ دستی کشاورزان است و تنگ دستی کشاورزان نتیجه غارت اموال آنان به وسیله زمامدارانی است که به آینده حکومت خود

ص:۲۱۳

اعتماد ندارند و از تاریخ گذشتگان عبرت نمی گیرند. (۱)

امام علی(علیه السلام) توجه فراوانی به فراهم کردن رفاه، بالا رفتن درآمدها و آباد کردن زمین ها دارد و این کارها را وسیله جلب اعتماد مردم به حکومت و کارگزاران می داند.

زمانی که مردم چنین اعتمادی به کارگزاران داشته باشند، در تمام مراحل پشتوانه حکومت و حاکمان خواهند بود.

اگر مردم ببینند که حاکمان دلسوز آنها هستند و برای معیشت و آسایش آن ها از هیچ تلاشی فروگذار نمی کنند و در سختی ها همراه و یاور آن ها هستند و عدالت را پیشه خود ساخته اند، حمایت و اعتماد عمومی مردم زیاد می شود و مردم در صلح، جنگ، خوشی و ناخوشی حکومت را یاری می کنند و با جان و مال خود از حکومت دفاع می کنند.

وقتی آن ها ببینند که حاکمان و کارگزاران به وعده هایی که داده اند، پای بند نیستند و سطح زندگی آنها با مردم تفاوت بسیاری داشته باشد، نه تنها به مسئولان اعتماد نمی کنند، بلکه احساس دشمنی بین آنها پدیدار می گردد.

حضرت امام علی(علیه السلام) یکی از مهم ترین راه های رسیدن به رفاه را توسعه کشاورزی و احیای زمین می داند و با استناد به سخن خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

أمّا وجه العماره فقوله تعالی: (هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيها)

فاعلمنا سبحانه انه قد امرهم بالعماره لیکون ذلک سباً لمعایشهم بما يَخْرُجُ مِنَ الْأَرْض مِنَ الْحَبِّ وَالثَّمَرَات وَمَا شَاكَلَ ذَلِكَ ممّا جعله اللّٰه تعالی معایش للخلق». (۲)

دلیل تلاش برای آباد کردن زمین، سخن خدای متعال است: «اوست که شما

ص:۲۱۴

۱- (۱) . نهج البلاغه، نامه۵۳.

۲- (۲) . محمدبن الحسن الحر العاملی، وسائل الشیعه، درالفکر، ج۱۳، ص۱۹۵.

را از زمین پدید آورد و از شما خواست که در آن آبادانی کنید». پس خدای سبحان ما را آگاه ساخت که مردم را به آباد کردن فرمان داده است، تا دانه و میوه و نظایر آنها را که از زمین بیرون می آید و خدا آنها را روزی بندگان خود قرار داده است، وسیله زندگی و رفاه آنان باشد.

توزیع عادلانه بیت المال و ثروت های همگانی بین مردم، از مهم ترین وظایف حاکمان اسلامی است.

حضرت امام علی(علیه السلام) پرداخت حقوق مالی مردم را از حقوق مردم بر حاکم می داند:

«فَأَمَّا حَقُّکُمْ عَلَیَّ.... تَوْفِیرُ فَیْئِکُمْ عَلَیْکُمْ؛ (۱)شما را بر من حقی است؛ حقی را که از بیت المال دارید، بپردازم».

«إِنَّهُ لَیسَ عَلَی الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ... وَإِصْدَارُ السُّهْمَانِ عَلَی أَهْلِهَا». (۲)

همانا بر امام نیست؛ جز آن چه از امر پروردگار به عهده او گذاشته شده است و رساندن سهم های بیت المال به شایستگان آن.

حضرت امام علی(علیه السلام) درباره تأمین معیشت کامل و همه جانبه، فراخ کردن روزی و بالا بردن سطح درآمد و آثار مثبت آن را به مالک اشتر گوشزد می کند و می فرماید:

«ثُمَّ أَسْبِغْ عَلَیْهِمُ الْأَرْزَاقَ فَإِنَّ ذَلِکَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَی اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ وَ غِنًی لَهُمْ عَنْ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَیْدِیهِمْ وَحُجَّةٌ عَلَیْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَکَ أَوْ ثَلَمُوا أَمَانَتَکَ». (۳)

پس روزی کارگزارانت را فراخ ده! که فراخی روزی نیرویشان دهد تا در پی اصلاح خود برآیند و بی نیازشان سازد تا به مالی که در اختیار دارند، دست درازی

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۳۴.

۲- (۲) . نهج البلاغه، خطبه۱۰۴.

۳- (۳) . نهج البلاغه، نامه۵۳.

نکنند و حجتی بود بر آنان اگر فرمانت را نپذیرفتند یا در امانت خیانت ورزیدند.

حضرت امام علی(علیه السلام) به یکی از مهم ترین نکاتی اشاره می کند که برخی از جوامع به آن مبتلا هستند و آن این است که اگر می خواهید کارگزاران رشوه خواری و دست درازی و طمع به مال دیگران نکنند، باید نیازهای آنها را بر طرف کرد و سطح درآمد و حقوق آن ها را بالا برد تا بتوانند معیشت و زندگی شان را به خوبی اداره کنند، اگر درآمد کسی کم تر از خرج او باشد، ممکن است به کارهای حرام آلوده گردد.

حضرت امام علی(علیه السلام) در ادامه می فرماید: اگر حکومت معیشت آن ها را کامل کرد و روزی آنها را فراخ نمود، بر آنها جاسوسانی قرار ده؛ با این وجود، اگر دست به خیانت زدند و رشوه خوردند و یا سرقت کردند، آنگاه آنها را سخت کیفر کن. چنان چه پس از رسیدگی به مشکلات و برطرف شدن نیازها مرتکب خلاف شوند، با آنها برخورد کن. هرچند فقر و مشکلات دلیل ارتکاب خلاف نیست، ولی زمینه ساز آن است.

ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ وَابْعَثِ الْعُیُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَیْهِمْ فَإِنَّ تَعَاهُدَکَ فِی السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدْوَهٌ لَهُمْ عَلَی اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَهِ وَالرِّفْقِ بِالرَّعِیَّهِ وَتَحَفَّظْ مِنَ الْأَعْوَانِ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ یَدَهُ إِلَی خِیَانَهٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا. عَلَیْهِ عِنْدَکَ أَخْبَارُ عُیُونِکَ اکْتَفَیْتَ بِذَلِکَ شَاهِداً فَبَسَطْتَ عَلَیْهِ الْعُقُوبَهَ فِی بَدَنِهِ وَأَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّهِ وَوَسَمْتَهُ بِالْخِیَانَهِ وَقَلَّدْتَهُ عَارَ التُّهَمَهِ. (۱)

سپس رفتار کارگزاران را بررسی کن و جاسوسانی راست گو و وفاپیشه بر آنان بگمار؛ زیرا مراقبت و بازرسی پنهانی تو از کار آنان سبب امانت داری و مهربانی با رعیت خواهد بود.

۱- (۱) . نهج البلاغه، نامه۵۳.

از همکاران نزدیکت سخت مراقبت کن و اگر یکی از آنان دست به خیانت زد و گزارش جاسوسان تو هم آن خیانت را تأیید کرد، به همین مقدار گواهی قناعت کرده او را با تازیانه کیفر کن و آن چه از اموال که در اختیار دارد، از او باز پس گیر، سپس او را خوار دار و خیانت کارش بشمار و طوق بدنامی به گردنش بیافکن.

امام علی(علیه السلام) در فرمانی که به مالک اشتر می دهد، او را به رسیدگی وضع معیشت و رفاه مستضعفان و نیازمندان بسیار سفارش می کند. در این نامه و در دو بخش جداگانه، این مسئله را گوشزد می کند و می نویسد:

«ثُمَّ الطَّبَقَهُ السُّفْلَی مِنْ أَهْلِ الْحَاجَهِ وَالْمَسْکَنَهِ- الَّذِینَ یَحِقُّ رِفْدُهُمْ - وَفِی فَیْ ءِ اللَّهِ لِکُلٍّ سَعَهٌ- وَلِکُلٍّ عَلَی الْوَالِی حَقٌّ بِقَدْرِ [مَا یُصْلِحُهُ - وَلَیْسَ یَخْرُجُ الْوَالِی مِنْ حَقِیقَهِ مَا أَلْزَمَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِکَ - إِلَّا بِالاهْتِمَامِ وَالِاسْتِعَانَهِ بِاللَّهِ - وَتَوْطِینِ نَفْسِکَ عَلَی لُزُومِ الْحَقِّ وَالصَّبْرِ- فِیمَا خَفَّ عَلَیْهِ وَثَقُلَ». (۱)

گروه دیگر، طبقه پایین از نیازمندان و مستمندان هستند که باید آنها را یاری کرد. برای تمام اقشار گوناگون یاد شده در پیشگاه خدا گشایشی است و همه آنان به مقداری که امور آنها اصلاح شود، حقی مشخص بر زمامدار دارند و زمامدار به انجام آن چه خدا بر او واجب کرده است نمی تواند موفق باشد، مگر با کمک خواستن از خدا، صبر و بردباری، آمادگی برای انجام وظیفه و أدای حق.

حاکم اسلامی افزون بر حقی که خداوند برای این طبقه پایین و مستمند جامعه قرار داده است، بیشتر به آنها توجه کند؛ زیرا این طبقه آسیب پذیرتر و نیازمند به کمک بیشتری هستند.

حضرت امام علی(علیه السلام) می فرماید: گرچه این کار بسیار سخت است؛ اما

۱- (۱) . نهج البلاغه، نامه۵۳.

حکومت باید با تلاش، کوشش و کمک خواستن از خداوند، صبر و مقاومت وظیفه خود را در برابر این قشر انجام دهد و در قسمت دیگر این نامه نیز به این طبقه اشاره می کند و رسیدگی به آنان را به طور مفصّل به مالک سفارش می کند. امام علی(علیه السلام) نه تنها به مالک اشتر، بلکه به تمام حاکمان حکومت اسلامی در طول تاریخ چنین توصیه می کند و می فرماید:

«سپس خدا را! خدا را! طبقات پایین و محروم جامعه را که هیچ چاره ای ندارند، از زمین گیران، نیازمندان، گرفتاران، دردمندان، محرومانی که در برابر کاستی ها خویشتن داری از خود نشان می دهند و گروهی که برای برطرف کردن نیاز خود دست به گدایی می زنند، پس برای خدا پاسدار حقی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است، بخشی از بیت المال و در هر شهری بخشی از غله های زمین های غنیمتی اسلام را به طبقات پایین اختصاص بده؛ زیرا برای دورترین مسلمانان همانند نزدیک ترین آن ها سهمی مساوی وجود دارد و تو مسئول رعایت آن هستی؛ مبادا سرمستی حکومت تو را از رسیدگی به آنان باز دارد، انجام کارهای فراوان و مهم هرگز عذری برای ترک مسئولیت های کوچک تر نخواهد بود؛ همواره به فکر آنان باش، و از آنان روی بر مگردان به ویژه به کسانی که از کوچکی به چشم نمی آیند و دیگران آنان را کوچک می شمارند و کم تر به تو دسترسی دارند، بیشتر رسیدگی کن؛ برای رسیدگی به این گروه، افراد مورد اطمینان، خدا ترس و فروتن را انتخاب کن، تا درباره آنها تحقیق و مسائل آنان را به تو گزارش کنند؛ برای حل مشکلات آنها به گونه ای عمل کن تا عذری در پیشگاه خدا داشته باشی؛ زیرا این گروه در میان مردم بیشتر از دیگران به عدالت نیازمندند؛ حق آنان را به گونه ای بپرداز که در نزد خدا معذور باشی؛ از یتیمان خردسال و پیران سالخورده که راه چاره ای ندارند و دست نیاز بر نمی دارند، پیوسته دل جویی کن؛ زیرا دل جویی از آنان که مسئولیتی سنگین بر دوش زمامداران است.

ص:۲۱۸

اگرچه حق تمامش سنگین است؛ اما خدا آن را بر مردمی آسان می کند که آخرت را می طلبند، نفس را به شکیبایی وا می دارند و به وعده های پروردگار اطمینان دارند». (۱)

حضرت امام علی(علیه السلام) تأکید می کند که کارگزاران باید فرصتی به نیازمندان بدهند تا آزادانه و راحت با آن ها صحبت کنند و مشکلات خود را بیان کنند.

حضرت امام علی(علیه السلام) به شدت از مرکزگرایی انتقاد می کند و می فرماید:

مبادا تنها اطراف خود و مرکز حکومت را ببینی، بلکه باید به نقاط دور دست هم توجه داشته باشی.

حضرت امام علی(علیه السلام) افراد مستمندی را که با کرامت و عزت نفس تقاضا نمی کنند، یادآور می شود و می فرماید:

«...وَ اجْعَلْ لِذَوِی الْحَاجَاتِ مِنْکَ قِسْماً- تُفَرِّغُ لَهُمْ فِیهِ شَخْصَکَ وَذِهْنَکَ مِنْ کُلِّ شُغُلٍ ثُمَّ تَأْذَنُ لَهُمْ عَلَیْکَ - وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِساً تَتَوَاضَعُ فِیهِ لِلَّهِ الَّذِی رَفَعَکَ - وَ تُقْعِدُ عَنْهُمْ جُنْدَکَ وَأَعْوَانَکَ مِنْ أَحْرَاسِکَ - وَشُرَطِکَ تَخْفِضُ لَهُمْ فِی مَجْلِسِکَ ذَلِکَ جَنَاحَکَ - وَتُلِینُ لَهُمْ کَنَفَکَ فِی مُرَاجَعَتِکِ وَوَجْهَکَ - حَتَّی یُکَلِّمَکَ مُتَکَلِّمُهُمْ غَیْرَ مُتَعْتِعٍ - ثُمَّ احْتَمِلِ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِیَّ وَنَحِّ عَنْهُمُ الضِّیقَ وَالْأَنَفَ یَبْسُطِ اللَّهُ عَلَیْکَ بِذَلِکَ أَکْنَافَ رَحْمَتِهِ وَیُوجِبْ لَکَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ وَأَعْطِ مَا أَعْطَیْتَ هَنِیئاً وَامْنَعْ فِی إِجْمَالٍ وَإِعْذَارٍ». (۲)

پس بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند تا خود به امور آنان رسیدگی نمایی؛ در مجلس عمومی با آنان بنشین و در برابر خدایی که تو را آفریده، فروتن باش و سربازان، یاران و نگهبانان خود را از سر راه شان دور کن تا سخن گوی آنان بدون ترس با تو گفت وگو کند؛ درشتی و سخنانان ناهموار آنان را بر خود هموار کن و تنگ خویی و خود بزرگ بینی را از

۱- (۱) نهج البلاغه، نامه۵۳.

۲- (۲) . نهج البلاغه، نامه۵۳.

خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید و تو را پاداش اطاعت ببخشاید؛ آن چه به مردم می بخشی بر تو گوارا باشد و اگر چیزی را از کسی باز می داری با مهربانی و پوزش خواهی همراه باشد.

امام علی(علیه السلام) درباره وضع معیشتی لشکریان، به ویژه خانواده های رزمندگانی که به جبهه می روند، می فرماید:

برگزیده ترین فرماندهان سپاه تو، کسی باشد که از همه بیشتر به سربازان کمک کند و از امکانات مالی خود بیشتر در اختیار آنها گذارد؛ به اندازه ای که خانواده های آنها در پشت جبهه و خود نیز در آسایش کامل باشند تا در نبرد با دشمن سربازان اسلام تنها به جنگ بیندیشند.

همانا مهربانی تو با سربازان دل های شان را به سوی تو می کشاند و همانا روشنی چشم زمامداران، برقراری عدل در شهرها و آشکار شدن محبت مردم نسبت به والی است که محبت دل های رعیت جز با پاکی قلب ها پدید نمی آید و خیرخواهی آنان نیز زمانی است که با رغبت و شوق دور والی را گرفته و حکومت بار سنگینی بر دوش رعیت نگذاشته باشد و طولانی شدن مدت زمامداری بر ملت ناگوار نباشد.

امام علی(علیه السلام) وقتی می شنود که «عثمان بن حنیف» حاکم بصره در میهمانی شرکت کرده است که مستمندان و نیازمندان در آن جا نبودند، پس از توبیخ او می فرماید:

پس از یاد خدا و درود! ای پسر حنیف! به من گزارش دادند که مردی از سرمایه داران بصره تو را به مهمانی خویش فراخواند و تو به سرعت به سوی آن شتافتی، خوردنی های رنگارنگ برای تو آوردند و کاسه های پر از غذا پی در پی جلوی تو می نهادند، گمان نمی کردم مهمانی مردمی را بپذیری که به نیازمندان آنها ستم شده و ثروتمندان آنها بر سر سفره دعوت شده اند، پس اندیشه کن که در کجایی بر سر کدام سفره نشسته ای؟ پس غذایی که حلال و حرام بود آن را نمی دانی

دور بیانداز و آن چه را به پاکیزگی و حلال بودن آن یقین داری، مصرف کن.

آگاه باش! هر پیروی را امامی است که از او پیروی می کند و از نور دانشش روشنی می گیرد، گاه باشد امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان رضایت داده است. بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید؛ اما با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی مرا یاری دهید.

پس سوگند به خدا! من از دنیای شما طلا و نقره ای نیاندوخته و از غنیمت های آن چیزی ذخیره نکرده ام؛ بر دو جامه کهنه ام جامه ای نیفزودم و از زمین دنیا حتی یک وجب در اختیار نگرفتم؛ دنیای شما در چشم من از دانه تلخ درخت بلوط ناچیزتر است. آری! از آن چه آسمان بر آن سایه افکنده تنها فدک (۱) در دست ما بود که مردمی بر آن بخل ورزیده و مردمی دیگر سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و بهترین داور خداست. مرا با فدک و غیر فدک چه کار است؟ در صورتی که جایگاه فردای آدمی گور است که، آثار انسان نابود و اخبارش در تاریکی آن پنهان می گردد؛ گودالی که هر چه بر وسعت آن بیفزایند و دست های گورکن فراخش نماید، سنگ و کلوخ آن را پر کرده و خاک انباشته رخنه هایش را مسدود کند؛ من نفس خود را با پرهیزکاری می پرورانم تا در روز قیامت که هراسناک ترین روزهاست، در أمان و در لغزشگاه های آن ثابت قدم باشد.

من اگر می خواستم می توانستم از عسل پاک و از مغز گندم و بافته های ابریشم برای خود غذا و لباس فراهم آورم؛ اما هیهات که هوای نفس بر من چیره

۱- (۱) پس از فتح خیبر دیگر یهودیان آن سامان با رسول خدا(صلی الله علیه و آله) صلح کردند و باغستان «فدک» را به آن حضرت بخشیدند و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آن را به فاطمه زهرا(علیها السلام) اهدا فرمود وسندی برای آن تنظیم کرد و ۵ سال در حیات پیامبر(صلی الله علیه و آله) در دست فاطمه(علیها السلام) قرار داشت؛ اما در زمان حکومت ابابکر آن را غصب کردند.

گردد و حرص و طمع مرا وادارد تا غـذاهای لذیذ را برگزینم؛ در حالی که در «حجاز» یا «یمامه» کسـی باشد که به قرص نانی نرسد و یا هرگز شـکمی سـیر نخورد؛ من سیر بخوابم و در اطراف من شکم هایی که از گرسنگی به پشت چسبیده و جگرهای سوخته وجود داشته باشد یا چنان باشم که شاعر گفت:

«این درد! تو را بس که شب را با شکم سیر بخوابی». «و در اطراف تو شکم هایی گرسنه و به پشت چسبیده باشد».

آیا به همین که مرا امیرالمؤمنین(علیه السـلام) گویند رضایت دهم و در تلخی های روزگار با مردم شـریک نباشم؟ در سـختی های زندگی الگوی آنان نگردم؟

آفریده نشده ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پرواری که تمام همت او علف و یا چون حیوان رها شـده ای که شـغلش چریـدن و پرکردن شـکم بوده و از آینـده خود بی خبر است. آیـا مرا بیهوده آفریـده انـد؟ آیا مرا به بازی گرفته اند؟ آیا ریسمان گمراهی در دست گیرم؟ و یا در راه سرگردانی قدم بگذارم؟ (۱)

این فرمایش مردی است که حاکم یک کشور پهناور و اسـلامی است و با این که همه امکانات در اختیار اوست؛ اما خود را از قید و بند و وابستگی به آن رهیده است؛ چنین شخصیتی می تواند نیمه های شب کیسه نان بر دوش کشد و به خانه محرومان و فقرا ببرد؛ چنین انسـان الهی می توانـد مشک آب بیوه زنی را به خانه اش رسانـد و آتش تنور خانه او را روشن کنـد و برای او نان بپزد؛ چنین روح بزرگی است که نخلسـتان و باغ درست می کند و محصول آن را میان مسـتمندان تقسـیم می کند و چنین امامی است که خود نان خشک می خورد و مهمانش را به بهترین غذا پذیرایی می کند.

این اسوه همه حاکمان و زمامدارانی است که می خواهند بر مردم حکومت و

۱- (۱) . نهج البلاغه، نامه۴۵.

زمامداری کنند؛ اگر حاکمی خود چنین نباشد، چگونه می تواند به فکر رفاه و معیشت و زندگی طبقه پایین جامعه باشد؟ مسئولان و کارگزاران نظام اسلامی باید خود را مخاطبان این نامه بلند امام علی(علیه السلام) بدانند؛ چرا که هر چند مخاطب خاص این نامه «عثمان بن حنیف» است؛ اما در حقیقت همه حاکمان به ویژه حاکمان جامعه اسلامی در طول تاریخ مخاطبان این سخن گوهر بار و گرانسنگ امام علی(علیه السلام) هستند.

قضاوت

یکی از وظایف مهم و بزرگ حکومت اسلامی، قضاوت و حکم کردن و داوری بین مردم است. منصب قضا یکی از شئون ولایت و امامت است و به همین دلیل حاکم اسلامی قضات را نصب می کند.

از رهگذر قضاوت عادلانه، امنیت بر جامعه حاکم می شود. مهم ترین پایه امنیت ملی، امنیت قضایی است؛ یعنی هر انسان مظلوم و صاحب حقی احساس کند که نهادی وجود دارد تا حق او را از ظالم و ستمگر می ستاند و ظالم و ستمگر همواره احساس ناامنی کند که اگر با چنین دستگاهی روبه رو شود، سخت مورد تعقیب و کیفر قرار خواهد گرفت.

ماندگاری و دوام یک حکومت، به قوه قضائیه آن است؛ زیرا عدالت که اساس مُلك و عامل حفظ و دوام حکومت است و ظلم که عامل نابودی و ویرانی حکومت است، از این قوه برمی خیزد. خداوند به انبیاء و اولیا خود دستور می دهد که همواره به حق قضاوت و به عدالت حکم کنند.

(إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ). ۱ همانا خداوند به شما امر می کند تا امانت را به صاحبانش برگردانید و

چون بین مردم حاکم شوید، به عدالت داوری کنید.

همچنین خطاب به پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) می فرماید:

(وَ إِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ، إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ)؛ ۱ (ای رسول ما) اگر میان آنها حکم کردی، به عدالت حکم کن؛ زیرا خدا آنان را که به عدل حکم می کنند، دوست می دارد.

وقتی حضرت داود بین دو نفر بی تأمل و سریع قضاوت کرد، خداوند به او فرمود:

(یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوی)؛ ۲ ای داود! ما تو را در روی زمین مقام خلافت و حکومت دادیم تا میان خلق خدا به حق حکم کنی و هرگز از هوای نفس پیروی نکنی.

اسحاق بن عمار از امام جعفر صادق(علیه السلام) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«

یا شیخ! قَدْ جَلَسْتُ مَجْلِساً لَا یَجْلِسُ إِلَّا نَبِیٌّ أَوْ وَصِیُّ نَبِیٍّ أَوْ شَقِیٍّ»؛ (۱)

(«امیرالمؤمنین به شریح قاضی فرمود:) ای شریح! تو در جایگاهی (مسند قضاوت) نشسته ای که به جز پیغمبر و یا شخص شقی و فاجر نمی نشیند».

اجرای احکام قصاص، حدود و دیات که رمز حیات و آرامش جامعه است، در اختیار حاکم اسلامی است.

از امام صادق(علیه السلام) سؤال شد:

«مَنْ یُقِیمُ الْحُدُودَ؟ فقال (علیه السلام)

إِقَامَهُ الْحُدُودِ إِلَی مَنْ إِلَیْهِ الْحُکْم؛ (۲)چه کسی حدود را اقامه می کند؟ آن حضرت فرمود: اقامه حدود به دست کسی است که حکم از آن اوست».

۱- (۳) . محمدبن الحسن الحر العاملی، وسائل الشیعه، ج۱۸، ص۷، باب ۳ از ابواب صفات قاضی، ح۲.

۲- (۴) . محمد بن الحسن الحرالعاملی، همان، ج۸، ص۳۳۸، باب از تبواب مقدمات حدود، ح۱.

از امام علی(علیه السلام) نقل شده است که آن حضرت فرمود:

«لَا یَصْلحُ الحکمُ وَلَا الْحُدُود وَلَا الْجُمُعَهُ إِلَّا بِإِمَام؛ (۱)حکم کردن و اجرای حدود و اقامه نماز جمعه صحیح نیست مگر به وسیله امام».

چون امر قضاوت بسیار مهم است و نظام کشور اسلامی و حفظ حقوق آنان جز با تشکیلات قضایی امکان پذیر نیست، افرادی که این منصب را به عهده می گیرند باید صلاحیت و تخصّص این کار را داشته باشند.

خداوند در قرآن در اهمیت امر قضاوت می فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیراً فَاللّهُ أَوْلی بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً). ۲

ای اهل ایمان! نگه دار عدالت باشید و برای خدا گواهی دهید، هر چند بر ضرر خود یا پدر و مادر و خویشان شما باشد. برای هر کس که شهادت می دهید، چه غنی باشد و چه فقیر، از هیچ یک طرفداری نکنید، که خدا به رعایت حقوق آنها سزاوارتر است. پس در قضاوت پیروی هوای نفس نکنید تا مبادا از راه حق خارج شوید و اگر زبان را از شهادت به حق و عدالت بگردانید یا نگه دارید، همانا خدا به هر چه می کنید آگاه است.

امام علی(علیه السلام) در مورد شرایط قضات می فرماید:

ثُمَّ اخْتَرْ لِلْحُکْم بَیْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِیَّتِکَ فِی نَفْسِکَ مِمَّنْ لَا تَضِیقُ بِهِ الْأُمُورُ وَلَا تُمَحِّکُهُ الْخُصُومُ وَلَا یَتَمَادَی فِی الزَّلَّهِ وَلَا یَحْصَرُ مِنَ الْفَیْ ءِ إِلَی الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَی طَمَعٍ وَلَا یَکْتَفِی بِأَدْنَی فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاهُ وَأَوْقَفَهُمْ فِی الشُّبُهَاتِ

ص:۲۲۵

۱- (۱) . مستدرک، ۲۲۰/۳، باب ۲۵ از انواب مقدمات حدود، ح۱.

وَآخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ وَأَقَلَّهُمْ تَبَرُّماً بِمُرَاجعه الْخَصْمِ وَأَصْبَرَهُمْ عَلَى تَكَشُّفِ الْأُمُورِ وَأَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اتِّضَاحِ الْحُكْمِ مِمَّنْ لَا يَزْدَهِيهِ إِطْرَاءٌ وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ وَأُولَئِكَ قَلِيلٌ ثُمَّ أَكْثِرْ تَعَاهُدَ قَضَائِهِ وَ [أَفْسِحْ افْسَحْ لَهُ فِي الْبَذْلِ مَا] يُزِيحُ يُزِيلُ عِلَّتَهُ وَتَقِلُّ مَعَهُ حَاجَتُهُ إِلَى النَّاسِ وَأَعْطِهِ مِنَ الْمَنْزِلَهِ لَدَيْكَ مَا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ لِيَأْمَنَ بِذَلِكَ اغْتِيَالَ الرِّجَالِ لَهُ عِنْدَكَ فَانْظُرْ فِي ذَلِكَ نَظَراً بَلِيغاً فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيراً فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى وَتُطْلَبُ بِهِ الدُّنْيَا. (۱)

سپس از میـان مردم! برترین فرد نزد خود را برای قضـاوت انتخـاب کن؛ کسـانی که مراجعه فراوان آنها را به سـتوه در نیاورد و برخورد مخالفان با یکـدیگر او را خشـمگین نسازد؛ بر اشـتباهات خود پافشاری نکنـد؛ بازگشت به حق پس از آگاهی برای او دشوار نباشد؛ طمع را از دل ریشه کن و در شناخت مطالب با تحقیقی اندک رضایت ندهد؛ در شبهات از همه با احتیاطتر عمل کنـد و در یافتن دلیل اصـرار او از همه بیشتر باشد؛ از مراجعه پیاپی شاکیان خسـته نشود؛ در کشف امور از همه آزمندتر باشد؛ کسی که ستایش فراوان او را فریب ندهد و چرب زبانی او را منحرف نسازد و چنین کسانی بسیار اندکند!

پس از انتخـاب قاضـی هر چه بیشتر در قضاوت های او بینـدیش؛ آن قـدر به او ببخش که نیازهای او بر طرف گردد و به مردم نیازمنـد نباشـد؛ از نظر مقام و منزلت آن قدر او را گرامی دار که نزدیکان تو به نفوذ در او طمع نکنند، تا از توطئه آنان در نزد تو در أمان باشـد؛ در دسـتورهایی که دادم، نیک بنگر که همانا این دین در دست بـدکارانی گرفتار آمده بود که با نام دین به هوی پرستی پرداخته و دنیای خود را به دست می آوردند.

ص:۲۲۶

۱- (۱) . نهج البلاغه، نامه۵۳.

امام علی(علیه السلام) در این نامه به مسائل بسیار مهمی درباره ویژگی های قاضی، رفع نیاز معیشتی قاضی که می تواند منجر به صدور حُکم به ناحق شود و امنیت قاضی در نزد حاکم اشاره کرده است. دستگاه قضایی باید به این گونه مسائل توجه لازم و ویژه ای داشته باشد؛ زیرا خوش بینی و حُسن نظر یک ملت به حکومت از خوش بینی آنها به دستگاه قضاء سرچشمه می گیرد.

امام علی(علیه السلام) در مورد کسی که مسئولیت قضاوت را به عهده می گیرد، ولی صلاحیت آن را ندارد، در یک خطبه مستقل و مفصل پیامدها و آثار منفی زیاد آن را بیان می فرماید:

«دشمن ترین آفریده ها، نزد خدا دو نفرند؛ مردی که خدا او را به حال خود گذاشته، و از راه راست دور افتاده است؛ دل او شیفته بدعت و مردم را گمراه کرده، به فتنه انگیزی می کشاند؛ راه رستگاری پیشینیان را گم کرده، و طرفداران خود و آیندگان را گمراه ساخته است؛ بار گناه دیگران را بر دوش کشیده و گرفتار زشتی های خود نیز شده است.

مردی که ابهاماتی را به هم بافته و در میان انسان های نادان جامعه جایگاهی پیدا کرده است؛ در تاریکی فتنه فرو رفته و از مشاهده صلح و صفا کور است؛ آدم نماها او را عالم نامیدند؛ در حالی که این گونه نبود؛ چیزی را بسیار جمع آوری می کند که اندک آن به از بسیار است تا آن که از آب گندیده سیراب شود و دانش و اطلاعات بیهوده فراهم آورد؛ در میان مردم با نام قاضی به داوری می نشیند؛ حل مشکلات دیگری را به عهده می گیرد؛ اگر مشکلی پیش آید با حرف های پوچ و تو خالی و رأی و نظر دروغین می خواهد آن مشکل را حل کند؛ سپس اظهارات پوچ خود را باور می کند؛ وی عنکبوتی را می ماند که در شبهات و بافته های تار خود چسبیده و نمی داند که درست حکم کرده یا بر خطاست؟ اگر بر صواب باشد، می ترسد که خطا کرده و اگر

بر خطاست، امید دارد که رأی او درست باشد؛ نادانی است که راه جهالت می پوید؛ کوری است که در تاریکی گمشده خود را می جوید؛ از روی علم و یقین سخن نمی گوید؛ روایات را بدون آگاهی نقل می کند؛ چون تند بادی که گیاهان خشک را بر باد دهد، روایات را زیرورو می کند که بی حاصل است.

به خدا سوگند! نه راه صدور حکم مشکلات را می داند و نه شایستگی قضاوت را دارد؛ آن چه را که نپذیرد، علم به حساب نمی آورد و جز راه و رسم خویش مذهبی را حق نمی داند؛ اگر حکمی را نداند، آن را می پوشاند تا نادانی او آشکار نشود؛ خون بی گناهان از حکم ظالمانه او در جوشش و فریاد میراث بر باد رفتگان بلند است.

به خدا شکایت می کنم از مردمی که در جهالت زندگی می کنند؛ در گمراهی می میرند؛ در میان آن ها چیزی خوارتر از قرآن نیست، که اگر آن را آن گونه که باید بخوانند و متاعی سودآورتر، گران بهاتر از قرآن نیست، اگر آن را تحریف نکنند و در نزد آنان چیزی زشت تر از معروف و نیکوتر از منکر نیست. (۱)

البته روشن است که هشدارهای تکان دهنده آن حضرت خطاب به زمان حکومت اسلامی و متصدیان قضاوت در آن حکومت بود، نه قضاوت در حکومت های طاغوتی و ظلم.

پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«ادرؤا الْحُدُودَ عَنِ الْمُسْلِمِینَ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنْ كَانَ لَهُ مُخْرِجٍ فَخَلُّوا سَبِیلِهِ، فَإِنَّ الْإِمَامَ ان یُخْطِئَ فِی الْعَفْوُ خَیْرٌ مِنْ أن یُخْطِی فِی الْعُقُوبَهِ ». (۲)

تا می توانید مجازات و حدود را از مسلمانان دور کنید و اگر راهی برای خلاصی او هست، او را رها کنید؛ زیرا امام اگر در عفو و گذشت خطا کند،

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۱۷.

۲- (۲) . سنن ترمزی، ج۲، ص۴۳۸، ابواب حدود، باب۲، ح۴۴۷.

بهتر از این است که در مجازات اشتباه کند.

انسجام نظام و سلامت حکومت و جامعه در گرو سلامت تشکیلات قضایی و نیرومند بودن آن است و این هدف به دست نمی آید، مگر با استقلال قاضی و برخوردار بودن او از توان و قدرت علمی، سیاسی و اقتصادی کامل، تا کسی در جذب او چشم طمع نبندد و تهدید و اجبار و التفات و محبت در وی کارگر نیفتد.

پس لازم است تا قاضی همواره در فکر و اراده مستقل و در موضع و تصمیم گیری هایش قوی و قاطع باشد و تحت تأثیر هیچ یک از قدرت های سیاسی، اقتصادی و غوغاسالاری و جنجال ها و هوچی گری ها قرار نگیرد. به همین دلیل قوه قضائیه را به عنوان یک قوه مستقل به شمار آورده اند تا تحت تأثیر هیچ قوایی نباشد تا بتواند سیطره خود را بر همه مراتب قوه اجرائیه گسترش دهد و همه وزیران و استانداران و کارگزاران از آن حساب ببرند.

در تاریخ آمده است شخص امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) نیز در زمان خلافت خویش با این که امام و حاکم جامعه اسلامی بود، با طرف یهودی خود در جلسه قضاوت شریح، شرکت کرد. این خود درسی بزرگ و بیانگر این نکته است که اگر قوه قضائیه از چنین قدرت و استقلالی برخوردار نباشد، قدرت های سیاسی و اقتصادی جامعه بر قاضی و تشکیلات قضایی سیطره می یابند.

داستان شرکت علی(علیه السلام) در جلسه قضاوت با طرف یهودی بسیار جالب و شنیدنی است. در بحارالانوار این چنین ذکر شده است:

«امام علی(علیه السلام) در ماجرای قضائی، همراه فردی یهودی نزد شریح حاضر شد. آن حضرت فرمود: «این زره، زره من است و آن را نه فروخته ام و نه به کسی هدیه کرده ام».

یهودی گفت: زره از آن من و در دست من است.

شریح از امام(علیه السلام) دلیل خواست، حضرت فرمود:

قنبر و حسین(علیه السلام) شهادت می دهند که این زره مال من است.

شریح گفت: شهادت فرزند برای پدرش پذیرفته نیست، شهادت بنده نیز برای مولایش مورد قبول نیست، این ها هر دو طرف تو را می گیرند.

امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) فرمود:

«وای بر تو ای شریح! خطا را مرتکب شدی؛ من امام و پیشوای تو هستم و تو با اطاعت من، متدین به دین الهی هستی و می دانی که من سخن باطل و بیهوده نمی گویم، ولی تو سخن مرا بیهوده و ادعای مرا باطل می پنداری!

آن گاه از من بینه خواستی. یک بنده و یکی از سروران جوانان بهشت، بر اساس نظر من گواهی دادند، ولی شهادت آن دو را نپذیرفتی، آن گاه ادعا می کنی که اینان در این قضیه به نفع خود شهادت می دهند! آن گاه فرمود:

من عقوبت تو را جز این نمی بینم که سه روز را در میان یهودیان به قضاوت بگذرانی، او را بیرون ببرید.

شریح را به قبا بردند و سه روز در بین یهودیان ماند، آن گاه بازگشت. فرد یهودی چون این ماجرا را شنید، گفت:

این امیرالمؤمنین است که به نزد قاضی آمده و قاضی نیز علیه وی حکم کرده است. سپس مسلمان شد و گفت: بلی! این زره، زره شماست. در جنگ صفین از شتر خاکستری رنگ شما به زمین افتاد و من آن را برداشتم. (۱)

امام علی(علیه السلام) به عنوان حاکم، به شریح قاضی توصیه می کند که برای قضات

۱- (۱) . بحارالأنوار، ج۴۱، ص۵۶، تاریخ امیرالمؤمنین(علیه السلام)، باب ۱۰۵، ح۶.

حکومت اسلامی و شیعیان آن حضرت درس آموزنده ای است:

«انْظُرْ إِلَی أَهْلِ الْمَعْکِ وَالْمَطْلِ وَالِاضْطِهَادِ وَمَنْ یَدْفَعُ حُقُوقَ النَّاسِ مِنْ أَهْلِ الْمَقْدُرَهِ وَالْیَسَارِ وَمَنْ یُدْلِی بِأَمْوَالِ الْمُسْلِمِینَ إِلَی الْحُکَّامِ فَخُذْ لِلنَّاسِ بِحُقُوقِهِمْ مِنْهُمْ وَبِعِ الْعَقَارَ وَالدِّیَارَ فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله) یَقُولُ: مَطْلُ الْمُسْلِمِ الْمُوسِرِ ظُلْمٌ لِلْمُسْلِمِ وَمَنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ مَالٌ وَلَا عَقَارٌ وَلَا دَارٌ فَلَا سَبِیلَ عَلَیْهِ. وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا یَحْمِلُ النَّاسَ عَلَی الْحَقِّ إِلَّا مَنْ وَزَعَهُمْ عَنِ الْبَاطِلِ ثُمَّ وَاسِ بَیْنَ الْمُسْلِمِینَ بِوَجْهِکَ وَمَنْطِقِکَ وَمَجْلِسِکَ حَتَّی لَا یَطْمَعَ قَرِیبُکَ فِی حَیْفِکَ وَلَا یَیْأَسَ عَدُوُّکَ مِنْ عَدْلِکَ وَرُدَّ الْیَمِینَ عَلَی الْمُدَّعِی مَعَ بَیِّنَهٍ فَإِنَّ ذَلِکَ أَجْلَی لِلْعَمَی وَأَثْبَتُ فِی الْقَضَاءِ. وَاعْلَمْ أَنَّ الْمُسْلِمِینَ عُدُولٌ بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ إلا مَجْلُوداً فِی حَدٍّ لَمْ یَتُبْ مِنْهُ أَوْ مَعْرُوفاً بِشَهَادَهِ الزُّورِ أَوْ ظَنِیناً. وَإِیَّاکَ وَالضَّجَرَ وَالتَّأَذِّیَ فِی مَجْلِسِ الْقَضَاءِ الَّذِی أَوْجَبَ اللَّهُ تَعَالَی فِیهِ الْأَجْرَ وَأَحْسَنَ فِیهِ الذُّخْرَ لِمَنْ قَضَی بِالْحَقِّ وَاجْعَلْ لِمَنِ ادَّعَی شُهُوداً غُیَّباً أَمَداً بَیْنَهُمْ فَإِنْ أَحْضَرَهُمْ أَخَذْتَ لَهُ بِحَقِّهِ وَإِنْ لَمْ یُحْضِرْهُمْ أَوْجَبْتَ عَلَیْهِ الْقَضِیَّهَ. وَإِیَّاکَ أَنْ تُنَفِّذَ حُکْماً فِی قِصَاصٍ أَوْ حَدٍّ مِنْ حُدُودِ النَّاسِ أَوْ حَقٍّ مِنْ حُقُوقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّی تَعْرِضَ ذَلِکَ عَلَیَّ. وَإِیَّاکَ أَنْ تَجْلِسَ فِی مَجْلِسِ الْقَضَاءِ حَتَّی تَطْعَمَ شَیْئاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَ. وَلَا تَقْعُدْ فِی مَجْلِسِ الْقَضَاءِ حَتَّی تَطْعَمَ». (۱)

«(ای شریح)! در کار افراد بدحساب و آنان که برای پرداخت دیون خود به مردم، امروز و فردا می کنند، قضاوت کن و از کسانی که قدرتمند و توان پرداخت حقوق مردم را دارند و برای جلب نظر فرمانروایان به آنان رشوه می دهند، حقوق مردم را باز پس گیر و برای وصول آن، املاک و مستغلات و خانه های آنان را به فروش برسان. من از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: «به تأخیر انداختن دیون و حقوق مردم از سوی کسی که توان پرداخت آن را دارد، ستم به مسلمان دیگری

۱- (۱) . محمد بن حسن الحرالعاملی، وسایل الشیعه، ج۱۸، ص۱۵۵، ابواب آداب قاضی، باب۱، ح۱.

است»؛ اما کسی که املاک و خانه و هیچ گونه اموالی ندارد، راهی بر او نیست. (نمی توان او را تحت فشار قرار داد) و بدان که هرگز مردم را به حق وا نمی دارد، جز آن چه مردم را از باطل باز می دارد.

بنابراین قضاوت یکی از وظایف حکومت اسلامی است و پست قضاوت یکی از وظایف ولایت و حکومت است. حاکم اسلامی، قضات را نصب می کند و قضات پایه های حاکمیت اسلام و حاکم اسلامی را تثبیت می کنند. قضاوت عادلانه از وظایف مهم حکومت اسلامی و موجب دوام و ماندگاری حکومت اسلامی خواهد بود.

مردم

نقش مردم در حکومت

چگونگی برداشت از نقش مردم در حکومت، در نوع حکومت، رفتار و مناسبات حکومتی تعیین کننده است. آیا مردم در حکومت نقشی دارند یا خیر؟ آیا باید برای مردم در حکومت اعتباری و جایگاهی قائل شد یا خیر؟ آیا مردم در حکومت نقش فعال و اساسی یا نقشی غیرفعال و انفعالی دارند؟ آیا مردم در همه امور نقشی تعیین کننده دارند یا خیر؟ در پاسخ به پرسش های گفته شده، دیدگاه های مختلف و احیاناً متعارضی وجود دارد:

برخی بر این باورند که مردم هیچ نقشی در حکومت ندارند؛ زیرا حکومت امری پیچیده، تخصصی و علمی است که جز نخبگان و خبرگان دیگران نقشی در آن ندارند و مردم در حکومت نقشی تبعی، سایه ای و ابزاری دارند؛

برخی دیگر معتقدند که نقش مردم در حکومت را نخبگان تعیین می کنند و بنابر مصالح و ضرورت ها، فتیله چراغ نقش مردم در حکومت را بالا می کشند یا پایین می آورند و در حقیقت هرگونه که نخبگان صلاح ببینند، نقشی را به مردم

واگذار می کنند و از مردم می خواهند تا نقش خود را بر عهده بگیرند و خواسته های نخبگان را تحقق بخشند؛

در این جا نیز مردم هیچ نقش اساسی در حکومت ندارند و مردم به اندازه مورد نیاز صاحبان قدرت و حکم فرمایان اعتبار می یابند و دوام و ادامه این اعتبار تا زمان رفع نیاز است؛

بنابر باوری دیگر، نقش اصلی و کلیدی در حکومت از آن مردم است، بدین معنا که حکومت بدون خواست و مشارکت مردم تحقق نمی یابد و بدون اقبال و رأی مردم مشروعیت سیاسی پیدا نمی کند، بدون حضور و مشارکت همه جانبه مردم به درستی اداره نمی شود، با به حاشیه بردن مردم، حکومت سلامت نخواهد داشت و راست قامت نخواهد بود.

بنابراین مردم نقش ایجادی، ابقایی و اصلاحی دارند؛ به گونه ای که تحقق حکومت، صلاح و سامان و پابر جایی آن و سیر به سوی اهداف آن به مردم بستگی دارد. (۱)

در اندیشه سیاسی و سلوک حکومتی امام علی(علیه السلام) مردم چنین نقشی دارند. امیر مؤمنان علی(علیه السلام) تحقق حکومت خود را این گونه معرفی کرده است:

آری به حق آن که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور حاضران و اتمام حجت با اعلام وجود ناصران نبود... بی تأمل رشته حکومت را از دست می گذاشتم و پایانش را چون آغازش می انگاشتم و چون گذشته خود را به کناری می کشیدم. (۲)

پس از بیست و پنج سال، مردم به صورت یکپارچه و سر از پا نشناخته و در

۱- (۱) . مصطفی، دلشاد، حکومت حکمت، ص۱۱۱.

۲- (۲) . نهج البلاغه، خطبه۳.

حرکتی عمومی خواستار پذیرش حکومت از سوی امام علی(علیه السـلام) شدند و با اصرار فراوان، امام(علیه السلام) را راضی کردند تا حکومت را بپذیرد.

آن حضرت درباره نقش مردم در این امر چنین فرموده است:

«النَّعْلُ وَسَـقَطَ الرِّدَاءُ وَوُطِئَ الضَّعِيفُ وَبَلَغَ مِنْ سُـرُورِ النَّاسِ بِبَيْعَتِهِمْ إِيَّایَ أَنِ ابْتَهَـجَ بِهَا الصَّغِيرُ وَهَـدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ وَتَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ وَحَسَرَتْ إِلَيْهَا الْكِعَاب». (۱)

دستم را [برای بیعت] گشودید و من آن را بستم، به سوی خود کشـیدید؛ اما من آن را برگرفتم. سـپس بر من هجوم آوردید؛ همچون شتران تشـنه که روز آب خوردن به آبگیرهای خود درآینـد و به یکدیگر پهلو زنند؛ چندان که [از هجوم مردمان] بند پای افزار پاره شد و ردا از دوش افتاد؛ ناتوان پایمال گردید؛ خشنودی مردم در بیعت با من بدان جا رسید که کودکان به وجد آمده بودند؛ سالخوردگان لرزان لرزان برای دیدار این منظره به راه افتاده بودند؛ بیماران به کمک دیگران بدان جا آمده بودند و دختران نورس سربرهنه حاضر شده بودند.

امـام علی(علیه السـلام) شایسـتگی لازم برای حکـومت را داشت که بـا خواست مردم تکلیف اداره امور بر دوش آن حضـرت گذاشته شد؛ زیرا تا مردم نخواهند تکلیف اداره امور بر دوش آن که شایسته است، گذاسته نمی شود و حکومتی مردمی شکل نمی گیرد.

امام علی(علیه السـلام) بارها از وصّـیت رسول خدا(صـلی الله علیه و آله) سـخن گفته است که در آن به امام علی(علیه السلام) سفارش شـده است تا در صورت خواست مردم برای پـذیرش حکومت خود را کنار نکشـد و زمامداری را عهده دار شود و از سـوی دیگر در صورت پشت کردن مردم به وی و اختلاـف آنـان در امر حکومت، خود را کنـار بکشـد. امیرمؤمنـان علی(علیه السلام) نیز بر این سفارش پای بند بود.

۱- (۱) . همان، حکمت۲۲۹.

این وصیت بیانگر نوع نگاه پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) و امام علی(علیه السلام) به امر حکومت و زمامداری است که جز با میل و رغبت مردم و خواست و اقبال آنان به درستی پا نمی گیرد و حکومتی که پایه های آن بر جهالت و ضلالت استوار شود و بر اساس قدرت و تسلط پا بگیرد؛ هویتی غیر انسانی و ماهیتی نامردمی دارد که جز با فریب و نیرنگ، زور و خشونت و ستم و بیداد بر پا نمی ماند. این نقطه مقابل حکومت الهی است که بنیان آن بر بصیرت و معرفت استوار است و بر اساس خواست و رضایت مردم پا می گیرد.

امیر مؤمنان علی(علیه السلام) در بخشی از نوشتاری که سرگذشت خود را پس از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) تا شهادت محمد بن ابی بکر و سقوط مصر (زمان کتابت نامه) بیان فرموده، چنین آورده است:

«وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَهِدَ إِلَيَّ عَهْداً فَقَالَ: «يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَكَ وَلَاءُ أُمَّتِي فَإِنْ وَلَّوْكَ فِي عَافِيَةٍ وَأَجْمَعُوا عَلَيْكَ بِالرِّضَا فَقُمْ بِأَمْرِهِمْ، وَإِنْ اخْتَلَفُوا عَلَيْكَ فَدَعْهُمْ وَمَا هُمْ فِيهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَيَجْعَلُ لَكَ مَخْرَجاً». (۱)

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) مرا متعهد پیمانی کرده و فرموده بود: «پسر ابی طالب! ولایت امتم حق توست؛ اگر به درستی و عافیت تو را ولی خود کردند و با رضایت درباره تو به وحدت نظر رسیدند، امرشان را به عهده گیر و بپذیر؛ اما اگر درباره تو به اختلاف افتادند، آنان را به حال خود واگذار؛ زیرا خدا راه گشایشی به روی تو باز خواهد کرد.

امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) فرمود:

«قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إن اجْتَمَعُوا عَلَيْكَ فَاصْنَعْ مَا أَمَرْتُكَ والا فالصق كلكك بِالْأَرْض، فَلَمَّا تَفَرَّقُوا عنى جَرَرْت عَلَى الْمَكْرُوهِ ذَيْلَي

ص:۲۳۵

۱- (۱) . سید بن طاووس، کشف المحجه، ج۵، ص۲۱۸.

واغضیت عَلَی الْقَذَی جفنی والصقت بِالْأَرْض کلکلی». (۱)

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به من فرمود: اگر مردم بر تو گرد آمدند، آن چه به تو فرمان داده ام به جا آور و حکومت را به عهده گیر و گرنه خود را به کناری فرود آر و آنان را واگذار؛ پس چون مردم از گردم پراکنده شدند، به ناچار دست فرو هشتم و خار در چشم دیده فرو بستم و خود را به کناری کشیدم.

حکومت دینی حکومتی نیست که با تطمیع، تهدید و ایجاد وحشت و دهشت افکنی به وجود آید؛ زیرا این ویژگی حکومت جهالت و ضلالت است و حکومت در اسلام، حکومتِ حکمت و هدایت است. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) به مسلمانان فرموده بود:

«وَان تَوَلَوها عَلیاً، تَجِدُوه هادِیا مَهدِیا؛ (۲)اگر علی(علیه السلام) را به ولایت بگمارید، او را هدایت یافته ای هدایتگر می یابید».

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در همان زمان که مردم آمادگی خود را برای بیعت با آن حضرت و تشکیل حکومت اعلام کردند، در مسجد مدینه خطاب به همگان فرمود:

سرنوشت اجتماعی و سیاسی مردم باید به دست خود آنان باشد و هیچ کس حق ندارد تا به جای آنان تصمیم بگیرد و مردم خود باید سرنوشت حکومتی خویش را رقم بزنند:

«اَیهَا الناسُ عَنِ مَلاءِ وَإذن، إنَ هذا امُرکُم لَیسَ لِاَحدٍ فیهِ حَقٌ إلا ما أَمَرتُم وَقَد افتَرقنا بِالاَمسِ عَلی امرٍ وَکُنت کارِها لِاَمرِک، فَاَبیتُم إلا أن أکونَ عَلَیکُم. أَلا وَإنَه لَیسَ لی دُونَکُم مَفاتیحَ مالَکُم مَعی وَلَیسَ أَن اخَذ دِرهَماً دُونَکُم؛ فإن شِئتُم قَعدتُ لَکُم وَإلا فَلا اجِدُ علی أَحَدٍ». (۳)

ص:۲۳۶

۱- (۱) . نهج البلاغه شرح ابن ابی الحدید، ج۲، ص۳۲۶.

۲- (۲) . همان، ج۱۱، ص۱۱.

۳- (۳) . الکامل فی التاریخ، ج۳، ص۱۹۳.

ای مردم! این امر (حکومت) امر شماست، هیچ کس جز آن که شما او را امیر خود گردانید، حق حکومت بر شما را ندارد. ما دیروز هنگامی از هم جدا شدیم که من پذیرش ولایت شما را ناخوشایند داشتم، ولی شما این را نپذیرفتید و جز به این که من تشکیل حکومت دهم رضایت ندادید. آگاه باشید! من کسی جز کلیددار شما نیستم و نمی توانم حتی یک درهم به ناروا از بیت المال برگیرم.

خدای متعال حق تعیین سرنوشت اجتماعی و سیاسی مردم را به رسمیت شناخته است؛ زیرا جامعه بدون حکومت و قانون به هرج و مرج کشیده می شود و اختلال و بی نظمی جامعه را فرا می گیرد؛ درحالی که خداوند به چنین اختلال و تباهی رضایت نداده است.

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در نامه ای که به معاویه نوشته و تشکیل حکومت خود را بر اساس خواست مردم تبیین نموده و او را به بیعت با خویش فرا خوانده، این حقیقت را نیز یادآور شده و فرموده است:

«وَاِنما الشُّوری لِلمُهاجِرینَ وَالاَنصارَ، فَإِن اجتَمِعوُا عَلی رَجُلٍ وَسَمُوهُ اماماً کانَ ذلِکَ للّه رَضی؛ (۱)شورا از آنِ مهاجران و انصار است، پس اگر دور شخصی جمع شدند و او را امام خود نامیدند، خشنودی خدا را نیز به دست آورده اند.»

تعیین سرنوشت سیاسی، اجتماعی و برپایی حکومت به دست مردم و پیروی همگان از قوانین دولت موجب نظام یافتگی و پایداری جامعه است. امیرمؤمنان علی(علیه السلام) فرموده است:

«فَرَضَ اللَّهُ الْإِیمَانَ تَطْهِیراً مِنَ الشِّرْک... وَالْإِمَامَهَ نِظَاماً لِلْأُمَّهِ؛ (۲)خداوند ایمان را

۱- (۱) . الإمام روح الله الموسوی الخمینی، کتاب البیع، ج۲، ص۴۶۱.

۲- (۲) . نهج البلاغه، نامه۶.

برای پاکی از شرک واجب کرد... و امامت را قرار داد تا نظام امت پایدار باشد».

حکومت از آن مردم است و طبیعی است که باید با خواست و رضایت آنان تشکیل شود. امام علی(علیه السلام) حکومت خود را چنین می خواست. از محمدبن حنفیه فرزند امیرمؤمنان علی(علیه السلام) نقل شده است که پس از کشته شدن عثمان، من در کنار پدرم بودم. آن حضرت وارد منزل شد و اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه و آله) اطراف وی را گرفتند و گفتند: اکنون که عثمان کشته شده است، مردم چاره ای ندارند جز آن که امام و رهبری داشته باشند و ما امروز کسی را شایسته و سزاوارتر از تو برای این امر نمی یابیم؛ نه کسی سابقه تو را دارد و نه کسی از تو به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نزدیک تر است.

پس از این سخنان، حضرت از پذیرش زمامداری خودداری کرد و مردم اصرار کردند و گفتند: به خدا سوگند! ما از اصرار و پافشاری دست برنخواهیم داشت تا با تو بیعت کنیم. آن گاه حضرت فرمود:

«فَفِی المَسجِدِ، فإِن بیعَتی لاتَکُونُ خَفِیاً وَلا تَکونُ إلاّ عَن رَضی المُسلِمینَ؛ (۱)پس [مراسم بیعت] باید در مسجد باشد؛ زیرا چیزی از مردم مخفی نیست و جز با رضایت مسلمانان عملی نیست».

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) نه تنها در شکل گیری حکومت مردم را دارای چنین جایگاهی می دانست، بلکه سامان امور حکومت را وابسته به استقامت و سلامت مردم می دانست. امام علی(علیه السلام) در ضمن خطبه ای در صفین فرموده است:

«

وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاهُ إِلَّا بِاسْتِقَامَهِ الرَّعِیَّهِ؛ (۲)و والیان صلاح و سامان نیابند، مگر به راستی و درستی مردم».

۱- (۱) . تاریخ الطبری، ج۴، ص۴۲۷.

۲- (۲) . نهج البلاغه، خطبه۲۱۶.

حکومت جز با راستی و درستی و پایداری مردم و حضور و مشارکت همه جانبه آنان به سامان نمی آید و امیرمؤمنان علی(علیه السلام) تلاش می کرد تا مردم حکومت را این گونه بفهمند و از روابط سلطه گرانه و سلطه پذیرانه بیرون شوند و در همه عرصه ها حضوری واقعی داشته باشند. امام علی(علیه السلام) خطاب به آنان فرمود:

با من چنان که با جباران سخن می گویند، سخن مرانید و چنان که با مستبدان محافظه کاری می کنند، از من کناره مجویید و با ظاهرآرایی و ساختگی آمیزش مدارید و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید و نخواهم که مرا بزرگ انگارید؛ چه آن کس که شنیدن سخن حق بر او گران افتد و نمودن عدالت بر وی دشوار بود، کار به حق و عدالت بر او دشوارتر است؛ پس، از گفتن حق یا رایزنی در عدالت باز مایستید که من خویشتن را [به عنوان یک انسان] برتر از آن نمی دانم که اشتباه نکنم و نه در کار خویش از خطا ایمنم، مگر که خدا مرا در کار نفس کفایت کند که از من بر آن تواناتر است. (۱)

برای این که مردم نقشی جدی و اساسی در حکومت داشته باشند، باید زمینه و بستر مناسب آن فراهم گردد. امام علی(علیه السلام) نیز تلاش می کرد تا با فراهم کردن روابط سالم و به دور از خودکامگی و خودکامگی پذیری مردم را وارد حکومت کند و این گونه آنان را مخاطب قرار داده است و هرگونه رابطه جبارانه و مستبدانه را زیر پا گذاشته است تا مردم با صراحت و صداقت و از روی احساس مسئولیت به مشارکت در امور حکومت برخیزند و حق را به پا دارند، از عدالت پاسداری کنند و میان خود و والیان فاصله ای نبینند و زمامداران را نصیحت و خیرخواهی نمایند.

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) فرموده است:

۱- (۱) . همان.

«مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ [سُبْحَانَهُ عَلَى عِبَادِهِ النَّصِیحَهُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ وَ التَّعَاوُنُ عَلَی إِقَامَهِ الْحَقِّ بَیْنَهُمْ». (۱)

از حقوق خدا بر بندگان، یکدیگر را به مقدار توان اندرز دادن و در برپایی حق میان خود، یکدیگر را یاری کردن است.

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) هیچ کس را بی نیاز از یاری و همکاری نمی دانست و هیچ کس را نیز ناتوان از یاری و همکاری نمی دید و همگان را در هر مرتبه و جایگاه و با هر درک و فهم به مشارکت همه جانبه فرا می خواند، چنان که فرموده است:

«لَیْسَ امْرُؤٌ وَإِنْ عَظُمَتْ فِی الْحَقِّ مَنْزِلَتُهُ وَتَقَدَّمَتْ فِی الدِّینِ فَضِیلَتُهُ بِفَوْقِ أَنْ یُعَانَ عَلَی مَا حَمَّلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ وَلَا امْرُؤٌ وَإِنْ صَغَّرَتْهُ النُّفُوسُ وَاقْتَحَمَتْهُ الْعُیُونُ بِدُونِ أَنْ یُعِینَ عَلَی ذَلِکَ أَوْ یُعَانَ عَلَیْهِ». (۲)

هیچ کس - هر چند قدر وی در حق بیشتر بود و فضیلت او در دین پیشتر - از همکاری بی نیاز نیست که او را در برپایی حق خدا یاری کنند؛ هیچ کس - هر چند مردم او را خوار شمارند و دیده ها وی را بی مقدار، پندارند - خردتر از آن نیست که کسی را در انجام حق یاری نکند و با دیگری به یاری او برخیزد.

امام(علیه السلام) جامعه ای را که در آن فرهنگ مشارکت و نصیحت همگانی نباشد، از رحمت و برکت به دور دانسته و فرموده است:

«

لَا خَیْرَ فِی قَوْمٍ لَیْسُوا بِنَاصِحِینَ وَلَا یُحِبُّونَ النَّاصِحِینَ؛ (۳)در مردمی که نصیحت کننده یکدیگر نیستند و نصیحت کنندگان را دوست نمی دارند، خیری نیست».

ص:۲۴۰

۱- (۱) . همان.

۲- (۲) . همان.

۳- (۳) . غررالحکم، ج۲، ص۳۶۷.

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) مردم را این گونه می خواست و در این راه بسیار تلاش کرد. آن حضرت در سخنانی پس از پایان جنگ جمل، یاران خود را به داشتن چنین روشی فرا خواند:

«

فَأَعِینُونِی بِمُنَاصَحَهٍ خَلِیَّهٍ مِنَ الْغِشِّ سَلِیمَهٍ مِنَ الرَّیْبِ؛ (۱)پس مرا با خیرخواهی و نصحیتی به دور از نیرنگ و دورویی یاری کنید».

متأسفانه مردمی که فرهنگ جاهلی، خودکامگی و خودکامگی پذیری در عمق جانشان ریشه داشت و در یک دوره بیست و پنج ساله این فرهنگ دوباره جان گرفت و رشد کرده بود، حکومت حکمت را بر نمی تافتند و هوای حکومت جهالت و ضلالت در سر داشتند، سلوک پیشوای آزادگان در حکومت و مدیریت برای آنان بیگانه بود. مردم عادت کرده بودند برای خود در حکومت و مدیریت جامعه حقی قائل نباشند و اینک با سلوکی دیگر روبه رو شده بودند. مردم به تبعیض و پیروی از سران زر و زور و تزویر خو گرفته بودند، سران برای آنان تصمیم بگیرند و با تجبر و تسلط ایشان را راه ببرند؛ اما اینک حکومت رنگی دیگر داشت و مردم را بر اساس برابری و عدالت، با بصیرت و معرفت به مشارکت و حمایت فرا می خواند؛ اما چون با سران و بزرگان قبایل مانند دیگران به مساوات و عدالت رفتار می شد، آنان از همراهی با حکومت حکمت سر باز می زدند و پیروان آنها نیز برای گریز از مسئولیت خویش بهانه ها می تراشیدند. (۲)

روشن است که اداره امور با مردمی بهانه جو و مسئولیت گریز راه به جایی نمی برد. امام علی(علیه السلام) خطاب به آن مردم نافرمان و سست عنصر که سیاست های حق و عدل را بر نمی تافتند، در خطبه جهادیه خود - پس از غارت شهر أنبار به

۱- (۱) . نهج البلاغه، حکمت۱۸.

۲- (۲) . همان، حکمت۱۲۶ و ۶۹.

دست سفیان بن عوف غامدی و سستی مردم در پیکار با قاسطین - چنین فرمود:

شگفتا! به خدا سوگند! هماهنگی این مردم در باطل خویش و پراکندگی شما در حق خود، دل را می میراند و اندوه را تازه می گرداند. رویتان زشت باد و زبونی هم آغوشتان! که آماج تیر بلایید، شما را غارت می کنند؛ اما ننگی ندارید؛ با شما پیکار می کنند؛ اما نمی جنگید؛خدا را نافرمانی می کنند و شما خشنود می شوید؛ اگر در تابستان شما را بخوانم، گویید هوا سخت گرم است، مهلتی ده تا گرما کم تر شود؛ اگر در زمستان فرمان دهم، گویید هوا سخت سرد است، فرصتی ده تا سرما از بلاد ما به در شود؛ شما که از گرما و سرما چنین می گریزید، با شمشیر آخته کجا می ستیزید؟ ای به صورت مردان عاری از مردانگی، ای کم خردان پای بند نازپروردگی! کاش شما را ندیده بودم و نمی شناختم. به خدا سوگند! پایان این آشنایی ندامت بود و دستاورد آن اندوه و حسرت.

خدایتان بمیراناد! که دلم از دست شما پرخون، سینه ام مالامال از خشم شما مردم دون است که پیاپی جرعه اندوه به کامم می ریزید؛ با نافرمانی و فروگذاری جانبم، کار را به هم در می آمیزید تا آن جا که قریش می گوید پسر ابوطالب دلیر است؛ اما علم جنگ نمی داند. خدا پدرانشان را مزد دهاد! کدام یک از آنان پیشتر از من در میدان جنگ بوده و بیشتر از من نبرد دلیران را آزموده؟ هنوز بیست سال نداشتم که پا در معرکه گذاشتم و اکنون سالیان عمرم از شصت فزون است؛ اما آن را فرمان نبرند و سر رشته کار از دستش برون است. (۱)

حقوق و وظایف مردم و حاکم

شناخت حقوق و توجه به حقوق متقابل و محور قرار گرفتن حقوق در

ص:۲۴۲

۱- (۱) . حکومت حکمت، ص ۱۲۱.

زنـدگی، زیربنای زندگی سالم و سعادت آفرین است. تا زمانی که آدمیان از حقوق گوناگون خود آگاه نشوند و رعایت آن حقوق را محور رفتار و روابط خود قرار ندهند، زندگی انسانی از تکیه گاهی محکم برخوردار نخواهد شد. بسیاری از ستمگری ها و بی عدالتی ها و رفتارهای غیر اخلاقی، از نشناختن حقوق و ناآگاهی به حقوق یکدیگر و عدم پایبندی به حقوق سرچشمه می گیرد.

بنابراین از عوامل مهم و اساسی اصلاح رفتارها، روابط و کردارها شناخت حقوق و به حقوق است.

امام علی(علیه السلام) درباره اهمیت حقوق انسان ها، رعایت و پاسداری آن فرموده است:

«جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ حُقُوقَ عِبَادِهِ مُقَدِّمَهً لِحُقُوقِهِ [عَلَی حُقُوقِهِ] فَمَنْ قَامَ بِحُقُوقِ عِبَادِ اللَّهِ کَانَ ذَلِکَ مُؤَدِّیاً إِلَی الْقِیَامِ بِحُقُوقِ اللَّهِ؛ (۱)خدای سبحان حقوق بندگانش را بر حقوق خود مقدم داشته است؛ پس هر که حقوق بندگان را ادا کند،در حقیقت حقوق خداوند را ادا کرده است».

آن حضرت حقوق مردم را تا این اندازه والا معرفی کرده است. بنابراین در می یابیم که با چنین رویکردی در شناخت حقوق، رفتار دینی، سلوک انسانی و روابط حکومتی و مدیریتی چگونه خواهد بود و انسان ها به چه حرمت و کرامتی خواهند رسید و پاسداری از حقوق آنها چه اعتباری خواهد داشت.

امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) در نخستین خطبه ای که پس از پذیرش حکومت ایراد کرد، چنین فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ [تَعَالَی سُبْحَانَهُ] أَنْزَلَ کِتَاباً هَادِیاً بَیَّنَ فِیهِ الْخَیْرَ وَالشَّرَّ فَخُذُوا نَهْجَ الْخَیْرِ تَهْتَدُوا وَاصْدِفُوا عَنْ سَمْتِ الشَّرِّ تَقْصِدُوا الْفَرَائِضَ الْفَرَائِضَ أَدُّوهَا إِلَی اللَّهِ تُؤَدِّکُمْ إِلَی الْجَنَّهِ إِنَّ اللَّهَ

۱- (۱) . شرح غرر الحکم، ج۳،ص ۳۷۰.

حَرَّمَ حَرَاماً غَيْرَ مَجْهُولٍ وَأَحَلَّ حَلَالًا غَيْرَ مَدْخُولٍ وَفَضَّلَ حُرْمَةَ الْمُسْلِمِ عَلَى الْحُرَمِ كُلِّهَا وَشَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَالتَّوْحِيدِ حُقُوقَ الْمُسْلِمِينَ فِي مَعَاقِدِهَا فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَحِلُّ أَذَى الْمُسْلِمِ إِلَّا بِمَا يَجِبُ بَادِرُوا أَمْرَ الْعَامَّةِ وَخَاصَّةَ أَحَدِكُمْ وَهُوَ الْمَوْتُ فَإِنَّ النَّاسَ أَمَامَكُمْ وَإِنَّ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ مِنْ خَلْفِكُمْ تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوَّلِكُمْ آخِرُكُمْ اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبِقَاعِ وَالْبَهَائِمِ - [وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَلَا تَعْصُوهُ] وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْخَيْرَ فَخُذُوا بِهِ وَإِذَا رَأَيْتُمُ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْه». (۱)

همانا خداوند سبحان کتابی هدایت کننده و راهنما (برای انسان ها) فرستاده که نیکی و بدی - خیر و شر - را آشکارا در آن بیان فرمود. بنابراین راه خیر و نیکی را در پیش گیرید تا هدایت شوید؛ از شر و بدی دوری کنید تا در جاده مستقیم قرار گیرید؛ واجب ها! واجب ها! آن را برای خدا به جا آورید که شما را به بهشت می رساند. خدا محرماتی قرار داده که بر کسی پوشیده نیست و در آن چه حلال نموده عیبی دیده نمی شود؛ حرمت مسلمانان را از دیگر حرمت ها برتر نهاده و حفظ حقوق مسلمانان را به وسیله اخلاص و توحید تضمین کرده است. بنابراین مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند، مگر آن جا که حق اقتضاء کند؛ آزار هیچ مسلمانی جز در مواردی که موجبی (به حکم خدا) داشته باشد، روا نیست؛ به سوی امر همگانی یعنی مرگ که مخصوص یکایک شماست، مبادرت ورزید؛ مردم دیگر پیشاپیش شما می روند و قیامت از پشت سر شما بانگ می زند (و پیش میراند)، سبک بار گردید تا به قافله ملحق شوید؛ چرا که پیشینیان در انتظار بازماندگانند؛ از خدا بترسید و تقوا پیشه کنید که شما در پیشگاه خداوند مسئول بندگان و شهرها و آبادی ها هستید؛ زیرا (از همه چیز) حتی از خانه ها و حیوانات

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۱۶۷.

بازپرسی خواهید شد؛ خدای را اطاعت کنید و از او سرپیچی نکنید؛ هر نیکی دیدید، آن را انتخاب کنید و اگر شر و بدی یافتید، از آن دوری کنید.

با چنین رویکردی است که امام علی(علیه السلام) حقوق مداری را زیربنای حکومت خود ساخت و به تبیین حقوق متقابل زمامداران و مردم، حقوق مخالفان، حقوق محیط زیست، حقوق حیوانات و حقوق طبیعت پرداخت.

از دیدگاه امام علی(علیه السلام) این حقوق به طور کامل دو سویه و متقابل است. حقوق یک طرفه بی معناست، حق و تکلیف و حقوق و تکالیف ملازم یکدیگرند. اگر قرار باشد که حق یک طرفه وجود داشته باشد، جز برای خدای متعال معنا ندارد؛ آن هم به سبب قدرت بی حد و لایزال و عدالت محض و فراگیر خداوند است که با وجود این، خدای رحمان از سر رحمت و بخشندگی و از باب کرامت و افزون دهی، آن را نیز دو طرفه قرار داده است.

بیان امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) در این باره به خوبی روشن است:

«لَا یَجْرِی لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَی عَلَیْهِ وَلَا یَجْرِی عَلَیْهِ إِلَّا جَرَی لَهُ وَلَوْ کَانَ لِأَحَدٍ أَنْ یَجْرِیَ لَهُ وَلَا یَجْرِیَ عَلَیْهِ لَکَانَ ذَلِکَ خَالِصاً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ لِقُدْرَتِهِ عَلَی عِبَادِهِ وَلِعَدْلِهِ فِی کُلِّ مَا جَرَتْ عَلَیْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ وَلَکِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَی الْعِبَادِ أَنْ یُطِیعُوهُ وَجَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَیْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفَضُّلًا مِنْهُ وَتَوَسُّعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِیدِ أَهْلُه». (۱)

کسی را حقی نیست جز که بر او نیز حقی است؛ بر او حقی نیست جز آن که او را حقی بر دیگری است؛ اگر بنا باشد حق به سود کسی بود و زیانی نداشته باشد، این مخصوص خدای سبحان است نه دیگر آفریده ها؛ زیرا او بر بندگان توانا است؛ عدالت او در هر چیز که قضای او بر آن روان است، آشکار و

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۲۱۶.

دگرگونی ها در آن نمایان است؛ اما خدا حق خود را بر بندگان، اطاعت خویش قرار داده، و پاداش آن را در طاعت، دو چندان یا بیشتر نهاده، از روی بخشندگی که او راست و افزون دهی که وی را سزاست.

بنابراین درباره مخلوقات به هیچ وجه حقوق یک طرفه وجود ندارد و کسی را بر دیگری حقی نیست، مگر این که دیگران را نیز بر او حقی است؛ در این میان مهم ترین، اساسی ترین و کارسازترین حقوق دو طرفه، حق زمامداران و مردم است:

«ثُمَّ جَعَلَ سُبْحَانَهُ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا وَيُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً وَلَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ. وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّهِ وَحَقُّ الرَّعِيَّهِ عَلَى الْوَالِي فَرِيضَهٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلٍّ عَلَى كُلٍّ فَجَعَلَهَا نِظَاماً لِأُلْفَتِهِمْ وَعِزّاً لِدِينِهِمْ فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّهُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوُلَاهِ وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاهُ إِلَّا بِاسْتِقَامَهِ الرَّعِيَّهِ». (۱)

پس خدای سبحان برخی از حقوق خود را برای بعضی از مردم واجب کرد و در برابر هم گذاشت؛ به گونه ای که برخی از حقوق برخی دیگر را واجب گرداند و حقی بر کسی واجب نمی شود، مگر همانند آن را انجام دهد.

در میان حقوق الهی بزرگ ترین حق، حق زمامدار بر مردم و حق مردم بر زمامدار است؛ حق واجبی که خدای سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد و آن را عامل پایداری پیوند آنان و عزت دین قرار داد. پس حال مردم نیکو نگردد، جز آن گاه که زمامداران نیکو رفتار باشند، و زمامداران نیکو رفتار نگردند، جز آن گاه که مردم درست کار باشند.

باور و ایمان به حقیقت هستی محکم ترین پشتوانه حقوق متقابل زمامداران و مردم است؛ زیرا این حقوق و متقابل بودن آنها، مبتنی بر این است که از سوی خدا

۱- (۱) . همان.

باشد و از اموری است که خداوند برای سامان یافتن روابط اجتماعی و حکومتی واجب گردانیده است. آن حضرت حقوق متقابل حاکم و مردم را از بزرگترین حقوق می داند؛ زیرا این حقوق جنبه اجتماعی و عمومی پیدا می کند و صلاح و فساد آن از حقوقی که جنبه شخصی و فردی دارد، بسیار بزرگ تر است.

پای بندی به حقوق و رعایت حقوق متقابل، در هر حوزه ای موجب تحقق عدالت، پیدایش الفت و زمینه ساز رشد فضایل اخلاقی و روابط درست انسانی است.

«فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِیَّهُ إِلَی الْوَالِی حَقَّهُ وَأَدَّی الْوَالِی إِلَیْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَیْنَهُمْ وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّینِ وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ وَجَرَتْ عَلَی أَذْلَالِهَا السُّنَنُ فَصَلُحَ بِذَلِکَ الزَّمَانُ وَطُمِعَ فِی بَقَاءِ الدَّوْلَهِ وَیَئِسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ». (۱)

و آن گاه که مردم حق زمامدار را ادا کنند و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزت یابد، و راه های دین پدیدار، نشانه های عدالت برقرار و سنت پیامبر(صلی الله علیه و آله) پایدار گردد. پس روزگار اصلاح شود و مردم در تداوم حکومت امیدوار و دشمن از برآورده شدن آرزوهایش مأیوس می شود.

در سخن امام علی(علیه السلام) در بیان پیامدها و نتایج پای بندی به حقوق و رعایت حقوق متقابل، نکته های زیر به دست می آید:

۱. عزت حق؛ ارجمندی و استواری حق در جامعه در گرو رعایت حقوق متقابل زمامدار و مردم است. به همین دلیل روابط سیاسی و اجتماعی به عنوان حق شناخته شده و در جامعه به درستی مدیریت می شود؛

۲. با رعایت حقوق متقابل، دین و دین داری جلوه گر می شود. روشن است که از دیدگاه امام علی(علیه السلام) برای فراهم کردن زمینه رشد دین و تعالی دین داری،

۱- (۱) . همان.

حقوق متقابل باید به طور عینی تحقق یابد؛ یعنی دین و دین داری در بستر حقوق مداری معنا می یابد؛

۳. عـدالت همه جانبه نتیجه رعایت حقوق متقابل و پای بنـدی به آن است. شـعار عدالت بدون شـناخت حقوق متقابل و تحقق آن حقوق، راه به جایی نخواهد برد. در جامعه ای که زیربنای رفتارها و روابط حقوق باشد، عدالت به راحتی تحقق می پذیرد؛

۴. سـنت های نبوی، راه و رسم های پسـندیده و سـعادت بخش اخلاقی در بخش های گوناگون زندگی در شرایطی به بار می نشیند که حقوق متقابل رعایت شود؛

۵. با فراگیر شدن این چهار مفهوم اساسی و مهم، زمانه چنان می شود که شوق زندگی و تکاپوی متعالی در آن موج می زند؛ مردم از زیسـتن خود خشـنود می گردنـد؛ هر روز خود را بهـتر از دیروز می بیننـد و رضـایت عمومی نیز فراهم می شود. چنین جـامعه ای برقرار می مانـد؛ زیرا رعایت و پای بنـدی به حقوق متقابل، عامل پایـداری آن است؛ آن چه از جانب دشـمنان برای تضـعیف و تخریب چنین جامعه ای صورت بگیرد، راه به جایی نمی برد؛ چرا که بنیان های اساسـی آن با حقوق مداری محکم است.

از بین بردن حقوق و عـدم رعـایت حقوق متقابل، افزودن بر پیامـدهای ویران گر و تباه کننـده زمینه ساز انحراف های اخلاقی، اجتماعی و سیاسی است:

«وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالِيَهَا أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ وَكَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ وَتُرِكَتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ فَعُمِلَ بِالْهَوَى وَعُطِّلَتِ الْأَحْكَامُ وَكَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقٍّ عُطِّلَ وَلَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فُعِلَ فَهُنَالِكَ تَذِلُّ الْأَبْرَارُ وَتَعِزُّ الْأَشْرَارُ وَتَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ عِنْدَ الْعِبَادِ فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذَلِكَ وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ». (۱)

۱- (۱) . همان.

اما اگر مردم بر حکومت چیره شوند یا زمامدار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می رود؛ نشانه های ستم آشکار و نیرنگ بازی در دین فراوان می گردد؛ راه گسترده سنت پیامبر(صلی الله علیه و آله) متروک، هوا پرستی فراوان، احکام دین تعطیل و بیماری های دل فزونی یابد. مردم از این که حق بزرگی فراموش می شود یا باطل خطرناکی در جامعه رواج می یابد، احساس نگرانی نمی کنند، پس در آن زمان نیکان خوار، بدان قدرتمند و کیفر الهی بزرگ و دردناک خواهد بود. پس بر شماست که یکدیگر را نصیحت کنید و با یکدیگر به خوبی همکاری کنید.

امام به نکات مهمی در روشن شدن پیامدها و نتایج زیر پا گذاشتن حقوق متقابل اشاره کرده است:

۱. در جامعه ای که به حقوق یکدیگر تجاوز می شود، اختلاف کلمه، نزاع و درگیری، نخستین جوانه های این درخت است. به طور کلی، هر جا که اختلافی پیش آید، نخست باید به جست وجوی عدم رعایت حقوق متقابل پرداخت؛

۲. ستم و بیداد، نتیجه تجاوز به حقوق یکدیگر است. در جامعه ای که پای بند به حقوق متقابل نیست، وجود بی عدالتی ها، قانون شکنی ها و بی حرمتی امری طبیعی است؛

۳. آن جا که حقوق زیر پا گذاشته می شود، دین و دین داری نیز آسیب جدی می بیند؛ به گونه ای که هر گروه اجتماعی، دین را وسیله و ابزاری برای رسیدن به اهداف ناسالم و تباه خویش قرار می دهد؛

۴. با پشت کردن به حقوق متقابل، سنت های نیکوی نبوی و راه رسم های درست اخلاقی فراموش می شود و بی اخلاقی، مردم و حکومت را در کام خود فرو می برد؛

۵. با همگانی شدن این چهار امر، هواپرستی فراگیر می شود و هر کس جز به

منـافع خود نمی اندیشـد و تنهـا امیال خود را می جویـد. به این ترتیب، به ضوابط و احکام و قوانین الهی پشت پا زده می شود؛ دین گریزی رسـمیت می یابد؛ مردم به انواع بیماری های روحی و روانی دچار می شوند؛ جامعه در افسـردگی، پرخاشـگری و خشونت ورزی فرو می رود؛ بحران های فکری، اخلاقی، اجتماعی، سیاسـی و اقتصادی جامعه را در برمی گیرد و کسـی نگران این امور نخواهـد بود؛ زیرا مردم و حکومت سـردرگریبان خود دارند. این امور کار را بدان جا می رساند که نیکان و صالحان خوار و بی مقـدار و منزوی و برکنار می شونـد و بـدان و نابکاران ارجمنـد، همه کاره و میدان دار می گردند. چنین جامعه ای باید در انتظار کیفرهای سخت الهی باشد که سنت های حاکم بر عالم با کسی یا گروهی و یا حکومتی خویشاوندی ندارد و بر همگان یکسان است.

آن حضـرت همواره تلاـش کرد تا مردم با حقوق خویش و حکومت به درستی و به خوبی آشـنا شونـد؛ به گونه ای که حقوق خـود را مطـالبه کننـد و حقـوق حکـومت را نیز اداء نماینـد، کـارگزاران نیز حقـوق مردم و حکـومت را به درسـتی و به خوبی دریابنـد تـا حقـوق مردم را به جـا آورنـد و حقـوق حکومت را بر پـا نماینـد. در این راسـتا امـام علی(علیه السـلام) به برخی از مصادیق حقوق متقابل اشاره می کند و می فرماید

:«أَیُّهَـا النَّاسُ إِنَّ لِی عَلَیْکُـمْ حَقّـاً وَلَکُـمْ عَلَیَّ حَـقٌّ فَـأَمَّا حَقُّکُمْ عَلَیَّ فَالنَّصِـیحَهُ لَکُمْ وَتَـوْفِیرُ فَیْئِکُمْ عَلَیْکُمْ وَتَعْلِیمُکُمْ کَیْلَـا تَجْهَلُـوا وَتَـأْدِیبُکُمْ کَیْمَـا تَعْلَمُـوا وَأَمَّا حَقِّی عَلَیْکُمْ فَالْوَفَـاءُ بِـالْبَیْعَهِ وَالنَّصِـیحَهُ فِی الْمَشْـهَدِ وَالْمَغِیبِ وَالْإِجَـابَهُ حِینَ أَدْعُـوکُمْ وَالطَّاعَهُ حِینَ آمُرُکُم». (۱)

ای مردم! مرا به شما و شما را بر من حقی واجب شده است؛ حق شما بر من، آن است که از خیرخواهی شما دریغ نورزم و بیت المال را میان شما عادلانه

ص:۲۵۰

۱- (۱) . نهج البلاغه، خطبه۳۴.

تقسیم کنم؛ شما را آموزش دهم تا بی سواد و نادان نباشید؛ شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید؛ اما حق من بر شما این است که با من وفادار باشید؛ در آشکار و نهان خیرخواهی کنید؛ هرگاه شما را فراخواندم اجابت نمایید و هرگاه فرمان دادم، اطاعت کنید.

امام علی(علیه السلام) در راه آموزش شناخت حقوق متقابل حکومت و مردم به کارگزارانش همواره به این موارد اشاره می کردند و مصادیق دیگری را بیان می کند و می فرماید:

«أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِی أَلَّا أَحْتَجِزَ دُونَكُمْ سِرّاً إِلَّا فِی حَرْبٍ وَلَا أَطْوِیَ دُونَكُمْ أَمْراً إِلَّا فِی حُكْمٍ وَلَا أُؤَخِّرَ لَكُمْ حَقّاً عَنْ مَحَلِّهِ وَلَا أَقِفَ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ وَأَنْ تَكُونُوا عِنْدِی فِی الْحَقِّ سَوَاءً فَإِذَا فَعَلْتُ ذَلِكَ وَجَبَتْ لِلَّهِ عَلَيْكُمُ النِّعْمَهُ وَلِی عَلَيْكُمُ الطَّاعَهُ وَأَلَّا تَنْكُصُوا عَنْ دَعْوَهٍ وَلَا تُفَرِّطُوا فِی صَلَاحٍ وَأَنْ تَخُوضُوا الْغَمَرَاتِ إِلَى الْحَقِّ فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَسْتَقِيمُوا لِی عَلَى ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِمَّنِ اعْوَجَّ مِنْكُمْ ثُمَّ أُعْظِمُ لَهُ الْعُقُوبَهَ وَلَا يَجِدُ عِنْدِی فِيهَا رُخْصَهً فَخُذُوا هَذَا مِنْ أُمَرَائِكُمْ وَأَعْطُوهُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مَا يُصْلِحُ اللَّهُ بِهِ أَمْرَكُمْ وَ السَّلَامِ». (۱)

آگاه باشید!حق شما بر من آن است که جز اسرارجنگی هیچ رازی را از شما پنهان ندارم؛ کاری جز حکم شرع را بدون مشورت با شما انجام ندهم؛ در پرداخت حق شما کوتاهی نکرده و در وقت تعیین شده آن را بپردازم و با همه شما به گونه ای مساوی رفتار کنم.

وقتی که من مسئولیت های یاد شده را انجام دادم، بر خداست که نعمت های خود را بر شما ارزانی دارد؛ اطاعت من بر شما لازم است و نباید از فرمان من سرپیچی کنید؛ در انجام آن چه صلاح است، سستی نورزید؛ در سختی ها برای رسیدن

۱- (۱) . نهج البلاغه، نامه ۵۰.

به حق تلاش کنید. حال اگر شما پایداری نکنید، خوارترین افراد نزد من انسان کج رفتار است و به سختی او را کیفر خواهم داد و هیچ راه فراری نخواهد داشت.

پس دستورالعمل های ضروری را از فرماندهان خود دریافت کنید و از فرماندهان خود در آن چه که خدا امور شما را اصلاح می کند، اطاعت کنید. با درود.

حکومت امام علی(علیه السلام) از نظر رعایت حقوق مخالفان و پاسداری از حرمت آنان نیز نمونه است. مخالفان فکری و سیاسی امام و حکومت او مادام که به حقوق مردم تجاوز نکردند و قوانین را رعایت کردند و حدود و مرزها را زیر پا نگذاشتند، از تمام حقوق اجتماعی و سیاسی برخوردار بودند و هیچ تهدیدی برای آنان وجود نداشت.

با وجود مخالفت های ناروا و غیر منطقی خوارج با امام علی(علیه السلام)، آن حضرت هرگز حقوق آنان را محدود نکرد و رفتار نادرست و سخنان زشت و تهدیدهای زننده آنان نیز تأثیری در رفتار عدالت محورانه امام علی(علیه السلام) نداشت.

ابوعبید قاسم بن سلام، عالم بزرگ اهل سنت و از بزرگان حدیث، ادب و فقه، متوفی ۲۲۴ق می نویسد:

شخصی نزد امام علی(علیه السلام) آمد و گفت: فلان کس از خوارج تو را سب می کند. امام علی(علیه السلام) فرمود: تو نیز او را پاسخ بده. گفت: او تو را تهدید به قتل می کند. فرمود: مقابل کسی که اقدامی برای کشتن من نکرده است، اقدامی نمی کنم. آن گاه فرمود:

«لَهُم عَلَینا ثَلاثٌ: ان لا تَمنَعهُم المَساجِدَ ان یَذکُروا اللّه فِیها، وَاِن لا نَمنَعهُم الفَی مادَامَت ایدِیهِم مَعَ ایدِینا، وَاَن لا تُقاتِلُهم حَتی یُقاتِلونا». (۱)

آنان را بر ما سه حق است؛ آنان را از ورود به مساجدی که نام خدا را در آن ها بر

۱- (۱) . تهذیب، ج۸، ۲۳۸؛ الأموال، ص۲۹۶.

زبان می آورند، منع نمی کنیم؛ آنان را از درآمد عمومی و غنایم تا زمانی که در جنگ همراه ما هستند، محروم نمی سازیم و تا با ما نجنگند، با آنان نمی جنگیم.

فطرت پاک انسان ها و اصل برابری در آفرینش ایجاب می کند تا انسان ها از هر مذهب و آیین و دینی در حقوق عمومی و اجتماعی یکسان شمرده شوند و همه حقوق آن ها رعایت گردد. این همانندی در آفرینش، مبنایی جاودان در همانندی حقوق عمومی بر اساس امری تکوینی است. امام علی(علیه السلام) نیز همین اصل را در عهدنامه مالک اشتر یادآور می شود و زمامداران را به رسیدگی به حقوق عمومی و اجتماعی برخاسته از حقوق ذاتی انسانی توصیه می کند:

«وَأَشْعِرْ قَلْبَکَ الرَّحْمَهَ لِلرَّعِیَّهِ وَالْمَحَبَّهَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَکُونَنَّ عَلَیْهِمْ سَبُعاً ضَارِیاً تَغْتَنِمُ أَکْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَکَ فِی الدِّینِ وَإِمَّا نَظِیرٌ لَکَ فِی الْخَلْقِ». (۱)

قلب خود را از رحمت بر مردم و دوستی با آنان و مهربانی کردن به همگان لبریز ساز و همچون جانوری درنده مباش که خوردنشان را غنیمت شماری؛ زیرا مردم دو دسته اند: دسته ای برادر دینی و دسته دیگر در آفرینش با تو همانندند.

امام علی(علیه السلام) همانندی انسان ها در آفرینش و یکسانی آدمیان در گوهر ذاتی را سرچشمه حقوق انسانی و اجتماعی می داند. ازاین رو اقلیت های دینی بیگانه شمرده نمی شوند. آن حضرت با دید وسیع و عمیق از حقوق اقلیت های دینی سخن گفته و از حقوق آنها دفاع کرده است.

ابن ابی الحدید معتزلی نقل کرده است که آن حضرت درباره حقوق اقلیت های دینی فرمود:

«ومن آذی ذمیاً فکانما اذانی؛ (۲)هر که اهل ذمه ای را بیازارد، چنان است که مرا آزرده است».

ص:۲۵۳

۱- (۱) . نهج البلاغه، نامه۵۳.

۲- (۲) . شرح ابن ابی الحدید، ج۱۷، ص۱۴۷.

این سخن بیانگرحساسیت امام علی(علیه السلام) در حفظ حرمت و حقوق اقلیت های دینی است. جرج جرداق مسیحی می نویسد:

چه بسیار مردمی که شاهد بودند علی روزی در مسجد مدینه، در حالی که عمامه سبز خود را بر سر نهاده بود، با کمال جدیت چنین می گفت: «هر کس پیرو انجیلی را بیازارد، مرا آزرده است. (۱)

درباره حقوق اقلیت های دینی نیز فرمود:

اموال و دارایی های آنان مانند اموال و دارایی های ما، خون و جان آنان نیز مانند خون و جان ما است. (۲)

آن حضرت وقتی محمدبن ابی بکر را به استانداری مصر انتخاب و به آن سرزمین اعزام کرد، عهدنامه ای برای وی نوشت و در آغاز آن چنین فرمود:

«هَذَا مَا عَهِدَ عَبْدُ اللَّهِ عَلِیٌّ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَکْرٍ حِینَ وَلَّاهُ مِصْرَ أَمَرَهُ بِتَقْوَی اللَّهِ وَالطَّاعَهِ لَهُ فِی السِّرِّ وَالْعَلَانِیَهِ وَخَوْفِ اللَّهِ فِی الْغَیْبِ وَالْمَشْهَدِ وَبِاللِّینِ لِلْمُسْلِمِ وَبِالْغِلْظَهِ عَلَی الْفَاجِرِ وَبِالْعَدْلِ عَلَی أَهْلِ الذِّمَّهِ وَبِإِنْصَافِ الْمَظْلُومِ وَبِالشِّدَّهِ عَلَی الظَّالِمِ وَبِالْعَفْوِ عَنِ النَّاسِ وَبِالْإِحْسَانِ مَا اسْتَطَاعَ وَاللَّهُ یَجْزِی الْمُحْسِنِینَ».

این پیمان نامه ای است که از جانب بنده خدا، علی امیرمومنان به محمد بن ابی بکر، هنگامی که او را به حکومت مصر گماشت. او را فرمان می دهد به تقوای الهی در نهان و آشکار؛ ترس از خدا در خفا و عیان؛ به ملایمت با مسلمانان؛ سخت گیری تبه کاران؛ رعایت عدالت با اهل ذمه؛ ستاندن داد ستم دیده و سخت گیری بر ستمگر و گذشت از خطای مردم و نیکی [به همگان] تا آن جا که توان دارد و [بدان که] خداوند نیکوکاران را پاداش می دهد.

تأکید حضرت بر حفظ حقوق اهل ذمّه و اقلیت های دینی بیانگر تلاش برای

ص:۲۵۴

۱- (۱) . امام علی، صدای عدالت انسانیت، ج۱، ص ۲۸۰.

۲- (۲) . تحف العقول عن آل الرسول، ص ۱۷۷.

حفظ حقوق اقلیت های دینی در جامعه اسلامی است؛ این اهتمام تا بدان جا بود که وقتی خبر تجاوز یکی از گروه های غارت گر معاویه به شهر انبار و ربودن گردن بند و خلخال زنی غیر مسلمان به وی رسید، برآشفت و فرمود:

«فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِماً مَاتَ مِنْ دُونِ هَذَا أَسَفاً مَا كَانَ عِنْدِی فِیهِ مَلُوماً بَلْ كَانَ عِنْدِی بِهِ جَدِیراً؛ (۱)اگر مرد مسلمانی از غم این رسوایی بمیرد، چه جای ملامت است و در دیده من شایسته چنین کرامت است».

امام علی(علیه السلام) یاران خود را به خاطر این کوتاهی در حفظ حقوق مردم و اقلیت های دینی به شدت سرزنش و توبیخ کرد و فرمود؛ با همه توان خود بکوشید تا با بسیج مردم برای پیکار با قاسطین و متجاوزان ریشه این بی حرمتی ها را از بین ببرید.

آن حضرت در عهدنامه مالك اشتر به طور جامع، وظایف و تكالیف حاكمان را در برابر مردم بیان می كند و در قسمتی از آن می فرماید:

۱. زمامدار اسلامی باید رحمت، محبت و لطف را از اعماق قلب خود به مردم ابراز كند:

«وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَهَ لِلرَّعِیَّهِ وَالْمَحَبَّهَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَیْهِمْ سَبُعاً ضَارِیاً تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَکَ فِی الدِّینِ وَإِمَّا نَظِیرٌ لَکَ فِی الْخَلْقِ». (۲)

رحمت بر رعیت و محبت و لطف به آنان را با قلبت ابراز كن، و برای آنان درنده ای خون خوار مباش كه خوردن آنان را غنیمت بشماری؛ زیرا آنان دو دسته اند: یا برادر دینی تو و یا هم نوع تو در خلق هستند.

۱- (۱) . نهج البلاغه، نامه۵۳.

۲- (۲) . همان.

۲. برخورداری مردم از عفو و چشم پوشی در مواردی که امکان دارد:

«تَفْرُطُ مِنْهُمُ الزَّلَلُ وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ - وَيُؤْتَى عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَالْخَطَإِ- فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ صَفْحِه».۲

با رعیت خود رحمت، لطف و محبت کن؛ زیرا آنها انسانند و هدف تجاوز، افتادن در لغزش و ورود به اشتباهات غیر عمدی و انحراف های گوناگون قرار می گیرند. بنابراین آنان را از عفو و گذشت خود بهره مند کن؛ همان گونه که دوست داری خدا تو را از عفو و گذشت خود برخوردار کند.

۳. محبوب ترین کارها نزد زمامدار اسلامی باید رساترین آنها در حق، فراگیرترین آنها در عدل و جامع ترین آنها برای رضایت عموم مردم باشد:

«لْيَكُنْ أَحَبُّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطَهَا فِي الْحَقِّ - وَأَعَمَّهَا فِي الْعَدْلِ وَأَجْمَعَهَا لِلرَّعِيَّةِ»؛ (۱)

۴. مقدم ترین مردم نزد زمامدار اسلامی باید کسانی باشند که حق را، حتی در تلخ ترین حالات های آن، گویاتر از دیگران گوشزد می کند:

«ثُمَّ لْيَكُنْ آثَرُهُمْ عِنْدَكَ أَقْوَلَهُمْ بِمُرِّ الْحَقِّ»؛ (۲)

۵. زمامدار اسلامی باید عوامل حُسن ظن رعیت را به وجود آورد:

«وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِأَدْعَى إِلَى حُسْنِ ظَنِّ [وَالٍ] رَاعٍ بِرَعِيَّتِهِ»؛ (۳)

۶. زمامدار اسلامی همان گونه که خود نباید از مردم عیب جویی کند، باید اشخاص عیب جو را از خود دور کند:

«وَلْيَكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ وَأَشْنَأَهُمْ عِنْدَكَ»؛ (۴)

۱- (۱) . همان.

۲- (۲) . همان.

۳- (۳) . همان.

۴- (۴) . همان.

۷. زمامدار اسلامی نباید حرف سخن چین را تصدیق کند:

«وَلَا تَعْجَلَنَّ إِلَی تَصْدِیقِ سَاعٍ»؛ (۱)

۸. انسان های نیکوکار و بدکار نباید نزد زمامدار و دیگر گردانندگان جامعه یکسان باشند:

«وَلَا یَکُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِیءُ عِنْدَکَ بِمَنْزِلَهٍ سَوَاءٍ»؛ (۲)

۹. زمامدار اسلامی موظف است از مقدم داشتن و ترجیح دادن خویشاوندان و وابستگان بر دیگر مردم جداً خودداری کند:

«فَاحْسِمْ [مَئُونَه مَادَّهَ أُولَئِکَ بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْکَ الْأَحْوَال»؛ (۳)

ریشه ستم کاران را با بریدن اسباب آن بخشکان.

۱۰. زمامدار نباید در آن موارد که همه مردم با هم برابرند، خود را مقدم بداند:

«وَإِیَّاکَ وَالِاسْتِئْثَارَ بِمَا النَّاسُ فِیهِ أُسْوَهٌ». (۴)

ص:۲۵۷

۱- (۱) . همان.

۲- (۲) . همان.

۳- (۳) . همان.

۴- (۴) . همان.

نتیجه

جایگاه زمامدار و حاکم در نظام سیاسی اسلام بسیار با اهمیت است؛ به همین دلیل برای او شرایط و ویژگی هایی در نظر گرفته شده است که درایت، معرفت، عدالت، توان و سلامت نفس از مهم ترین آن هاست که امام علی(علیه السلام) نیز در نهج البلاغه به این ویژگی ها اشاره فرموده است. آن حضرت برای حاکمان اسلامی وظایفی را که اجرای شریعت، احکام و قوانین اسلام، تأمین زندگی و معیشت مردم، قضاوت و حل اختلافات در جامعه به آن بستگی دارد، بیان کرده است.

حضرت امام علی(علیه السلام) نقش مردم را در مقبولیت و کارآمدی نظام نیز بسیار مهم دانسته اند و موفقیت یک حکومت اسلامی را در رعایت حقوق و تکالیف متقابل بین حاکم و مردم می دانند.

ص:۲۵۸

پرسش ها

۱. شرایط حاکم از دیدگاه نهج البلاغه چیست؟

۲. وظایف متقابل حکومت و مردم در عهدنامه مالک اشتر را بنویسید.

۳. حاکمان در تأمین معیشت مردم چه چیزهایی را باید در نظر بگیرند؟

۴. پاکی و طهارت نفس حاکمان چه نقشی در انجام وظایف آن ها دارد؟

۵. نقش مردم در حکومت اسلامی چیست؟

۶. نقش مردم را در حوزه مقبولیت و مشروعیت نظام اسلامی تبیین نمایید؟

۷. مهم ترین حقوقی که حاکمان بر مردم دارند، چیست؟

۸. مهم ترین حقوقی که مردم بر حاکمان دارند، چیست؟

۹. پیامدهای رعایت حقوق متقابل حاکم و مردم از دیدگاه امام علی(علیه السلام) چیست؟

۱۰. مهم ترین وظایف حاکمان را نام برده و تحلیل نمایید.

ص:۲۵۹

نتیجه گیری

آن چه در این نوشتار گفته شده است، این گونه می توان جمع بندی کرد:

۱. مفهوم سیاست و حکومت از دیدگاه امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) و به ویژه نهج البلاغه به معنای هدایت و مدیریت جامعه و راهبرد انسان و جامعه به سوی کمالات انسانی و تقرب به خداست؛

افزون بر معنای منفی که در اذهان برخی وجود دارد، سیاست در بینش آن حضرت معنای مقدسی دارد؛

۲. از دیدگاه امام علی(علیه السلام) حکومت امری ضروری است؛ اما هدف، شأن و مقام نیست، بلکه یک وظیفه و امانت الهی است؛

۳. مشروعیت حکومت اسلامی از نگاه آن حضرت الهی است و مردم در تحقق و عینیت بخشیدن به آن نقش مؤثری دارند؛

۴. فلسفه وجودی حکومت دینی، تحقق اصول و ارزش هایی است که برای رسیدن به اهداف والای انسانی و آرمان الهی تلاش می کند که مهم ترین آنها عدالت، آزادی، امنیت، وحدت و تعلیم و تربیت است؛

۵. حکومت از دیدگاه امام علی(علیه السلام) افزون بر این که حقوقی دارد، تکالیفی را نیز بر عهده دارد. در حقیقت حقوق و تکالیف حکومت و مردم دو سویه است؛ به هر میزان که این حقوق و وظایف متقابل رعایت گردد، ثبات، دوام و استمرار حکومت اسلامی تضمین می گردد و عدالت و آزادی، صلح و امنیت نیز تحقق و گسترش می یابد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم .

۲. ابوالحسن احمد بن فارس، معجم مقایس اللغه ، تحقیق و ضبط عبدالسلام محمد هارون، مصر، شرکه مکتبه و مطبعه الثانیه، ۱۳۸۹ق.

۳. ابوالفضل احمدبن أبی طاهر المروزی (ابن طیفور)، بلاغات النساء، المکتبه مرتضویه ، النجف، ۱۳۶۱ق.

۴. ابو عبیدالقاسم بن سلام الهروی، الأموال ، تحقیق و تعلیق محمد خلیل هراس، الطبعه الثانیه، بیروت، دارلفکر، ۱۴۰۸ق.

۵. ابوالمجد، مجدود بن آدم (سنایی)، مثنوی های حکیم سنایی ، به کوشش محمد تقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.

۶. ابواسحاق ابراهم بن محمد کوفی المعروف به ابن هلال الثقفی، الغارات ، حققه و علق علیه، سید عبدالزهراء الحسینی الخطیب، الطبعه الأولی، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۰۷ق.

۷. ارسطو، سیاست ، ترجمه احمد آرام، چاپ پنگوئن.

۸. آیه الله مؤمن، «دین و مشارکت سیاسی» فصل نامه علمی - پژوهشی علوم سیاسی، سال دوم، شماره ۷۰، ۱۳۷۸.

۹. البلاذری، ابوالحسن احمدبن یحیی، أنساب الأشراف ، حققه و قدّم له سهیل زکار، ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ق.

۱۰. الحکیمی، محمدرضا، الحکیمی، محمد علی، طهران، مکتب النشر الثقافه الاسلامیه،

۱۴۰۸ق. آمدی، غررالحکم و دررالکلم ، تهران دارالکتاب اسلامی، ۱۴۱۰ ق.

۱۱. اسکندری، محمد حسین و داراب کلایی، اسماعیل، درآمدی بر حقوق اساسی ، ج ۱.۱، تهران انتشارات سمت، ۱۳۷۷.

۱۲. انیس، ابراهیم، المعجم الوسیط ، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸ ق.

۱۳. الهندی، علاءالدین علی المتقی، کنزالعمال ، بیروت مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ ق.

۱۴. بابایی، علیرضا و آقایی، بهمن، فرهنگ علوم سیاسی، ج ۱، تهران، نشر ویس، ۱۳۶۹.

۱۵. جعفری، محمد تقی، حکمت اصول سیاسی اسلام ، تهران بنیاد نهج البلاغه.

۱۶. جرج جرداق، امام علی، صدای عدالت انسانیت ، ترجمه، سید هادی خسرو شاهی، چاپ اول، مؤسسه مطبوعاتی فراهانی، ۱۳۴۴ش.

۱۷. حسین بن محمد تقی النوری الطبرسی، مستدرک الوسایل و مستنبط المسایل ، الطبعه الثانیه، بیروت، مؤسسه آل البیت لإحیاء التراث، ج۱۲، ۱۴۰۸ ق.

۱۸. حکیمی، محمد رضا، الحیاه ، ترجمه احمد آرام، چاپ اول، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱–۱۳۷۷ ش.

۱۹. خاتمی، احمد، سیره سیاسی امام علی (علیه السلام)، تهران، نشر مطهر، ۱۳۷۹.

۲۰. خمینی، روح الله، وصیت نامه ، قم، مؤسسه فرهنگی پیوند با امام، ۱۳۸۸.

۲۱. خمینی، روح الله، صحیفه نور، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،۱۳۶۱.

۲۲. داراب کلایی، اسماعیل، فلسفه سیاسی اسلام ، قم، بوستان کتاب (انتشارات دفتر اسلامی)، ۱۳۸۰.

۲۳. دلشاد تهرانی، مصطفی، حکومت حکمت ، تهران خانه اندیشه جوان، چاپ سوم.

۲۴. دوورژه، موریس، اصول علم سیاست ، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران، امیر کبیر ۱۳۷۸ .۱۳۶۹.

۲۵. روسو، ژان ژاک، قرار داد اجتماعی یا اصول حقوق سیاسی ، ترجمه منوچهر کیا، تهران گنجینه، ۱۳۶۶.

۲۶. دیوان حافظ ، به اهتمام سید ابوالقاسم أنجوی شیرازی.

۲۷. سید بن طاووس، کشف المحجه لثمره المهجه ، تحقیق محمد الحسون، الطبعه الأولی، مرکز النشر، مکتب الاعلام الاسلامی، قم.

۲۸. شهاب الدین احمدبن علی ابن حجرالعسقلانی، تهذیب التهذیب ، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ق ۱۴۱۲.

۲۹. سید رضی (گردآورنده)، نهج البلاغه ، ترجمه محمد دشتی.

۳۰. طباطبایی، محمد حسین، شیعه در اسلام ، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲.

۳۱. طباطبایی، محمد حسین، المیزان ، ترجمه محمد باقر موسوی، قم، انتشارات دارالعلم، ۱۳۴۶.

۳۲. طوسی، خواجه نصیرالدین، اخلاق ناصری ، با تصحیح و توضیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران، مکتبه المرتضویه، ۱۳۶۹.

۳۳. عالم، عبدالرحمان، بنیادهای علم سیاست ، تهران، نشر نی، ۱۳۷۳.

۳۴. عزالدین عبدالحمید بن هبه العرابی الحدید، المعتزلی، شرح نهج البلاغه ، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر داراحیا الکتب العربیه، ۱۳۷۸ ق.

۳۵. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین ، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸ ق.

۳۶. علاءالدین بن حسام الدین المتقی الهندی، کنزالعمال ، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹. ق.

۳۷. عبدالحمید، ابوالحمد، مبانی علم سیاست ، چاپ سوم، تهران، توس، ۱۳۶۵.

۳۸. علامه مجلسی، محمد تقی، بحارالأنوار ، ج۷۲، تهران، المکتبه الإسلامیه،۱۳۶۶.

۳۹. علامه حلی، کشف المراد ، به اهتمام سید سعید طباطبایی، اصفهان، مطبعه گل بهار، ۱۳۵۲.

۴۰. فارابی، ابونصر، احصاء العلوم ، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.

۴۱. فره رو، گولیلمو، حاکمیت ، ترجمه عباس آگاهی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل وزارت امور خارجه، ۱۳۷۰.

۴۲. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان ، قم، انتشارات الهادی، ۱۳۸۵.

۴۳. فصل نامه علوم سیاسی ، مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم(علیه السلام).

۴۴. کلینی، محمد، أصول کافی ، ج۲، تهران انتشارات علمیه اسلامیه، ۱۳۴۴ ه. ق.

۴۵. لاسکی، هارولد، مقدمه ای بر سیاست ، ترجمه منوچهر صفا، شرکت سهامی کتاب های جیبی۱۳۴۰.

۴۶. مایکل برسفورد، فاستر، خداوندان اندیشه سیاسی ، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۵.

۴۷. محلاتی، ذبیح الله، ریاحین الشریعه ، چاپ چهارم، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۴ ش.

۴۸. محمد بن الحسن الحر العاملی، وسائل الشیعه ، بیروت، مؤسسه آل البیت لإحیاء التراث، ۱۴۱۳ ق.

۴۹. مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه ، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۶.

۵۰. معین، محمد، فرهنگ فارسی ، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۰.

۵۱. مغنیه، محمد جواد، فی ظلال نهج البلاغه ، الطبعه الثانی، بیروت، دارالعلم للملاعیین، ۱۳۷۹.

۵۲. نوری، حسین، خوارج از دیدگاه نهج البلاغه ، تنظیم محمد تقی بشارت، چاپ دوم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ش.

۵۳. هاشم بن سلیمان بحرانی، تفسیر برهان ، قم، دارالکتب العلمیه، ۱۳۳۴.

۵۴. یزدی، حسین، آزادی از نگاه استاد مطهری ، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۹.

ضمیمه

نامه ۵۳ نهج البلاغه (عهدنامه مالک اشتر)

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِیٌّ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ مَالِکَ بْنَ الْحَارِثِ الْأَشْتَرَ فِی عَهْدِهِ إِلَیْهِ، حِینَ وَلَّاهُ مِصْرَ. جِبَایَهَ خَرَاجِهَا، وَجِهَادَ عَدُوِّهَا، وَاسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا، وَعِمَارَهَ بِلَادِهَا.

این نامه را حضرت به مالك اشتر نوشت زمانی كه او را به ولايت مصر گماشت، هنگامی كه كار امیر آن ولایت (محمد پسر ابوبكر) آشفته گردید و آن طولانی ترین نامه ها است و از جامع ترین نامه ها از نظر زیبایی است.

به نام خداوند بخشنده مهربان، این فرمانی است از بنده خدا، علی، امیر مؤمنان به مالك اشتر پسر حارث، در پیمانی كه با او می بندد، هنگامی كه وی را به حكومت مصر می گمارد تا خراج آن را جمع آوری نماید، با دشمنانش نبرد كند، كار مردم را اصلاح و شهرهای مصر را آباد كند.

۱- ضروره بناء الذات

أَمَرَهُ بِتَقْوَی اللَّهِ، وَإِیْثَارِ طَاعَتِهِ، وَاتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِی کِتَابِهِ. مِنْ فَرَائِضِهِ وَسُنَنِهِ، الَّتِی لَا

يَسْعَدُ أَحدٌ إِلَّا باتِّبَاعِهَا، وَلَا يَشْقَى إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَإِضَاعَتِهَا، وَأَنْ يَنْصُرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانِهِ، فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ، قَدْ تَكَفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ، وَإِعْزَازِ مَنْ أَعَزَّهُ.

وَأَمَرَهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ، وَيَزَعَهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ، فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ، إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ.

ثُمَّ اعْلَمْ يَا مَالِكُ، أَنِّي قَدْ وَجَّهْتُکَ إِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دُوَلٌ قَبْلَکَ، مِنْ عَدْلٍ وَجَوْرٍ، وَأَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِکَ فِی مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الْوُلَاةِ قَبْلَکَ، وَيَقُولُونَ فِيکَ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِيهِمْ، وَإِنَّمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يُجْرِی اللَّهُ لَهُمْ عَلَى أَلْسُنِ عِبَادِهِ.

فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الذَّخَائِرِ إِلَيْکَ ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ، فَامْلِکْ هَوَاکَ، وَشُحَّ بِنَفْسِکَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَکَ، فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنْصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ.

۱– ضرورت خودسازی

او را فرمان می دهد به ترس از خدا و مقدم داشتن طاعت خدا بر دیگر کارها، پیروی آن چه در کتاب خود فرمود، از واجب و سنتّ ها که کسی جز با پیروی آن راه نیک بختی را نپیمود؛ جز با نشناختن و ضایع ساختن آن بدبخت نبود؛ این که به دل و دست و زبان خدای سبحان را یاری کند، چه او (جلّ اسمه) یاری هر که او را یار باشد، پذیرفته است و ارجمندی آن کس که – دین – او را ارجمند سازد، بر عهده گرفته است؛ او را فرمان می دهد تا نفس خود را از پیروی آرزوها بازدارد؛ هنگام سرکشی ها به فرمانش آرد که «همانا نفس به بدی وا می دارد، جز که خدا رحمت آرد». ای مالک! بدان که من تو را به شهرهایی می فرستم که دست خوش دگرگونی ها گردیده؛ گاه داد و گاهی ستم دیده؛ مردم در کارهای تو چنان می نگرند که تو در کارهای والیان پیش از خود می نگری؛ در باره تو آن می گویند که در باره آنان می گویی؛

نیکوکاران را به نام نیکی توان شناخت که خدا از آنها بر زبان های بندگانش جاری ساخت. پس نیکوترین اندوخته خود را کردار نیک بدان و هوای خویش را در اختیار گیر؛ بر نفس خود بخیل باش و زمام آن را در آن چه برایت روا نیست، رها نکن، که بُخل ورزیدن بر نفس، داد آن را دادن است در آن چه دوست دارد یا ناخوش می انگارد.

۲- اخلاق القیاده

وَأَشْعِرْ قَلْبَکَ الرَّحْمَهَ لِلرَّعِیَّهِ، وَالْمَحَبَّهَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَکُونَنَّ عَلَیْهِمْ سَبُعاً ضَارِیاً تَغْتَنِمُ أَکْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَکَ فِی الدِّینِ، وَإِمَّا نَظِیرٌ لَکَ فِی الْخَلْقِ، یَفْرُطُ مِنْهُمُ الزَّلَلُ، وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ، وَیُؤْتَی عَلَی أَیْدِیهِمْ فِی الْعَمْدِ وَالْخَطَإِ، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِکَ صَفْحِکَ مِثْلَ الَّذِی تُحِبُّ وَتَرْضَی أَنْ یُعْطِیَکَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ.

فَإِنَّکَ فَوْقَهُمْ، وَوَآلِی الْأَمْرِ عَلَیْکَ فَوْقَکَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَّاکَ! وَقَدِ اسْتَکْفَاکَ أَمْرَهُمْ، وَابْتَلَاکَ بِهِمْ. وَلَا تَنْصِبَنَّ نَفْسَکَ لِحَرْبِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا یَدَ لَکَ بِنِقْمَتِهِ، وَلَا غِنَی بِکَ عَنْ عَفْوِهِ وَرَحْمَتِهِ. وَلَا تَنْدَمَنَّ عَلَی عَفْوٍ، وَلَا تَبْجَحَنَّ بِعُقُوبَهٍ، وَلَا تُسْرِعَنَّ إِلَی بَادِرَهٍ وَجَدْتَ مِنْهَا مَنْدُوحَهً، وَلَا تَقُولَنَّ: إِنِّی مُؤَمَّرٌ آمُرُ فَأُطَاعُ، فَإِنَّ ذَلِکَ إِدْغَالٌ فِی الْقَلْبِ، وَمَنْهَکَهٌ لِلدِّینِ، وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغِیَرِ.

وَإِذَا أَحْدَثَ لَکَ مَا أَنْتَ فِیهِ مِنْ سُلْطَانِکَ أُبَّهَهً أَوْ مَخِیلَهً، فَانْظُرْ إِلَی عِظَمِ مُلْکِ اللَّهِ فَوْقَکَ، وَقُدْرَتِهِ مِنْکَ عَلَی مَا لَا تَقْدِرُ عَلَیْهِ مِنْ نَفْسِکَ، فَإِنَّ ذَلِکَ یُطَامِنُ إِلَیْکَ مِنْ طِمَاحِکَ، وَیَکُفُّ عَنْکَ مِنْ غَرْبِکَ، وَیَفِیءُ إِلَیْکَ بِمَا عَزَبَ عَنْکَ مِنْ عَقْلِکَ.

۲- اخلاق رهبری

و مهربانی با رعیت را برای دل خود پوششی گردان و در دوستی با آنان و مهربانی کردن با همگان؛ مباش همچون جانوری شکاری که خوردنشان را غنیمت شماری! چه رعیّت دو دسته اند: دسته ای برادر دینی تو و دسته دیگر در آفرینش با تو

ص:۲۶۷

همانندند، گناهی از ایشان سر می زند؛ علت هایی بر آنان عارض می شود؛ خواسته و ناخواسته خطایی بر دستشان می رود، به خطاشان منگر؛ از گناه شان در گذر، چنان که دوست داری خدا بر تو ببخشاید و گناهت را عفو فرماید، چه تو برتر از آنانی و آن که بر تو ولایت دارد، از تو برتر است، خدا از آن که تو را ولایت داد، بالاتر؛ او کار خود را از تو خواست و آنان را وسیله آزمایش تو ساخت؛ خود را آماده جنگ با خدا مکن که کیفر او را نتوانی برتافت و در بخشش و آمرزش از او بی نیازی نخواهی یافت؛ از بخشش پشیمان مشو و بر کیفر شادی مکن؛ به خشمی که توانی خود را از آن برهانی مشتاب؛ مگو مرا گمارده اند و من می فرمایم و اطاعت امر را می پایم؛ زیرا این کار دل را سیاه، دین را پژمرده و تباه و موجب زوال نعمت و نزدیکی بلا- و آفت است؛ اگر قدرتی که از آن برخورداری، نخوتی در تو پدید آرد و خود را بزرگ بشماری، بزرگی حکومت پروردگار را که برتر از توست بنگر که چیست؛ قدرتی را که بر تو دارد و تو را بر خود، آن قدرت نیست که چنین نگریستن سرکشی تو را می خواباند و تیزی تو را فرو می نشاند و خرد رفته ات را به جای باز می گرداند.

۳– التجنب من الغرور و الأنانیّه

إِیَّاکَ وَمُسَامَاةَ اللَّهِ فِی عَظَمَتِهِ، وَالتَّشَبُّهَ بِهِ فِی جَبَرُوتِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ یُذِلُّ کُلَّ جَبَّارٍ وَیُهِینُ کُلَّ مُخْتَالٍ.

أَنْصِفِ اللَّهَ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِکَ، وَمِنْ خَاصَّهِ أَهْلِکَ، وَمَنْ لَکَ فِیهِ هَوًی مِنْ رَعِیَّتِکَ فَإِنَّکَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمْ! وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ کَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ وَمَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَدْحَضَ حُجَّتَهُ، وَکَانَ لِلَّهِ حَرْباً حَتَّی یَنْزِعَ أَوْ یَتُوبَ. وَلَیْسَ شَیْ ءٌ أَدْعَی إِلَی تَغْیِیرِ نِعْمَهِ اللَّهِ وَتَعْجِیلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَهٍ عَلَی ظُلْمٍ، فَإِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ دَعْوَهَ الْمُضْطَهَدِینَ، وَهُوَ لِلظَّالِمِینَ بِالْمِرْصَادِ.

ص:۲۶۸

۳- پرهیز از غرور و خودپسندی

مبادا در بزرگی، خدا را هم نبرد خوانی و در کبریا و عظمت خود را همانند او دانی که خدا هر سرکشی را خوار و هر خودبینی را بی مقدار می سازد، داد خدا و مردم و خویشاوندان نزدیکت و آن کس را که از رعیت خویش دوست می داری از خود بده، که اگر داد آنان را ندهی ستم کاری و آن که بر بندگان خدا ستم کند، خدا به جای بندگانش دشمن او بود و آن را که خدا دشمن گیرد، دلیل وی را نپذیرد و او با خدا سر جنگ دارد تا آن گاه که باز گردد و توبه آرد؛ هیچ چیز چون بنیاد ستم نهادن، نعمت خدا را دگرگون ندارد و کیفر او را نزدیک نیارد که خدا شنوای دعای ستم دیدگان و در کمین ستم کاران است.

۴- کیفیه جلب رضا العامه او رضا الخاص

وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ، وَأَعَمُّهَا فِي الْعَدْلِ، وَأَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ، فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَى الْخَاصَّةِ، وَإِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُغْتَفَرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ.

وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ أَثْقَلَ عَلَى الْوَالِي مَؤُونَةً فِي الرَّخَاءِ، وَأَقَلَّ مَعُونَةً لَهُ فِي الْبَلَاءِ، وَأَكْرَهَ لِلْإِنْصَافِ، وَأَسْأَلَ بِالْإِلْحَافِ، وَأَقَلَّ شُكْراً عِنْدَ الْإِعْطَاءِ، وَأَبْطَأَ عُذْراً عِنْدَ الْمَنْعِ، وَأَضْعَفَ صَبْراً عِنْدَ مُلِمَّاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ.

وَإِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ، وَجِمَاعُ الْمُسْلِمِينَ، وَالْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ، الْعَامَّةُ مِنَ الْأُمَّةِ، فَلْيَكُنْ صِغْوُكَ لَهُمْ، وَمَيْلُكَ مَعَهُمْ.

۴- مردم گرایی، حق گرایی

و باید از کارها آن را بیشتر دوست بداری که نه از حق بگذرد و نه فروماند و

عـدالت را فرا گیرتر و رعیـت را دلپـذیرتر؛ زیرا ناخشـنودی همگـان، خشـنودی نزدیکـان را بی اثر گردانـد و خشـم نزدیکـان، خشـنودی همگان را زیانی نرساند؛ به هنگام فراخی زندگانی، سـنگینی بار نزدیکان بر والی از همه افراد رعیت بیشتر است؛ در روز گرفتـاری یـاری آنـان از همـه کـم تر و انصـاف را از همـه نـاخوشتر دارنـد و چـون درخـواست کننـد، فزون تر از دیگران ستیهند(ستیز کنند) و به هنگام عطا سـپاس از همه کم تر گذارند و چون به آنان ندهند، دیرتر از همه عذر پذیرند و در سـختی روزگـار شـکیبایی را از همه کم تر پیشه گیرنـد و همانـا آنان که دین را پشتیباننـد و موجب انبوهی مسـلمانان و آماده پیکار با دشمنان، عامه مردمانند. پس باید گرایش تو به آنان بود و میلت به سوی ایشان.

۵- ضروره حفظ السر

وَلْیَکُنْ أَبْعَدَ رَعِیَّتِکَ مِنْکَ، وَأَشْنَأَهُمْ عِنْدَکَ، أَطْلَبُهُمْ لِمَعَائِبِ النَّاسِ، فَإِنَّ فِی النَّاسِ عُیُوباً، الْوَالِی أَحَقُّ مَنْ سَتَرَهَا، فَلَا تَکْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْکَ مِنْهَا، فَإِنَّمَا عَلَیْکَ تَطْهِیرُ مَا ظَهَرَ لَکَ، وَاللَّهُ یَحْکُمُ عَلَی مَا غَابَ عَنْکَ، فَاسْتُرِ الْعَوْرَهَ مَا اسْتَطَعْتَ یَسْتُرِ اللَّهُ مِنْکَ مَا تُحِبُّ سَتْرَهُ مِنْ رَعِیَّتِکَ. أَطْلِقْ عَنِ النَّاسِ عُقْدَهَ کُلِّ حِقْدٍ، وَاقْطَعْ عَنْکَ سَبَبَ کُلِّ وِتْرٍ، وَتَغَابَ عَنْ کُلِّ مَا لَا یَضِحُ لَکَ، وَلَاتَعْجَلَنَّ إِلَی تَصْدِیقِ سَاعٍ، فَإِنَّ السَّاعِیَ غَاشٌّ، وَإِنْ تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِینَ.

۵- ضرورت رازداری

و از رعیت آن را از خود دورتر دار و با او دشـمن باش که عیب مردم را بیشتر جوید؛ زیرا، همه مردم را عیب هاست و والی از هرکسـی سـزاوارتر به پوشـیدن آنهاست. پس مبادا آن چه را بر تو نهان است، آشکار گردانی و باید آن را که برایت پیداست، بپوشانی و داوری در آن چه از تو نهان است، با خدای جهان است. پس

چنـدان که توانی زشتی را بپوشان تا آن را که دوست داری بر رعیت پوشـیده مانـد، خدا بر تو بپوشاند؛ گره هر کینه را- که از مردم داری - بگشای و رشـته هر دشمنی را پاره نمای؛ خود را از آن چه برایت آشکار نیست، ناآگاه گیر و شتابان گفته سخن چین را مپذیر که سخن چین نرد خیانت بازد، هر چند خود را همانند خیرخواهان سازد.

۶- المشوره و مکانها الصحیح

وَ لَا تُدْخِلَنَّ فِی مَشُورَتِکَ بَخِیلًا یَعْدِلُ بِکَ عَنِ الْفَضْلِ، وَیَعِدُکَ الْفَقْرَ، وَلَا جَبَاناً یُضْعِفُکَ عَنِ الْأُمُورِ، وَلَا حَرِیصاً یُزَیِّنُ لَکَ الشَّرَهَ بِالْجَوْرِ، فَإِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّی یَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ.

إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِکَ مَنْ کَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَکَ وَزِیراً، وَمَنْ شَرِکَهُمْ فِی الْآثَامِ فَلَا یَکُونَنَّ لَکَ بِطَانَهً، فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الْأَثَمَهِ، وَإِخْوَانُ الظَّلَمَهِ، وَأَنْتَ وَاجِدٌ مِنْهُمْ خَیْرَ الْخَلَفِ مِمَّنْ لَهُ مِثْلُ آرَائِهِمْ وَنَفَاذِهِمْ، وَلَیْسَ عَلَیْهِ مِثْلُ آصَارِهِمْ وَأَوْزَارِهِمْ وَآثَامِهِمْ.

مِمَّنْ لَمْ یُعَاوِنْ ظَالِماً عَلَی ظُلْمِهِ، وَ لَا آثِماً عَلَی إِثْمِهِ، أُولَئِکَ أَخَفُّ عَلَیْکَ مَؤُونَهً وَأَحْسَنُ لَکَ مَعُونَهً، وَأَحْنَی عَلَیْکَ عَطْفاً، وَأَقَلُّ لِغَیْرِکَ إِلْفاً، فَاتَّخِذْ أُولَئِکَ خَاصَّهً لِخَلَوَاتِکَ وَحَفَلَاتِکَ، ثُمَّ لْیَکُنْ آثَرُهُمْ عِنْدَکَ أَقْوَلَهُمْ بِمُرِّ الْحَقِّ لَکَ، وَأَقَلَّهُمْ مُسَاعَدَهً فِیمَا یَکُونُ مِنْکَ مِمَّا کَرِهَ اللَّهُ لِأَوْلِیَائِهِ، وَاقِعاً ذَلِکَ مِنْ هَوَاکَ حَیْثُ وَقَعَ.

۶- جایگاه صحیح مشورت

و بخیـل را در رأی زنی خود در میـاور که تو را از نیکوکـاری بـاز گردانـد و از درویشـی می ترسانـد؛ نه ترسو را تـا در کارها سست نمایـد و نه آزمنـد را تا حرص ستم را برایت بیاراید که بخل و ترس و آز سـرشت هایی جدا جداست که فراهم آورنده آن ها بدگمانی به خداست. بدترین وزیران تو، کسی است که پیش از تو وزیر

بدکاران بوده و آن که در گناهان آنان شرکت نموده. پس مبادا چنین کسان محرم تو باشند؛ زیرا که آنان یاوران گناه کارانند و ستم کاران را کمک کار. تو جانشینی بهتر از ایشان خواهی یافت که در رأی و گذاردن کار چون آنان بود و گناهان و کردار بد آنان را بر عهده ندارد. آن که ستم کاری را در ستم یار نبوده و گناه کاری را در گناهش مددکار. بار اینان بر تو سبک تر، و یاری ایشان بهتر و مهربانی شان بیشتر و دوستی شان با جز تو کم تر. پس اینان را خاص خلوت خود گیر و در مجلس هایت بپذیر و آن کس را بر دیگران بگزین که سخن تلخ حق را به تو بیشتر گوید و در آن چه کنی یا گویی - و خدا آن را از دوستانش ناپسند دارد - کم تر یاری ات کند.

۷- القیاده والروابط الاجتماعیه

وَالْصَقْ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَالصِّدْقِ، ثُمَّ رُضْهُمْ عَلَى أَلَّا يُطْرُوكَ وَلَا يَبْجَحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ تُحْدِثُ الزَّهْوَ، وَتُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ. وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ، فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَزْهِيداً لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ، وَتَدْرِيباً لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ! وَأَلْزِمْ كُلًّا مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ. وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِأَدْعَى إِلَى حُسْنِ ظَنِّ رَاعٍ بِرَعِيَّتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ، وَتَخْفِيفِهِ الْمَؤُونَاتِ عَلَيْهِمْ، وَتَرْكِ اسْتِكْرَاهِهِ إِيَّاهُمْ عَلَى مَا لَيْسَ لَهُ قِبَلَهُمْ.

فَلْيَكُنْ مِنْكَ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ يَجْتَمِعُ لَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرَعِيَّتِكَ، فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ يَقْطَعُ عَنْكَ نَصَباً طَوِيلًا. وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ حَسُنَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ حَسُنَ بَلَاؤُكَ عِنْدَهُ، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ سَاءَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بَلَاؤُكَ عِنْدَهُ.

وَلَاتَنْقُضْ سُنَّةً صَالِحَةً عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلْفَةُ، وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ. وَلَا تُحْدِثَنَّ سُنَّةً تَضُرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السُّنَنِ، فَيَكُونَ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا، وَالْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا.

وَأَكْثِرْ مُدَارَسَهَ الْعُلَمَاءِ وَمُنَاقَشَهَ الْحُكَمَاءِ، فِی تَثْبِیتِ مَا صَلَحَ عَلَیْهِ أَمْرُ بِلَادِکَ، وَإِقَامَهِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَکَ.

۷- اصول روابط اجتماعی رهبران

و به پارسایان و راست گویان بپیوند؛ آنان را چنان بپرور که تو را فراوان نستایند و با ستودن کار بیهوده ای که نکرده ای خاطرت را شاد ننمایند؛ زیرا که ستودن فراوان، خودپسندی آرد و به سرکشی وادارد و مبادا نکوکار و بدکردار در دیده ات برابر آید که آن رغبت نکوکار را در نیکی کم، و بدکردار را به بدی وادار نماید و درباره هر یک از آنان آن را عهده دار باش که او بر عهده خود گرفت و بدان که هیچ چیز گمان والی را به رعیت نیک نیارد؛ چون نیکی ای که در حق آنان کند و بارشان را سبک دارد، ناخوش نشمردن از آنان آن چه را که حقی در آن ندارد بر آنان. پس رفتار تو چنان باید که خوش گمانی رعیت برایت فراهم آید؛ زیرا رنج دراز را از تو می زداید. به خوش گمانی تو آن کس سزاوارتر که از تو بدو نیکی رسیده و بدگمانی ات بدان بیشتر باید که از تو بدی دیده و آیین پسندیده ای را بر هم مریز که بزرگان این امّت بدان رفتار کرده اند و مردم بدان وسیلت به هم پیوسته اند، و رعیّت با یکدیگر سازش کرده اند و آیینی را منه که چیزی از سنت های نیک گذشته را زیان رساند تا پاداش از آن نهنده سنّت باشد و گناه شکستن آن بر تو ماند. و با دانشمندان فراوان گفت وگو کن و با حکیمان فراوان سخن در میان نه، در آن چه کار شهرهایت را استوار دارد و نظمی را که مردم پیش از تو بر آن بوده اند، برقرار سازد.

۸- التعرفه بالطبقات الاجتماعیه

وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّعِیَّهَ طَبَقَاتٌ لَا یَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ، وَلَا غِنَی بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ: فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ، وَمِنْهَا کُتَّابُ الْعَامَّهِ وَالْخَاصَّهِ، وَمِنْهَا قُضَاهُ الْعَدْلِ، وَمِنْهَا عُمَّالُ الْإِنْصَافِ

ص:۲۷۳

وَالرِّفْقِ، وَمِنْهَا أَهْلُ الْجِزْيَهِ وَالْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّهِ وَمُسْلِمَهِ النَّاسِ، وَمِنْهَا التُّجَّارُ وَأَهْلُ الصِّنَاعَات وَمِنْهَا الطَّبَقَهُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِی الْحَاجَهِ وَالْمَسْکَنَهِ، وَکُلٌّ قَدْ سَمَّى اللَّهُ لَهُ سَهْمَهُ، وَوَضَعَ عَلَى حَدِّهِ فَرِیضَهً فِی کِتَابِهِ أَوْ سُنَّهِ نَبِیِّهِ(صلی الله علیه و آله) عَهْداً مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظاً.

فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِیَّهِ، وَزَیْنُ الْوُلَاهِ، وَعِزُّ الدِّینِ، وَسُبُلُ الْأَمْنِ وَلَیْسَ تَقُومُ الرَّعِیَّهُ إِلَّا بِهِمْ. ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا یُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِی یَقْوَوْنَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَیَعْتَمِدُونَ عَلَیْهِ فِیمَا یُصْلِحُهُمْ، وَیَکُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ.

ثُمَّ لَا قِوَامَ لِهَذَیْنِ الصِّنْفَیْنِ إِلَّا بِالصِّنْفِ الثَّالِثِ مِنَ الْقُضَاهِ وَالْعُمَّالِ وَالْکُتَّابِ، لِمَا یُحْکِمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَیَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ، وَیُؤْتَمَنُونَ عَلَیْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَعَوَامِّهَا.

وَلَا قِوَامَ لَهُمْ جَمِیعاً إِلَّا بِالتُّجَّارِ وَذَوِی الصِّنَاعَاتِ، فِیمَا یَجْتَمِعُونَ عَلَیْهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ، وَیُقِیمُونَهُ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ، وَیَکْفُونَهُمْ مِنَ التَّرَفُّقِ بِأَیْدِیهِمْ مَا لَا یَبْلُغُهُ رِفْقُ غَیْرِهِمْ. ثُمَّ الطَّبَقَهُ السُّفْلَى مِنْ أَهْلِ الْحَاجَهِ وَالْمَسْکَنَهِ الَّذِینَ یَحِقُّ رِفْدُهُمْ وَمَعُونَتُهُمْ.

وَفِی اللَّهِ لِکُلٍّ سَعَهٌ وَلِکُلٍّ عَلَى الْوَالِی حَقٌّ بِقَدْرِ مَا یُصْلِحُهُ، وَلَیْسَ یَخْرُجُ الْوَالِی مِنْ حَقِیقَهِ مَا أَلْزَمَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِکَ إِلَّا بِالاهْتِمَامِ وَالِاسْتِعَانَهِ بِاللَّهِ، وَتَوْطِینِ نَفْسِهِ عَلَى لُزُومِ الْحَقِّ، وَالصَّبْرِ عَلَیْهِ فِیمَا خَفَّ عَلَیْهِ أَوْ ثَقُلَ.

۸- شناخت اقشار گوناگون اجتماعی

اشاره

و بدان که رعیت را صنف هاست که کار برخی جز به برخی دیگر راست نیاید و برخی را از برخی دیگر بی نیازی نشاید؛ از آنان سپاهیان خدایند و دبیران که در نوشتن نامه های عمومی و یا محرمانه انجام وظیفه نمایند؛ از آن ها داوران اند که کار به عدالت دارند و عاملانند که کار خود به انصاف و مدارا رانند؛ از آنان أهل جزیه و خراج، از ذمیّان و مسلمانانند، بازرگانانند و صنعت گران و طبقه فرودین از حاجت مندان و درویشان. خدا نصیب هر دسته را معین داشته و میزان واجب آن را در کتاب خود یا

سنّت پیامبرش(صلی الله علیه و آله) نگاشته، که پیمانی از جانب خداست و نگه داری شده نزد ماست. پس سپاهیان به فرمان خدا - رعیت را دژهای استوارند، و والیان را زینت و وقار؛ دین به آنان ارجمندست؛ راه ها بی گزند و کار رعیت جز به سپاهیان قرار نگیرد؛ کار سپاهیان جز با خراجی که خدا برای آنان معین فرموده، درستی نپذیرد تا بدان در جهاد با دشمن خود نیرومند شوند و کار خود را بدان سامان دهند. - و آنان را از خراج آن اندازه باید - که نیازمندی شان را کفایت نماید. این دو دسته - رعیت و سپاهیان - بر پای نماند جز با سومین دسته از مردم که قاضیانند و عاملان و نویسندگان دیوان، که کار عقدها را استوار و آن چه به سود مسلمانان است، فراهم می آورند و در کارهای خصوصی و عمومی مورد اعتمادند. کار این جمله استوار نشود، جز با بازرگانان و صنعت گران که فراهم می شوند و با سودی که به دست می آرند، بازارها را بر پای می دارند و کار مردم را کفایت می کنند؛ به گونه ای که در آن چه دیگران مانند آن نتوانند. سپس طبقه فرودینند از نیازمندان و درویشان که سزاوار بخشش و یاری اند؛ برای هر یک از آنان نزد خدا- از غنیمت - گشایشی و هر یک را بر والی حقی است، چندان که کارشان را سامان دهد، و والی چنان که باید از عهده آن چه خدا بر او واجب کرده بر نیاید، جز با کوشش و از خدا یاری جستن و خود را برای اجرای حق آماده نمودن و شکیبایی در انجام کار، بر او آسان باشد یا دشوار.

الاول) افضل العسکریین

فَوَلِّ مِنْ جُنُودِکَ أَنْصَحَهُمْ فِی نَفْسِکَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِإِمَامِکَ، وَأَنْقَاهُمْ جَیْباً، وَأَفْضَلَهُمْ حِلْماً، مِمَّنْ یُبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ، وَیَسْتَرِیحُ إِلَی الْعُذْرِ، وَیَرْأَفُ بِالضُّعَفَاءِ، وَیَنْبُو عَلَی الْأَقْوِیَاءِ، وَمِمَّنْ لَا یُثِیرُهُ الْعُنْفُ، وَلَا یَقْعُدُ بِهِ الضَّعْف.

ثُمَّ الْصَقْ بِذَوِی الْمُرُوءَاتِ وَالْأَحْسَابِ، وَأَهْلِ الْبُیُوتَاتِ الصَّالِحَهِ، وَالسَّوَابِقِ

ص:۲۷۵

الْحَسَنَهِ، ثُمَّ أَهْلِ النَّجْدَهِ وَالشَّجَاعَهِ، وَالسَّخَاءِ وَالسَّمَاحَهِ فَإِنَّهُمْ جِمَاعٌ مِنَ الْكَرَمِ، وَشُعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ. ثُمَّ تَفَقَّدْ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا يَتَفَقَّدُ الْوَالِدَانِ مِنْ وَلَدِهِمَا، وَلَا يَتَفَاقَمَنَّ فِی نَفْسِکَ شَیْ ءٌ قَوَّیْتَهُمْ بِهِ، وَلَا تَحْقِرَنَّ لُطْفاً تَعَاهَدْتَهُمْ بِهِ وَإِنْ قَلَّ؛ فَإِنَّهُ دَاعِیَهٌ لَهُمْ إِلَی بَذْلِ النَّصِیحَهِ لَکَ، وَحُسْنِ الظَّنِّ بِکَ. وَلَا تَدَعْ تَفَقُّدَ لَطِیفِ أُمُورِهِمُ اتِّکَالًا عَلَی جَسِیمِهَا، فَإِنَّ لِلْیَسِیرِ مِنْ لُطْفِکَ مَوْضِعاً یَنْتَفِعُونَ بِهِ، وَلِلْجَسِیمِ مَوْقِعاً لَا یَسْتَغْنُونَ عَنْهُ. وَلْیَکُنْ آثَرُ رُؤُوسِ جُنْدِکَ عِنْدَکَ مَنْ وَاسَاهُمْ فِی مَعُونَتِهِ، وَأَفْضَلَ عَلَیْهِمْ مِنْ جِدَتِهِ، بِمَا یَسَعُهُمْ وَیَسَعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِیهِمْ، حَتَّی یَکُونَ هَمُّهُمْ هَمّاً وَاحِداً فِی جِهَادِ الْعَدُوِّ.

فَإِنَّ عَطْفَکَ عَلَیْهِمْ یَعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَیْکَ، وَإِنَّ أَفْضَلَ قُرَّهِ عَیْنِ الْوُلَاهِ اسْتِقَامَهُ الْعَدْلِ فِی الْبِلَادِ، وَظُهُورُ مَوَدَّهِ الرَّعِیَّهِ وَإِنَّهُ لَا تَظْهَرُ مَوَدَّتُهُمْ إِلَّا بِسَلَامَهِ صُدُورِهِمْ، وَلَا تَصِحُّ نَصِیحَتُهُمْ إِلَّا بِحِیطَتِهِمْ عَلَی وُلَاهِ الْأُمُورِ، وَقِلَّهِ اسْتِثْقَالِ دُوَلِهِمْ، وَتَرْکِ اسْتِبْطَاءِ انْقِطَاعِ مُدَّتِهِمْ.

فَافْسَحْ فِی آمَالِهِمْ، وَوَاصِلْ فِی حُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَیْهِمْ، وَتَعْدِیدِ مَا أَبْلَی ذَوُو الْبَلَاءِ مِنْهُمْ، فَإِنَّ کَثْرَهَ الذِّکْرِ لِحُسْنِ أَفْعَالِهِمْ تَهُزُّ الشُّجَاعَ، وَتُحَرِّضُ النَّاکِلَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

ثُمَّ اعْرِفْ لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا أَبْلَی، وَلَا تَضُمَّنَّ بَلَاءَ امْرِئٍ إِلَی غَیْرِهِ، وَلَا تُقَصِّرَنَّ بِهِ دُونَ غَایَهِ بَلَائِهِ، وَلَا یَدْعُوَنَّکَ شَرَفُ امْرِئٍ إِلَی أَنْ تُعْظِمَ مِنْ بَلَائِهِ مَا کَانَ صَغِیراً، وَلَا ضَعَهُ امْرِئٍ إِلَی أَنْ تَسْتَصْغِرَ مِنْ بَلَائِهِ مَا کَانَ عَظِیماً.

وَارْدُدْ إِلَی اللَّهِ وَرَسُولِهِ مَا یُضْلِعُکَ مِنَ الْخُطُوبِ، وَیَشْتَبِهُ عَلَیْکَ مِنَ الْأُمُورِ؛ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشَادَهُمْ: (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ ، فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللّهِ وَ الرَّسُولِ)

فَالرَّدُّ إِلَی اللَّهِ: الْأَخْذُ بِمُحْکَمِ کِتَابِهِ، وَالرَّدُّ إِلَی الرَّسُولِ: الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَهِ غَیْرِ الْمُفَرِّقَهِ.

اول) سیمای نظامیان

پس از سپاهیان خود کسی را بگمار که خیرخواهی وی را برای خدا و رسول او

ص:۲۷۶

و امـام خود بیشتر دانی و دامن او را پاک تر و بردباری اش برتر؛ دیر به خشم آیـد و زود به پـذیرفتن پوزش گرایـد، بر ناتوانان رحمت آرد و با قویدسـتان برآیـد، آن کس که درشتی او را بر نیانگیزانـد و ناتوانی وی را بر جای ننشاند؛ از آنان که گوهری نیـک دارنـد و از خانـدانی پارساینـد و از سـابقتی نیکو برخوردار. پس دلیران، رزم آوران، بخشـندگان و جوانمردان که اینـان بزرگواری را در خود فراهم کرده انـد و نیکویی ها را گرد آورده. پس در کارهای آنان چنان بینـدیش که پـدر و مادر درباره فرزنـد خویش و مبـادا آن چه آنـان را بـدان نیرومنـد می کنی در دیـده ات بزرگ نمایـد و نیکویی ات دربـاره ایشـان هر چند انـدک باشـد، خرد نیایـد که آن نیکی آنان را به خیرخواهی تو خواند و گمان شان را در باره ات نیکو گرداند و رسیدگی به کارهـای خُرد، آنـان را به اعتماد وارسـی کارهای بزرگ وامگـذار که انـدک لطف تو را جایی است و از آن سود برگیرنـد و بسیارِ آن را جـایی که از آن بی نیـاز نبونـد. و بایـد گزیـده ترین سـران سـپاه نزد تو آن بود که با سـپاهیان یار باشـد و آنان را کمک کار و از آن چه دارد، بر آنان ببخشایـد چنـدان که خود و کسان شان را که به جای نهاده اند، شاید تا عزم همگی شان در جهاد با دشـمن فراهم آیـد. چه مهربانی تو به آنان دل هاشان را بر تو مهربان نماید و آن چه بیشتر دیده والیان بدان روشـن است، برقراری عـدالت در شـهرها و میان رعیت دوستی پدیـدار شـدن است و دوستی آنان آشـکارا نگردد، جز آن گاه که دل ایشان بی گزند شود و خیرخواهی شان راست نیاید، جز آن که با والیان یکدل و مهربان باشند و دوام حکومت آنان را سنگین نشـمارند و گفت وگو از دیر ماندن آنان را بر سر کار، واگذارند. پس امیدشان را برآر و ستودن شان را به نیکی پیوسته دار و رنج کسانی را که کوششی کرده اند، بر زبان آر که فراوان کار نیکوی آنان را یاد کردن، دلیر را بر انگیزاند و ترسان بد دل را به کوشش مایل گرداند. إن شاء اللّه، نیز مقدار رنج هر یک را در نظر دار و رنج یکی را به حساب دیگری مگذار و در پاداش او به اندازه

رنجی که دیده و زحمتی که کشیده، تقصیر میار و مبادا بزرگی کسی موجب شود تا رنج اندک او را بزرگ شماری و فرودی رتبه مردی سبب شود تا کوشش سترگ وی را خوار به حساب آری و آن جا که کار بر تو گران شود و دشوار و حقیقت کارها نا آشکار، به خدا و رسولش باز آر؛ زیرا خدای تعالی مردمی را که دوستدار راهنمایی شان بوده، گفته است: «ای کسانی که ایمان آوردید! خدا و رسول و خداوندان امر خویش را فرمان برید پس اگر در چیزی با یکدیگر خصومت ورزیدید، آن را به خدا و رسول بازگردانید» و بازگرداندن به خدا، گرفتن محکم کتاب او قرآن است و بازگرداندن به رسول، گرفتن سنت جامع اوست که پذیرفته همگان است.

الثانی) افضل القضاه

ثُمَّ اخْتَرْ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ، مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورُ، وَلَا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ، وَلَا يَتَمَادَى فِي الزَّلَّهِ، وَلَا يَحْصَرُ مِنَ الْفَيْءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ، وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ، وَلَا يَكْتَفِي بِأَدْنَى فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاهُ؛ وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ، وَآخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ، وَأَقَلَّهُمْ تَبَرُّماً بِمُرَاجَعَهِ الْخَصْمِ، وَأَصْبَرَهُمْ عَلَى تَكَشُّفِ الْأُمُورِ، وَأَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اتِّضَاحِ الْحُكْمِ، مِمَّنْ لَا يَزْدَهِيهِ إِطْرَاءٌ، وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ، وَأُولَئِكَ قَلِيلٌ.

ثُمَّ أَكْثِرْ تَعَاهُدَ قَضَائِهِ، وَافْسَحْ لَهُ فِي الْبَذْلِ مَا يُزِيلُ عِلَّتَهُ، وَتَقِلُّ مَعَهُ حَاجَتُهُ إِلَى النَّاسِ. وَأَعْطِهِ مِنَ الْمَنْزِلَهِ لَدَيْكَ مَا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ، لِيَأْمَنَ بِذَلِكَ اغْتِيَالَ الرِّجَالِ لَهُ عِنْدَكَ.

فَانْظُرْ فِي ذَلِكَ نَظَراً بَلِيغاً، فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيراً فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى، وَ تُطْلَبُ بِهِ الدُّنْيَا.

دوم) سیمای قضات و داوران

برای داوری میان مردم از رعیت خود آن را گزین که نزد تو برترین است؛ آن که

کارها بر او دشوار نگردد و ستیز خصـمان وی را به لجاجت نکشانـد؛ در خطا پایـدار نبود؛ چون حق را شـناخت، در باز گشـت بـدان در نمانـد؛ نفس او به طمع ننگر و تا رسـیدن به حق، به انـدک شـناخت بسـنده نکند؛ در شـبهت ها درنگش از همه بیش باشد و حجت را بیش از همه به کار برد؛ از آمد و شد صاحبان دعوی کم تر به سـتوه آید و در آشـکار گشـتن کارها شکیباتر بود و چون حکم روشن باشد، در داوری قاطع تر؛ آن کس که سـتایش فراوان، وی را به خودبینی نکشاند و خوشامد گویی او را بر نیانگیزانـد که اینـان انـدک انـد. پس داوری چنین کس را فراوان تیمـار دار و در بخشـش بـدو گشـاده دستی به کـار آر چندان که نیاز وی به مردم کم افتد؛ رتبت او را نزد خود چندان بالا بر که از نزدیکانت کسی درباره وی طمع نکند تا از گزند مردم نزد تو ایمن مانـد. در این باره نیک بنگر که این دین در دست بـدکارانی گرفتار بود که کار از روی هوس می راندنـد و به نام دین دنیا را می خوردند.

الثالث) افضل المسئولین

ثُمَّ انْظُرْ فِی أُمُورِ عُمَّالِکَ فَاسْتَعْمِلْهُمُ اخْتِبَاراً، وَلَا تُوَلِّهِمْ مُحَابَاهً وَأَثَرَهً، فَإِنَّهُمَا جِمَاعٌ مِنْ شُعَبِ الْجَوْرِ وَالْخِیَانَهِ.

وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْـلَ التَّجْرِبَهِ وَالْحَیَاءِ، مِنْ أَهْلِ الْبُیُوتَاتِ الصَّالِحَهِ، وَالْقَـدَمِ فِی الْإِسْـلَامِ الْمُتَقَـدِّمَهِ، فَإِنَّهُمْ أَکْرَمُ أَخْلَاقاً، وَأَصَـحُّ أَعْرَاضاً، وَأَقَلُّ فِی الْمَطَامِعِ إِشْرَاقاً، وَأَبْلَغُ فِی عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظَراً.

ثُمَّ أَسْـبِغْ عَلَیْهِمُ الْأَرْزَاقَ، فَإِنَّ ذَلِکَ قُوَّهٌ لَهُمْ عَلَی اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ وَغِنًی لَهُمْ عَنْ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَیْدِیهِمْ، وَحُجَّهٌ عَلَیْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَکَ أَوْ ثَلَمُوا أَمَانَتَکَ. ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ، وَابْعَثِ الْعُیُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَیْهِمْ، فَإِنَّ تَعَاهُـدَکَ فِی السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدْوَهٌ لَهُمْ عَلَی اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَهِ، وَالرِّفْقِ بِالرَّعِیَّهِ.

وَتَحَفَّظْ مِنَ الْأَعْوَانِ؛ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عُيُونِكَ، اكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِداً، فَبَسَطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ، وَأَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ، وَوَسَمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ، وَقَلَّدْتَهُ عَارَ التُّهَمَةِ.

سوم) سیمای کارگزاران دولتی

سپس در کـار عاملان خود بینـدیش و پس آزمودن به کارشان بگمار؛ به میل خود و بی مشورت دیگران به کاری مخصوص شان مـدار که به هوای خود رفتن و برای دیگران ننگریستن، ستمگری بود و خیانت؛ عاملانی این چنین را در میان کسانی جو که تجربت دارنـد و حیا؛ از خاندان های پارسا که در مسلمانی قدمی پیشتر دارند؛- و دلبستگی بیشتر- اخلاق آنان گرامی تر است و آبروشـان محفوظتر و طمع شـان کم تر و عـاقبت نگری شـان فزون تر. پس روزی اینـان را فراخ دار! که فراخی روزی نیروشان دهـد تا در پی اصـلاح خود برآینـد و بی نیازیشان بود تا دست به مالی که در اختیار دارنـد، نگشاینـد و حجتی بود بر آنان اگر فرمانت را نپذیرفتند یا در امانتت خیانت ورزیدند. پس بر کارهای آنان مراقبت دار و جاسوسـی راست گو و وفا پیشه بر ایشـان بگمـار که مراقبت نهـانی تـو در کارهاشـان، وادارکننـده آنهـاست به رعـایت امـانت. مهربـانی بر رعیت، و خود را از کارکنـانت واپـای! اگر یکی از آنـان دست به خیانتی گشود و گزارش جاسوسان تو بر آن خیانت همداستان بود، بـدین گواه بسنده کن و کیفر او را با تنبیه بـدنی بـدو برسان و آن چه بدست آورده، بستان. سپس او را خوار بدار و خیانت کار شمار و طوق بدنامی را در گردنش در آر.

الرابع) صفات الدّافعين للزّكاه

وَتَفَقَّدْ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلَهُ، فَإِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَصَلَاحِهِمْ صَلَاحاً لِمَنْ سِوَاهُمْ، وَلَا صَلَاحَ لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ، لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخَرَاجِ وَ أَهْلِهِ وَلْيَكُنْ نَظَرُكَ

فِی عِمَارَهِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظَرِکَ فِی اسْتِجْلَابِ الْخَرَاجِ، لِأَنَّ ذَلِکَ لَا یُدْرَکُ إِلَّا بِالْعِمَارَهِ؛ وَمَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بِغَیْرِ عِمَارَهٍ أَخْرَبَ الْبِلَادِ، وَأَهْلَکَ الْعِبَادَ، وَلَمْ یَسْتَقِمْ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِیلًا.

فَإِنْ شَکَوْا ثِقَلًا أَوْ عِلَّهً، أَوِ انْقِطَاعَ شِرْبٍ أَوْ بَالَّهٍ، أَوْ إِحَالَهَ أَرْضٍ اغْتَمَرَهَا غَرَقٌ، أَوْ أَجْحَفَ بِهَا عَطَشٌ، خَفَّفْتَ عَنْهُمْ بِمَا تَرْجُو أَنْ یَصْلُحَ بِهِ أَمْرُهُمْ؛ وَلَا یَثْقُلَنَّ عَلَیْکَ شَیْءٌ خَفَّفْتَ بِهِ الْمَؤُونَهَ عَنْهُمْ، فَإِنَّهُ ذُخْرٌ یَعُودُونَ بِهِ عَلَیْکَ فِی عِمَارَهِ بِلَادِکَ، وَتَزْیِینِ وِلَایَتِکَ، مَعَ اسْتِجْلَابِکَ حُسْنَ ثَنَائِهِمْ، وَتَبَجُّحِکَ بِاسْتِفَاضَهِ الْعَدْلِ فِیهِمْ، مُعْتَمِداً فَضْلَ قُوَّتِهِمْ، بِمَا ذَخَرْتَ عِنْدَهُمْ مِنْ إِجْمَامِکَ لَهُمْ، وَالثِّقَهَ مِنْهُمْ بِمَا عَوَّدْتَهُمْ مِنْ عَدْلِکَ عَلَیْهِمْ وَرِفْقِکَ بِهِمْ، فَرُبَّمَا حَدَثَ مِنَ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَّلْتَ فِیهِ عَلَیْهِمْ مِنْ بَعْدُ احْتَمَلُوهُ طَیِّبَهً أَنْفُسُهُمْ بِهِ؛ فَإِنَّ الْعُمْرَانَ مُحْتَمِلٌ مَا حَمَّلْتَهُ.

وَإِنَّمَا یُؤْتَی خَرَابُ الْأَرْضِ مِنْ إِعْوَازِ أَهْلِهَا، وَإِنَّمَا یُعْوِزُ أَهْلُهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوُلَاهِ عَلَی الْجَمْعِ، وَسُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ، وَقِلَّهِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعِبَرِ.

چهارم) سیمای مالیات دهندگان

و در کار خراج چنان بنگر که صلاح خراج دهندگان در آن است؛ زیرا صلاح خراج و خراج دهندگان به صلاح دیگران است؛ کار دیگران سامان نگیرد تا کار خراج دهندگان سامان نپذیرد که همگان، هزینه خوار خراجند و خراج دهندگان؛ نگریستنت به آبادانی زمین و باید بیشتر از ستاندن خراج بود که ستدن خراج جز با آبادانی میسّر نشود؛ آن که خراج خواهد و به آبادانی نپردازد، شهرها را ویران و بندگان را هلاک سازد؛ کارش جز اندکی راست نیاید و اگر از سنگینی - مالیات - شکایت کردند یا از آفتی که - به کشت - رسیده یا آبی که از کشت هاشان بریده یا باران بدان ها نباریده یا - بذر زمین - بر اثر غرق شدن یا بی آبی تباه گردیده، بار آنان را سبک گردان چندان که می دانی کارشان بدان سامان پذیرد و آن چه بدان بار آنان را سبک گردانی بر تو گران نیاید؛ زیرا آن اندوخته ای بود که به تو بازش دهند. با

آبادانی که در شـهرهایت کنند و آرایشـی که به ولایت ها دهند، نیز سـتایش آنان را به خود کشانده ای و شادمانی که عدالت را میان شان گسترانده ای، حالی که تکیه بر فزونی قوت آنان خواهی داشت بدان چه نزدشان اندوخته ای، از آسایشی که برای شان اندوخته ای و اطمینان شان، که با عدالت خود به دست آورده و مدارایی که کرده ای و بسا که در آینده کاری پدید آید که چون آن را به عهـده آنان گـذاری، با خاطر خوش بپذیرنـد- و خرده نگیرنـد - ، که چون - شـهرها - آبادان بود، هرچه بر عهده - مردم - آن - نهی برد، و زمین جز با تنگ دستی ساکنان آن ویران نشود. مردم شـهرها هنگامی تنگ دست گردند که والیان روی به گرد آوردن مال آرند و از ماندن خود بر سر کار اطمینان ندارند و از آن چه مایه عبرت است، سود بردارند.

الخامس) افضل الکُتّاب

ثُمَّ انْظُرْ فِی حَالِ کُتَّابِکَ، فَوَلِّ عَلَی أُمُورِکَ خَیْرَهُمْ، وَاخْصُصْ رَسَائِلَکَ الَّتِی تُدْخِلُ فِیهَا مَکَائِدَکَ، وَأَسْرَارَکَ بِأَجْمَعِهِمْ لِوُجُوهِ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ الْکَرَامَهُ، فَیَجْتَرِئَ بِهَا عَلَیْکَ فِی خِلَافٍ لَکَ بِحَضْرَهِ مَلَإٍ وَلَا تَقْصُرُ بِهِ الْغَفْلَهُ عَنْ إِیرَادِ مُکَاتَبَاتِ عُمَّالِکَ عَلَیْکَ، وَإِصْدَارِ جَوَابَاتِهَا عَلَی الصَّوَابِ عَنْکَ، فِیما یَأْخُذُ لَکَ وَ یُعْطِی مِنْکَ، وَ لَایُضْعِفُ عَقْداً اعْتَقَدَهُ لَکَ، وَ لَایَعْجِزُ عَنْ إِطْلَاقِ مَا عُقِدَ عَلَیْکَ، وَ لَایَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِی الْأُمُورِ، فَإِنَّ الْجَاهِلَ بِقَدْرِ نَفْسِهِ یَکُونُ بِقَدْرِ غَیْرِهِ أَجْهَلَ.

ثُمَّ لَا یَکُنِ اخْتِیَارُکَ إِیَّاهُمْ عَلَی فِرَاسَتِکَ وَاسْتِنَامَتِکَ وَحُسْنِ الظَّنِّ مِنْکَ، فَإِنَّ الرِّجَالَ یَتَعَرَّضُونَ لِفِرَاسَاتِ الْوُلَاهِ بِتَصَنُّعِهِمْ وَحُسْنِ خِدْمَتِهِمْ، وَلَیْسَ وَرَاءَ ذَلِکَ مِنَ النَّصِیحَهِ وَالْأَمَانَهِ شَیْ ءٌ.

وَلَکِنِ اخْتَبِرْهُمْ بِمَا وُلُّوا لِلصَّالِحِینَ قَبْلَکَ، فَاعْمِدْ لِأَحْسَنِهِمْ کَانَ فِی الْعَامَّهِ أَثَراً، وَأَعْرَفِهِمْ بِالْأَمَانَهِ وَجْهاً، فَإِنَّ ذَلِکَ دَلِیلٌ عَلَی نَصِیحَتِکَ لِلَّهِ وَلِمَنْ وُلِّیتَ أَمْرَهُ. وَاجْعَلْ

لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْساً مِنْهُمْ، لَا يَقْهَرُهُ كَبِيرُهَا، وَلَا يَتَشَتَّتُ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا، وَمَهْمَا كَانَ فِي كُتَّابِكَ مِنْ عَيْبٍ فَتَغَابَيْتَ عَنْهُ أُلْزِمْتَهُ.

پنجم) سیمای نویسندگان و منشیان

پس در باره کاتبان خود بنگر و بهترینشان را بر سر کار بیاور. نامه هایی را که در آن تدبیرها و رازهایت نهان است، از میان جمع کاتبان به کسی بسپار که صالح تر از دیگران است؛ کسی که مکرمت - در حق وی - او را به طغیان نکشاند و بر تو دلیر نگرداند آن سان که در جمع حاضران مخالفتت تواند و غفلتش سبب نشود که در رساندن نامه های عاملانت به تو و نوشتن پاسخ درست آنها از تو به آنان سهل انگاری کند و در آن چه برای تو می گیرد و آن چه از جانب تو می دهد، فروگذاری؛ پیمانی را که به - سود - تو بسته، سست نگرداند و در به هم زدن پیمانی که به زیان توست، در نماند و قدر خود را در کارها بداند؛ زیرا آن که قدر خود را نداند، در شناختن قدر جز خود نادان تر بود و درماند؛ در گزیدن این کاتبان تنها به فراست و اطمینان و خوش گمانی خود اعتماد مکن که مردم برای جلب نظر والیان به آراستن ظاهر می پردازند و خوش خدمتی را پیشه می سازند؛ اما در پس آن، نه خیرخواهی است و نه از امانت نشان. با این وجود آنان را بیازمای به خدمتی که برای والیان نیکوکار پیش از تو عهده دار بوده اند؛ بر آن کس اعتماد کن که میان همگان اثری نیکو نهاده و به امانت از همه شناخته تر است - و امتحان خود را داده - که این نشانه خیرخواهی تو برای - دین - خداست و برای کسی که کار او بر عهده شماست. بر سر هر یک از کارهایت مهتری از آنان بگمار که نه بزرگی کار او را ناتوان سازد و نه بسیاری آن وی را پریشان و هر عیب که در کاتبان توست و تو از آن غافل شوی، به عهده تو ماند.

ص:۲۸۳

السادس) التّجار و اصحاب الصّنائع

ثُمَّ اسْتَوْصِ بِالتُّجَّارِ وَذَوِی الصِّنَاعَاتِ، وَأَوْصِ بِهِمْ خَیْراً: الْمُقِیمِ مِنْهُمْ وَالْمُضْطَرِبِ بِمَالِهِ، وَالْمُتَرَفِّقِ بِبَدَنِهِ، فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ، وَأَسْبَابُ الْمَرَافِقِ، وَجُلَّابُهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَالْمَطَارِحِ، فِی بَرِّکَ وَبَحْرِکَ، وَسَهْلِکَ وَجَبَلِکَ، وَحَیْثُ لَا یَلْتَئِمُ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا، وَلَا یَجْتَرِؤُونَ عَلَیْهَا، فَإِنَّهُمْ سِلْمٌ لَا تُخَافُ بَائِقَتُهُ، وَصُلْحٌ لَا تُخْشَى غَائِلَتُهُ. وَتَفَقَّدْ أُمُورَهُمْ بِحَضْرَتِکَ وَفِی حَوَاشِی بِلَادِکَ. وَاعْلَمْ- مَعَ ذَلِکَ- أَنَّ فِی کَثِیرٍ مِنْهُمْ ضِیقاً فَاحِشاً، وَشُحّاً قَبِیحاً، وَاحْتِکَاراً لِلْمَنَافِعِ، وَتَحَکُّماً فِی الْبِیَاعَاتِ، وَذَلِکَ بَابُ مَضَرَّةٍ لِلْعَامَّةِ، وَعَیْبٌ عَلَى الْوُلَاهِ. فَامْنَعْ مِنَ الِاحْتِکَارِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله) مَنَعَ مِنْهُ. وَلْیَکُنِ الْبَیْعُ بَیْعاً سَمْحاً: بِمَوَازِینِ عَدْلٍ، وَأَسْعَارٍ لَاتُجْحِفُ بِالْفَرِیقَیْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ. فَمَنْ قَارَفَ حُکْرَةً بَعْدَ نَهْیِکَ إِیَّاهُ فَنَکِّلْ بِهِ، وَعَاقِبْهُ فِی غَیْرِ إِسْرَافٍ.

ششم) سیمای بازرگانان و صاحبان صنایع

دیگر این که نیکی به بازرگانان و صنعت گران را بر خود بپذیر؛ سفارش به نیکویی درباره آنان را به عهده گیر، چه کسی که برجای بود و چه آن که با مال خود از این سو بدان سو رود و با دست رنج خود کسب کند؛ زیرا آنان مایه های سودآوری و پدیدآورندگان وسیلت های آسایش و راحت و آورنده آن از جاهای دور دست و دشوار، در بیابان و دریا و دشت و کوهسار؛ جایی که مردم در آن جا گرد نیایند و در رفتن بدان جا دلیری ننمایند؛ این بازرگانان مردمی آرامند و نمی ستیزند؛ آشتی جویند و فتنه ای نمی انگیزند. به کار آنان بنگر، چه در آن جا باشند که خود به سر می بری و یا در شهرهای دیگر. با این همه بدان که میان بازرگانان بسیار کسانند که معاملتی بد دارند، بخیلند و در پی احتکارند؛ سود خود را می کوشند و کالا را به هر بها که خواهند، می فروشند و این سودجویی و گران فروشی زیانی است برای همگان و

ص:۲۸۴

عیبی است بر والیـان. پس بایـدت از احتکـار منع نمود که رسول خـدا(صـلی الله علیه و آله) از آن منع فرمود و خریـد و فروش باید آسان صورت پذیرد و با میزان عدل انجام گیرد. با نرخ های – رایج بازار– نه به زیان فروشنده و نه خریدار. و آن که پس از منع تو دست به احتکار زند، او را کیفر ده تا عبرت دیگران گردان؛ اما در کیفر او اسراف مکن.

السابع) المحرومون

ثُمَّ اللَّهَ اللَّهَ فِی الطَّبَقَهِ السُّفْلَی مِنَ الَّذِینَ لَا حِیلَهَ لَهُمْ، مِنَ الْمَسَاکِینِ، وَالْمُحْتَاجِینَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَـی وَالزَّمْنَی، فَإِنَّ فِی هَـذِهِ الطَّبَقَهِ قَانِعاً وَمُعْتَرّاً، وَاحْفَظْ لِلَّهِ مَا اسْـتَحْفَظَکَ مِنْ حَقِّهِ فِیهِمْ، وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْـماً مِنْ بَیْتِ مَالِکِ، وَقِسْماً مِنْ غَلَّاتِ صَوَافِی الْإِسْلَامِ فِی کُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلْأَقْصَی مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِی لِلْأَدْنَی، وَکُلٌّ قَدِ اسْتُرْعِیتَ حَقَّهُ.

وَلَا یَشْـغَلَنَّکَ عَنْهُمْ بَطَرٌ، فَإِنَّکَ لَا تُعْذَرُ بِتَضْیِیعِکَ التَّافِهَ لِأَحْکَامِکَ الْکَثِیرَ الْمُهِمَّ. فَلَا تُشْخِصْ هَمَّکَ عَنْهُمْ، وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لَهُمْ، وَتَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا یَصِلُ إِلَیْکَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُیُونُ ـ وَتَحْقِرُهُ الرِّجَالُ.

فَفَرِّغْ لِأُولَئِکَ ثِقَتَکَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْیَهِ وَالتَّوَاضُعِ، فَلْیَرْفَعْ إِلَیْکَ أُمُورَهُمْ، – ثُمَّ اعْمَلْ فِیهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَی اللَّهِ یَوْمَ تَلْقَاهُ، فَإِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ بَیْنِ الرَّعِیَّهِ أَحْوَجُ إِلَی الْإِنْصَافِ مِنْ غَیْرِهِمْ، وَکُلٌّ فَأَعْذِرْ إِلَی اللَّهِ فِی تَأْدِیَهِ حَقِّهِ إِلَیْهِ.

وَتَعَهَّدْ أَهْـلَ الْیُتْمِ وَذَوِی الرِّقَّهِ فِی السِّنِّ مِمَّنْ لَـا حِیلَهَ لَهُ، وَلَا یَنْصِبُ لِلْمَسْأَلَهِ نَفْسَهُ، وَ ذَلِکَ عَلَی الْوُلَاهِ ثَقِیلٌ، وَالْحَقُّ کُلُّهُ ثَقِیلٌ، وَقَدْ یُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَی أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَهَ فَصَبَّرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَوَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ.

وَاجْعَلْ لِذَوِی الْحَاجَاتِ مِنْکَ قِسْـماً تُفَرِّغُ لَهُمْ فِیهِ شَخْصَکَ، وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِساً عَامّاً فَتَتَوَاضَعُ فِیهِ لِلَّهِ الَّذِی خَلَقَکَ، وَتُقْعِدُ عَنْهُمْ جُنْدَکَ وَأَعْوَانَکَ مِنْ أَحْرَاسِکَ وَشُرَطِکَ، حَتَّی یُکَلِّمَکَ مُتَکَلِّمُهُمْ غَیْرَ مُتَتَعْتِعٍ، فَإِنِّی سَـمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ(صـلی الله علیه و آله) یَقُولُ فِی غَیْرِ مَوْطِنٍ:

«لَنْ تُقَدَّسَ أَمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَعْتِعٍ».

ثُمَّ احْتَمِلِ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِيَّ، وَنَحِّ عَنْهُمُ الضِّيقَ وَالْأَنَفَ يَبْسُطِ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ، وَيُوجِبْ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ. وَأَعْطِ مَا أَعْطَيْتَ هَنِيئاً وَامْنَعْ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْذَارٍ!

هفتم) سیمای محرومان و مستضعفان

سپس خدا را! خدا را! در طبقه پایین از مردم؛ آنان که راه چاره ندانند و از درویشان، نیازمندان، بینوایان و از بیماری بر جای ماندگانند که در این طبقه مستمندی است خواهنده و مستحق عطایی است به روی خود نیاورنده. برای خدا حقی از خود را که به آنان اختصاص داده و نگهبانی آن را به عهده ات نهاده پاس دار؛ بخشی از بیت المال و بخشی از غله های زمین های خالصه را در هر شهر به آنان واگذار که دور دست ترین آنان را همان باید که برای نزدیکان است، و آن چه بر عهده تو نهاده اند، رعایت حق ایشان است. پس مبادا فرو رفتن در نعمت، از پرداختن به آنان بازت دارد که ضایع گذاردنت، کاری خرد را به خاطر استوار کردن کاری بزرگ و مهم، عذری برایت نیارد. پس، از رسیدگی به کارشان دریغ مدار و روی ترش بدانان میار، و به کارهای کسی که به تو دسترسی ندارد، بنگر - آنان که در دیده ها خوارند و مردم خردشان می شمارند، و کسی را که بدو اعتماد داری، برای جویای حال آن جماعت بگذار که از خدا ترسان و از فروتنان باشد، تا درخواست های آنان را به تو رساند؛ با آنان چنان رفتار کن که چون خدا را دیدی جای عذرت بماند؛ زیرا این گروه از مردم به انصاف نیازمندتر از دیگران هستند و در گذاردن حقّ همگان تو را چنان باید که عذرت در پیشگاه خدا پذیرفته آید؛ یتیمان و کهن سالانی را که چاره ای ندارند و دست سؤال پیش نمی آرند، عهده دار باش؛ این کار بر والیان گران بار و گذاردن حق همه جا دشوار است، و بود که خدا آن را سبک گرداند بر مردمی که

عاقبت جویند و خود را به شکیبایی وا می دارند و به وعده راست خدا درباره خویش اطمینان دارند. بخشی از وقت خود را در اختیار کسانی قرار ده که به تو نیاز دارنـد؛ خود را برای کار آنان فارغ دار و در مجلسـی عمومی بنشـین تا در آن فروتنی کنی، خـدایی را که تو را آفریـد؛ سپاهیان و یارانت را که نگهبانانند یا تو را پاسـبانانند، از آنان بازدار تا سـخن گوی آن مردم با تو گفت و گو کند، بی درماندگی در گفتار که من بارها از رسول خدا(صـلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: «هرگز امتی را پاک – از گناه – نخواننـد که در آن امت – بی آن که به ترسـند و– در گفتار درماننـد، حق ناتوان را از توانا نسـتانند»؛ درشتی کردن و درست سـخن نگفتن آنان را بر خود هموار کن و تنگ خویی بر آنان و خود بزرگ بینی را از خود بران تا خـدا بدین کـار درهـای رحمت خود را بر روی تو بگشایـد و تو را پـاداش فرمانبری عطا فرمایـد؛ آن چه می بخشـی چنان بخش که بر تو گوارا افتد و آن چه باز می داری، با مهربانی و پوزش خواهی همراه بود.

الثامن) الاخلاق الخاصّه للوالی

ثُمَّ أُمُورٌ مِنْ أُمُورِکَ لَا بُدَّ لَکَ مِنْ مُبَاشَرَتِهَا مِنْهَا: إِجَابَهُ عُمَّالِکَ بِمَا یَعْیَا عَنْهُ کُتَّابُکَ، وَمِنْهَا إِصْدَارُ حَاجَاتِ النَّاسِ یَوْمَ وُرُودِهَا عَلَیْکَ بِمَا تَحْرَجُ بِهِ صُدُورُ أَعْوَانِکَ. وَأَمْضِ لِکُلِّ یَوْمٍ عَمَلَهُ، فَإِنَّ لِکُلِّ یَوْمٍ مَا فِیهِ.

وَاجْعَلْ لِنَفْسِکَ فِیمَا بَیْنَکَ وَبَیْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ تِلْکَ الْمَوَاقِیتِ، وَأَجْزَلَ تِلْکَ الْأَقْسَامِ، وَإِنْ کَانَتْ کُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَحَتْ فِیهَا النِّیَّهُ، وَسَلِمَتْ مِنْهَا الرَّعِیَّهُ.

وَلْیَکُنْ فِی خَاصَّهِ مَا تُخْلِصُ بِهِ لِلَّهِ دِینَکَ. إِقَامَهُ فَرَائِضِهِ الَّتِی هِیَ لَهُ خَاصَّهً، فَأَعْطِ اللَّهَ مِنْ بَدَنِکَ فِی لَیْلِکَ وَنَهَارِکَ، وَ وَفِّ مَا تَقَرَّبْتَ بِهِ إِلَی اللَّهِ مِنْ ذَلِکَ کَامِلًا غَیْرَ مَثْلُومٍ وَلَا مَنْقُوصٍ، بَالِغاً مِنْ بَدَنِکَ مَا بَلَغَ.

وَإِذَا قُمْتَ فِی صَلَاتِکَ لِلنَّاسِ، فَلَا تَکُونَنَّ مُنَفِّراً وَلَا مُضَیِّعاً، فَإِنَّ فِی النَّاسِ مَنْ بِهِ الْعِلَّهُ وَلَهُ

الْحَاجَهُ. وَقَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ(صلى الله علیه و آله) حِینَ وَجَّهَنِی إِلَی الْیَمَنِ کَیْفَ أُصَلِّی بِهِمْ؟ فَقَالَ:

«صَلِّ بِهِمْ کَصَلَاهِ أَضْعَفِهِمْ، وَکُنْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیماً».

وَأَمَّا بَعْدُ، فَلَا تُطَوِّلَنَّ احْتِجَابَکَ عَنْ رَعِیَّتِکَ، فَإِنَّ احْتِجَابَ الْوُلَاهِ عَنِ الرَّعِیَّهِ شُعْبَهٌ مِنَ الضِّیقِ، وَقِلَّهُ عِلْمٍ بِالْأُمُورِ؛ وَالِاحْتِجَابُ مِنْهُمْ یَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا احْتَجَبُوا دُونَهُ فَیَصْغُرُ عِنْدَهُمُ الْکَبِیرُ، وَیَعْظُمُ الصَّغِیرُ، وَیَقْبُحُ الْحَسَنُ، وَ یَحْسُنُ الْقَبِیحُ، وَیُشَابُ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ.

وَإِنَّمَا الْوَالِی بَشَرٌ لَا یَعْرِفُ مَا تَوَارَی عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ، وَلَیْسَتْ عَلَی الْحَقِّ سِمَاتٌ تُعْرَفُ بِهَا ضُرُوبُ الصِّدْقِ مِنَ الْکَذِبِ، وَإِنَّمَا أَنْتَ أَحَدُ رَجُلَیْنِ: إِمَّا امْرُؤٌ سَخَتْ نَفْسُکَ بِالْبَذْلِ فِی الْحَقِّ، فَفِیمَ احْتِجَابُکَ مِنْ وَاجِبِ حَقٍّ تُعْطِیهِ، أَوْ فِعْلٍ کَرِیمٍ تُسْدِیهِ! أَوْ مُبْتَلًی بِالْمَنْعِ، فَمَا أَسْرَعَ کَفَّ النَّاسِ عَنْ مَسْأَلَتِکَ إِذَا أَیِسُوا مِنْ بَذْلِکَ! مَعَ أَنَّ أَکْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَیْکَ مِمَّا لَا مَؤُونَهَ فِیهِ عَلَیْکَ، مِنْ شَکَاهِ مَظْلِمَهٍ، أَوْ طَلَبِ إِنْصَافٍ فِی مُعَامَلَهٍ.

هشتم) اخلاق اختصاصی رهبری

نیز بر عهده تو کارهایست که خود باید آنها را انجام دهی؛ پاسخ گفتن عاملان تو آن جا که کاتبانت درمانند و رساندن آن را در نامه نتوانند؛ دیگر نیاز مردم را بر آوردن در همان روز که به تو عرضه دارند و یارانت در انجام تقاضای آنان گرانی کنند و عذری آرند؛ کار هر روز را در همان روز بران؛ زیرا هر روز را کاری است، مخصوص بدان؛ برای آن چه میان تو و خداست نیکوترین اوقات و بهترین ساعات را بگذار، هرچند همه کارها در همه وقت برای خداست، اگر نیت درست باشد و رعیت را از آن آسایش بود؛ باید گذارد واجباتی که ویژه خداست - و در پی أدای آنی - از آن جمله بود که دینت را برای آن خالص می گردانی. پس در بخشی از شب و روز تن خود را خاص - پرستش - خدا گردان و آن چه را به خدا نزدیکت کند، به درستی به انجام رسان، بی هیچ کاهش و نقصان، هر چند- تو را دشوار آید و تنت

ص:۲۸۸

بفرسایـد – و چون بـا مردم نمـاز گزاری، چنان گزار که نه آنان را برمانی و نه نماز را ضایع گردانی؛ زیرا میان مردم کسـی بود که بیمار است یا حاجتی دارد و گرفتارست.

من از رسول خـدا(صـلی الله علیه و آله) آن گـاه که مرا به یمن فرسـتاد، پرسـیدم بـا مردم چگونه نمـاز گزارم؟ فرمود: «در حد توانـایی ناتوانـان آنـان بگزار و بر مؤمنـان رحمت آر.» پس از این همه، فراوان خود را از رعیت خویش پنهـان مکن که پنهـان شدن والیان از رعیت نمونه ای از تنگ خویی و کم اطلاعی در کارها است و نهان شدن از رعیت، والیان را از دانسـتن آن چه بر آنان پوشیده است، باز دارد، پس کار بزرگ نزد آنان، خرد به شمار آید و کار خرد بزرگ نماید؛ زیبا، زشت و زشت زیبا، باطـل به لبـاس حق در آیـد. والی، انسـانی است که آن چه را مردم از او پوشـیده دارنـد، ندانـد و حق را نشانه ای نبود تا بـدان راست از دروغ شـناخته شود و تو به هر حال یکی از دو کس خواهی بود: یا مردی که نفس او در اجرای حق سخاوتمند است، پس چرا خود را بپوشانی و حق واجبی را که بر عهده توست، نرسانی؟ یا کار نیکی را نکنی که کردن آن توانی یا به بازداشتن حق گرفتاری؟ در این صورت مردم به زودی خود را از درخواست از تو بازدارند؛ زیرا از بخشش تو نومیدند– و چاره ندارند– با این بیشتر نیازمندی مردم بر تو رنجی ندارد؛ چرا که شکایت از ستم است و عدالت خواستن یا در معاملتی انصاف جستن.

التاسع) اخلاق القیاده مع الاقارب

ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِی خَاصَّهً وَبِطَانَهً، فِیهِمُ اسْتِئْثَارٌ وَتَطَاوُلٌ، وَقِلَّهُ إِنْصَافٍ فِی مُعَامَلَهٍ، فَاحْسِمْ مَادَّهَ أُولَئِکَ بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْکَ الْأَحْوَالِ. وَلَا تُقْطِعَنَّ لِأَحَدٍ مِنْ حَاشِیَتِکَ وَحَامَّتِکَ قَطِیعَهً، وَلَا یَطْمَعَنَّ مِنْکَ فِی اعْتِقَادِ عُقْدَهٍ، تَضُرُّ بِمَنْ یَلِیهَا مِنَ النَّاسِ، فِی شِرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرَکٍ، یَحْمِلُونَ مَؤُونَتَهُ عَلَی غَیْرِهِمْ، فَیَکُونَ مَهْنَأُ ذَلِکَ لَهُمْ دُونَکَ، وَعَیْبُهُ عَلَیْکَ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ.

وَأَلْزِمِ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِیبِ وَالْبَعِیدِ، وَکُنْ فِی ذَلِکَ صَابِراً مُحْتَسِباً، وَاقِعاً ذَلِکَ مِنْ

قَرَابَتِکَ خَاصَّتِکَ حَیْثُ وَقَعَ، وَابْتَغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا یَثْقُلُ عَلَیْکَ مِنْهُ، فَإِنَّ مَغَبَّهَ ذلِکَ مَحْمُودَهٌ.

وَإِنْ ظَنَّتِ الرَّعِیَّهُ بِکَ حَیْفاً فَأَصْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرِکَ، وَاعْدِلْ عَنْکَ ظُنُونَهُمْ بِإِصْحَارِکَ، فَإِنَّ فِی ذلِکَ رِیَاضَهً مِنْکَ لِنَفْسِکَ، وَرِفْقاً بِرَعِیَّتِکَ، وَإِعْذَاراً تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَکَ مِنْ تَقْوِیمِهِمْ عَلَی الْحَقِّ.

نهم) اخلاق رهبری با خویشاوندان

نیز والی را نزدیکان و خویشاوندانی است که خوی برتری جستن دارند و گردن فرازی کردن و در معاملت انصاف را کم تر به کار بستن. ریشه ستم اینان را با بریدن اسباب آن برآر و به هیچ یک از اطرافیان و خویشاوندانت زمینی را به بخشش وامگذار، و مبادا در تو طمع کنند؛ با بستن پیمانی که مجاور آنان را زیان رساند یا در بهره ای که از آب دارند یا کاری که باید با هم به انجام رسانند و رنج آن را بر عهده دیگران نهند، پس بر آنان تنها گوارا افتد و عیب آن در دنیا و آخرت بر تو ماند؛ حق را از آن هر که بود بر عهده دار، نزدیک یا دور و در این راه شکیبا باش و این شکیبایی را به حساب – خدا- بگذار، هر چند این رفتار با خویشاوندان و أطرافیانت بود؛ عاقبت آن را با همه دشواری که دارد، چشم دار که پایان آن پسندیده است – و سرانجامش فرخنده –. و اگر رعیت بر تو گمان ستم برد، عذر خود را آشکارا با آنان در میان گذار و با این کار از بدگمانی شان در آر، که بدین رفتار نفس خود را به فرمان آورده باشی، با رعیت مدارا کرده، حاجت خویش را برآورده و رعیت را به راه راست واداشته ای.

العاشر) اسلوب مواجهه الأعداء

وَلَا تَدْفَعَنَّ صُلْحاً دَعَاکَ إِلَیْهِ عَدُوُّکَ وللهِ فِیهِ رِضًی، فَإِنَّ فِی الصُّلْحِ دَعَهً لِجُنُودِکَ، وَرَاحَهً مِنْ هُمُومِکَ، وَأَمْناً لِبِلَادِکَ، وَلکِنِ الْحَذَرَ کُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّکَ بَعْدَ صُلْحِهِ، فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِیَتَغَفَّلَ فَخُذْ بِالْحَزْمِ، وَاتَّهِمْ فِی ذلِکَ حُسْنَ الظَّنِّ.

ص:۲۹۰

وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَکَ وَبَيْنَ عَدُوِّکَ عُقْدَهً، أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْکَ ذِمَّهً، فَحُطْ عَهْدَکَ بِالْوَفَاءِ، وَارْعَ ذِمَّتَکَ بِالْأَمَانَهِ، وَاجْعَلْ نَفْسَکَ جُنَّهً دُونَ مَا أَعْطَيْتَ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْ ءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعاً، مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ، وَتَشَتُّتِ آرَائِهِمْ، مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ. وَقَدْ لَزِمَ ذَلِکَ الْمُشْرِکُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْغَدْرِ، فَلَاتَغْدِرَنَّ بِذِمَّتِکَ، وَلَا تَخِيسَنَّ بِعَهْدِکَ، وَلَا تَخْتِلَنَّ عَدُوَّکَ، فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِئُ عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ.

وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَذِمَّتَهُ أَمْناً أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ، وَحَرِيماً يَسْکُنُونَ إِلَى مَنَعَتِهِ، وَيَسْتَفِيضُونَ إِلَى جِوَارِهِ.

فَلَا إِدْغَالَ وَلَا مُدَالَسَهَ وَلَا خِدَاعَ فِيهِ، وَلَا تَعْقِدْ عَقْداً تُجَوِّزُ فِيهِ الْعِلَلَ، وَلَا تُعَوِّلَنَّ عَلَى لَحْنِ قَوْلٍ بَعْدَ التَّأْکِيدِ وَالتَّوْثِقَهِ. وَلَا يَدْعُوَنَّکَ ضِيقُ أَمْرٍ، لَزِمَکَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ، إِلَى طَلَبِ انْفِسَاخِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، فَإِنَّ صَبْرَکَ عَلَى ضِيقِ أَمْرٍ تَرْجُو انْفِرَاجَهُ وَفَضْلَ عَاقِبَتِهِ، خَيْرٌ مِنْ غَدْرٍ تَخَافُ تَبِعَتَهُ، وَأَنْ تُحِيطَ بِکَ مِنَ اللَّهِ فِيهِ طِلْبَهٌ، لَاتَسْتَقْبِلُ فِيهَا دُنْيَاکَ وَلَا آخِرَتَکَ.

دهم) روش برخورد با دشمن

از صلحی که دشمن تو را بدان فراخواند و رضای خدا در آن بود، روی متاب که آشتی، سربازان تو را به آسایش رساند و از اندوه هایت برهاند و شهرهایت ایمن ماند؛ اما زنهار! زنهار! از دشمن خود پس از آشتی بپرهیز که بسا دشمن به نزدیکی گراید تا غفلتی یابد - و کمین خود بگشاید - پس دور اندیش شو! و به راه خوش گمانی مرو؛ اگر با دشمنت پیمانی نهادی و او را در پناه خویش امان دادی به عهد خویش وفا کن و آن چه را بر ذمه داری، ادا کن و خود را چون سپری برابر پیمانت بر پا؛ زیرا مردم با همه هواهای گونه گون که دارند، و رأی های مخالف یکدیگر که

در میان آرند، بر هیچ چیز از واجب های خدا چون بزرگ شمردن وفای به عهد سخت همداستان نباشند حتی مشرکان نیز جدا از مسلمانان وفای به عهد را میان خود لازم می شمردند؛ زیرا آنان نیز زیان پایان ناگوار پیمان شکنی را بردند. پس در آن چه به عهده گرفته ای، خیانت مکن و پیمانی را که بسته ای، مشکن و دشمنت را که - در پیمان توست - مفریب که جز نادان بدبخت بر خدا دلیری نکند. خدا پیمان و زینهار خود را أمانی قرار داده و از در رحمت به بندگان رعایت آن را بر عهده همگان نهاده و چون حریمی استوارش ساخته تا در استواری آن بیارمند و رخت به پناه آن کشند. پس در پیمان، نه خیانتی توان کرد، نه فریبی داد و نه مکری پیش آورد؛ پیمانی مبند که آن را تأویلی توان کرد - یا رخنه ای در آن پدید آورد - و چون پیمانت استوار و عهدت برقرار شد - راه خیانت مپوی - و برای به هم زدنش، خلاف معنی لفظ را مجوی. مبادا سختی پیمانی که بر عهده ات فتاده و عهد خدا آن را بر گردنت نهاده، سر بردارد و تو را- به ناحق - بر به هم زدن آن پیمان وادارد که شکیبایی کردنت در کار دشواری که گشایش آن را امیدواری و پایان نیکویی اش را در انتظار، بهتر از مکری است که از کیفر آن ترسانی، بهتر از این است که خدا تو را چنان بازخواست کند که درخواست بخشش او را در دنیا و آخرتت نتوانی.

الحادی عشر) التحذیرُ من الدّم الحرام

إِیَّاکَ وَالدِّمَاءَ وَسَفْکَهَا بِغَیْرِ حِلِّهَا، فَإِنَّهُ لَیسَ شَیْ ءٌ أَدْنَی لِنِقْمَهٍ، وَلَا أَعْظَمَ لِتَبِعَهٍ، وَلَا أَحْرَی بِزَوَالِ نِعْمَهٍ، وَانْقِطَاعِ مُدَّهٍ، مِنْ سَفْکِ الدِّمَاءِ بِغَیْرِ حَقِّهَا. وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ مُبْتَدِئٌ بِالْحُکْمِ بَیْنَ الْعِبَادِ، فِیمَا تَسَافَکُوا مِنَ الدِّمَاءِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ؛ فَلَا تُقَوِّیَنَّ سُلْطَانَکَ بِسَفْکِ دَمٍ حَرَامٍ.

فَإِنَّ ذَلِکَ مِمَّا یُضْعِفُهُ وَیُوهِنُهُ، بَلْ یُزِیلُهُ وَیَنْقُلُهُ وَلَا عُذْرَ لَکَ عِنْدَ اللَّهِ وَلَا عِنْدِی فِی قَتْلِ الْعَمْدِ، لِأَنَّ فِیهِ قَوَدَ الْبَدَنِ. وَإِنِ ابْتُلِیتَ بِخَطَإٍ وَأَفْرَطَ عَلَیْکَ سَوْطُکَ أَوْ سَیْفُکَ أَوْ یَدُکَ

بِالْعُقُوبَهِ؛ فَإِنَّ فِی الْوَکْزَهِ فَمَا فَوْقَهَا مَقْتَلَهً، فَلَا تَطْمَحَنَّ بِکَ نَخْوَهُ سُلْطَانِکَ عَنْ أَنْ تُوَدِّیَ إِلَی أَوْلِیَاءِ الْمَقْتُولِ حَقَّهُمْ.

یازدهم) هشدارها

اول) هشدار از خون ناحق

و بپرهیز از خون ها و ریختن آن به ناروا که چیزی چون ریختن خون به ناحق - آدمی - را به کیفر نرساند؛ گناه را بزرگ نگرداند؛ نعمت را نبرد؛ رشته عمر را نبرد؛ خداوند سبحان روز رستاخیز نخستین داوری که میان بندگان کند؛ در خون هایی باشد که از یکدیگر ریخته اند. پس حکومت خود را با ریختن خونی به حرام نیرومند مکن که خون به حرام ریختن نه تنها قدرت را به ناتوانی و سستی کشاند، بلکه دولت را از صاحب آن به دیگری بگرداند. و به کشتن به ناحق تو را نزد من و خدا عذری به کار نیاید، چه در آن قصاص باید و اگر دچار خطا گشتی و تازیانه یا شمشیر یا دستت از فرمان برون شد و - کسی را کشتی - چه در مشت زدن و بالا-تر، بیم کشتن است، مبادا نخوت دولت تو را وادارد که خود را برتر دانی و خون بهای کشته را به خاندانش نرسانی.

الثانی) التحذیر من الأنانیه

وَإِیَّاکَ وَالْإِعْجَابَ بِنَفْسِکَ، وَالثِّقَهَ بِمَا یُعْجِبُکَ مِنْهَا، وَحُبَّ الْإِطْرَاءِ، فَإِنَّ ذَلِکَ مِنْ أَوْثَقِ فُرَصِ الشَّیْطَانِ فِی نَفْسِهِ لِیَمْحَقَ مَا یَکُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِینَ.

دوم) هشدار از خودپسندی

و بپرهیز از خود پسندیدن؛ به خودپسندی مطمئن بودن و ستایش را

دوست داشتن که همه از بهترین فرصت های شیطان است تا بتازد و کرده نیکوکاران را نابود سازد.

الثالث) التحذير من المنّ

وَإِيَّاكَ وَالْمَنَّ عَلَى رَعِيَّتِكَ بِإِحْسَانِكَ، أَوِ التَّزَيُّدَ فِيمَا كَانَ مِنْ فِعْلِكَ، أَوْ أَنْ تَعِدَهُمْ فَتُتْبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ، فَإِنَّ الْمَنَّ يُبْطِلُ الْإِحْسَانَ، وَالتَّزَيُّدَ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ، وَالْخُلْفَ يُوجِبُ الْمَقْتَ عِنْدَ اللَّهِ وَالنَّاسِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ).

سوم) هشدار از منّت گذاری

و بپرهیز که با نیکی خود بر رعیت منت گذاری یا آن چه را کرده ای بزرگ شماری یا آنان را وعده ای دهی و در وعده خلاف آری که منت نهادن ارج نیکی را ببرد و کار را بزرگ شمردن، نور حق را خاموش گرداند و خلاف وعده خشم خدا و مردم را بر انگیزاند و خدای تعالی فرموده است: «بزرگ دشمنی است نزد خدا که بگویید و نکنید».

الرابع) التحذير من العجله

وَإِيَّاكَ وَالْعَجَلَهَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا، أَوِ التَّسَقُّطَ فِيهَا عِنْدَ إِمْكَانِهَا، أَوِ اللَّجَاجَهَ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرَتْ، أَوِ الْوَهْنَ عَنْهَا إِذَا اسْتَوْضَحَتْ. فَضَعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ، وَأَوْقِعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْقِعَهُ.

چهارم) هشدار از شتابزدگی

و بپرهیز از شتاب در کارهایی که هنگام انجام آن فرا نرسیده یا سستی در آن چون انجامش ممکن گردیده، یا ستیزیدن در کارهایی که راه راست در آن ناپایدار است یا سستی ورزیدن آن گاه که آشکار است. پس هر چیز را در جای آن بدار و هر کاری را به هنگام آن بگذار.

الخامس) التحذير من طلب العناوين

وَإِيَّاکَ وَالِاسْتِئْثَارَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أُسْوَهٌ، وَالتَّغَابِیَ عَمَّا تُعْنَی بِهِ مِمَّا قَدْ وَضَحَ لِلْعُيُونِ، فَإِنَّهُ مَأْخُوذٌ مِنْکَ لِغَيْرِکَ. وَعَمَّا قَلِيلٍ تَنْکَشِفُ عَنْکَ أَغْطِيَهُ الْأُمُورِ، وَيُنْتَصَفُ مِنْکَ لِلْمَظْلُومِ.

امْلِکْ حَمِيَّهَ أَنْفِکَ، وَسَوْرَهَ حَدِّکَ، وَسَطْوَهَ يَدِکَ، وَغَرْبَ لِسَانِکَ، وَاحْتَرِسْ مِنْ کُلِّ ذَلِکَ بِکَفِّ الْبَادِرَهِ، وَتَأْخِيرِ السَّطْوَهِ، حَتَّی يَسْکُنَ غَضَبُکَ فَتَمْلِکَ الِاخْتِيَارَ: وَلَنْ تَحْکُمَ ذَلِکَ مِنْ نَفْسِکَ حَتَّی تُکْثِرَ هُمُومَکَ بِذِکْرِ الْمَعَادِ إِلَی رَبِّکَ.

وَالْوَاجِبُ عَلَيْکَ أَنْ تَتَذَکَّرَ مَا مَضَی لِمَنْ تَقَدَّمَکَ مِنْ حُکُومَهٍ عَادِلَهٍ، أَوْ سُنَّهٍ فَاضِلَهٍ، أَوْ أَثَرٍ عَنْ نَبِيِّنَا(صلی الله علیه و آله) أَوْ فَرِيضَهٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ، فَتَقْتَدِیَ بِمَا شَاهَدْتَ مِمَّا عَمِلْنَا بِهِ فِيهَا، وَتَجْتَهِدَ لِنَفْسِکَ فِی اتِّبَاعِ مَا عَهِدْتُ إِلَيْکَ فِی عَهْدِی هَذَا، وَاسْتَوْثَقْتُ بِهِ مِنَ الْحُجَّهِ لِنَفْسِی عَلَيْکَ، لِکَيْلَا تَکُونَ لَکَ عِلَّهٌ عِنْدَ تَسَرُّعِ نَفْسِکَ إِلَی هَوَاهَا.

أَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ بِسَعَهِ رَحْمَتِهِ، وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ عَلَی إِعْطَاءِ کُلِّ رَغْبَهٍ، أَنْ يُوَفِّقَنِی وَإِيَّاکَ لِمَا فِيهِ رِضَاهُ مِنَ الْإِقَامَهِ عَلَی الْعُذْرِ الْوَاضِحِ إِلَيْهِ وَإِلَی خَلْقِهِ، مَعَ حُسْنِ الثَّنَاءِ فِی الْعِبَادِ، وَجَمِيلِ الْأَثَرِ فِی الْبِلَادِ، وَتَمَامِ النِّعْمَهِ، وَتَضْعِيفِ الْکَرَامَهِ، وَأَنْ يَخْتِمَ لِی وَلَکَ بِالسَّعَادَهِ وَالشَّهَادَهِ، «إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» وَالسَّلَامُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَی آلِهِ وَ سَلَّمَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَ سَلَّمَ تَسْلِيماً کَثِيراً، وَالسَّلَام.

پنجم) هشدار از امتياز خواهی

و بپرهيز از آن که چيزی را مخصوص خود دانی، حال آن که - بهره - همه مردم در آن يکسان است و از غفلت در آن چه بدان توجه بايد و حال آن که در ديده ها نمايان است؛ زيرا آن را که به ناروا ستانده باشی، از چنگ تو در آرند و به زودی پرده کارها از پيش ديده ات بردارند و داد از تو بستانند و به ستم ديده رسانند. به هنگام خشم خويشتندار باش و تندی و سرکشی مکن و دست قهر

ص:۲۹۵

پیش مدار و تیزی زبان بگذار و از همه این ها خودداری کن؛ با سخن ناسنجیده بر زبان نیاوردن؛ در قهر تأخیر کردن تا خشمت آرام شود و عنان اختیار به دست آید؛ چنین قدرتی بر خود نیابی جز آن که فراوان به یاد آری که در راه بازگشت به سوی کردگاری.

و بر تو واجب است به خاطر داشتن آن چه بر- والیان - پیش از تو رفته است؛ از حکومت عدلی که کرده اند؛ و سنت نیکویی که نهاده اند یا اثری که از پیامبر ما(صلی الله علیه و آله) بجاست یا واجبی که در کتاب خداست. پس اقتدا کنی بدان چه ما بدان رفتار کردیم و بکوشی در پیروی از آن چه در این عهدنامه بر عهده تو نهادیم. من در آن حجت خود را بر تو استوار داشتم، تا چون نفس تو خواهد در پی هوای خود رود، تو را بهانه ای نبود و من از خدا می خواهم با رحمتی فرا گیر که او راست و قدرت بزرگ او بر انجام هرگونه درخواست که من و تو را توفیق دهد، در آن چه خشنودی او در آن بود. از داشتن عذری آشکار در پیشگاه او و آفریدگانش و گذاردن نام نیکو میان بندگانش و آثار نیک در شهرها و تمامی نعمت و فراوانی کرامت. این که کار من و تو را به سعادت به پایان رساند و شهادت نصیب ما گرداند؛ زیرا ما آن را خواهانیم و درود بر فرستاده خدا و خاندان پاک و پاکیزه اش و سلام فراوان، و السّلام.

ص:۲۹۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹